



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# سقای معرفت

سیرت اہل فضل و حدیث و تاریخ

پرفیسر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سقای معرفت : نشانی از حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) در حدیث و تاریخ

نویسنده:

باقر فخار

ناشر چاپی:

اقیانوس معرفت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست	۵
سقای معرفت: نشانی از حضرت ابوالفضل سلام الله علیه در حدیث و تاریخ	۲۱
مشخصات کتاب	۲۱
اشاره	۲۱
فهرست مطالب	۲۵
پیشگفتار	۵۵
مقدمه: لزوم معرفت امام و راه آن	۵۷
۱- اشاره	۵۷
۲- مقدمه	۵۹
۳- مناظره اول، وجوب وجود امام	۶۲
۴- تفاوت «معرفت الله» و «معرفت رب»	۶۵
۵- شناخت پیامبر	۶۵
۶- حجت پس از رسول خدا صلی الله علیه واله	۶۶
۷- معنای «قیم»	۶۷
۸- مناظره دوم، نشست ویژه	۷۱
۹- پایان مناظره	۷۳
۱۰- نکته، در توضیح کلام هشام	۷۴
۱۱- ضرورت معرفت امام	۷۵
۱۲- توضیح پرسش حارث و جواب امام (صلوات الله علیه)	۷۷
۱۳- دو نکته زیبا	۷۸
۱۴- فرق «علم» و «معرفت»	۷۹
۱۵- دست یابی به معرفت، یا نور الهی	۸۰
۱۶- امام، نور ایزد منان	۸۱
۱۷- مراتب معرفت	۸۳

۸۳	۱۸- معرفت تاریخی (حسی)
۸۴	۱۹- معرفت مناقبیه
۸۵	۲۰- قسم دوم معرفت تفقهی:
۸۵	۲۱- نمونه اول از معرفت تفقهی
۸۶	۲۲- معنای اسماء الحسنی
۸۷	۲۳- گفتار دانشمندی ناشناخته
۸۹	۲۴- نتیجه بحث های پیشین است
۹۰	۲۵- اسماء الحسنی و یاد خدا
۹۱	۲۶- تفاوت نامهای لفظی و عینی
۹۱	۲۷- نمونه هایی از ویژگی های امام معصوم (صلوات الله علیه)
۹۴	۲۸- توضیح حدیث شریف
۹۵	۲۹- قبولی عبادت و «ولایت»
۹۶	۳۰- نمونه دوم «از تفقه در فضایل»
۹۷	۳۱- «حجه بالغه» الهی کیست؟
۹۸	۳۲- معنای «باب الله»
۱۰۱	۳۳- معرفت نوری
۱۰۲	۳۴- الگو، و نقش آن در تربیت
۱۰۳	۳۵- حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) انسان کامل
۱۰۴	۳۶- رو به سوی سقا
۱۰۵	۳۷- خلاصه بحث
۱۰۷	بخش اول: حدیث بصیرت
۱۰۷	۱- اشاره
۱۱۰	۲- شرح و تفسیر فراز اول
۱۱۱	۳- تحلیل ادبی
۱۱۲	۴- پنج معنا برای «نافذ البصیره»
۱۱۵	۵- نور قلب، عطیه الهی

- ۶- حقیقت نور و عظمت الهی چیست؟ ..... ۱۱۶
- ۷- امام معصوم، «نور الله» ..... ۱۱۷
- ۸- نور عالم ملکوت ..... ۱۱۷
- ۹- نور امام، روشنگر جان مؤمن ..... ۱۱۹
- ۱۰- نکته اول، «نزول نور امام» ..... ۱۲۰
- ۱۱- نکته دوم، امام نور خدا است ..... ۱۲۱
- ۱۲- نکته سوم، شباهت نور امام با نور خورشید ..... ۱۲۱
- ۱۳- نکته چهارم، قلب تاریک ..... ۱۲۲
- ۱۴- نکته پنجم، راه به دست آوردن نور ..... ۱۲۳
- ۱۵- اسیر فرمان کریم و عقل سلیم ..... ۱۲۳
- ۱۶- راز نزول روح به عالم خاکی ..... ۱۲۴
- ۱۷- توجه به مطلبی جالب ..... ۱۲۵
- ۱۸- سرکوب نفس یا تصعید آن ..... ۱۲۶
- ۱۹- خلاصه بحث ..... ۱۲۷
- ۲۰- ماه آسمان بصیرت ..... ۱۲۸
- ۲۱- معنای دوم «نافذ البصیره» ..... ۱۲۹
- ۲۲- فرق «علم» و «بصیره» ..... ۱۳۲
- ۲۳- بصیرت نافذه ..... ۱۳۵
- ۲۴- معنای سوم: معرفت حضرت ابالفصل (سلام الله علیه) ..... ۱۳۵
- ۲۵- بصیرت، هدیه الهی ..... ۱۳۹
- ۲۶- بینش به جهان ملک و ملکوت ..... ۱۴۰
- ۲۷- بصیرت به امام حسین (صلوات الله علیه) ..... ۱۴۱
- ۲۸- بصیرت در دین ..... ۱۴۳
- ۲۹- بصیرت حضرت ابالفصل (سلام الله علیه) در شبهات ..... ۱۴۴
- ۳۰- بصیرت و محوریت در شب عاشورا ..... ۱۴۶
- ۳۱- شبهه امان نامه ..... ۱۴۹

- ۱۵۰ ----- ۳۲- بصیرت و عقل
- ۱۵۱ ----- ۳۳- گوهر عقل
- ۱۵۱ ----- ۳۴- نور حقیقت عقل
- ۱۵۲ ----- ۳۵- نکته اول
- ۱۵۳ ----- ۳۶- نکته دوم، «نور»
- ۱۵۳ ----- ۳۷- نور ملکوتی
- ۱۵۵ ----- ۳۸- ویژگی سوم:
- ۱۵۵ ----- ۳۹- نکته سوم:
- ۱۶۲ ----- ۴۰- نور الانوار
- ۱۶۳ ----- ۴۱- کلام علامه مجلسی قدس سره
- ۱۶۴ ----- ۴۲- چکیده بحث
- ۱۶۵ ----- ۴۳- تنبیه
- ۱۶۵ ----- ۴۴- چگونگی اشتقاق نور الانوار از نور الله جل جلاله
- ۱۶۷ ----- ۴۵- روشن سخنی از دلی روشن
- ۱۶۸ ----- ۴۶- راز دوم، حجیت عقل
- ۱۶۹ ----- ۴۷- فرق عقل و جهل
- ۱۷۳ ----- ۴۸- حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) و نور الأنوار
- ۱۸۰ ----- ۴۹- پژوهشی دیگر در معنای «علیون»
- ۱۸۳ ----- ۵۰- کشف مقام حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)
- ۱۸۳ ----- ۵۱- چشم انداز علم حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه)
- ۱۸۴ ----- ۵۲- فضل حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)
- ۱۸۶ ----- ۵۳- نشان «فضل» در کودکی
- ۱۸۷ ----- ۵۴- علامت «فضل» در آخرین ساعات زندگی
- ۱۹۰ ----- ۵۵- گفتار دوم: صلب الإیمان
- ۱۹۰ ----- ۵۶- پژوهشی کوتاه در واژه «صلب» و «ایمان»
- ۱۹۱ ----- ۵۷- ایمان از منظر آل طه صلی الله علیه واله



- ۵۸- سه نکته اساسی ..... ۱۹۳
- ۵۹- معنای اول، صلابت ولایت در قلب پرچمدار امامت ..... ۱۹۴
- ۶۰- دقت در برهان صلابت در قلب حامی ولایت ..... ۱۹۵
- ۶۱- نکته، جلال و جمال حضرت قمر بنی هاشم عباس (سلام الله علیه) ..... ۱۹۷
- ۶۲- نشانه هایی از صلابت ولایت، در کردار قمر ولایت ..... ۱۹۸
- ۶۳- حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)، ارمغان نور پیامبر اکرم صلی الله علیه واله ..... ۱۹۸
- ۶۴- تحقیقی کوتاه در این واقعه ..... ۲۰۳
- ۶۵- سخن اسفرائینی درباره «طاویه» ..... ۲۰۴
- ۶۶- پناه بردن «طاویه» به حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) ..... ۲۰۴
- ۶۷- «طاویه» یادآور مصایب امام مجتبی (صلوات الله علیه) ..... ۲۰۵
- ۶۸- نکته ای برای اهل تحقیق ..... ۲۰۶
- ۶۹- اعتبار کتاب «نور العین فی مقتل الحسین» ..... ۲۰۹
- ۷۰- شرح و تحلیل کلام حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) ..... ۲۱۱
- ۷۱- کلام مارد بن صدیف ..... ۲۱۲
- ۷۲- جواب حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) ..... ۲۱۲
- ۷۳- فراز اول، پاسخ یاوه گویی های مارد بن صدیف ..... ۲۱۳
- ۷۴- فراز دوم، بلندی طبع ..... ۲۱۴
- ۷۵- پیوستگی حضرت ابوالفضل به حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله و راز عصمت ..... ۲۱۵
- ۷۶- معنای: «اتصال»، «غصن»، «تحفه»، «جوهر» ..... ۲۱۶
- ۷۷- راز پیوستگی به حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله ..... ۲۱۶
- ۷۸- نور ذات حضرت مصطفی صلی الله علیه واله و مرتضی (صلوات الله علیه) ..... ۲۱۷
- ۷۹- تحفه ای از آن نور ..... ۲۲۰
- ۸۰- چرا تحفه؟ ..... ۲۲۱
- ۸۱- پژوهشی نو در معنای «جمال» و «جلال» ..... ۲۲۲
- ۸۲- حاصل بحث ..... ۲۲۵
- ۸۳- فراز سوم، عصمت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) ..... ۲۲۵

- ۸۴- فرق بین «عصمت»، «تقوی» و «ورع» ..... ۲۲۶
- ۸۵- نکته، راه حفظ قلب از نیت گناه ..... ۲۲۷
- ۸۶- پرسش و پاسخ ..... ۲۲۹
- ۸۷- نمایی از فرمایش امام صادق (صلوات الله علیه) ..... ۲۳۰
- ۸۸- راز عصمت امامان معصوم ..... ۲۳۰
- ۸۹- فرق «عصمت» و «تقوی» ..... ۲۳۰
- ۹۰- فرق «عصمت الزامی» و «عصمت لزومی» ..... ۲۳۱
- ۹۱- رابطه «عصمت» و «استغفار» در نگاه سید بن طاووس و محقق اربلی ..... ۲۳۱
- ۹۲- جوابی ارزشمند از پیرمردی خردمند ..... ۲۳۴
- ۹۳- راز عصمت حضرت ابالفصل (سلام الله علیه) ..... ۲۳۵
- ۹۴- دلیل عصمت حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) ..... ۲۳۶
- ۹۵- دسته اول فرمایشات خود آن حضرت ..... ۲۳۶
- ۹۶- نمونه دوم از فرمایش آن حضرت (سلام الله علیه) ..... ۲۳۸
- ۹۷- دسته دوم، کلمات نورانی امامان معصوم (صلوات الله علیهم) ..... ۲۳۸
- ۹۸- معنای دوم، «صب الایمان» ..... ۲۴۰
- ۹۹- حضرت حمزه علیه السلام صلابت اسلام ..... ۲۴۲
- ۱۰۰- راز «صلابت ایمان بودن» حضرت ابالفصل (سلام الله علیه) ..... ۲۴۲
- ۱۰۱- پیش نیاز اول: ولایت تکوینی و ولایت تشریحی ..... ۲۴۳
- ۱۰۲- پیش نیاز دوم: فرق «تجلی» و «ظهور» ..... ۲۴۶
- ۱۰۳- رمز عظمت آن حضرت در کلام حضرت مولی (صلوات الله علیه) ..... ۲۴۶
- ۱۰۴- پیش نیاز سوم: ظهور «رحمه للعالمین» در عاشورا ..... ۲۴۸
- ۱۰۵- مرتبه اول: ظاهر واقعه عاشورا ..... ۲۴۹
- ۱۰۶- مرتبه دوم، ازلی بودن واقعه کربلا ..... ۲۵۰
- ۱۰۷- مرتبه سوم: ابدی بودن واقعه عاشورا ..... ۲۵۰
- ۱۰۸- مرتبه چهارم: کربلا ظهور و بروز رحمت الهی ..... ۲۵۱
- ۱۰۹- امام حسین (صلوات الله علیه) در آسمانها و زمین ..... ۲۵۲

- ۱۱۰- توضیح فراز اول حدیث شریف ..... ۲۵۲
- ۱۱۱- توضیح فراز دوم: «أکبر منه فی الأرض» ..... ۲۵۴
- ۱۱۲- مثال برای توضیح این مقال ..... ۲۵۵
- ۱۱۳- شرح فراز سوم: «مصباح هدی و سفینه نجاه» ..... ۲۵۶
- ۱۱۴- امام حسین (صلوات الله علیه) ظهور رحمت رحیمیه الهی ..... ۲۵۷
- ۱۱۵- گریه بر کشته اشکها حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) تنها راه ..... ۲۵۹
- ۱۱۶- مراتب و آثار حزن و گریه بر امام حسین (صلوات الله علیه) ..... ۲۶۲
- ۱۱۷- مرتبه اول: حزن و اندوه قلب ..... ۲۶۳
- ۱۱۸- راز ارتباط دو فراز حدیث شریف ..... ۲۶۴
- ۱۱۹- مرتبه دوم: «تباکی» ..... ۲۶۵
- ۱۲۰- مرتبه سوم: بکاء ..... ۲۶۶
- ۱۲۱- رحمت الهی و غفران گناهان ..... ۲۶۷
- ۱۲۲- فرق «غفران» و «عفو» ..... ۲۶۷
- ۱۲۳- مرتبه چهارم: جاری شدن اشک ..... ۲۷۱
- ۱۲۴- مرتبه پنجم: سوختن دل در مصایب حضرت حسین (صلوات الله علیه) ..... ۲۷۲
- ۱۲۵- پیش نیاز چهارم، مهابت و شکوه حسینی ..... ۲۷۴
- ۱۲۶- ابوالفضل جلوه شکوه و مهابت حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) ..... ۲۷۶
- ۱۲۷- بیانی دیگر از عصمت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) ..... ۲۷۷
- ۱۲۸- بصیرت؛ علت عصمت ..... ۲۷۸
- ۱۲۹- حمایت ابدی ..... ۲۷۸
- ۱۳۰- راز جدایی حرم حضرت عباس (سلام الله علیه) ..... ۲۸۰
- ۱۳۱- پاسخ اول: نورانیت جسمی ..... ۲۸۱
- ۱۳۲- پاسخ دوم: سنخیت با معصوم ..... ۲۸۲
- ۱۳۳- دلیلی دیگر بر عصمت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) ..... ۲۸۴
- ۱۳۴- فراز سوم: جاهد مع ابی عبدالله، وأبلی بلاء حسنا و مضی شهیدا ..... ۲۸۵
- ۱۳۵- بررسی واژه های «جاهد مع ابی عبدالله» ..... ۲۸۶

- ۱۳۶- معنای جهاد در شریعت ..... ۲۸۶
- ۱۳۷- معنای «مع» ..... ۲۸۷
- ۱۳۸- جهاد با سرکشان در مقام امام معصوم صلوات الله علیه) ..... ۲۸۷
- ۱۳۹- ویژگی جهاد حضرت عباس (سلام الله علیه) ..... ۲۸۸
- ۱۴۰- پژوهشی در واژه های «وَأَبْلَى بِلَاءَ حَسَنًا» ..... ۲۹۲
- ۱۴۱- سه احتمال در معنای «بلى بلاء حسنا» ..... ۲۹۴
- ۱۴۲- نعمت عظیم به حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) ..... ۲۹۶
- ۱۴۳- نتیجه بحث ..... ۲۹۸
- ۱۴۴- احتمال سوم ..... ۲۹۹
- ۱۴۵- ۱. جلال و جمال جسمی حضرت عباس (سلام الله علیه) ..... ۳۰۰
- ۱۴۶- حضرت ابوالفضل در نگاه امام (صلوات الله علیه) ..... ۳۰۱
- ۱۴۷- ندای حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) بر بالین حضرت عباس (سلام الله علیه) ..... ۳۰۲
- ۱۴۸- ندای حضرت زینب علیها السلام ..... ۳۰۴
- ۱۴۹- یک پرسش و دو پاسخ ..... ۳۰۶
- ۱۵۰- معنای چهارم: دفاع از امام و دفاع از اسلام ..... ۳۰۸
- ۱۵۱- معنای «و مضى شهيدا» ..... ۳۱۰
- ۱۵۲- چرا «شهید» را «شهید» می گویند؟ ..... ۳۱۱
- ۱۵۳- مشاهده پیامبر بعد از رحلت ..... ۳۱۲
- ۱۵۴- نگرشی کوتاه به حدیث شریف ..... ۳۱۲
- ۱۵۵- نکته ..... ۳۱۳
- ۱۵۶- حیات حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) ..... ۳۱۴
- ۱۵۷- خلاصه بحث ..... ۳۱۴
- ۱۵۸- نکته ..... ۳۱۶
- ۱۵۹- فراز ششم از کلام حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) ..... ۳۱۸
- بخش دوم: حدیث غبطه ..... ۳۱۸
- اشاره ..... ۳۱۸

- ۲- شرح و تفسیر فراز اول حدیث ..... ۳۲۲
- ۳- نگاهی کوتاه به شخصیت جناب عبیدالله بن عباس ..... ۳۲۳
- ۴- محورهای چهارگانه حدیث حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) ..... ۳۲۴
- ۵- محور اول، سخت ترین روزهای عمر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله ..... ۳۲۵
- ۶- روز اول، روز جنگ «أحد» ..... ۳۲۵
- ۷- جایگاه حضرت حمزه علیه السلام در اسلام ..... ۳۲۶
- ۸- شادی پیامبر اکرم صلی الله علیه واله از اسلام حضرت حمزه علیه السلام ..... ۳۲۷
- ۹- دو امر مهم در پی اسلام آوردن حضرت حمزه ..... ۳۲۸
- ۱۰- جنگ «أحد» و جایگاه حضرت حمزه علیه السلام ..... ۳۲۹
- ۱۱- جهاد حضرت حمزه علیه السلام ..... ۳۳۰
- ۱۲- تنهایی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله ..... ۳۳۱
- ۱۳- أبودجانة، بار حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) ..... ۳۳۲
- ۱۴- سخت ترین روز عمر حضرت رسول صلی الله علیه واله ..... ۳۳۳
- ۱۵- عمر حضرت حمزه ..... ۳۳۴
- ۱۶- «تربت» حضرت حمزه علیه السلام ..... ۳۳۵
- ۱۷- پناهگاه حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) ..... ۳۳۶
- ۱۸- گوشه ای از فضایل حضرت حمزه علیه السلام ..... ۳۳۸
- ۱۹- افضل الشهداء ..... ۳۳۸
- ۲۰- راز شکوه حضرت حمزه علیه السلام ..... ۳۳۹
- ۲۱- حضرت حمزه علیه السلام بر بلندای قله سروری ..... ۳۴۲
- ۲۲- نکته ای لطیف ..... ۳۴۳
- ۲۳- اصحاب امام حسین (صلوات الله علیه) برترین اصحاب ..... ۳۴۳
- ۲۴- سه منقبت از مناقب حضرت عباس (سلام الله علیه) ..... ۳۴۵
- ۲۵- جنگ موته و سخت ترین روزها ..... ۳۴۷
- ۲۶- شهادت حضرت جعفر علیه السلام ..... ۳۴۸
- ۲۷- شهادت حضرت عباس و حضرت جعفر (سلام الله علیهما) ..... ۳۴۹

- ۲۸- گریه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله ..... ۳۵۰
- ۲۹- شادمانی حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه واله ..... ۳۵۲
- ۳۰- هدیه حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله به جناب جعفر طیار ..... ۳۵۲
- ۳۱- دومین مسلمان ..... ۳۵۴
- ۳۲- سؤالی شگفت آور: ..... ۳۵۴
- ۳۳- مقام حضرت حمزه و حضرت جعفر علیهما السلام در روز قیامت ..... ۳۵۴
- ۳۴- نکته اول، معنای آیه شریفه ..... ۳۵۶
- ۳۵- نکته دوم: اشاره به مقام حضرت عباس (سلام الله علیه) در روز قیامت ..... ۳۵۶
- ۳۶- توسل به حضرت جعفر علیه السلام راه رسیدن به حوایج ..... ۳۵۷
- ۳۷- حضور حضرت جعفر برای نماز بر بدن حضرت سلمان ..... ۳۵۸
- ۳۸- عظمت حضرت زینب علیها السلام همسر عبدالله بن جعفر ..... ۳۵۹
- ۳۹- شخصیت جناب عبدالله بن جعفر ..... ۳۶۰
- ۴۰- محور دوم، سخت ترین روز جهان هستی ..... ۳۶۱
- ۴۱- فراز اول، «إزدلف إليه ثلاثون ألف رجل» ..... ۳۶۲
- ۴۲- معنای «إزدلف» ..... ۳۶۳
- ۴۳- هدف از اعزام لشکر ویژه ..... ۳۶۴
- ۴۴- ترسیم لشکر دشمن، از دیدگاه جناب حر علیه السلام ..... ۳۶۴
- ۴۵- این همه لشکر تنها برای یک نفر ..... ۳۶۵
- ۴۶- شب عاشورا، شب مرخص نمودن تمامی اصحاب ..... ۳۶۶
- ۴۷- سخن حضرت عباس (سلام الله علیه) و بنی هاشم در شب عاشورا ..... ۳۶۷
- ۴۸- گفتار مسلم بن عوسجه در شب عاشورا ..... ۳۶۸
- ۴۹- کلام زهیر بن القین البجلی در شب عاشورا ..... ۳۶۹
- ۵۰- نتیجه بحث ..... ۳۶۹
- ۵۱- حمله غروب روز تاسوعا ..... ۳۷۰
- ۵۲- بلاء عظیم ..... ۳۷۱
- ۵۳- فراز سوم، «حتی قتلوه بغیا و ظلما وعدوانا» ..... ۳۷۲

- ۵۴- محور سوم: شهادت حضرت ابوالفضل (سلام الله عليه) ..... ۳۷۳
- ۵۵- توضیح فراز اول از کلام حضرت امام سجاد (صلوات الله عليه) ..... ۳۷۳
- ۵۶- واژه «ایثار» در فرهنگ عرب ..... ۳۷۴
- ۵۷- تحقیق ..... ۳۷۵
- ۵۸- «ایثار» از دیدگاه دانشمندان «اخلاق» و «عرفان» ..... ۳۷۵
- ۵۹- ایثار اصحاب و یاران امام حسین (صلوات الله عليه) ..... ۳۷۶
- ۶۰- جناب زهیر بن القین همراز جناب سلمان ..... ۳۷۷
- ۶۱- جمع بین کلام ابن بکری و دیگر تاریخ نگاران ..... ۳۷۹
- ۶۲- همسر زهیر ..... ۳۸۰
- ۶۳- یادداشت ..... ۳۸۱
- ۶۴- آیا زهیر بن القین «عثمانی» بود؟ ..... ۳۸۲
- ۶۵- خاستگاه توهین به جناب زهیر بن القین ..... ۳۸۳
- ۶۶- کلام زهیر در شب عاشورا ..... ۳۸۵
- ۶۷- ایثار زهیر بن قین در روز عاشورا ..... ۳۸۶
- ۶۸- ایثار حضرت ابوالفضل (سلام الله عليه) ..... ۳۸۸
- ۶۹- یادداشت، در ناتوانی این قلم ..... ۳۸۹
- ۷۰- عظمت روح، قوت جسم و کاردانی حضرت عباس (سلام الله عليه) ..... ۳۹۰
- ۷۱- توحید در کربلا ..... ۳۹۲
- ۷۲- سردار توحید و سالار کربلا ..... ۳۹۳
- ۷۳- یادداشت، در اسم این کتاب ..... ۳۹۵
- ۷۴- حرمت ابا الفضل، حرمت اسلام ..... ۳۹۵
- ۷۵- وجوب معرفت به مقام حضرت عباس (سلام الله عليه) ..... ۳۹۷
- ۷۶- معنای «عبد صالح» ..... ۳۹۷
- ۷۷- جایگاه حضرت عباس در عالم «ملک» و «ملکوت» و «قیامت» ..... ۳۹۸
- ۷۸- ویژگی اول؛ «شرکت در غسل امام حسن مجتبی (صلوات الله عليه)» ..... ۴۰۰
- ۷۹- ویژگی دوم «دفن آن بزرگوار توسط امام معصوم» ..... ۴۰۰

- ۴۰۱ - ..... ۸۰- آمدن امام سجاد صلوات الله علیه) برای دفن شهدای کربلا
- ۴۰۲ - ..... ۸۱- بنی اسد و دفن شهدا
- ۴۰۵ - ..... ۸۲- آمدن حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) بر بالین علمدار
- ۴۰۶ - ..... ۸۳- عالم ملکوت و ویژگی حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)
- ۴۰۷ - ..... ۸۴- یادداشت در معنای «علیین»
- ۴۰۸ - ..... ۸۵- عالم «قیامت» و ویژگی حضرت عباس (سلام الله علیه)
- ۴۰۸ - ..... ۸۶- گردآوری مطالب پیشین
- ۴۰۹ - ..... ۸۷- محور چهارم، «و فدی أخواه بنفسه...»
- ۴۱۰ - ..... ۸۸- تحقیق در معنای «فداء»
- ۴۱۰ - ..... ۸۹- فدایی حضرت امام حسین (صلوات الله علیه)
- ۴۱۱ - ..... ۹۰- شعاع عظمت حضرت عباس در عصر تاسوعا
- ۴۱۴ - ..... ۹۱- یا عباس، ارکب - بنفسی أنت یا أخی
- ۴۱۴ - ..... ۹۲- ویژگی اول: حضور در نشست
- ۴۱۶ - ..... ۹۳- ویژگی دوم، «ارکب بنفسی أنت یا أخی»
- ۴۱۶ - ..... ۹۴- نقش کلیدی در کربلا
- ۴۱۸ - ..... ۹۵- نکته اول: «كنت العلامة من عسکری»
- ۴۱۸ - ..... ۹۶- نکته دوم: «مجمع عددنا»
- ۴۱۸ - ..... ۹۷- نکته سوم: «عمارتنا الی الخراب»
- ۴۱۹ - ..... ۹۸- غبار گرفتگی نورالانوار
- ۴۲۱ - ..... ۹۹- ویژگی سوم، مهم ترین مأموریت در حساس ترین موقعیت
- ۴۲۳ - ..... ۱۰۰- سرفرازی بر فراز عالم
- ۴۲۵ - ..... ۱۰۱- ما چه کنیم؟
- ۴۲۸ - ..... ۱۰۲- روحیه اصحاب در روز عاشورا
- ۴۲۹ - ..... ۱۰۳- دو ویژگی شهدای کربلا
- ۴۳۲ - ..... ۱۰۴- نکته ای لطیف، در جمع بین سه حدیث
- ۴۳۶ - ..... ۱۰۵- نکته ای که نباید غفلت کرد



- ۱۰۶- یادداشت، در چرایی این شهادت ..... ۴۳۶
- ۱۰۷- رخصت طلبیدن فرمانده لشکر ..... ۴۳۸
- ۱۰۸- لغت شناسی ..... ۴۳۸
- ۱۰۹- گریه حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) ..... ۴۴۰
- ۱۱۰- دشوار شدن حیات ..... ۴۴۲
- ۱۱۱- یادداشتی از قلم محقق عارف محمد رضا کلباسی قدس سره ..... ۴۴۳
- ۱۱۲- آخرین فرمان، آوردن آب ..... ۴۴۵
- ۱۱۳- مرحله اول اجرای فرمان ..... ۴۴۵
- ۱۱۴- مرحله دوم اجرای فرمان ..... ۴۴۸
- ۱۱۵- دفاع حضرت عباس (سلام الله علیه) ..... ۴۵۱
- ۱۱۶- ناتوانی دشمن در مقابل دست چپ سالار ..... ۴۵۲
- ۱۱۷- کلامی روح بخش ..... ۴۵۴
- ۱۱۸- آثار شهادت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) ..... ۴۵۵
- اشاره ..... ۴۵۵
- ۱- شادی دشمن از شهادت پرچمدار کربلا ..... ۴۵۶
- ۱- اضطراب و تشویش در دل اهل حرم ..... ۴۵۶
- ۱۱۹- سخن دل با دختر زهراى بتول (صلوات الله علیها) ..... ۴۵۸
- ۱۲۰- یادآوری چند نکته ..... ۴۶۰
- ۱۲۱- نکته اول: راه معرفت ..... ۴۶۰
- ۱۲۲- نکته دوم: مصباح هدی ..... ۴۶۲
- ۱۲۳- نکته سوم: باب حسین (صلوات الله علیه) ..... ۴۶۲
- ۱۲۴- وجوب معرفت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) ..... ۴۶۳
- ۱۲۵- بشارت به اهل اشارت ..... ۴۶۳
- ۱۲۶- پنجمین فراز از حدیث شریف ..... ۴۶۴
- ۱۲۷- معنای «بدله» ..... ۴۶۵
- ۱۲۸- بازیبنی واژه «بدل» ..... ۴۶۵

- ۱۲۹- توجه به کلام حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) - ۴۶۶
- ۱۳۰- واژه «جناح» - ۴۶۶
- ۱۳۱- واژه «یطیر» - ۴۶۷
- ۱۳۲- واژه «ملائکه» - ۴۶۸
- ۱۳۳- بررسی و تحقیق در حقیقت ملائکه - ۴۶۸
- ۱۳۴- رسالت فرشتگان - ۴۶۹
- ۱۳۵- نزول ملائکه و مشاهده آنان - ۴۶۹
- ۱۳۶- راه مصافحه با ملائکه - ۴۷۰
- ۱۳۷- نشانی از حقیقت فرشتگان - ۴۷۲
- ۱۳۸- فزونی فرشتگان - ۴۷۴
- ۱۳۹- نکته اول: تشبیه کثرت ملائکه - ۴۷۵
- ۱۴۰- نکته؛ آثار کثرت فرشتگان - ۴۷۵
- ۱۴۱- نزول ملائکه - ۴۷۶
- ۱۴۲- تسخیر ملک - ۴۷۸
- ۱۴۳- نتیجه بحث - ۴۷۹
- ۱۴۴- بازگشت به شرح فراز پنجم از حدیث شریف - ۴۸۰
- ۱۴۵- راز فریادرسی حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) - ۴۸۰
- ۱۴۶- پژوهشی دیگر در معنای «جناحین» - ۴۸۲
- ۱۴۷- تحقیق حق - ۴۸۳
- ۱۴۸- نتیجه مقدمات سه گانه - ۴۸۸
- ۱۴۹- دو بال حضرت عباس (سلام الله علیه) - ۴۸۸
- ۱۵۰- بصیرت و جسم نوری - ۴۸۹
- ۱۵۱- عبودیت رازگشای عظمت - ۴۹۱
- ۱۵۲- راه معرفت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) - ۴۹۲
- ۱۵۳- واری واره ها - ۴۹۴
- ۱۵۴- ترکیب و جمله بندی این فراز در آینه پژوهش - ۴۹۶

- ۴۹۷ ..... ۱۵۵- شرح «للعباس عند الله تبارک و تعالی لمنزله»
- ۴۹۸ ..... ۱۵۶- استحقاق ذاتی و وصفی
- ۴۹۹ ..... ۱۵۷- آثار منزلت
- ۵۰۱ ..... ۱۵۸- دو دست ابالفصل در دست حضرت فاطمه (صلوات الله علیها)
- ۵۰۱ ..... ۱۵۹- «جميع الشهداء»
- ۵۰۳ ..... ۱۶۰- یادداشت «ادبی» و «اصولی»
- ۵۰۴ ..... ۱۶۱- حضرت عباس (سلام الله علیه) و دیگر شهیدان
- ۵۰۶ ..... بخش سوم: حدیث انکسار
- ۵۰۶ ..... ۱- اشاره
- ۵۰۸ ..... ۲- روانی تازه در کالبد از هم پاشیده
- ۵۱۰ ..... ۳- اعتبار حدیث «انکسار»
- ۵۱۰ ..... ۴- پژوهشی در واژه ها
- ۵۱۱ ..... ۵- چرا «انکسر ظهري»؟
- ۵۱۳ ..... ۶- نتیجه پژوهش
- ۵۱۴ ..... ۷- نقش حضرت عباس (سلام الله علیه) در عالم
- ۵۱۴ ..... ۸- ۱. انکسار جبهه کربلا
- ۵۱۷ ..... ۹- یادآوری، قدرت ظاهری و باطنی امام (صلوات الله علیه)
- ۵۱۸ ..... ۱۰- انکسار عالم
- ۵۱۸ ..... ۱۱- حدیث اول: «گریه عالم در شهادت سرورش»
- ۵۱۹ ..... ۱۲- حدیث دوم: گریه «ما یری وما لا یری»
- ۵۲۰ ..... ۱۳- خون تازه
- ۵۲۲ ..... ۱۴- انکسار مصباح هدایت
- ۵۲۴ ..... ۱۵- پرسش، پاسخ
- ۵۲۴ ..... ۱۶- ارتداد مردم
- ۵۲۶ ..... ۱۷- ارتداد اصحاب در احادیث مخالفین
- ۵۲۹ ..... ۱۸- عظمت حضرت عباس (سلام الله علیه)

۵۳۲ ----- فهرست منابع

۵۴۶ ----- درباره مرکز

## سقای معرفت : نشانی از حضرت ابوالفضل سلام الله علیه در حدیث و تاریخ

### مشخصات کتاب

سرشناسه : فخار، باقر، 1338 -

عنوان و نام پدیدآور : سقای معرفت : نشانی از حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) در حدیث و تاریخ / باقر فخار.

مشخصات نشر : اصفهان: اقیانوس معرفت، 1387.

مشخصات ظاهری : 502 ص.

شابک : 60000 ریال: 8-03-5301-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [489] - 502؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : عباس بن علی، (ع)، 26؟ - 61ق

موضوع : عباس بن علی (ع)، 26؟ - 61ق. -- کرامت ها

رده بندی کنگره : 2/42BP/ع2ف27 1387

رده بندی دیویی : 297/9538

شماره کتابشناسی ملی : 1583194

خیراندیش دیجیتال : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

سقای معرفت

سیمای حضرت ابالفصل علیه السلام در حدیث تاریخی

باقر فخار

ص: 3

یا کریم

تقدیم:

مطالب مستحسن این نوشتار از عنایات و برکات کریمه اهل بیت حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) است که به محضر بانوی دو عالم حضرت زینب کبری (علیها سلام الله) تقدیم می شود.

و نواقص کتاب همه مربوط به مولف حقیر است که از دریای کرم سقای کربلا پوزش می طلبم

باقر فنار طالخونچه ای

ص: 4



پیشگفتار ... 21

مقدمه:

لزوم معرفت امام و راه آن

مقدمه ... 25

مناظره اول، وجوب وجود امام ... 28

تفاوت «معرفت الله» و «معرفت رب» ... 31

شناخت پیامبر ... 31

حجت پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله ... 32

معنای «قیم» ... 33

مناظره دوم، نشست ویژه ... 37

پایان مناظره و اولین فایده ... 39

نکته، در توضیح کلام هشام ... 40

ضرورت معرفت امام ... 41

توضیح پرسش حارث و جواب امام (صلوات الله علیه) ... 43

دو نکته زیبا ... 44

فرق «علم» و «معرفت» ... 45

دست یابی به معرفت، یا نور الهی ... 46

ص: 5

امام، نور ایزد منان ... 47

مراتب معرفت ... 49

معرفت تاریخی (حی) ... 49

معرفت مناقبی ... 50

معنای اسماء الحسنی ... 52

گفتار دانشمندی ناشناخته ... 53

نتیجه بحث های پیشین ... 55

اسماء الحسنی و یاد خدا ... 56

تفاوت نامهای لفظی و عینی ... 57

نمونه هایی از ویژگی های امام معصوم (صلوات الله علیه) ... 57

قبولی عبادت و «ولایت» ... 61

نمونه دوم «از تقه در فضایل» ... 62

«حجه بالغه» الهی کیست؟ ... 63

معنای «باب الله» ... 64

معرفت نوری ... 67

الگو، و نقش آن در تربیت ... 68

حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) انسان کامل ... 69

رو به سوی سقا ... 70

خلاصه بحث ... 71

بخش اول:

حدیث بصیرت ... 73

نمایی از فرمایش امام صادق (صلوات الله علیه) ... 76

شرح و تفسیر فراز اول .. 76

تحلیل ادبی ... 77

پنج معنا برای «نافذ البصیره» ... 78

ص: 6

نور قلب، عطیه الهی ... 81

حقیقت نور و عظمت الهی چیست؟... 82

امام معصوم، «نور الله» ... 83

نور عالم ملکوت ... 83

نور امام، روشنگر جان مؤمن ... 85

نکته اول، «نزول نور امام» ... 86

نکته دوم، امام نور خدا است ... 87

نکته سوم، شباهت نور امام با نور خورشید ... 87

نکته چهارم، قلب تاریک ... 88

نکته پنجم، راه به دست آوردن نور ... 89

اسیر فرمان کریم و عقل سلیم ... 89

راز نزول روح به عالم خاکی ... 90

توجه به مطلبی جالب ... 91

سرکوب نفس یا تصعید آن ... 92

خلاصه بحث ... 93

ماه آسمان بصیرت ... 94

معنای دوم «نافذ البصیره» ... 95

خلاصه کلام ... 97

معنای دوم، «بصیرت» یعنی «دانایی به همه عالم» ... 97

بصیرت در نگاه فرهنگ عرب ... 97

فرق «علم» و «بصیره» ... 98

بصیرت نافذه ... 101

معنای سوم : معرفت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) ... 101

پیش نیاز بصیرت ... 103

بصیرت، هدیه الهی ... 105

بینش به جهان ملک و ملکوت ... 106

ص: 7

بصیرت به امام حسین (صلوات الله علیه) ... 107

بصیرت در دین ... 109

بصیرت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) در شبهات ... 110

بصیرت و محوریت در شب عاشورا ... 112

شبهه امان نامه ... 115

بصیرت و عقل ... 116

گوهر عقل ... 117

نور حقیقت عقل ... 117

نکته اول ... 118

نکته دوم، «نور» ... 119

نور ملکوتی ... 119

نور الانوار ... 128

کلام علامه مجلسی قدس سره ... 129

چکیده بحث ... 130

تنبيه ... 131

چگونگی اشتقاق نور الانوار از نور الله ... 131

روشن سخنی از دلی روشن ... 133

راز دوم، حجیت عقل ... 134

فرق عقل و جهل ... 135

حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) و نور الأنوار ... 139

پژوهشی دیگر در معنای «علیون» ... 145

کشف مقام حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) ... 148

چشم انداز علم حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) ... 148

فضل حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) ... 149

نشان «فضل» در کودکی ... 151

علامت «فضل» در آخرین ساعات زندگی ... 152

ص: 8

گفتار دوم: صلب الإیمان ... 155

پژوهشی کوتاه در واژه «صلب» و «ایمان» ... 155

ایمان از منظر آل طه صلی الله علیه واله ... 156

سه نکته اساسی ... 158

معنای اول، صلابت ولایت در قلب پرچمدار امامت ... 159

دقت در برهان صلابت در قلب حامی ولایت ... 160

نکته، جلال و جمال حضرت قمر بنی هاشم عباس (سلام الله علیه) ... 162

نشانه هایی از صلابت ولایت، در کردار قمر ولایت ... 163

حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)، ارمغان نور پیامبر اکرم صلی الله علیه واله ... 163

تحقیقی کوتاه در این واقعه ... 168

سخن اسفرائلی درباره «طاویه» ... 169

پناه بردن «طاویه» به حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) ... 169

«طاویه» یادآور مصایب امام مجتبی (صلوات الله علیه) ... 170

نکته ای برای اهل تحقیق ... 171

اعتبار کتاب «نور العین فی مقتل الحسین» ... 176

شرح و تحلیل کلام حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) ... 176

کلام مارد بن صدیف ... 177

جواب حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) ... 177

فراز اول، پاسخ یاوه گویی های مارد بن صدیف ... 178

فراز دوم، بلندی طبع ... 179

پیوستگی حضرت ابوالفضل به حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله و راز عصمت ... 180



معنای : «اتصال»، «غصن»، «تحفه»، «جوهر» ... 181

راز پیوستگی به حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله ... 181

نور ذات حضرت مصطفی صلی الله علیه واله و مرتضی (صلوات الله علیه) ... 182

تحفه ای از آن نور ... 185

پژوهشی نو در معنای «جمال» و «جلال» ... 187

ص: 9

حاصل بحث 190...

فراز سوم، عصمت حضرت ابالففضل (سلام الله عليه) 190...

فرق بین «عصمت»، «تقوی» و «ورع» 191...

نکته، راه حفظ قلب از نیت گناه 192...

پرسش و پاسخ 194...

راز عصمت امامان معصوم 195...

فرق «عصمت» و «تقوی» 195...

فرق «عصمت الزامی» و «عصمت لزومی» 196...

رابطه «عصمت» و «استغفار» در نگاه سید بن طاووس و محقق اربلی ... 196

جوابی ارزشمند از پیر مردی خردمند 199...

راز عصمت حضرت ابالففضل (سلام الله عليه) 200...

دلیل عصمت حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله عليه) 201...

دسته اول فرمایشات خود آن حضرت 201...

نمونه دوم از فرمایش آن حضرت (سلام الله عليه) 203...

دسته دوم، کلمات نورانی امامان معصوم (صلوات الله عليهم) 203...

معنای دوم، «صلب الایمان» 205 ...

حضرت حمزه علیه السلام صلابت اسلام 207...

راز «صلابت ایمان بودن» حضرت ابالففضل (سلام الله عليه) 207...

پیش نیاز اول: ولایت تکوینی و ولایت تشریحی 208...

پیش نیاز دوم: فرق «تجلی» و «ظهور» 211...

رمز عظمت آن حضرت در کلام حضرت مولی (صلوات الله عليه) 211...

پیش نیاز سوم: ظهور «رحمه للعالمین» در عاشورا... 213

مرتبۀ اول : ظاهر واقعه عاشورا... 214

مرتبۀ دوم، ازلی بودن واقعه کربلا... 215

مرتبۀ سوم: ابدی بودن واقعه عاشورا... 215

مرتبۀ چهارم : کربلا ظهور و بروز رحمت الهی... 216

ص: 10

امام حسین (صلوات الله عليه) در آسمانها و زمین... 217

توضیح فراز اول حدیث شریف... 217

توضیح فراز دوم: «..أكبر منه فی الأرض»... 219

مثال برای توضیح این مقال... 220

شرح فراز سوم: «مصباح هدی و سفینه نجاه»... 221

امام حسین (صلوات الله عليه) ظهور رحمت رحیمیه الهی... 222

گریه بر کشته اشک ها حضرت امام حسین (صلوات الله عليه) تنها راه... 224

مراتب و آثار حزن و گریه بر امام حسین (صلوات الله عليه)... 227

مرتبۀ اول: حزن و اندوه قلب... 228

راز ارتباط دو فراز حدیث شریف... 229

مرتبۀ دوم: «تباکی»... 230

مرتبۀ سوم: بکاء... 231

رحمت الهی و غفران گناهان... 232

فرق «غفران» و «عفو»... 232

مرتبۀ چهارم: جاری شدن اشک... 235

مرتبۀ پنجم: سوختن دل در مصایب حضرت حسین (صلوات الله عليه)... 236

«سوختن دل» چگونه و چرا؟... 237

پیش نیاز چهارم، مهابت و شکوه حسینی... 238

اباالفضل جلوه شکوه و مهابت حضرت ابا عبدالله (صلوات الله عليه) ... 240

بیانی دیگر از عصمت حضرت اباالفضل (سلام الله عليه)... 241

بصیرت؛ علت عصمت... 242

حمایت ابدی... 242

راز جدایی حرم حضرت عباس (سلام الله علیه)... 244

پاسخ اول: نورانیت جسمی... 245

پاسخ دوم: سنخیت با معصوم... 246

دلیلی دیگر بر عصمت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)... 248

ص: 11

فراز سوم : جاهد مع ابي عبدالله، و ايلي بلاء حسنا و مضى شهيدا... 249

بررسی واژه های «جاهد مع ابي عبدالله»... 250

معنای جهاد در شریعت... 250

معنای «مع»... 251

جهاد با سرکشان در مقام امام معصوم (صلوات الله علیه) ... 251

ویژگی جهاد حضرت عباس (سلام الله علیه) ... 252

پژوهشی در واژه های «و ايلي بلاء حسنا»... 255

سه احتمال در معنای «ايلي بلاء حسنا»... 257

نعمت عظیم به حضرت ابالفصل (سلام الله علیه) ... 259

نتیجه بحث... 261

احتمال سوم... 262

1. جلال و جمال جسمی حضرت عباس (سلام الله علیه) ... 263

حضرت ابالفصل در نگاه امام (صلوات الله علیه) ... 264

ندای حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) بر بالین حضرت عباس (سلام الله علیه) ... 265

ندای حضرت زینب علیها السلام... 267

یک پرسش و دو پاسخ ... 269

معنای چهارم : دفاع از امام و دفاع از اسلام ... 271

معنای «و مضى شهيدا»... 273

چرا «شهید» را «شهید» می گویند؟... 274

مشاهده پیامبر بعد از رحلت... 275

نگرشی کوتاه به حدیث شریف... 275

نکته ... 276

حیات حضرت اباالفضل (سلام الله علیه) ... 277

خلاصه بحث ... 277

نکته ... 279

ص: 12

حدیث غبطه... 281

شرح و تفسیر فراز اول حدیث... 285

نگاهی کوتاه به شخصیت جناب عبیدالله بن عباس... 286

محورهای چهارگانه حدیث حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه)... 287

محور اول، سخت ترین روزهای عمر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله... 288

روز اول، روز جنگ «أحد»... 288

جایگاه حضرت حمزه علیه السلام در اسلام... 289

شادی پیامبر اکرم صلی الله علیه واله از اسلام حضرت حمزه علیه السلام... 290

دو امر مهم در پی اسلام آوردن حضرت حمزه... 291

جنگ «أحد» و جایگاه حضرت حمزه علیه السلام... 292

جهاد حضرت حمزه علیه السلام... 293

تنهایی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله... 294

ابودجانہ، یار حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه)... 295

سخت ترین روز عمر حضرت رسول صلی الله علیه واله... 296

عمر حضرت حمزه... 297

تربیت حضرت حمزه علیه السلام... 298

پناهگاه حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها)... 299

گوشه ای از فضایل حضرت حمزه علیه السلام... 301

افضل الشهداء... 301

راز شکوه حضرت حمزه علیه السلام... 302



حضرت حمزه علیه السلام بر بلندای قله سروری... 305

نکته ای لطیف... 306

اصحاب امام حسین (صلوات الله علیه) برترین اصحاب... 306

سه منقبت از مناقب حضرت عباس (سلام الله علیه)... 308

ص: 13

جنگ موته و سخت ترین روزها... 310

شهادت حضرت جعفر علیه السلام... 311

شهادت حضرت عباس و حضرت جعفر (سلام الله علیهما)... 312

گریه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله ... 313

شادمانی حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه واله ... 315

هدیه حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله جناب جعفر طیار... 315

دومین مسلمان... 317

مقام حضرت حمزه و حضرت جعفر علیها السلام در روز قیامت... 317

نکته اول، معنای آیه شریفه... 319

نکته دوم: اشاره به مقام حضرت عباس (سلام الله علیه) در روز قیامت... 319

توسل به حضرت جعفر علیه السلام راه رسیدن به حوایج... 320

حضور حضرت جعفر برای نماز بر بدن حضرت سلمان... 321

عظمت حضرت زینب علیها السلام همسر عبدالله بن جعفر... 322

شخصیت جناب عبدالله بن جعفر... 323

محور دوم، سخت ترین روز جهان هستی... 324

فراز اول، «إزدلف إليه ثلاثون ألف رجل»... 325

معنای «إزدلف»... 326

هدف از اعزام لشکر ویژه... 327

ترسیم لشکر دشمن، از دیدگاه جناب حر علیه السلام... 327

این همه لشکر تنها برای یک نفر... 328

شب عاشورا، شب مرخص نمودن تمامی اصحاب... 329

سخن حضرت عباس (سلام الله عليه) و بنی هاشم در شب عاشورا... 330

گفتار مسلم بن عوسجه در شب عاشورا... 331

کلام زهیر بن القین البجلی در شب عاشورا... 332

نتیجه بحث... 332

فراز دوم: «یزعمون أنهم من هذه الامه، كل يتقرب إلى...»... 333

ص: 14

حمله غروب روز تاسوعا... 333

بلاء عظیم... 334

فراز سوم، «حتی قتلوه بغیا و ظلما وعدوانا»... 335

محور سوم: شهادت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)... 336

توضیح فراز اول از کلام حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه)... 336

واژه «ایثار» در فرهنگ عرب... 337

تحقیق... 338

«ایثار» از دیدگاه دانشمندان «اخلاق» و «عرفان»... 338

ایثار اصحاب و یاران امام حسین (صلوات الله علیه)... 339

جناب زهیر بن القین همراه جناب سلمان... 340

جمع بین کلام ابن بکری و دیگر تاریخ نگاران... 342

همسر زهیر... 343

یادداشت... 344

آیا زهیر بن القین «عثمانی» بود؟... 345

خاستگاه توهین به جناب زهیر بن القین... 346

کلام زهیر در شب عاشورا... 348

ایثار زهیر بن قین در روز عاشورا... 349

ایثار حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)... 350

یادداشت، در ناتوانی این قلم... 351

عظمت روح، قوت جسم و کاردانی حضرت عباس (سلام الله علیه)... 352

توحید در کربلا... 354

سردار توحيد و سالار كربلا... 355

ياداشت، در اسم اين كتاب... 357

حرمت اباالفضل، حرمت اسلام... 357

وجوب معرفت به مقام حضرت عباس (سلام الله عليه)... 359

معناى «عبد صالح»... 359

ص: 15

جایگاه حضرت عباس در عالم «ملک» و «ملکوت» و «قیامت»... 360

ویژگی اول؛ «شرکت در غسل امام حسن مجتبی (صلوات الله علیه)»... 362

ویژگی دوم «دفن آن بزرگوار توسط امام معصوم (صلوات الله علیه)»... 362

آمدن امام سجاد (صلوات الله علیه) برای دفن شهدای کربلا... 363

بنی اسد و دفن شهدا... 364

آمدن حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) بر بالین علمدار... 366

عالم ملکوت و ویژگی حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)... 367

یادداشت در معنای «علیین»... 368

عالم «قیامت» و ویژگی حضرت عباس (سلام الله علیه)... 369

گردآوری مطالب پیشین... 369

محور چهارم، «وفدی آخاه بنفسه...»... 370

تحقیق در معنای «فداء»... 371

فدایی حضرت امام حسین (صلوات الله علیه)... 371

شعاع عظمت حضرت عباس در عصر تاسوعا... 372

یا عباس، اربک - بنفسی أنت یا أخی... 374

ویژگی اول: حضور در نشست... 374

ویژگی دوم، «اژگت بنفسی أنت یا أخی»... 376

نقش کلیدی در کربلا... 376

نکته اول: «كنت العلامة من عسکری»... 378

نکته دوم: «مجمع عددنا»... 378

نکته سوم: «عمارتنا الی الخراب»... 378

غبار گرفتگی نورالانوار... 379

ویژگی سوم، مهم ترین مأموریت در حساس ترین موقعیت... 381

سرفرازی بر فراز عالم... 383

ما چه کنیم؟... 385

روحیه اصحاب در روز عاشورا... 388

ص: 16

- دو ویژگی شهدای کربلا... 389
- نکته ای لطیف، در جمع بین سه حدیث... 392
- نکته ای که نباید غفلت کرد... 396
- یادداشت، در چرایی این شهادت... 396
- رخصت طلبیدن فرمانده لشکر... 398
- لغت شناسی... 398
- گریه حضرت امام حسین (صلوات الله علیه)... 400
- لواء... 401
- دشوار شدن حیات... 402
- یادداشتی از قلم محقق عارف محمد رضا کلباسی قدس سره... 403
- آخرین فرمان، آوردن آب... 405
- مرحله اول اجرای فرمان... 405
- مرحله دوم اجرای فرمان... 407
- دفاع حضرت عباس (سلام الله علیه)... 410
- ناتوانی دشمن در مقابل دست چپ سالار... 411
- کلامی روح بخش... 413
- آثار شهادت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)... 414
- 1- شادی دشمن از شهادت پرچمدار کربلا... 415
- 2- اضطراب و تشویش در دل اهل حرم... 415
- سخن دل با دختر زهرای بتول (صلوات الله علیها)... 417
- یادآوری چند نکته... 418



نکته اول: راه معرفت ...418

نکته دوم: مصباح هدی ...420

نکته سوم: باب حسین (صلوات الله علیه) ...420

وجوب معرفت حضرت ابالفصل (سلام الله علیه) ...421

بشارت به اهل اشارت ...421

ص: 17

پنجمین فراز از حدیث شریف ...422

معنای «أبدله» ...423

بازبینی واژه «بدل» ...423

توجه به کلام حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) ...424

واژه «جناح» ...424

واژه «یطیر» ...425

واژه «ملائکه» ...426

بررسی و تحقیق در حقیقت ملائکه ...426

رسالت فرشتگان ...427

نزول ملائکه و مشاهده آنان ...427

راه مصافحه با ملائکه ...428

نشانی از حقیقت فرشتگان ...430

فزونی فرشتگان ...432

نکته اول : تشبیه کثرت ملائکه ...433

نکته؛ آثار کثرت فرشتگان ...433

نزول ملائکه ...434

تسخیر ملک ...436

نتیجه بحث ...437

بازگشت به شرح فراز پنجم از حدیث شریف ...438

راز فریادرسی حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) ...438

پژوهشی دیگر در معنای «جناحین» ...440

تحقیق حق ... 441

نتیجه مقدمات سه گانه ... 446

دو بال حضرت عباس (سلام الله علیه) ... 446

بصیرت و جسم نوری ... 447

عبودیت رازگشای عظمت ... 449

ص: 18

راه معرفت حضرت ابوالفضل (سلام الله عليه) ... 450

فراز ششم از کلام حضرت امام سجاد (صلوات الله عليه) ... 451

وارسی واژه ها ... 451

ترکیب و جمله بندی این فراز در آینه پژوهش ... 453

شرح «للعباس عند الله تبارک و تعالی لمنزله» ... 454

استحقاق ذاتی و وصفی ... 455

آثار منزلت ... 456

دو دست ابوالفضل در دست حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) ... 458

«جميع الشهداء» ... 458

یادداشت «ادبی» و «اصولی» ... 460

حضرت عباس (سلام الله عليه) و دیگر شهیدان ... 461

بخش سوم:

حدیث انکسار ... 463

روانی تازه در کالبد از هم پاشیده ... 465

اعتبار حدیث «انکسار» ... 467

پژوهشی در واژه ها ... 467

چرا «انکسر ظهري»؟ ... 468

نتیجه پژوهش ... 470

نقش حضرت عباس (سلام الله عليه) در عالم ... 471

1. انکسار جبهه کربلا ... 471

یادآوری، قدرت ظاهری و باطنی امام (صلوات الله عليه) ... 474

انكسار عالم... 475

حدیث اول: «گریه عالم در شهادت سرورش»... 475

حدیث دوم: گریه «مایری و مایلیری»... 476

خون تازه... 477

ص: 19

انكسار مصباح هدايت ...479

پرسش، پاسخ ...481

ارتداد مردم ...481

ارتداد اصحاب در احاديث مخالفين ...483

عظمت حضرت عباس (سلام الله عليه) ...486

فهرست منابع ...489

ص: 20

روزی در محفلی که دانشمندانی چند گرد آمده بودند، سخن از جلالت و عظمت حضرت ابا الفضل العباس (سلام الله علیه) به میان آمد و سخن هایی ردوبدل شد. بهتر است بگذاریم و بگذریم - ثمره آن جلسه این شد که این بی بضاعت بر خود فرض بداند که نوشته ای را در اثبات شکوه و جلال، عصمت و علم لدنی آن حضرت پدید آورد. امانه مایه ای علمی در کار بود و نه توان نویسندگی و نه طرحی. حیران و سرگردان!!!

تا آنکه حضرت معصومه (صلوات الله علیها) بنده نوازی کرد و در خور قابلیت نویسنده کرم فرمود. تا آنکه توانست این نوشتار را که از یک مقدمه و سه بخش تشکیل شده است پدید آورد:

مقدمه: لزوم معرفت امام و راه آن.

بخش اول: شرح و توضیح کلام امام صادق (صلوات الله علیه) که در شأن و مقام حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) شرف صدور یافته است؛ «حدیث بصیرت».

بخش دوم: تفسیر حدیث امام سجاد (صلوات الله علیه) که آن نیز بیانگر یکی دیگر از مقامات حضرت قمر بنی هاشم (صلوات الله علیه) است؛ «حدیث غبطه».

بخش سوم: این بخش نیز به شرح و تفسیر فرمایش حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) - که در آخرین لحظات عمر حضرت عباس (سلام الله علیه) بیان شده است - پرداخته است؛ «حدیث انکسار».

تا آن که این نوشتار با نام «سقای معرفت» با عنایات حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) به سال 1382 شمسی در قم به طبع رسید و الحمدلله مورد قبول طبع عاشقان حضرتش واقع گشت. اما از آنجا که نکته سنجان باهوش و دانایان ریزبین به نواقص کتاب که از ناحیه نویسندگان به آن راه یافته بود توجه کرده و آنها را به حقیر یادآور شدند، تصمیم بر آن شد که با دوختن چشم به جانب سالار کربلا و استمداد از باب الحوائج دست به رفع نواقص آن زده و مطالبی بر آن افزوده شود و این بار نیز با نام «سقای معرفت، سیمای حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) در حدیث و تاریخ» به شما بزرگواران تقدیم شود.

خدایا شکر تو گویم که توفیقی را عنایت فرمودی که نوشته ای از نو در مدح و ثنای عبد صالحت نگاشته شود و مستمدانه التماس میکنم که این رساله را مقبول درگاهت عنایت فرما و آن سرور کونین را از این کمترین خشنود بفرما.

وظیفه خود می دانم از تمام کسانی که در به ثمر رسیدن این کتاب متحمل زحمت شدند به ویژه اساتید و فضایی که با تیزبینی عالمانه، آن را به کمال رساندند، قدردانی و تشکر کنم.

آخر این که این کمترین اعتراف می کند که این نوشتار نه در حد شأن آن مولی است که نه می دانستم و نه می توانستم، بلکه همین اندازه است که خود را در صف چاکران آن کوی قرار داده و از سودای دل عرضه بدارم:

اشکم ولی به پای عزیزان فتاده ام \*\*\* خارم ولی به سایه گل آرمیده ام

او چون نسیم دامن صحرا گرفت و رفت \*\*\* من چون غبار جانب صحرا دویده ام

با یاد رنگ و بوی تو ای نوبهار عشق \*\*\* همچون بنفشه سر به گریبان کشیده ام

مؤلف

ص: 22



مقدمه: لزوم معرفت امام و راه آن

1- اشاره

ص: 23



نهاد انسان بر عبودیت و بندگی حضرت حق سرشته شده (1)، و سرتافتن از این مقتضای فطری، بندگی و اسارت خواهش های نفسانی را در پی خواهد داشت (2)، که برای برآوردن آنها، دچار هزار بندگی دیگر خواهد گردید؛ بنده ای با هزاران ارباب که همچون غلامان حلقه به گوش، در راه خشنودی آنان، تلاش می کند و هیچگاه نمی تواند آنان را از خود راضی گرداند و خود را از این اسارت نافرجام رها سازد.

شگفتا که انسان از عزت و شرف بندگی معبود قادر حکیم میگریزد و به خواری و ذلت بندگی کسان و چیزهای دیگر؛ بندگی شهوت و شهرت، بندگی ثروت و قدرت و ریاست، بندگی زن و فرزند و بردگی هزاران کس و هزاران چیز دیگر. چه نیکو است کلام الهی که می فرماید:

«أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (3)

«آیا پروردگاران پراکنده بهترند یا پروردگار یکتا و چیره؟»

به راستی که بندگی یک معبود، بهتر و نیکوتر از بندگی هزار معبود است. ولی راه رسیدن به این بندگی؛ دست یافتن به شناخت و معرفت آن معبود یگانه و یکتا است. و هدف از

ص: 25

1- روم / 30: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»

2- هرکه گریزد ز خراجات شاه \*\*\* بارکش غول بیابان شود

3- یوسف / 39

آفرینش انسان، همان گام نهادن بر فراز قله معرفت الهی است. اما نیل بدین مقصود، چگونه و از چه راهی میسر می شود؟ پاسخ را باید در کلام کاشف اسرار حقایق حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) جستجو کرد که می فرماید:

«خرج الحسين بن علي (صلوات الله عليهما) ذات يوم على أصحابه، فقال بعد الحمد لله جل وعز و الصلاة على محمد رسول الله عليه وآله: «يا أيها الناس! إن الله - والله - ما خلق العباد إلا ليعرفوه؛ فإذا عرفوه، عبدوه؛ فإذا عبدوه، استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه». فقال له رجل: «بأبي أنت و أمي يا ابن رسول الله! ما معرفه الله؟» قال: «معرفه أهل كل زمان إمامهم الذي يجب عليهم طاعته»؛ (1)

روزی حضرت حسین بن علی (صلوات الله علیهما) به سوی یاران خود بیرون شدند آن گاه پس از ستایش خداوند جل و عز و نثار درود بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداوند فرمودند: ای مردم! به خدا سوگند که خداوند، بندگانش را نیافرید مگر برای این که او را بشناسند و نسبت به او معرفت پیدا کنند. و چون او را شناختند پرستش کنند، و چون او را پرستند، به عبادت از پرستش غیر او بی نیاز گردند.» مردی عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت باد! ای پسر رسول خدا! معرفت و شناخت خداوند چیست؟»

(حضرت تش) فرمودند: «معرفت مردم هر عصر و زمانی، نسبت به امام زمان خود که پیروی او بر آنان واجب است.»

طبق این حدیث شریف، هدف از آفرینش بندگان خداشناس و خدایین شدن و به واسطه این معرفت، در پیشگاه او گرنش کردن است. و روشن است که معرفت به صفات کمالیه الهی غیر از علم به وجود او است چرا که علم به وجود حضرت حق عجل الله از راه دلیل و برهان امکان پذیر است. اما «معرفت» را او خود عطا می کند، و «معرفت» است که عبودیت را در پی دارد.

آنگاه که انسان خدای خود را شناخت و دریافت که خالق زمین و آسمان، کسی جز او نیست و اوست که رزق و روزی و عزت و ذلت می دهد و اختیار همه چیز و همه کس به

ص: 26

دست توانمند او است، دیگر روی دل به سوی جز او نمی کند، تا چه رسد که بار بندگی غیر او را به جان پذیرا باشد.

توجه به این حدیث شریف، ما را به نکته ای دقیق رهنمون می شود که معرفت خداوند، همان شناخت امام زمان (صلوات الله علیه) است و خدا را در کوی معرفت امامان معصوم (صلوات الله علیهم) می توان شناخت. آنان مقصدند و او مقصود؛ یعنی همان گونه که برای زیارت حضرت مولی الموحدين امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) باید به طور سینای ولایت شهر مقدس نجف سفر نمود و در این طی طریق، نجف اشرف مقصد است، امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) نیز، جایگاه و درگاه معرفت الله است که برای نیل به آن مقصود، باید به این مقصد رسید. از این رو حضرتش (صلوات الله علیه) می فرماید:

«معرفتی معرفه الله»؛ شناخت من، شناخت خداوند است.

بنابراین هر که بخواهد از بن بردگی و عبادت و اسارت دیگران بگریزد و چه بسا بر دیگران، سروری کند، باید سر بندگی بر آستان حضرت حق عجل الله بساید و معرفت او را تحصیل کند. و تنها راه شناخت خدا، معرفت حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله و تسلیم شدن در مقابل آنان است.

اما معرفت امام نیز در گرو پی بردن به لزوم وجود او است. چرا که اگر کسی نداند که زندگی، در گرو وجود امام است و بدون او اثری از حیات نیست، قدمی در مسیر معرفت او برنخواهد داشت.

بنابراین، پیش از پرداختن به بحث معرفت امام، پای سخن پیرامون ضرورت و لزوم وجود او در هر عصر و زمان، به میان می کشیم. و برای این که نوشتارمان، معطر به رایحه دلایز کلام خود آن ذوات مقدسه گردد، به نقل دو مناظره از مناظراتی که بین یاران حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) و برخی مخالفین صورت گرفته و در محضر امام (صلوات الله علیه) گزارش شده و مقبول درگاه حضرتش قرار گرفته است، بسنده می کنیم.

یکی گفتگوی علمی بین حق باوری چون «هشام بن حکم رحمه الله» و «عمرو بن عبید» و دیگری مناظره و رویایی مذهبی بین «منصور بن حازم» و شماری از پشت کنندگان به امامت

که هر دو رویارویی به پیشگاه حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) گزارش حضرتش قرار گرفته است.

### 3- مناظره اول، وجوب وجود امام

جناب منصور بن حازم میگوید: خدمت حضرت اباعبدالله جعفر بن محمد صادق (صلوات الله علیه) عرض کردم: «بی شک خداوند باجلالت تر و گرامی تر از آن است که به آفریدگانش شناخته شود، بلکه آفریدگان، به واسطه خداوند او را می شناسند.» آن حضرت فرمودند: راست میگوی. عرض کردم: «بی شک هر کسی دانست که برای او پروردگاری هست او را سزد که بداند آن پروردگار خشنودی ها و ناخشنودی هایی دارد و نیز بداند که این خشنودی ها و ناخشنودی ها مگر به وسیله وحی یا به واسطه فرستادهای قابل شناخت نیست. و کسی که برای او وحی نمی آید بایستی به دنبال فرستادگان الهی باشد. پس چون ایشان را یافت، در می یابد که ایشان حجت خدا هستند و فرمانبری آنان واجب است، و (با این مقدمه من به مردم (مخالف شما) گفتم: آیا می دانید (و اقرار دارید) که رسول الله صلی الله علیه و اله همان حجت از سوی خدا بر آفریدگانش می باشد؟ آنها گفتند: آری. گفتم: آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و اله درگذشت، چه کسی حجت خدا بر آفریدگانش بود؟»

پس گفتند: قرآن [حجت خداست. گفتم: من در قرآن به دقت نگریستم و آن این گونه است که [فرقه هایی مثل] مرجئه و قدره و زنادقه که اصلا به قرآن ایمان ندارند به آن احتجاج و مخاصمه می کنند تا جایی که با احتجاج به قرآن بر حریفان چیره می شوند، پس دانستم که این قرآن جز به پشتیبانی «قیم» حجت نمی باشد، و هر آن چه آن «قم» درباره قرآن بگوید درست و حقیقت است. پس از این بیان به آنها گفتم: «قیم» قرآن چه کسی است؟» آنها گفتند: «ابن مسعود چیزهایی از قرآن می دانست و عمر و حذیفه قرآن می دانستند.» گفتم: «همه قرآن را؟!» آنها گفتند: «نه همه اش را.» [گفتم: «من کسی را نیافتم که در موردش گفته شود: بی تردید همه قرآن را می فهمد مگر حضرت علی (صلوات الله علیه)، با این وجود اگر چیزی بین مردم مطرح شد و این افراد گفتند نمی دانیم و

حضرت علی (صلوات الله علیه) فرمود: من می دانم؛ من شهادت می دهم که حضرت علی (صلوات الله علیه) «قیم» قرآن است و فرمانبری از او واجب می باشد و پس از رسول الله صلی الله علیه و اله حجت خدا بر مردمان اوست و هرچه درباره قرآن بگوید آن حقیقت است. امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند: «خدا تو را مشمول رحمت فرماید.» (1)

عرض کردم: «بی شک حضرت علی (صلوات الله علیه) کوچ نکرد مگر اینکه پس از خود حجتی باقی گذاشت همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و اله عمل فرمود، و (شهادت می دهم که حجت خدا پس از حضرت علی، امام حسن فرزند آن حضرت (صلوات الله علیه) می باشد و گواهی می دهم که امام حسن (صلوات الله علیه) کوچ نکرد مگر این که پس از خود حجتی باقی گذارد همانگونه که پدر و جد بزرگوارش (صلوات الله علیهما) عمل فرمودند، و گواهی میدهم که حجت خدا پس از ایشان، امام حسین (صلوات الله علیه) می باشند و فرمانبری او واجب است، و شهادت می دهم که امام حسین (صلوات الله علیه) کوچ نکرد تا اینکه پس از خود حجتی باقی گذارد و او علی بن الحسین (صلوات الله علیهما) است و فرمانبری او واجب است،» امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند: «خدا تو را مشمول رحمت خود قرار دهد.» من سر مبارک آن حضرت را بوسیدم و گفتم: «شهادت می دهم که حضرت علی بن الحسین (صلوات الله علیهما) کوچ نکرد مگر این که حتی پس از خود باقی گذارد و او امام ابوجعفر محمد بن علی باقر (صلوات الله علیهما) است و فرمانبری او واجب است.»

پس امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند: «خدا تو را مشمول رحمت قرار دهد.» عرض کردم: سر مبارکتان را به من دهید تا ببوسم. آن حضرت لبخند زدند. عرض کردم: «من به حقیقت دانسته ام که پدر بزرگوارتان کوچ نکردند مگر این که حجتی پس از خود باقی گذارند، همان گونه که پدر بزرگوارشان عمل نمود و به خدا سوگند! گواهی میدهم که شما همان حجت خدا هستید و فرمانبری شما واجب است.» آن حضرت فرمود: «دست نگه دار، خدا تو را مشمول رحمت خود گرداند.» عرض کردم: سر مبارکتان را به من بدهید تا ببوسم، آنگاه سر مبارکتان را بوسیدم و آن حضرت

ص: 29

خندیدند و فرمودند: «از هر چه می خواهی پرسش کن، دیگر پس از امروز تو را بی جواب نمی گذارم.» (1)

توضیح حدیث شریف:

منصور بن حازم به امام صادق (صلوات الله علیه) عرض کرد:

«إن الله أجل وأكرم من أن يعرف بخلقه، بل الخلق يعرفون بالله؛

یعنی این که اگرچه این عالم، آفریده الله و آیت و نشانه ای از او است و بر وجود خدای متعال دلالت دارد، اما موجب معرفت به خداوند نمی گردد و بین «شناخت ایزد منان» و «علم به وجود او» تفاوت بسیار است؛ چرا که با برهان «إن» نمی توان خدا را یافت، گرچه می توان پی به وجود او برد.

حضرت شاه ولایت علی مرتضی (صلوات الله علیه) در مورد علم به وجود پروردگار جهان می فرماید:

« الحمد لله الملهم عباده حمده و ناظرهم علی معرفه ربوبيته، الدال علی

وجوده بخلقه» (2)

سپاس و ستایش، مخصوص خدایی است که ستایش خود را بر بندگانش الهام فرموده و معرفت ربوبیت خود را در سرشت آنان قرار داد و بندگانش را به واسطه آفریده هایش، به وجود خود رهنمون ساخت.

و در خصوص معرفت خداوند می فرماید:

«اعرفوا الله بالله» (3) خداوند را به خود خداوند بشناسید.

از این دو کلام گرانقدر به دست می آید که «معرفت الله» غیر از «علم به وجود الله» است.

همچنان که «معرفت الله» غیر از «معرفت الرب» است. معرفت رب، به صورت فطری در سرشت هر انسانی به ودیعه گذاشته شده است ولی معرفت الله، موهبتی است، و خداوند به برکت معرفت حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه واله و تسلیم در برابر آنان عطا می فرماید.

ص: 30

---

1- الکافی ج 1: 128، کتاب الحججه، باب الاضطرار إلى الحججه، حدیث 2، رجال کشی: 355.

2- اصول کافی ج 1: 108.

3- همان: 66.



بر همین اساس محقق گرانقدر محمد بن حیدر نایینی قدس سره در شرح آن حدیث شریف می گوید:

معنی «اعرفوا الله بالله» أنه اعرفوه بالله أي بنور الله المشرق على القلوب... فإن القوى النفسانية بنفسها قاصره عن معرفته سبحانه، إنما يعرف بنور الله المطلع على الأفئدة...» (1)

خداوند را به نور الله عجل الله بر قلوب تابان است بشناسید... چرا که نیروهای نفسانی به خودی خود از معرفت خداوند ناتوانند. همانا خدای متعال به نور خود که بر قلبها تابانده شده، شناخته میشود.»

#### 4- تفاوت «معرفت الله» و «معرفت رب»

امیر عارفان (صلوات الله علیه) در رابطه با «معرفت الله» فرمودند: «اعرفوا الله بالله» یعنی به نور خداوند می توان خداوند را شناخت. و «معرفت رب» را فطری دانستند و فرمودند: «و فاطرهم علی معرفه ربوبیته». همین تعبیر در کلام منصور بن حازم آمده که «ان من عرف أن له رب» باز حضرتش در رابطه با اصل وجود و هستی «الله» عجل الله فرمودند: «الدال علی وجوده بخلقه» وجود و هستی پدیده ها دلیل و راهنمایی آشکار بر وجود آفریننده ای است که این همه پدیده را پدید آورده.

پس «معرفت الله» در گرو نوری است که خدای متعال عطا می کند، و «معرفت رب» فطری است، و پی به «وجود خالق» جهان هستی بردن برای عقل از طریق علم به مخلوقات حاصل می شود.

#### 5- شناخت پیامبر

پس از کلام منصور بن حازم، حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند: «صدقت»؛ راست گفتمی.» منصور بن حازم عرض کرد:

ص: 31

«ان من عرف أن له ربا، فقد ينبغى له أن يعرف أن لذلك الرب رضا و سخطاً، و أنه لا يعرف رضاه و سخطه إلا بوحي أو رسولي فقد ينبغى له أن يطلب الرسل. فاذا لقيهم، عرف أنهم الحجه و أن لهم الطاعه المفترضه»؛

کسی که شناخت که رب و پروردگاری دارد سزاوار است بداند پروردگار او از اموری خشنود می گردد [و به انجام آنها دستور داده است] و از اموری خشمگین می گردد و نسبت به انجام آنها، نهی فرموده است. و این خشم و خشنودی پروردگار، جز از راه وحی یا توسط پیامبری شناخته نمی شود. پس کسی که به او وحی نمی شود، وظیفه عقلی اوست که در صدد یافتن پیامبران باشد و هنگامی که آنان را یافت، بداند که آنان حجت خدایند و اطاعت و تبعیت از آنان واجب و ضروری است.

## 6- حجت پس از رسول خدا صلی الله علیه و اله

منصور بن حازم ادامه می دهد:

قلت للناس: تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه واله كان هو الحجه من الله على خلقه. قالوا: بلى؛ و به مردم گفتم: آیا قبول دارید که رسول الله صلی الله علیه و اله حجت خداوند بر مردم است؟ گفتند: آری؛ قلت: فحين مضى رسول الله صلى الله عليه واله من كان الحجه على خلقه. قالوا: القرآن؛

گفتم: پس از این که رسول خدا صلی الله علیه و اله از دنیا تشریف بردند، حجت خداوند بر مردم کیست؟ گفتند: قرآن».

و این همان کلام خلیفه دوم بود که چون رسول امین صلی الله علیه و اله فرمود: قلم و کاغذی بیاورید تا برایتان بنویسم چیزی که پس از من هرگز گمراه نشوید، از نوشتن حضرتش مانع شد و گفت: «حسبنا کتاب الله»؛ ما جز قرآن، به هیچ چیز دیگری نیاز نداریم.

منصور می گوید به مردم گفتم:

« من در قرآن نظر کردم و آن را با دقت مطالعه نمودم. دیدم همه فرقه ها، مثل «مرجئه» و «قدریه» و «زناده» که به خدا ایمان ندارند، برای اثبات عقاید خود، به

قرآن تمسک می جویند و از قرآن دلیل می آورند و در بحثهایشان، پیروز می شوند».

«فعرفت أن القرآن لا يكون حجة إلا بقيم. فما قال فيه من شيء كان حقا؛

به همین جهت فهمیدم که قرآن، نمی تواند حجت باشد. جز با وجود قیمی که هرچه راجع به معنای قرآن بگویند، حجت باشد و مورد قبول همگان قرار گیرد.

## 7- معنای «قیم»

مرحوم ملاصالح مازندرانی می گوید:

«قیم القوم، من يقوم بسياسة أمرهم. والمراد به هنا، من يقوم بأمر القرآن، ويعرف ظاهر و باطنه و مجمله و مأوله و متشابهه و ناسخه بوحى إلهى أوتى تعليم نبى» (1)

قیم کسی است که رهبری و تدبیر امور مردم را به عهده دارد و قوام مردم و هستی آنها، وابسته به او است.

و مقصود از قیم قرآن کسی است که به امر قرآن قیام می کند و ظاهر و باطن قرآن را می شناسد و به مجمل و متشابه و ناسخ آن به واسطه وحی و الهام خداوند یا به تعلیم از سوی پیامبر صلی الله علیه و اله شناخت کامل دارد.

پس قیم قرآن، کسی است که قوام حجیت و فهم صحیح قرآن، وابسته به بیان و تشریح او است و بدون تفسیر و توضیح او نمی توان به قرآن تمسک جست و بدان استدلال نمود. از این رو حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرموده است:

«إني تارك فيكم الثقلين؛ كتاب الله و عترتي»؛ (2)

من دو امر گرانبها را در میان شما می گذارم؛ کتاب خداوند و اهل بیت خودم.

بدین جهت است که، برخی از محققین، همچون علامه آیت الله سید علی بهبهانی قدس سره حتی ظواهر قرآن، را بدون کلمات حضرات معصومین (صلوات الله عليهم) حجت نمی دانند. (3)

ص: 33

1- شرح اصول کافی ج 5: 105.

2- این حدیث شریف متواتر بین شیعه و مخالفین است. (بحار الانوار ج 23: 104).

3- بدائع الاصول: 179.

منصور بن حازم در ادامه می گوید:

« فقلت لهم: من قيم القرآن؟ فقالوا: ابن مسعود قد كان يعلم. و عمر يعلم، و حذیفه يعلم. قلت: كله؟ قالوا: لا، فلم أجد أحدا يقال أنه يعرف ذلك كله إلا- عليا (صلوات الله عليه)»؛ به مردم گفتم: حال که معلوم شد قرآن به خودی خود حجت نیست و نیاز به قیم دارد، بگوئید قیم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود و عمر و حذیفه، قرآن را می فهمیدند. گفتم: آیا این سه نفر، همه قرآن را می فهمیدند؟ گفتند: نه؛ و من ندیدم کسی که درباره او بگویند تمام قرآن را می داند می شناسد جز علی (صلوات الله علیه).

منصور می گوید به آنان گفتم:

و إذا كان الشيء بين القوم، فقال هذا: لا أدرى. وقال هذا: لا أدرى، وقال هذا: أنا أدرى، فأشهد أن عليا (صلوات الله عليه) كان قيم القرآن، و كانت طاعته مفترضه، و كان الحجبه على الناس بعد رسول الله صلى الله عليه واله وأن ما قال في القرآن فهو حق؛

اگر در میان مردم مسأله‌ای پیش آید که ابن مسعود بگوید حکم آن را نمیدانم، و عمر نیز بگوید نمی دانم، و حذیفه نیز جواب بدهد که نمیدانم، ولی حضرت علی (صلوات الله علیه) بفرماید می دانم، [در این صورت، قیم قرآن چه کسی است؟ آیا کسی که می گوید میدانم؟ یا کسی که می گوید نمیدانم؟]

پس من گواهی میدهم که قیم قرآن، حضرت علی (صلوات الله علیه) است و حجت پس از رسول خدا صلی الله علیه واله ایشان است و اطاعت از او واجب و هر آنچه که در مورد قرآن بگوئید، حق می باشد».

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) پس از سخنان منصور، به او فرمودند:

«رحمك الله»؛ رحمت خداوند بر تو باد. (1)

ص: 34

---

1- اصول کافی ج 1: 168، کتاب الحججه، حدیث دوم. این حدیث شریف دنباله ای دارد که مرحوم کلینی در صفحه 188، نقل کرده، در کتاب الحججه، باب فرض طاعه الأئمه، حدیث 15، و مرحوم کشی در رجال خود، ص 145، در معرفی جناب منصور بن حازم» روایت نموده است.

منصور ابن حازم به امام عرض کرد:

«إن عليا (صلوات الله عليه) لم يذهب حتى ترك حجه من بعده، كما ترك رسول الله صلى الله عليه وآله وأن الحججه بعد علي الحسن بن علي وأشهد علي الحسن أنه لم يذهب حتى ترك حجه من بعده، كما ترك أبوه و جده. وأن الحججه بعد الحسن، الحسين، و كانت طاعته مفترضه؛

« همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از خود حجتی در میان مردم گذاشت، امیرالمؤمنین علی (صلوات الله علیه) نیز از این دنیا نرفتند تا حجتی بعد از خود به جای گذاشتند و او [امام] حسن بن علی (صلوات الله علیهما) بود. و شهادت می دهم که حضرت امام حسن (صلوات الله علیه) نیز از دنیا نرفتند تا حجتی در میان مردم به جای گذاشتند که امام حسین (صلوات الله علیه) بود و اطاعت از ایشان، بر همگان فرض و واجب بود.»

دوباره امام خواستار رحمت و برکت از جانب خداوند، برای منصور شدند. منصور نیز سر مبارک حضرت را بوسید و گواهی داد که امام علی بن الحسین (صلوات الله علیهما) و امام محمد باقر (صلوات الله علیه) نیز حجت خداوند بر روی زمین می باشند و اطاعت و پیروی از آنان، واجب و ضروری است. سپس ادامه داد:

«أصلحك الله: قد علمت أن أباك لم يذهب حتى ترك حجه من بعده، كما ترك أبوه. وأشهد الله أنك أنت الحججه، و أن طاعتك مفترضه»؛

خداوند امور شما را اصلاح فرماید. این را نیز می دانم که پدر بزرگوار شما نیز همانند پدر بزرگوارشان، از دنیا نرفتند تا پس از خود حجتی بر جا گذاشتند و من این گواهی میدهم آن حجت، شما هستید و اطاعت و پیروی از شما، لازم و واجب است.

امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند:

«كف رحمك الله»؛ خداوند تورا مورد رحمت و بخشش خود قرار دهد؛ کافی است.

منصور بن حازم به حضرت عرض کرد: اجازه بفرمایید سر مبارک شما را ببوسم. سپس سر مبارک ایشان را بوسید. امام خندید و فرمود:

ص: 35

«سلنی عما شئت: فلا أنکرک بعد الیوم أبدا»؛

هر پرسشی داری بپرس. از امروز هر سؤالی که داشته باشی، پاسخت را میدهم.

گویا حضرت خواستند به او بفرمایند که تو دیگر از یاران ویژه ما گشته ای و می توانی سایه نشین خیمه حقایق دین و ولایت و اسرار آل محمد صلی الله علیه واله باشی.

دلیل ضرورت و لزوم وجود امام در هر عصری، همان دلیلی است که پسر حازم بیان داشت. و آن دلیل، در زمان حاضر نیز ساری و جاری است و اگر کسی بخواهد به حقیقت دین دست یابد و حقایق قرآن را درک نماید، باید به دنبال راهی برای رسیدن به محضر حجت عصر، حضرت بقیه الله الاعظم (صلوات الله علیه) باشد.

و این امری ممکن و بلکه از مسلمات، و مورد اجماع و اتفاق نظر همه علمای مکتب اهل بیت (صلوات الله علیهم) است که درک محضر آن وجود اقدس، برای همگان ممکن و راه رسیدن به محضر منور حضرتش باز است و اگر کسی در زمان حاضر، به اندازه یک دهم زحماتی که جناب سلمان فارسی یا ابو خالد کابلی (رضوان الله علیهما) کشیدند متحمل شود، می تواند جمال جمیل آن خورشید عالمتاب را تماشاگر باشد.

به دیگر بیان: اگر از دوستان خاص و از موالیان ویژه آن حضرت بشود. و شرف رتبه یاران خاص آن حضرت را به دست آورد، به طور قطع به مکان و جایگاه آن حضرت راه پیدا می کند. اسحاق بن عمار از امام صادق (صلوات الله علیه) نقل کرده، که آن حضرت فرمودند:

« للقاء غیبتان: إحدیهما قصیره، و الأخری طویلہ، الغیبه الأولى لا یعلم بمکانه فیها إلا خاصه موالیه»؛ (1)

دو غیبت برای (حضرت) قائم (صلوات الله علیه) واقع می شود که یکی کوتاه و دیگری طولانی است، در زمان غیبت کوتاه، مکان و جایگاه آن حضرت را فقط شیعیان خاص او می دانند، ولی در زمان غیبت کبری، فقط یاران ویژه آن حضرت، از منزل و جایگاه او خبر دارند.

بنابراین حدیث شریف، می توان از منزل و ماوای آن حضرت آگاه شد، و به حضور

ص: 36

حضرتش شرفیاب شد، ولی به شرط شیعه خاص بودن و بلکه بالاتر به درجه یاران ویژه دست یازیدن. خداوندا او ستاره فروزند؛ افلاک و ما افتادگان بر دامن خاک، به حق رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه واله و این وصی کیهان شوکت، به ما این مرتبت را عنایت فرما.

باشد هوسم که خاک پای تو شوم \*\*\* مجذوب دو چشم دلربای تو شوم

آن دم که زند آتش رویت شعله \*\*\* خواهم که به جان و دل، فدای تو شوم (1)

## 8- مناظره دوم، نشست ویژه

نشست ویژه محضر مقدس حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) است و عده ای از یاران حضرت گرد هم آمده اند؛ یارانی همچون: «حمران بن اعین»، «محمد بن نعمان»، «هشام بن سالم»، «حمزه بن محمد الطیار» و «هشام بن حکم» که در آن هنگام، دوران جوانی را به سر می برد. حضور این گونه افراد حکایت از اهمیت جلسه می کند.

حضرت صادق (صلوات الله علیه) رو به هشام بن حکم کرده و فرمودند:

« جریان مناظره و گفتگویت با عمرو بن عبید را تعریف کن.»

هشام عرض کرد:

« به خاطر جلال و عظمت شما، شرم تمام وجودم را فرا گرفته و زبانم بند آمده، و نمی توانم سخنی بگویم.»

امام فرمود:

« وقتی ما به شما دستوری می دهیم، انجام دهید.»

هشام گفت:

« در کوفه بودم که به من خبر رسید عمرو بن عبید، در مسجد بصره جلسه درسی برپا کرده است. و این برای من، بسیار گران آمد که با وجود امام معصوم، او خود را جلو بیندازد و به عنوان یک اسلام شناس و فقیه و مفسر، جلسه درسی برقرار کند. به همین جهت از کوفه حرکت کردم و وارد بصره شدم. وقتی به مسجد بصره رفتم،

ص: 37

دیدم گروهی از مردم و شاگردان عمرو بن عبید، او را احاطه کرده اند و او در حالی که عبای سیاه پشمی بر دوش دارد و خود را به عنوان یک زاهد و صوفی به نمایش گذاشته است، مشغول درس دادن می باشد.

به خاطر ازدحام زیاد مجلس، جایی برای نشستن نبود. از مردم خواستم تا برای من جایی باز کنند. بالاخره در قسمت انتهایی مجلس، بر روی دوزانو نشستم و خطاب به عمرو بن عبید گفتم: ای دانشمند مجلس! من مرد غریبی هستم و پرسشی دارم. آیا اجازه می دهید؟ او اجازه داد.

گفتم: «آیا چشم داری؟». گفت: «فرزندم! مگر نمی بینی که چشم دارم؟ این چه سؤالی است؟» گفتم: «پرسش های من از همین قماش است». گفت: «اگر چه احمقانه است، اما پرس». گفتم: «اگر پرسم، جواب می دهی؟» گفت: «آری». دوباره گفتم: «آیا چشم داری؟» گفت: «آری». گفتم: «به چه کارت می آید؟» گفت: «افراد و رنگ ها را می بینم». گفتم: «آیا بینی داری؟» گفت: «آری». گفتم: «با آن چه می کنی؟» گفت: «بوها را استشمام می کنم». گفتم: «آیا دهان داری؟» گفت: «آری». گفتم: «با آن چه می کنی؟» گفت: «مزه غذاها را می چشم». گفتم: «آیا گوش داری؟» گفت: «آری». گفتم: «با آن چه می کنی؟» گفت: «صداها را می شنوم».

گفتم: «آیا قلب داری؟» گفت: «آری». گفتم: «با قلب چه می کنی؟» گفت: «وقتی دیدنی ها را می بینم و شنیدنی ها را می شنوم و چشیدنی ها را می چشم و شنیدنی ها را می شنوم، آنها را به وسیله قلبم از یکدیگر تشخیص می دهم».

گفتم: «آیا با وجود این اعضا، بی نیاز از قلب نیستی؟» گفت: «خیر». گفتم: «در حالی که این اعضا سالم هستند و با چشمت می بینی و با گوشت می شنوی و... دیگر چه نیازی به قلب داری؟ آیا با وجود آنها، قلب بیهوده نیست؟» گفت: «فرزندم! وقتی چشمم در دیدن چیزی شک کرد، یا گوشم در شنیدن چیزی به شک افتاد، برای تشخیص صحت و بطلان این شک، به قلبم مراجعه می کنم و درستی و نادرستی آن را بررسی می کنم».



39گفتم: «پس خداوند برای برطرف کردن شک و اشتباه جوارح، قلب را برای تو و مقاله را آفریده است؟» گفت: «آری». گفتم: «پس وجود قلب، لازم و ضروری است و اگر نباشد، چشم و گوش و دیگر اعضاء در یافته های خود به یقین نمی رسند و دریافت صحیحی نخواهند داشت؟» گفت: «آری».

گفتم: «خداوند متعال، چشم و گوش و زبان تو را به حال خود رها نکرده و برای تو در آنها راهنمایی قرار داده تا در هنگام شک و اشتباه، به آن رجوع شود و یافته های درست و نادرست آنها تشخیص داده شود. حال، چگونه ممکن است خداوند تبارک و تعالی، بندگان خود را با این همه اختلاف و شک و سردرگمی و حیرانی به حال خود رها کند و برای آنان، پیشوا و راهنما و امامی قرار نداده باشد تا در هنگام حیرت و سرگردانی به او مراجعه کنند؟»

عمر و بن عبید ساکت شد و دیگر هیچ نگفت. سپس از من پرسید: «تو هشام بن

حکم هستی؟» گفتم: «تو را آگاه نمیکنم». گفت: «از شاگردان او هستی؟» گفتم: «تو با ایران را آگاه نمیکنم». گفت: «اهل کجایی؟» گفتم: «اهل کوفه». گفت: «پس به طور حتم تو هشام بن حکم هستی». سپس مرا به نزد خود برد و در کنار خود نشاند و تا در زمانی که من در نزد او بودم، هیچ نگفت.»

پس از این که سخن هشام بن حکم به پایان رسید، امام صادق (صلوات الله علیه) خندیدند و فرمودند:

«ای هشام! این مناظره را از چه کسی آموختی؟». هشام عرض کرد: «اینها مطالبی بود که از خود شما یاد گرفته بودم و در مناظره، به کار بردم.» حضرت فرمود: «به خدا قسم این مناظره در کتاب ابراهیم و موسی (سلام الله علیهما) وجود دارد.» (1)

## 9- پایان مناظره

از تعبیر هشام بن حکم «فاستقرجت الناس فافرجوا»؛ از مردم خواستم برای من جایی

ص: 39

---

1- اصول کافی ج 1: 129، کتاب الحججه، باب الاضطرار الی الحججه، حدیث 2.

بگشایند، و آنها گشودند، استفاده می شود که جمعیت آن قدر زیاد بوده که جایی برای نشستن یافت نمی شد. و این بیانگر فراوانی مردم گرداگرد عمرو بن عبید است، اما مناظره جناب هشام با او باعث شد که مردم از اطراف عمرو بن عبید پراکنده گردند و این اولین اثر و فایده، سخنان جناب هشام بن حکم بود.

سید مرتضی قدس سره می نویسد:

« مناظره جناب هشام بن حکم باعث شد که شماری از مردم از اطراف عمرو بن عبید پراکنده شوند و بین جمعیت اطراف او اختلاف شدید به وجود آید. » (1)

## 10- نکته، در توضیح کلام هشام

اداری جناب هشام بن حکم در واقع با این سؤال و جواب و نتیجه، «تشبیه معقول» به «محسوس» کرد و مقصود خود را که یک بحث دقیق و لطیف بود هم به عمرو بن عبید و هم به مردمی که اطراف عمرو را گرفته بودند، فهماند به این بیان:

انسان با داشتن چشم، گوش، زبان و بینی توان دیدن، شنیدن، و چشیدن را دارد. سؤال این است که با این همه چه نیازی به قلب و عقل دارد؟

عمرو ناچار می شود علت نیاز به قلب را بیان کند که اولاً: این قوای سه گانه - چشم، گوش، زبان - گاهی در عملکرد خود دچار اشتباه می شوند، لذا نیازمند یک نیرویی هستیم که توان برطرف کردن شک و خطا را داشته باشد. ثانیاً: این نیروهای سه گانه فقط وسیله دریافت می باشند. اما قدرت فهم و تشخیص ندارند، پس باید قلب باشد تا آنچه را آن نیروها دریافته اند درک کرده و آنها را از یکدیگر تشخیص دهد.

جناب هشام از این کلام عمرو بهره جسته و مقصود خود را به او و جمعیت در مسجد القا می کند که شما می گوئید: اولاً قرآن و احادیث حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین ما است، و ثانیاً ما از چراغی چون عقل برخورداریم که می توانیم به وسیله آن، وظایف اعتقادی و عملی خویش را از آن دو سرچشمه به دست آوریم. در نتیجه هیچ نیازی به امام نداریم.

ص: 40

لکن این اعتقاد شما اشکال دارد. زیرا عقل در اثر نفوذ هوای نفس و گرد و غبار تعلقات مادی در فهم قرآن و حدیث دچار شک و تردید می شود و به گرداب اختلاف گرفتار می شود. و دلیل آشکار آن هم اختلافی است که در بین مذاهب مختلف به وجود آمده است. بنابراین عقل در درک قرآن و حدیث به همان مشکل قوای سه گانه - چشم، گوش، زبان - مبتلاست و همان گونه که آن قوا نیاز به نیرویی بالاتر از خود داشتند. مردم نیز به نیرویی الهی و منزه از هوی و نوری که به کدورت نار آغشته نباشد یعنی امام منصوب از سوی خداوند متعال نیازمندند.

از این رو باید خداوند متعال کسی را معین کرده باشد که شک و تردیدهای عقل را برطرف، اختلاف عقل ها را از میان بردارد، و او همان امام و قیم قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و اله می باشد.

همانطور که خدای حکیم و رحیم برای برطرف کردن تردید چشم، گوش و زبان، قلب را آفرید تا پیشوا و حاکم بر آنها باشد. امام معصوم را هم نصب فرمود تا راه درست فهمیدن قرآن و احادیث پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله را به امت آن حضرت بنماید. و جناب هشام چقدر زیبا این حقیقت را آن هم با زبانی ساده و در عین حال دقیق بیان نمود و از خود به یادگار گذاشت.

### **11- ضرورت معرفت امام**

آنچه بیان شد، بیانگر لزوم و ضرورت وجود امام معصوم (صلوات الله علیه) در هر عصر بود، اما آنچه که وظیفه شیعیان است، «معرفت» نسبت به امام معصوم است، به دیگر سخن: علم و آگاهی داشتن به لزوم وجود امام کافی نیست، و مسأله به همین جا ختم نمی شود بلکه برای طی طریق و سلوک و رسیدن به حضرت دوست، باید علاوه بر اعتقاد به وجود امام، «معرفت» امام معصوم نیز حاصل گردد.

آنچه در روایات بحث امامت بر روی آن بسیار تأکید شده، واژه «معرفت» است، چنانچه در کلام حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) که پیش از این گذشت ملاحظه فرمودید که امام فرمود: «ما خلق العباد إلا ليعرفوه، فإذا عرفوه عبده» و آن صحابی تیزهوش و نکته سنج پرسید:

« ما معرفه الله؟ » و امام معصوم (صلوات الله عليه) در جواب فرمودند: « معرفه اهل كل زمان امامهم الذی یجب علیهم طاعته ».

بنابراین هدف از آفرینش آفریدگان، « معرفت » به ساحت قدس آن بزرگواران می باشد، و این وظیفه از روایات بسیاری که در کتاب های حدیثی نقل شده استفاده می شود که در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می کنیم:

« اعرف إمامک، فإنک إذا عرفت لم یضرك تقدم هذا الأمر أو تأخر » (1)

امام خویش را بشناس آن زمان که او را شناختی، عقب و جلو افتادن (ظهور) و امر و ولایت تو را ضرر نمیزند.

حارث بن مغیره می گوید به امام صادق (صلوات الله علیه) عرض کردم این حدیث:

« من مات لا یعرف إمام زمانه، مات میتة جاهلیة »؛

اگر کسی بمیرد، در حالی که به امام عصر و روزگار خود معرفت نداشته باشد، مردنش، مردن زمان جاهلیت است. از ناحیه مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و اله صادر شده است؟

امام در جواب فرمودند:

« نعم »؛ بله، این کلام از گفتارهای آن بزرگوار است.

حارث بن مغیره پرسش زیبایی میکند که، مراد از این « جاهلیت » که در کلام جد بزرگوار شما به کار رفته کدام جاهلیت است؟ « جاهلیه جهلاء » یا « جاهلیت جهلاء » یا « جاهلیت بی معرفتی به امام زمان؟ » حضرت در جواب می فرمایند:

« جاهلیه کفر و نفاق و ضلال » (2)

این جاهلیت، جاهلیت کفر و نفاق و ضلالت است.

ص: 42

---

1- اصول کافی ج 2: 371، کتاب الحججه، باب أنه من عرف امامه لم یضره تقدم هذا الأمر أم تأخر، حدیث 1. نظیر همین روایت، حدیث دوم همین باب خطاب به فضیل بن یسار است.

2- اصول کافی، ج 1: 308، کتاب الحججه، باب من مات و لیس له امام، ح 3.

## 12- توضیح پرسش حارث و جواب امام (صلوات الله علیه)

عالم جلیل سید بدرالدین بن احمد حسینی عاملی، زنده به سال 1060 قمری در شرح این پرسش و پاسخ می فرماید:

«از زاویه دید حارث، «جاهلیت» دو گونه است:

1. جاهلیت جهلاء یعنی آن جاهلیتی که مردمان قبل از بعثت داشتند، و در آن زمان بت ها را پرستش میکردند، و پروردگاری نمی شناختند، و این جاهلیت،

جاهلیت کفر بود. 2. جاهلیتی که مردم امام زمانشان را نیافته اند. (لیکن راوی حکم و آثار آن را نمی داند).

امام صادق (صلوات الله علیه) در پاسخ او «جاهلیت» را به سه گونه ترسیم می فرماید و نشانه ها و صفات آن را نیز بیان می فرماید که: «جاهلیت کفر و نفاق و ضلال» گویا حضرت در جواب اشارت گونه خود می فرماید: «جاهلیت سه قسم است، جاهلیت اول: همان جاهلیت قبل از بعثت است که کفر می باشد، جاهلیت دوم: جاهلیت زمان پیامبر است که عده ای منافق گونه، ایمان آورده بودند و این جاهلیت، جاهلیت نفاق است. جاهلیت سوم: جاهلیت به امام زمان است، و این جاهلیت سوم علاوه بر اینکه ضلالت و گمراهی است، جاهلیت کفر و نفاق هم هست.

به دیگر بیان، آنچه حارث فهمید، این بود که جاهلیت یا جاهلیت کفر است، یا جاهلیت بی معرفتی به امام زمان که نشانه آن را نیز نمی دانست. امام فرمودند: جاهلیت سه قسم است: 1. جاهلیت کفر، 2. جاهلیت نفاق، 3. جاهلیتی که هم کفر است و هم نفاق و هم ضلالت و گمراهی، و هر کس امام زمانش را نشناسد، جاهلیت او، جاهلیت سوم است؛ یعنی هم کافر است هم منافق و هم گمراه». (1)

از این رو به دو امر مهم و در حقیقت کلیدی نیازمندیم:

اول: آن که بدانیم «معرفت» چیست؟ و مراتب آن چگونه است؟

دوم: راه یا راه های رسیدن به مراتب «معرفت» کدام است؟

ص: 43

---

1- الحاشیه علی اصول کافی: 228، با توضیح و تفصیل نگارنده .

از این رو، این نوشتار بر آن است جواب پرسش اول را به عنوان پیش نیاز پاسخ سؤال دوم بیان کند، و اما پاسخ پرسش دوم در واقع روح اصلی این کتاب است، به این بیان که: یکی از نزدیک ترین راهها برای رسیدن به معرفت امامان، معرفت حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) است و اهمیت آن به حدی است که حجت خداوند حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) درباره معرفت آن حضرت فرمود: «لعن الله من جهل حقک» و بعد از معرفت، دست توسل به دامنش زدن، برای به چنگ آوردن مرتبه «معرفت»؛ چرا که حضرتش «قمر ولایت» است، و ماه جهان افروز شام تاریک غیبت، آن حضرت «باب حسین» است و «باب سفینه النجاه» و اگر کسی اراده کرده که از تاریکی ها و امواج پرتلاطم این عالم، نجات یابد و کعبه توحید را طواف کند و به سر منزل ولایت برسد، باید به «سفینه النجاه» چنگ بزند، و «باب» آن سفینه، حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) است. پس اول باید دانست که «معرفت» چیست؟ آنگاه مراتب آن را فهمید، و سپس به راه افتاد.

### 13- دو نکته زیبا

نکته اول: مراد از «مرگ جاهلیت» در روایت مشهور «من مات و لم يعرف إمام زمانه مات میتة الجاهلیة؛ هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نشناخته باشد، مردن او مردن جاهلیت است.» آن است که بمیرد در حالی که کافر و منافق و گمراه بوده است.

نکته دوم: هر کس به امام زمانش معرفت نداشته باشد، کافر است زیرا، مؤمن کسی است که خدا را بشناسد، و شناخت خدا وابسته به معرفت امام است، پس هر کس امام زمانش را نشناسد خدا را نشناخته و هر کس خدا را نشناخته باشد کافر است. اما منافق است؛ زیرا به ظاهر، ایمان به حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و اله آورده ولی دروغ می گوید؛ زیرا همه سفارشی که آن حضرت به ولایت حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) در طول زندگانی مقدس خود کرده اند را قبول ندارد. و چون قبول ندارد از آن بزرگوران روی گردان شده است. پس در این جهان پرفراز و نشیب گمراه نیز می باشد.

عارف نامدار ملاعبدالرحیم دماوندی می گوید:

«علم» دانستن حق است، و «معرفت» وصول به حق است، و فرق بسیار است میان دانستن و رسیدن... و گاهی اطلاق «علم» میکنند و «معرفت» می خواهند. « (1)

علامه محقق درود آبادی می فرماید:

معرفت فقط «لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا رسول الله» نیست، بلکه وجدان قلبی است. (2)

شیخ عبدالرزاق کاشانی می گوید: «المعرفه ذوق»؛ معرفت چشیدن است. (3)

ریشه این تفاوت را در این مثال ساده می توان به دست آورد، کودکی که تازه توان حرکت کردن را پیدا کرده و با انرژی بسیار زیادی در پی آموختن است، و پی در پی به هر چیزی می رسد دست می زند، شما به او می آموزید که دست زدن به آتش خطرناک است، و او را از نزدیک شدن به چراغ و بخاری و... بر حذر می دارید، ولی او اعتنا به آنچه به او آموخته اید نمی کند و تا آنجا پیش می رود که دست به بخاری روشن بزند و هنگامی که دستش سوخت، برای همیشه از آتش می گریزد.

کودک خردسال علم دارد، که بخاری و چراغ روشن می سوزاند، اما ابدا در او اثری ندارد چرا که می داند آتش می سوزاند، اما سوختن را نچشیده، اما همین که سوخت، از درجه دانستن به رتبه «رسیدن» و «چشیدن» ارتقاء می یابد، و این ذوق و وصول، سرچشمه عمل و پرهیز کردن از آتش است.

پس علم «دانستن» است و معرفت «رسیدن»، با اندک تأملی معلوم می شود که تفاوت «چشیدن» و «دانستن» تا به کجا است، و فهمیده می شود که «عارف» چه کسی است. با کمی ژرف اندیشی تفاوت سخنی که از «دانستن» سرچشمه می گیرد، و کلامی که از گلستان معرفت به گوش می رسد را می توان دریافت، آری بوی عطر گفتار عارف به ولایت

ص: 45

1- منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ج 3: 606.

2- الشموس الطالعه: 139.

3- شرح منازل السائرین: 565.

اهل البيت (صلوات الله عليهم) هر شنونده‌های را آرامش می بخشد و او را تا ساحل ولایت رهنمون می گردد.

بنابراین فاصله «خدادانی» تا «خدایابی» بیش از آن است که در شعاع فهم ما در آید، و از دانستن وجود امام زمان (صلوات الله علیه) تا «شناختن حضرتش» راه زیادی را باید پیمود.

## 15- دست یابی به معرفت، یا نور الهی

در خزینة اسرار الهی چیزی بالاتر از «معرفت» نیست، چرا که حیات قلب، و زنده بودن روان تنها به معرفت است، و آن نوری است که خداوند متعال در قلب های مستعد و جان های پرطرفیت قرار می دهد.

بلکه باید گفت: آن کس که نور معرفت ندارد، مرده است، و حیاتش، حیات خبیثه است، مگر آنکه خداوند او را احیاء کند، یعنی حیات دل بدهد، و حیات جانش، به این است که خداوند به او «نور» عنایت کند.

تنها راه برای به دست آوردن آن «نور» که حیات طیبه، از آن نشأت می گیرد ایمان و عمل صالح است، به دیگر سخن پیش نیاز «نور»، «معرفت» یعنی «خداشناسی» و «شناخت امام زمان»، ایمان و کردار نیک است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

« مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ »؛ (1)

هر آن کس که کردار شایسته از او سرزند، در حالی که مؤمن باشد خواه زن و خواه مرد، او را زنده می کنیم به یک زندگانی پاک و نیکو. و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام میداده اند، قرار میدهیم.

ایزدی نیاز در آیه 122 سوره انعام، زندگی پاک و گوارا (حیات طیبه) را چنین بیان می فرماید:

« أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ »؛

ص: 46



«آیا کسی که مرده است، پس ما او را زنده کردیم و برای او نوری فراهم آوردیم که در پرتو آن در بین مردم بتواند حرکت کند، مانند کسی است که در تاریکی هایی زیادی فرو رفته، که از آن بیرون شدنی نیست، این گونه آنچه را کافران انجام می دهند برای بیشتر آنها آراسته شده است.» پس :

«ای کسانی که ایمان دارید، تقوا پیشه کنید و ایمان بیاورید به پیامبر خدا تا خداوند دو سهم از رحمت خویش را به شما عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به وسیله آن (در میان مردم) راه سپرد.» (1)

اگر از سر کنجکاوی به آنچه که گفته آمد بنگری، این نکته را در می یابی که «نور» بخشش الهی است، و تا در قلب خویش بذریع عمل صالح نپاشی و آن را به زلال ایمان آبیاری ننمایی، جانت یارای پذیرش آن «نور» را ندارد، و خدایت آن را عطا نمی کند.

از همین روی بزرگان وادی جان گفتند:

« معرفت، نور الهی است که خداوند جایگاهش را قلب بندگان ویژه خود قرار داده است.» (2)

و هرگاه آن نور در دلی منزل کرد، دوباره پس از مردن، زنده می گردد و صاحبش در پرتو آن نور به حرکت در می آید و چنین انسانی، همانند زنده ای است در میان مردگان.

## 16- امام، نور ایزد منان

معرفت که نور الهی است، و فضل پروردگار برای بندگان تقوا پیشه است، همانا امام معصوم است، بلکه امام نور عظمت خداوندی است که هر جانی توان پذیرش آن را ندارد، و خداوند آن را به هر کس عطا نمی کند.

بدین جهت وقتی محمد بن حکیم از حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می پرسد: آیا معرفت، آفریده الهی است؟ (و آفریدنش برای قلب مؤمن به دست خداوند می باشد؟) حضرت در جواب فرمودند:

ص: 47

---

1- حدید / 28.

2- بحر المعارف: 297.

«من صنع الله، ليس للعباد فيها صنع»؛

آری معرفت، آفریده الهی است و بندگان را در به وجود آوردنش دخالتی نمی باشد. (1) بنابراین «معرفت»، غیر از «علم» است، و آنچه را که عقل می تواند به دست آورد، «علم» است، اما از «معرفت» که نور ایزدی است، دست عقل کوتاه است، آری، معرفت، تحصیلی نیست بلکه حصولی است که خداوند عطایش میکند. (2)

و چه زیبا در شرح این حدیث شریف علامه قدسی شیخ محمد باقر مجلسی قدس سره سخن گفته، و هموست که شرح و فهم احادیث اهل البیت (صلوات الله علیهم) در خور توان اوست.

«و الظاهر من أكثر الأخبار، أن العباد إنما كلفوا بالا-تقياد للحق و ترك الاستكبار عن و قبوله، فأما المعارف فإنها بأسرها مما يلقيه الله سبحانه في قلوب عباده بعد اختيارهم للحق، ثم يكمل ذلك يوما فيوما بقدر أعمالهم و طاعتهم حتى يوصلهم إلى درجة اليقين...»؛

آنچه از روایات و احادیث فراوانی که به دست ما رسیده آشکار می شود، این که وظیفه بندگان درگاه الهی بندگی و پیروی از حق است، و بر آنها حتمی است که دست از خود سری برداشته و پذیرای حق باشند. و این خداوند است که معارف و علوم را سرازیر دل های بندگان می نماید، البته پس از آنکه آنان پیروی از حق را برگزینند.

کامل شدن آن معارف روز به روز، بستگی به مقدار کردارهای نیک دارد و به همان اندازه که انسانها در راه بندگی، کوشش میکنند خداوند معارف را به آنها می بخشاید تا بدانجا که شخص به رتبه یقین برسد.

و اگر خواستار دلیل و برهان محکمی هستید، به روش و شیوه پیامبران و امامان پاک (صلوات الله علیهم) بنگرند، آن بزرگواران برای به کمال رساندن پیروان خود سفارش نمی کردند که ای مردم برای رسیدن به کمال، به سراغ فلسفه و نوشته های حکما بروید.

ص: 48

---

1- اصول کافی، ج 1، ص 124، کتاب التوحید، باب البیان و التعریف و لزوم الحجج، ح 2.

2- الحاشیه علی اصول کافی، ج 1: 513.

بلکه شیوه آنها برای تکمیل نفوس این بود که در آغاز آنها را به ایمان و اقرار به توحید و نبوت و ولایت دعوت می کردند، پس از آن دستور عبادت و ریاضت نفس می دادند تا از طریق ایمان و ریاضت نفس، پذیرای معارف الهی بشوند.» (1)

## 17- مراتب معرفت

اگر اعتقاد به ولایت علویه برخاسته از تقلید و پیروی بدون دلیل و برهان باشد آن را «اعتقاد تقلیدی» می گویند و اگر خاستگاه یقین به ولایت، برهان و دلیل عقلی باشد از آن به عنوان «اعتقاد مناقبی» و «اعتقاد عقلی» نام برده می شود. و اگر با بررسی تاریخ به دست بیاید، «اعتقاد تاریخی» نام دارد. گرچه گاهی این سه مرحله را «معرفت» می گویند. و از این رو گفته می شود «معرفت تقلیدی»، «معرفت نظری» و «معرفت تاریخی» - معرفت حسی - لکن این نوع اعتقاد در حقیقت «معرفت» نیست. (2)

بلکه «معرفت» رسیدن به مقام ولایت است که خاستگاه آن یا «تفقه در آیات و روایات» است، که با «نور قلبی» به دست می آید، و یا «مشاهده تجلیات مقام ولایت» است، بنابراین «معرفت ولایت» سه گونه است که برای بهتر روشن شدن این واژه ها به توضیح اندکی نیاز است.

## 18- معرفت تاریخی (حسی)

این معرفت، پایین ترین درجه شناخت معرفت است که در زمان ائمه، با مشاهده آن ذوات مقدسه به وجود می آید و اکنون نیز با مطالعه تاریخ و آشنایی با زندگی ظاهری آنان، قابل دست یابی است، اما از جهت معرفتی، کمترین ثمره و تأثیر را دارد. همچنان که می بینیم در زمان حیات ظاهری آن بزرگواران، افراد بسیاری از نزدیک با آن بزرگواران معاشرت

ص: 49

- 
- 1- مرآت العقول، ج 2: 222. برای شرح بیشتر رجوع کنید به: مصابیح الأنوار فی حل مشکلات الأخبار ج 1: 255.
  - 2- پیشینه این تقسیم با اندکی اختلاف در کتابهای اندیشمندان بزرگ قابل دستیابی است. ر.ک: شرح کلمات الخمس، علامه حلی، «کلمات المحققین».

داشتند و چه بسا شب و روز با آنان محشور بودند ولی سینه هاشان مالا مال از حقد و کینه و دشمنی نسبت به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم) بود. بلکه این نوع معرفت برای هر کسی ممکن است، خواه دوست، و خواه دشمن.

## 19- معرفت مناقبی

این معرفت، دو قسم است: «معرفت علمی» و «معرفت تقهیی».

معرفت علمی: منظور این است که مناقب و فضائل اهل بیت (صلوات الله علیهم) را با دلایل عقلی، در حد تصدیق عقلی بیان کرده و بدانیم؛ یعنی عقل را میزان خصوصیات ذاتی آنها قرار دهیم. مثلاً به دلیل عقلی ثابت کنیم امام باید معصوم باشد، عالم باشد، مدیر باشد، مدبر باشد، شجاع باشد و از نظر جسمی، صحیح و سالم باشد. و این نوع معرفت را «معرفت عقلی» نیز می گویند.

عهده دار این نوع معرفت و بیانگر این نوع شناخت، «علم کلام» است و در کتاب هایی همچون «شرح تجرید» علامه حلی قدس سره از آن بحث شده است.

اگرچه پرداختن به این نوع معرفت، برای دفاع از مقام منیع اهل بیت (صلوات الله علیهم) واجب و ضروری است، اما برای رسیدن به مقام رفیع معرفتی، کارساز نیست. چرا که مقام امامت، چنان بلند و رفیع است که دست عقل عادی از رسیدن به آن کوتاه است، و چنان عمیق است که فکر بشر عادی از رسیدن به عمق آن ناتوان است.

امام هشتم (صلوات الله علیه) می فرماید:

«إن الإمامه أجل قدرا، وأعظم شأنًا، وأعلى مكانًا، وأمنع جانبًا وأبعد غورا من أن يبلغها الناس بعقولهم أو ينالوها بأرائهم»؛ [\(1\)](#)

به راستی، امامت، قدرش عظیم تر و شأنش بزرگتر و جایگاهش رفیع تر و منزلتش بزرگتر و حدودش بی انتهایتر و حقیقتش عمیق تر از آن است که انسانها بتوانند با عقل خود به آن دست یابند و با آرا و نظرات خود، حقیقت امامت را دریابند.

ص: 50

---

1- اصول کافی، ج 1: 199، کتاب الحجّه، باب نادر جامع فی فضل الإمام و صفاته، حدیث 1.

## 20- قسم دوم معرفت تفهیمی:

در این قسم، باید به آیات و روایات و احادیثی که در باب فضائل و مناقب اهل بیت (صلوات الله علیهم) وارد شده است، مراجعه کرد و به هر حدیثی با توجه به دیگر احادیث، نظر کرد.

به دیگر سخن: برای دیدن جمال آن بزرگواران، باید آینه ای از کلمات و روایات آنان بسازی و در آن آینه، به تماشای جمال و جلال آنان بنشینی؛ چرا که آنان به حقیقت خویش آگاهی کامل دارند و عقل ساده و سطحی بشر، از درک حقیقت آنان، عاجز و ناتوان است مگر عقلی که به نور آل محمد صلی الله علیه و اله منور گردیده باشد. برای روشن شدن آنچه گفته شد، به تفقه و ژرف اندیشی در چند نمونه از آیات و احادیث فضایل می پردازیم.

## 21- نمونه اول از معرفت تفهیمی

خداوند در قرآن می فرماید:

« وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ »؛ (1)

خداوند را، نام ها و نشان های نیکوتری است. او را با آن نشان ها بخوانید و کسانی را که در نشان های خداوند کج روی می کنند، رها سازید. به زودی آنان، سزای آنچه را که انجام داده اند، خواهند دید.

همانند این آیه، در چند جای دیگر قرآن نیز آمده است:

« قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ »؛ (2)

بگو الله را بخوانید یا رحمن را بخوانید، هر کدام را که بخوانید (تفاوتی ندارد و ذات پاک او یکی است) و او را اسماء نیکوتری است.

« اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ »؛ (3)

خداوند یکتا همو است که خدایی جز او نیست او را است نشان های نیکوتری.

ص: 51

1- اعراف / 180.

2- اسراء / 110.

3- طه / 8.

« هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى »؛ (1)

اوست خدایی آفریننده، نوپدید آورنده و نگارگر که دارای نشان های خوب تری است.

این در آیه نخست، امر شده است که خداوند را به وسیله اسماء حسنی خوانده و از کسانی که نسبت به اسماء حسنی الهی، انحراف داشته و روی گردانند، دوری گردد، و به آنان بی اعتنایی شود، با توجه به این دو فرمان، شناخت اسماء حسنی خداوند، لازم و ضروری می نماید.

## 22- معنای اسماء الحسنی

علامت و نشانه هر چیزی دو گونه است: لفظ و غیر لفظ، خداوند نیز دارای دو گونه اسم و نشانه می باشد: نشان های لفظی و نشان های تکوینی. نشانه لفظی همانند: الله، رحمان، رحیم، کریم و... و نشانه تکوینی مثل: زمین، آسمان و...

مراد از «اسماء حسنی»، در آیه شریفه اسامی تکوینی خداوند می باشد. چرا که «حسنی»، صفت برای اسماء می باشد و اسم لفظی نمی تواند متصف به صفتی باشد. زیرا لفظ به خودی خود، نه نیکو و حسن است و نه زشت و قبیح. اما توصیف اسماء تکوینی به نیکو و نیکوتر، (حسن و احسن) صحیح می باشد.

دلیل دیگر این مطلب این است که به اعتراف همه مفسرین، این فراز از آیه «لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» افاده حصر می کند؛ یعنی اسماء حسنی را محدود به خداوند می کند و می فهماند که فقط او است که دارای چنین اسمائی است. از طرف دیگر می دانیم که برخی اسماء لفظی خداوند مثل عالم، صانع، کریم و... در غیر خداوند نیز به کار می رود. از این رو معلوم می شود که این اسماء انحصاری، اسماء تکوینی خداوند است.

ص: 52

در یک نسخه خطی که گفتار عالمی بزرگ را در تفسیر آیه فوق به نگارش درآورده، چنین آمده است:

«وكان من موعظه شيخنا في الليلة الجمعة 25 شهر محرم الحرام 1323»؛

و این گفتار از موعظه های استاد ما است که در شب جمعه، مصادف با 25 ماه محرم الحرام سال 1323 هجری قمری ایراد کرده اند.

آنگاه فرمایش استاد را چنین می نگارد:

«قال الله تعالى: « وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ۖ وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ».

این مطلب را باید دانست که، اسماء خداوند مخصوص به اسماء از قبیل «رحمن» و «رحیم» و «کریم» نیست، بلکه این مطلب را باید دانست که موجودات خارجی هم اسماء الله اند. به جهت آن که اسم آن چیزی است که دلالت بر مسمی کند، خواه لفظ باشد و خواه غیر لفظ از موجودات خارجی.

از این جهت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید: «نحن والله الأسماء الحسنی الذی لا یقبل من أحد إلا بمعرفتنا» (1) یعنی ماییم به خدا سوگند اسماء حسنی آن چنانی که قبول نمی شود عبادتی از احدی مگر به معرفت و شناسایی ما.

و این مطلب واضح است که نیکویی اسم، به نیکویی و حسن دلالت او است بر صاحب اسم. هم چنانکه نیکویی و خوبی آئینه به نیکویی نمودن او است، که هرچه بهتر بنماید، آن آئینه بهتر است. هم چنین اسم، هر قدر بهتر دلالت کند بر مسمی، آن اسم بهتر است.

بنابراین تمام موجودات عالم، اسماء الله هستند؛ به جهت آن که همه دلالت بر وجود خداوند عالم بصیر دارند، نهایت این است بعضی بهتر دلالت دارند از بعضی

ص: 53

---

1- اصول کافی، ج 1: 143، کتاب التوحید، باب النوادر، حدیث 4.

دیگر، مثلاً- دلالت وجود انسان بر صانعی [حکیم، علیم، قادر] زیادتر است از دلالت وجود حیوان؛ به جهت آن که «خلق الله الأدم علی صورته» (1)، و دلالت حیوان بر وجود مدبر عالم زیادتر است از دلالت نباتات.

بنابراین، این مطلب، که گفتیم، وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت اسم اعظم

خداوند است، به جهت آن که دلالت بر وجود صانعی عالم - و [از آن جهت] که آن ذات مقدس صلی الله علیه واله دارای تمام صفات کمال، و منزله از تمام صفات رذیله است - از همه موجودات بیشتر است. و از این جهت بود که فرمود: «من رأی فقد رأى الحق»؛ (2) یعنی هر که مرا دید خدا را دیده است؛ به واسطه آن که تمام صفات الهی از «علم» و «حلم» و «سخاء» و «بخشش» و «عطا» از آن وجود محترم ظاهر و هویدا بود.

و بعد از وجود مبارک حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه واله، وجود مبارک حضرت سید الاوصیا (صلوات الله علیه) و بعد از آن حضرت، باقی ائمه هدی (صلوات الله علیهم) که همه اسماء حسنی هستند.

پس معنای آیه شریفه چنین می شود که: «از برای خداوند اسماء خاصه نیکو هست که دلالت بر غیر خداوند نمی کند، پس بخوانید خدا را به آن اسماء حسنی تا آنکه دعای شما مستجاب شود.

در حدیث است که: «إن دعوه الأنبياء إنما استجيب بالتوسل والاستشفاع بهم»؛ (3) یعنی دعای انبیا مستجاب شد به جهت توسل به خانواده رسالت. هم چنانکه آدم وقتی در عرفات بود، نظر کرد به ساق عرش و دید اسماء خمسه را، و جبرئیل هم تلقین آن حضرت کرد اسماء حسنی را، که بخوان خدا را با توسل به مظاهر اسماء حسنی، هم چنان که توسل به سلطان به جهت دفع ظلم وقتی ثمر دارد که متوسل به مظاهر سلطان که وزراء و حکام باشند بشوی، همچنین خواندن حضرت

ص: 54

---

1- کافی، ج 1: 134.

2- بحار الانوار، ج 61: 235.

3- بحار الانوار، ج 26، ص 319.



السلطان السلاطين وقتی ثمر دارد که متوسل و ملتجی به «مظاهر آن أسماء که محمد و آل او باشند بشوی.» (1)

## 24- نتیجه بحث های پیشین است

محمد و آل محمد علیهم السلام نیکوترین نشانهای حضرت حق میباشند و هم خود نیکوترین آفریده ها، چون آینه ای که در نمایاندن، بهترین است، خود نیز ذاتا خوب ترین می باشد.

به دیگر بیان آن چهارده نور مقدس بهترین نشان خدایند و خود نیز نیکوترین مظهر او، آینه ای بهترین است که هیچ خود را ننماید، بلکه فقط صاحب خود را به نمایاند، و امامان معصوم (صلوات الله علیهم) چنینند، که بهترین نماد صفات جلال و جمال الهی می باشند. به دیگر سخن: آن بزرگواران «اسماء الحسنی» هستند؛ چرا که هم جایگاه آشکار شدن صفات جلال و جمال الهی می باشند و هم نیکوترین نشان ایزد منانان استان با بالاتر از

و چون به این ویژگی آراسته اند، استجاب هر دعایی به توسل به آنها وابسته است، و هر کس هر دعایی بنماید، باید از ناحیه آنها بگذرد، حتی دعای پیامبران نیز، به شفاعت آن بزرگواران به هدف استجاب می رسد که:

«إن دعوه الأنبياء إنما استجيب بالتوسل والاستشفاع بهم».

در همان نسخه خطی می خوانیم:

«أنوار مقدسه آنها، حقیقت «اسماء حسنی» هستند، و این الفاظ از قبیل «حمید» و از نمایی «عالی» و «فاطر» و «محسن» اسم اسمند، و حقیقت «اسم» آنها هستند، و معنای «اسم» آنهایند، پس هر وقت می خواهی که دعای شما مستجاب شود، باید خدا را بخوانی به این «اسماء» (و) با توسل به مظاهر این «اسماء».

ص: 55

1- نسخه خطی موجود در کتابخانه مدرسه علمیه صدر خواجوی اصفهان، به شماره 90. این نسخه اول و آخر ندارد بلکه اوراقی است پراکنده، که معلوم می شود عالمی اهل تحقیق و وارسته ای شایسته، مطالبی را در مجلس درس بیان می کرده و شاگردان او می نوشته اند و به احتمال قوی بلکه یقینا او یکی از علمای اصفهان بوده و این جلسات در اصفهان منعقد می شده، اما اینکه او کدامین شخصیت علمی، اخلاقی بوده و یا نویسنده چه کسی بوده، تاکنون بر نگارنده معلوم نگشته است.

و این که می بینی بعضی خدا را به «اسماء حسنی» می خوانند و دعایشان مستجاب نمی شود به سبب آن است که توسل به مظاهر آنها نیست و معلوم است که لفظ بدون معنی و حقیقت ثمر ندارد...»

چرا که معنا و حقیقت و مصداق اسماء الله، آن انوار مقدسه می باشند. از همین روی در دعای ماه رجب می خوانیم:

«اللهم إني أسألك بمعاني جميع ما يدعوك به ولاء أمرک المأمونون علی سرک ان المستبشرون بأمرک، الواصفون لقدرک، المعلنون لعظمتک، أسألك بما نطق فیهم من مشیتک فجعلتهم معادن لکلماتک، و أركاناً لتوحیدک و آیاتک و مقامتک التي لا تعطیل لها فی کل مکان يعرفک بها من عرفک...»؛ (1)

خدایا همانا من درخواست میکنم به معانی تمام آنچه می خوانند به وسیله آن صاحبان امرت، آنان که امین راز تو هستند، و از دستورهایت شاد می شوند، و وصف قدرت و توانایی تو را می نمایند. و آشکار کننده عظمت تو هستند. خدایا درخواست میکنم از تو به آنچه آن اولیایت از مشیت و اراده خود هویدا کردی، پس به سبب آن قرار دادی آنها را معدن کلمات و ارکان و توحید و آیات و نشانهای خود. و آنها را رکن مقامات خود قرار دادی، مقاماتی که در هیچ جایگاهی تعطیلی برای آن نیست و هر کس تو را شناخت به سبب آن شناخت.

بنابراین، چهارده نور پاک هم بیان کننده قدرت خدایند، و هم عظمت او را آشکار می کنند. و هم جایگاه رویش کلمات الهی هستند، و هم رکن خدایی شدن، از همین روی معرفت الهی به آنها بستگی دارد.

## 25- اسماء الحسنی و یاد خدا

اسماء خداوند متعال یا لفظی است مانند: «کریم»، «لطیف» و یا عینی و حقیقی است، همانند وجود اقدس ختمی مرتبت حضرت محمد صلی الله علیه و اله.

ص: 56

آنچه آشکار است و مسلم، اسماء لفظی دارای معنا بوده و ذکر خداوند به آنها دارای خواص و آثار، خصوصا اگر با شرایط و دستورالعمل هایی که از ناحیه مقدسه شارع صادر شده همراه باشد، همانند آنچه مرحوم حاج شیخ عباس قمی قدس سره در کتاب گرانسنگ «مفاتیح الجنان» آورده است، یا از طریق مشایخ شیعه به دست آمده باشد، مثل آنچه از محضر بزرگان چون سید بن طاووس، ابن فهد حلی، علامه بحرالعلوم قدسس سره نقل شده است. (1)

اما «اسماء حسنی» یعنی نیکوترین اسمهای عینی و تکوینی خداوند متعال، که جایگاه هویدا شدن اوصاف خداوند است، و محل بروز علم و حکمت، و قدرت و ... ایزد منان، در چهارده نور مقدس (صلوات الله علیهم) انحصار یافته است.

## 26- تفاوت نامهای لفظی و عینی

«اسم» خواه عینی و تکوینی باشد و خواه لفظی، انسان را به طرف مسمی رهنمون است، لکن تفاوت در این است، که نامهای لفظی خداوند دلالت بر معانی ویژه ای می کند که به گونه ای مجمل و غیر آشکار انسان را به سوی آفریننده جهان دلالت می کند، و اوصاف او را - نه به گونه ای روشن - بیان می نماید.

اما ویژگی های اسماء عینی خداوند که حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه واله می باشند به اندازه ای زیاد است که نتوان آنها را در یک کتاب گنجاند. همان گونه که دلالت و راهنمایی آن انوار پاک به سوی الله عجل الله به حدی گویا و روشن است که اگر کسی به معرفت آن بزرگواران دست یافت ممکن نیست به معرفت الهی دست نیابد.

## 27- نمونه هایی از ویژگی های امام معصوم (صلوات الله علیه)

در این جا به چند نمونه از ویژگی های آن اسماء حسنی الهی اشاره می شود تا با ژرف نگری در آن، دریچه ای به آسمان معرفت آن بزرگواران گشوده شود.

ص: 57

---

1- بحث از معنای ذکر، آداب آن، تأثیر ذکر در ذاکر و خواسته او، اذکار و آثار آن و جایگاه ویژه ای را می طلبد که از حوصله این نوشتار خارج است.

امام هشتم (صلوات الله عليه) در فرازی از حدیث شریفی در توصیف امام و امامت می فرماید:

1. معدن القدس و الطهاره و النسک و الزهاده و العلم و العباده: جایگاه و خواستگاه هر چیزی را «معدن» می گویند، به دیگر سخن: جایی که محل چیزی باشد و نیز محل رویش و به وجود آمدن آن چیز باشد را «معدن» می گویند: همانند معدن طلا، که هم جایگاه جمع شدن طلا و هم محل رویش و به وجود آمدن آن است.

و طهارت و پاکی روح و بی عیب بودن و منزّه بودن از هر نقصی را «قدس» می گویند، همان گونه که «طهارت» پاک شدن از هر پلیدی روحی و جسمی است. (1)

بنابراین جایگاه و خاستگاه پاکی و پاک شدن از هر پلیدی، آن بزرگوارانند، که خود گوهر قداست و طلعت پاک شدن دیگرانند، همان گونه که محل و جایگاه عبادت الهی و جایگاه و خاستگاه زهد و علم و عبادت هستند. پس آن بزرگواران جایگاه و خاستگاه هر قداست و پاکی و هر دانش و عبادت می باشند، پس برای به دست آوردن آن زیبایی ها روی به آن سوی باید نهاد. و بر همین اساس است که:

«من عرف من أمه محمد صلی الله علیه واله واجب حق إمامه طعم حلاوه إيمانه و علم فضل طلاوه إسلامه» (2)

هر کس از امت حضرت محمد صلی الله علیه واله حق واجب امامش را شناخت، طعم شیرین ایمانش را می چشد، و طراوت و بهجت و سرسبزی اسلامش را می فهمد.»

بنابراین تا کسی به رتبه معرفت نرسد، محال است که اسلام را چونان باغی با طراوت و سرزنده بیابد و بتواند لذت ایمان را بچشد و قلبش به نور نشاط بخش ولایت روشن شود و درک لذت عبادت کند.

2. ارکان توحید: به گونه ای مکرر در روایات و زیارت ها آمده است که آن روشنی های خدایی، ارکان توحید می باشند، همانند این فراز از زیارت جامعه که می فرماید: «... و أركاناً لتوحيد...؛ شما ارکان توحید او هستید.»

ص: 58

---

1- اصول کافی، ج 1: 157، کتاب الحجّه، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث 1.

2- اصول کافی، ج 1: 158، اصول کافی با ترجمه، ج 1: 291.

مهم ترین پرسش این که این عبارت را چه معنایی است؟ برای پاسخ این سؤال کافی است که دقت و ریزبینی اندکی در این دو واژه صورت گیرد. .

ارکان، جمع «رکن» است، عماد و ستون استواری که چیزی بر آن قرار گرفته باشد آن را «رکن» می گویند. بنابراین، رکن، آن جهت محکم و مایه استواری هر چیزی است، که آن چیز قرار و قوامش به آن بستگی دارد، و با نبود آن، آن چیز را قرار نیست. (1)

توحید در زبان عرب، مصدر باب تفعیل است، «وحده - توحیدا: جعله واحدا، او را یکی قرار دادن است، همان گونه که ثلثه یعنی او را سه تا قرار دادن (2)، لکن در نزد مسلمانان عبارت است از «الإيمان بالله وحده؛ توحید یعنی ایمان داشتن به یگانگی الله عجل الله» (3)

با توجه به آنچه گفته آمد: روشن شد که مقصود از اینکه آن انوار مقدسه «ارکان توحید» می باشند، این است که آنها ستون استوار ایمان به یگانگی خداوند متعال هستند، به دیگر سخن: ستون و اساسی که مود شدن بر آن نهاده شده آنها می باشند. بنابراین ایمان به یگانگی الله بدون ولایت، ممکن نیست و بدین جهت آن بزرگواران «ابواب ایمان» می باشند.

ویژگی هایی را که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) خطاب به ختمه می فرماید: جای دقت و تأمل است. بنگرید به فرمایش آن حضرت :

«نحن شجرة النبوه، و بيت الرحمة، و مفاتيح الحكمة، و معدن العلم و موضع الرساله، و مختلف الملائكه، و موضع سر الله، و نحن وديعه الله في عباده، و نحن حرم الله الأكبر، و نحن ذمه الله، و نحن عهد الله فمن وفي بعهدنا فقد وفي بعهد الله، و من خفرها فقد خفر ذمه الله و عهده»، (4)

ماییم درخت نبوت و خانه رحمت و کلیدهای حکمت، و کانون علم و جایگاه رسالت و جایگاه رفت و شد فرشتگان، و محل راز خداوند است.

ص: 59

---

1- لسان العرب، ج 5: 305، «ماده رکن».

2- تاج العروس، ج 9: 266 .

3- تاج العروس، ج 9: 268.

4- اصول کافی، ج 1: 172، کتاب الحججه، باب أن الأئمة معدن العلم و شجرة النبوه، حدیث 3، اصول کافی، ج 1: 321، با ترجمه آقای حاج سید جواد مصطفوی.

ماییم امانت و ودیعه الهی که در بین بندگان خدا نهاده شده ایم، و ماییم بزرگ ترین حرم ایزد متعال، این ما هستیم که امان الهی می باشیم، و ماییم عهد و پیمان الهی، پس هر که به عهد و پیمان ما وفا کند همانا به عهد الهی وفا نموده است، و هر که با ما پیمان شکنی نماید، پیمان و عهد الهی را شکسته است.»

## 28- توضیح حدیث شریف

گرچه سزاوار است که نکاتی چند در تفسیر این حدیث نورانی بیان شود، لیکن به یک نکته اکتفا می شود چرا که بیان همه آنها بحثهای طولانی و دقیق را می طلبد.

نکته: «ماییم درخت نبوت»، آنها شجره نبوت می باشند، و تمامی انبیا شاخ و برگ آن هستند، زیرا انبیا از سنخ جسم آنها آفریده شده اند. حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید:

«... و خلق ارواح شیعتنا من طینتنا... و لم يجعل لأحد فی مثل الذی خلقهم منه نصیبه إلا للأنبیاء...»؛ (1)

... و خداوند روح شیعیان ما را از طینت ما آفرید... و آنچه را که خداوند (در آفرینش آنها) قرار داد برای هیچ کسی از مخلوقات مقدر نداشت مگر برای پیامبران...».

بنابراین، ریشه هستی همه پیامبران امان معصوم (صلوات الله علیهم) می باشند. همان گونه که شاخ و برگ از ریشه و تنه درخت برگرفته شده است.

و همان گونه که سرسبزی و حیات شاخ و برگ درخت در گرو رسیدن آب و غذا از ریشه و تنه درخت به آنهاست، تمام آنچه که نبوت نبی به آن بستگی دارد از ناحیه مقدسه امان معصوم (صلوات الله علیهم) به آنها می رسد. و بر این مطلب شواهد و دلیل های فراوانی است، از جمله در زیارت امام هشتم (صلوات الله علیه) مکرر این جمله نورانی آمده:

«... و الدلیل علی من بعثته برسالاتک...»؛

ص: 60

---

1- اصول کافی، ج 1: 320، کتاب الحجج، باب خلق ابدان الأئمه و ارواحهم، حدیث 2.

آن کس که راهنما است بر همه کسانی که آنها را به رسالت برانگیختی....

بنابراین آن بزرگواران درخت نبوت می باشند، و تمامی انبیا از طینت آنها سرشته شده و از همان ناحیه راهنمایی می گیرند.

پس باید با کمال عجز و ناتوانی در پیشگاه آن نورهای عظمت الهی زانوی خاکساری بر زمین زد و از ژرفای وجود گفت:

«موالی لا أحصى ثنائکم و لا أبلغ من المدح کنه کم و من الوصف قدرکم». (1)

سرورانم، اقرار میکنم که از شمارش ثنای شما ناتوانم، و هر قدر مدح شما گویم باز هم به حقیقت شما نمی رسم، و آنچه در وصف شما گویم باز هم حق شما را اداء نکرده ام.»

پیشنهاد:

اگر کسی خواهان پی بردن به مناقب و عظمت آن انوار مقدسه، و در جستجوی شعاعی از آن نورهای عظمت الهی باشد، کافی است، اوصافی که در کلمات نورانی و احادیث شریفه چون درهای شفاف نهاده شده گرد آورد و در آنها با دقت و تدبر بنگرد.

## 29- قبولی عبادت و «ولایت»

توجه به کلام حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) که در تفسیر این آیه شریفه فرمودند:

«نحن و الله الأسماء الحسنی التي لا يقبل الله عملا إلا بمعرفتنا». (2)

سوگند به خدا که اسمای حسناى حضرت حق ما هستیم که خداوند هیچ عملی را از بندگانش نمی پذیرد مگر به واسطه معرفت ما.

به خوبی روشن می کند که پذیرش همه اعمال و عبادات بندگان، متوقف بر معرفت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و اله می باشد، پس معرفت این خاندان گرانقدر، بر هر واجب دیگری مقدم است.

دلیل دیگر وجوب معرفت اهل بیت (صلوات الله علیهم این است که عبادت خداوند بر هر

ص: 61

---

1- زیارت جامعه کبیره.

2- اصول کافی، ج 1: 320، کتاب الحج، باب خلق أبدان الأئمة وأرواحهم، حدیث 2.

مسلمانی واجب است و عبادت خداوند، متوقف بر معرفت او است. و معرفت خداوند نیز منحصر در معرفت به اهل بیت (صلوات الله علیهم) می باشد، که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در این باره می فرماید:

«بنا عبد الله و بنا و حد الله تبارک تعالی و لولانا ما عبد الله». (1)

خداوند تبارک و تعالی به واسطه ما اهل بیت، عبادت شد و به یگانگی شناخته شد و هرگز خداوند پرستش نمیشد اگر ما نبودیم.

اطلاق این روایت، دلالت می کند که تمام پرستش گران الهی، از جن و انس و ملک، همه و همه، طریق بندگی خداوند را به وسیله این خاندان طی کرده اند و از طریق آنان، خداوند را شناخته اند و یکتاپرست گردیده اند.

### 30- نمونه دوم «از تفقه در فضایل»

حضرت حق در قرآن کریم می فرماید:

«قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» (2)

بگو حجت رسا از آن خداوند است، پس اگر بخواهد همگی شما را به وسیله آن هدایت میکند.

از هری لغت شناس بزرگ عرب میگوید:

الحجبه: الوجه الذی یکون به الظفر عند الخصومه» (3)

آن چیز را که در خصومت ها باعث پیروزی است، «حجت» می گویند.

و اگر به «دلیل» و «برهان» حجت می گویند، از آن جهت است که در هنگام بحث و مجادله به وسیله آن غلبه و پیروزی حاصل می شود.

به دیگر سخن: هر نوع برهان و دلیلی که در هنگام مناظره به کار گرفته شود خواه لفظی باشد و خواه غیر لفظی «حجت» است.

ص: 62

---

1- التوحید: 152، باب معنی الید فی الآیه 13، ح 9؛ اصول کافی، ج 1: 113.

2- انعام/149.

3- التهذیب، ابو منصور محمد بن احمد بن ازهر، معروف به «الازهری»، م 370.



حجت یا «بالغه» است یا «غیربالغه»؛ به این معنی که اگر حجت به گونه ای باشد که طرف مقابل آن را دریابد و به طور کامل، واضح و روشن باشد؛ یعنی گویایی و رسا بودنش به قدری باشد که طرف مقابل ناچار از پذیرفتن آن باشد، آن را «حجه بالغه» نام نهند.

با توجه به آنچه گفته شد، آشکار می شود که آن حجت بالغ و رسا و گویا که اگر خداوند به وسیله آن حجت بخواهد احتجاج کند، همگی هدایت می شوند، کسی جز حضرت محمد صلی الله علیه و اله نیست؟

### 31- «حجه بالغه» الهی کیست؟

هر کس به آن بزرگواران هدایت شد، خود به خود تسلیم شده و ایمان می آورد. چرا که «حجت بالغه الهی» آنانند، و هرگاه این «حجت بالغه» اقامه شد، و طرف مقابل تسلیم آن حجت شد، خود به خود می فهمد که اگر بخواهد به خدا تقرب بجوید، باید از طریق همین «حجت» حرکت کند، از این رو آن بزرگواران «باب الله» می باشند، و از همین جا راز اینکه حجت الهی عماد و ستون ایمان به الله را تشکیل می دهد روشن می شود، و این است معنای اینکه فرمودند ماییم «رکن توحید» و..

کاشف اسرار حقایق حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرمود:

«نحن حجه الله ونحن باب الله، ونحن لسان الله ونحن وجه الله ونحن عين الله وزاره في خلقه ونحن ولاه أمر الله في عباده» (1)

حجت خدا ماییم، درگاه (معرفت) الله ما هستیم، و زبان الهی ما می باشیم، و ما وجه پروردگاریم، و چشم خداوند (در بین خلق او) ما هستیم، و والیان امر خداوند در بین بندگانش ماییم.

آن بزرگواران حجت الهی بر تمامی هستی اند؛ در زیارت مرقد منور حضرت علی بن موسی الرضا (صلوات الله علیه) چنین آمده است:

ص: 63

---

1- اصول کافی، ج 1: 112، کتاب التوحید، باب النوادر، حدیث 7، التوحید شیخ صدوق: 152، باب 12 باب تفسیر قول الله عزوجل: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، ح 9.

«اللهم صل على علي بن موسى الرضا المرتضى الإمام التقى النقى و حجتك على من فوق الأرض و من تحت الثرى...»؛ (1)

بارالها صلوات فرست بر (امام) علی بن موسی الرضا المرتضی (صلوات الله علیه) که امام و تقی و نقی است، و حجت تو است بر هر کسی که بر بالای زمین است و هر کس که بر روی خاک است.

### 32- معنای «باب الله»

«و أصل الباب فی اللغة لما يتوصل منه إلى المقصود... و كأنه أجل صاحب اللقب عن الوصول إليه و القرب منه، لعلو مكانه و رفعه محله...» (2)

آنچه را که انسان برای رسیدن به مقصود از آن باید بگذرد آن را «باب» می گویند، و اگر کسی در رتبه عظیم و بزرگی باشد که رسیدن به او و دست یابی به آن ممکن نباشد، انسان سعی و کوشش میکند به درگاه او پناه برد.

بنابراین امام معصوم (صلوات الله علیه) درگاه خداوند متعال هستند و اگر کسی خواستار قرب به الله عجل الله باشد باید چشم به سوی «باب الله» بدوزد، چرا که دسترسی به معرفت ذات اقدس الهی ناممکن است.

از دقت در آنچه بیان شد، آشکار می شود که تمامی این اوصاف از یک حقیقت خبر می دهد، و آن اینکه: رازدار و پرده دار حریم کبریایی خداوند، آن بزرگانند، و راه قداست یافتن و چاره پاک شدن از آلودگیها در توسل و معرفت به آن بزرگواران می باشد.

این باب، همان بابی است که در دعای ندبه می خوانیم:

«این باب الله الذی منه یؤتی»

کجاست آن دری که از طریق آن به سوی خدا می روند؟

ص: 64

1- کامل الزیارة؛ مفاتیح الجنان، زیارت امام هشتم (صلوات الله علیه).

2- صبح الأعشی فی صناعه الإنشاء، ج 5: 502، ابوالعباس أحمد بن علی القلقشندی، م 821، وزارة الثقافة و الإرشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة، 1338 ق.

عقل در معرفی این باب میگوید:

«ائمه، باب علم و معارف الهی و باب احکام الهی می باشند.» (1)

اما وقتی به خود اهل بیت (صلوات الله علیهم) مراجعه می کنیم و از آنان، جویای معنای «باب» می شویم، معنا و مفهوم دیگری به دست می آید و این باب، به گونه دیگری معرفی می گردد.

امام باقر (صلوات الله علیه) می فرماید:

«فإن رسول الله صلى الله عليه واله باب الله الذي لا يؤتى إلا منه: وسبيله الذي من سلكه وصل الى الله عزوجل وكذلك كان أمير المؤمنين من بعده»؛ (2)

رسول خدا دربی است که رفتن به طرف خداوند امکان ندارد مگر از آن درب. و پیامبر، طریق و راهی است که هر کس آن را طی کند، به خداوند می رسد. و امیرالمؤمنین نیز پس از او، این چنین می باشد.»

برای روشن شدن معنای این کلام نورانی، باید نکاتی در مورد کلمه «آتی» بیان گردد. خلیل ابن احمد فراهیدی در این باره می گوید:

الآتو: الاستقامه فی السیر و السرعه. تقول العرب: أتوت فلانا من أرض كذا؛ أي سرت إليه. ويجوز فی معنی آتیه»؛

الاتوریشه آن «آتی» است، و به معنای استقامت و سرعت در سیر و حرکت می باشد. به طور مثال، گفته می شود: من از فلان سرزمین، به سوی فلانی حرکت کردم. این معنا در «آتیت» نیز که از ناقص یایی مشتق شده است، جاری می گردد. (3)

نکته دیگری که باید بدان توجه داشت، این است که در این حرکت، ابتدایی هست و انتهایی؛ شروعی وجود دارد و پایانی. و در پایان این حرکت، آنچه که حاصل می شود، حضور در نزد آن شخص است و ملاقات او که این حرکت به خاطر او صورت گرفته است. بنابراین، «آتی» فقط به معنای رفتن و آمدن نیست؛ بلکه به معنای رفتن و آمدنی است که با

ص: 65

1- شرح اصول کافی، ج 4: 301.

2- اصول کافی، ج 1: 153؛ بحار الانوار، ج 16: 153.

3- کتاب العین، حرف الهمزه.

سرعت و استقامت صورت بگیرد و همراه با حضور و وصول و رسیدن به مقصد باشد.

بنابراین باید شروع حرکت به سوی خداوند، از «باب الله» باشد که همان اهل بیت (صلوات الله علیهم) می باشند، در نتیجه نقطه آغازین سیر الی الله، ائمه معصوم هستند و انتهای این حرکت، لقاء الله است. و اگر کسی بخواهد سیری به سوی خداوند داشته باشد و سالک این راه گردد، اما شروع حرکتش از «باب الله» نباشد، یعنی از طریق حضرت محمد و اهل بیت او (صلوات الله علیهم) قدم در این راه نگذارد، هرگز به مقصد نخواهد رسید.

از این رو است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می فرماید :

یا علی! أنت بابی الذی أوتی منه، و أنا باب الله، فمن أتانی من سواک لم یصل، و من أتی سواى لم یصل» (1)

ای علی! تو درب لقاء من هستی؛ دربی که برای رسیدن به من، باید از آن گذشت. من نیز «باب الله» هستم. هر کس به سوی من حرکت کند و آغاز حرکتش از طریق تو نباشد، به من نخواهد رسید. و هر کس به سوی خداوند سیر کند و آغاز سیرش از من نباشد، به خدا نخواهد رسید و لقاء الله را درک نخواهد کرد.

اما وقتی این سیر و حرکت، از «باب الله» آغاز شد و به گونه ای صحیح صورت گرفت، اولین اثرش این است که سالک، خود را در درون منزلی می یابد که آن منزل، منزل «معرفت الله» است. حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید:

«الأوصیاء هم أبواب الله عزوجل الذی یؤتی منها و لولا هم ما عرف الله عزوجل و بهم احتج الله تبارک و تعالی علی خلقه»؛ (2)

اوصیاء (حضرت محمد صلی الله علیه و اله) أبواب خداوند متعال هستند که از درگاه آنها به سوی خدا می توان حاضر شد و اگر نبودند آن بزرگواران، هرگز خدا شناخته نمی شد، و خداوند به وسیله آنها بر مخلوقات خود احتجاج خواهد کرد.

ص: 66

---

1- بحار الانوار، ج 4: 204.

2- اصول کافی، ج 1: 193، کتاب الحج، باب أن الأئمة خلقا.

در این منزلگاه است که سالک، آداب سیر و سلوک الی الله را از کسانی که گنجینه علم الهی و مفر وحی خداوندگار عالمیان می باشند، تعلیم می بیند و برای رسیدن به مقام لقاء الهی و حضور در نزد ملیک مقتدر، آماده می گردد و کسب معرفت می کند. و زان پس، به مقام لقاء الله نایل می گردد و به محضر حضرت حق می رسد و حقیقت « هو معکم این ما کنتم » هر کجا باشید، خداوند با شما است، را درک می کند.

بنابراین، پیش از «سیر الی الله» باید «باب الله» را یافت و آن معرفت اهل بیت (صلوات الله علیهم) می باشد که برای طی این طریق، امری لازم و واجب و ضروری است.

### 33- معرفت نوری

تاکنون دو قسم از اقسام معرفت - معرفت تاریخی، معرفت تفقهی - بیان شد، اما سومین قسم، «معرفت نوری» است، و آن این است که خداوند متعال بخشی از مقامات و حقایق ملکوتی حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله را بر انسان آشکار کند.

بنابراین «معرفت نوری» امری است خدادادی و خارج از قدرت انسان که گاهی آن را «معرفت شهودی» می نامند، و گروهی آن را «معرفت الهامی» می دانند.

گرچه این معرفت، از حیطة اکتساب بشر خارج است؛ چرا که این همان علمی است که خداوند در دل هر کسی بخواهد می اندازد:

« لیس العلم بکثرة التعلّم إنما هو نور یقذفه الله فی قلب من یرید ». (1)

و این نوع معرفت همان است که امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند: «المعرفة من صنع الله...» لکن پیش زمینه های آن در دست ماست و می توانیم مقدمات آن را فراهم کنیم.

بیان این مقدمات و توضیح این پیش زمینه ها خود کتاب مستقلی را خواستار است که در علم اخلاق و تربیت و سلوک تدوین می شود. اما این نوشتار بر آن است که بهترین کارآمدترین و پرشتاب ترین راه را بنماید، و آن نقش پذیری از الگویی که خود به عالی ترین درجات «معرفت نوری» رسیده باشد. یعنی بحث و گفتگو از وجود مقدس حضرت قمر

ص: 67

منیر بنی هاشم (سلام الله علیه) که این نوشتار به این مقصود به رشته تحریر کشیده شده است، اما اینکه تا چه اندازه نوشتار توفیق یافته است، خدای دانا، داناست و نکته پایان با انصاف.

### 34- الگو، و نقش آن در تربیت

دانش اخلاق عبارت است از «بیان صفات و رفتارهای نیک و زشت» که هرگاه آن صفات، ملکه انسان شد و به صورت عادت درآمد، آن را «اخلاق» می گویند، بنابراین «دانش اخلاق» غیر از «اخلاق» است. همان گونه که نقش گذاری و نقش پذیری اخلاق را «تربیت» می گویند.

مهم ترین بخشی که در علم اخلاق صاحبان فکر و اندیشه را به گونه ای بی سابقه به خود جلب کرده بخش «تربیت» است که در این بخش دو پرسش اساسی را باید پاسخ داد.

اول: اینکه چگونه می توانیم خود و دیگران را از صفات زشت و کارهای ناپسند پیراسته کنیم و خود را به کردارهای زیبا بیاراییم؟

دوم: هدف از آن پیراستن و این آراستن چیست؟

از دیدگاه اسلام مهم ترین هدف از تربیت اخلاق، رسیدن به مقام لقاء الله است یعنی خارج شدن از دنیای ظلمت و تاریکی که همان پیراسته شدن از اخلاق و کردارهای نازیبا است، و ورود در دریاهاى نور و اتصال به «نور الأنوار»، که پیش نیاز آن زدودن و پیراسته کردن خود از زشتی ها و آراسته کردن خویش به زیبایی های اعتقادی، و کرداری است.

به دیگر سخن: رسیدن به مقام «ولایت» و شهود عالم ملکوت، و درک معرفت حضرت حق که از معرفت حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله به دست می آید هدف اصلی تربیت است، و علم، قداست، نورانیت، اطمینان، آرامش، زندگی وسیع، عبادت لذت بخش، بهشت، حور و غلامان و ... همگی از آثار چنین هدفی است.

پاسخ پرسش اول: هر کس راهکاری را برای جویندگان جواب این سؤال پیشنهاد کرده، ولی بهترین راهکار که قرآن و اهل البیت (صلی الله علیهم) به آن فرمان داده، و تجربه و عقل و دانش اخلاقی امروزین نیز به آن رسیده، نقش الگو است، اسوه و الگوی اخلاقی، بهترین و

کارآمدترین روش تربیتی است، و اگر انسان این سعادت را به چنگ آورد، و الگویی کامل برای تربیت شدن خود بیابد، سریع ترین راه تربیتی را، برای خود برگزیده است.

نقش گذاری الگو - که گاهی او را «استاد» و گروهی او را «مرشد» می گویند. - دارای چهار ویژگی با اهمیت است: 1. سرعت، 2. سهولت، 3. دوام، 4. مصونیت. چرا که نقش پذیری افراد از انسان کامل بسیار با شتاب انجام می گیرد؛ به جهت آنکه انسان دارای غریزه و سرشت اثرپذیری بسیار شدیدی است، از همین روی اگر انسانی را یافت که تمام خصوصیات یک انسان پاک را داراست، و همگی صفات زیبا ملکه او شده است. به طور ناخودآگاه خود را در میدان مغناطیسی او قرار داده و با سرعتی چشمگیر نقش او را در خود

می پذیرد، و این پذیرفتن نقش به آسانی صورت می گیرد، و نقش گذاری آن انسان کامل و اثرپذیری انسان در حال تربیت، همیشگی و مداوم خواهد بود، و چون آن فرد تأثیرگذار، کامل است و از هر عیبی منزه و پاک، بلکه دارای سند تربیتی است، لغزشی در شخص تربیت شونده پیش نمی آید.

### 35- حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) انسان کامل

حضرتش از صلب «نور الانوار» و «نور الله التام» حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) به رحمی پاک و منزّه انتقال یافته و از آنجا پای در عرصه گیتی نهاده، و در میدان تربیتی و پرورشی سه معصوم رشد کرده است.

بنابراین او هیچگاه دامنش به تاریکی آلوده نشده، بلکه از آن جهت که دارای استعداد ذاتی بوده توانسته از آن سه معصوم (صلوات الله علیه) نقش پذیری کامل داشته باشد، تا آنجا که تمامی صفات کمال در حضرتش جلوه نموده است. (1) بنابراین او انسان کاملی است که باید او را الگوی خویش برای رسیدن به رتبه معرفت حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله برگزینیم، پس اگر بخواهیم به مقام «معرفت امام معصوم (صلوات الله علیه)» برسیم، و به اندازه استعداد و

ص: 69

---

1- این مطلبی است که بر عهده این کتاب است، که به فضل الهی و عنایات ویژه حضرت عباس (سلام الله علیه) در حد توان به آن پرداخته شده است.

توان خویش شعاعی از عالم ملکوتی آن بزرگواران را بیاییم، و ان شاء الله خود را آماده سازیم تا مورد عنایت الهی قرار گرفته و مستعد معرفت نوری گردیم بهترین گزینه، نقش پذیری از حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) می باشد.

زهی خجسته وجودی که در حد کمال \*\*\* پس از امام کسی را چه او، نجسته خیال

اگر به وهم درآید نظیر او، چه عجب \*\*\* که وهم دائره دانسته شعله جوال

خرد به ساحت قدرش رود ولی لنگان \*\*\* که دست عشق نموده است پای عقل عقال

شه یگانه علمدار عاشقان عباس \*\*\* مه زمانه ابا الفضل مهر فضل و کمال (1)

### 36- رو به سوی سقا

از کس مطلب، مطلب خود را منظور \*\*\* چون بحر عطا، ابر کرم عباس است

هر که را تشنگی است، خواه تشنه معرفت و خواه تشنه دنیا، یا تشنه عبادت، تشنه شفای درد، یا تشنه رهایی از فقر، و هر که را هر حاجتی است، گو روی به سوی «قبله حاجات»، یعنی باب الحوائج بلکه قاضی الحاجات حضرت ابا الفضل العباس (سلام الله علیه) نماید، که بر آمدن آرزوها از دست گره گشای او به تجربه شیعه و سنی، مسلمان و غیر مسلمان رسیده، و هر کس به سوی او روی آورده، با دستی پر برگشته از این روی باید راه و روش توسل به آن بزرگوار را شناخت. (2)

آری برای رسیدن به آب حیات و روا شدن آرزوها باید از سودای دل متوجه آن قبله حاجات شویم و بگوییم:

الغیث ای مایه جان الغیث \*\*\* تشنه ایم ای اصل ایمان الغیث

ما همه افسرده ایم از تشنگی \*\*\* در لبانت آب حیوان الغیث

این همه جلالت و عظمت که بر محور حیدر ثانی، پور حضرت مرتضی علی (صلوات الله علیه)

ص: 70

---

1- عمده المصائب: 616، مؤلف: الأقامیرزا منظور خوانساری زنده به سال 1310 ق. چاپ سنگی به سال 1310، شعر نیز از ایشان است.

2- راه و روش ختم مجربه در سقای معرفت، ج 2: 100، بیان شده است.



می چرخد، پرتو نوری است از نور عظمت الهی حضرت ابا عبدالله حسین (صلوات الله علیه) که بر آن خدیو کشور فتوت، سلطان جهان مروت و شجاعت تابیده شده، و او را صاحب اسرار حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه)، قرار داده است تا آنجا که تمامی دست ها زیر دست او شد، و این همه از تسلیم در پیشگاه مقام ولایت او را حاصل آمده است.

از حسین اینسان علمدار حسین \*\*\* شد فنا تا یافت اسرار حسین

کرد سر سودا به بازار حسین \*\*\* در دو عالم گشت سردار حسین

در ره حق داد، دست حق پرست \*\*\* دست ها شد جمله او را زیر دست

چون ید الله دست عباس علی است \*\*\* پس یقین دست خدا دست ولی است (1)

### 37- خلاصه بحث

عصاره بحث های گذشته را در این سه جمله می توان گردآوری نمود:

1. دانستن غیر از شناختن، و معرفت به چیزی غیر از علم به وجود آن است. بنابراین معرفت به الله یا امامان معصوم (صلوات الله علیهم) غیر علم به وجود حضرت حق عجل الله و آن بزرگواران می باشد.

2. معرفت به حضرت حق عجل الله متوقف بر معرفت حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله می باشد، و بدون معرفت آن بزرگواران معرفت ایزد منان محال است.

3. معرفت به مقام بلند حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله به سه صورت ممکن است:

الف: عنایات ویژه خود آن بزرگواران.

ب: تفقه در احادیث و روایاتی که در مقامات و فضایل آنها به دست ما رسیده است.

ج: معرفت و دریافتن فضائل و مناقب آینه داران جلال و جمال آن بزرگواران به ویژه حضرت ابا الفضل العباس (سلام الله علیه) که دارای علم لدنی است و نیز صاحب مقام عصمت فعلی.

ص: 71

---

1- او رازدان حضرت اباعبدالله حسین صلوات الله علیه شد، همان گونه که امام حسین صلوات الله علیه گنجینه اسرار الهی است در زیارت جامعه می خوانیم: «السلام علی محال معرفه الله و مساکن برکه الله و معادن حکمه الله و حفظه سر الله». مهم فهم اسرار امام حسین صلوات الله علیه است و یافتن روزنه ای به صاحب سر الله.

تحصیل معرفت به آن حضرت علاوه بر اینکه نورانی ترین چراغ راه معرفت به آن بزرگواران خصوصاً حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) است، زیباترین الگو و اسوه برای تربیت اخلاق علوی است. و موجبات نورانی شدن به نورهای عظمت الهی یعنی حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله را فراهم می آورد.

پس معرفت به مقام بلند آن حضرت و یافتن فضائل و مناقب او لازم و واجب است، بدین سبب این نوشتار بر آن است که با تفقه در احادیث فضایل آن حضرت و نکته سنجی در راز زیارت امامان معصوم (صلوات الله علیهم) و آن بزرگوار و تفسیر و شرح زیارت نامه حضرتش و نیز گذری در اسرار اسماء و القاب او روزنه ای به معرفت آن حضرت بگشاید. و برای رسیدن به این مهم چشم امید به عطای خداوند دوخته و دست توسل به دامن کرم باب الحوائج زده است.

حال وقت آن رسیده که بعد از این طلعه طولانی گوش جان به کلمات نورانی امامان معصوم (صلوات الله علیهم) بسپاریم و با دقت به محضر آن بزرگواران رهسپار شویم، تا بباییم حضرت ابوالفضل را که آن حضرات معرفی می نمایند. و آنگاه خود را در پرتو نور شمعشعانی آن پل میدان مروت، کمال انسانیت، قله عصمت و چشمه سار تربیت و یگانه ترین مرد جولانگاه معرفت و شجاعت قرار دهیم

لسان الله الناطق حضرت امام صادق صلوات الله عليها می فرماید :

«كَانَ عَمُّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صُلْبِ الْإِيمَانِ جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَأَبْلَى بَلَاءً حَسَنًا وَمَضَى شَهِيدًا»

ص: 73



ابونصر بخاری (1) دانشمند بزرگ نسب شناس قرن چهارم هجری قمری و محدث سترگ قاضی نعمان مصری (2) که او نیز از عالمان قرن چهارم می باشد از مفضل بن عمر روایت کرده اند که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در رابطه با عموی بزرگوارشان حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) فرمودند:

«كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صُلْبَ (3) الْإِيمَانِ جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبْلَى بَلَاءً حَسَنًا وَ مَضَى شَهِيدًا»، (4)

عموی ما عباس نافذ البصیره و قوی ایمان بود، او همراه امام حسین (صلوات الله علیه) جهاد کرد، و نعمتی نیک به او داده شد، و به مقام شهادت نائل آمد. قاضی نعمان بر آن است که این حدیث شریف از ناحیه مقدسه امام صادق (صلوات الله علیه) صادر شده، چرا که می گوید: «إن أبا عبد الله يقول في حقه» از این تعبیر معلوم می شود که ایشان معتقد به صحیح بودن این حدیث بوده اند. علاوه بر اینکه محتوای این حدیث شریف

ص: 75

- 
- 1- وی به سال 357 قمری در بغداد رحلت کرد، او ماهرترین فردی بود که از نسب و فرزندان حضرت امیر (صلوات الله علیه) آگاهی داشت، کتاب «سر الأنساب العلویه» از تألیفات مهم او به شمار می رود. مورخ شهیر دکتر عبد الجواد کلیددار آل طعمه آن را شرح کرده با نام «معالم أنساب الطالبیین فی شرح کتاب الأنساب العلویه» که به سال 1380 توسط کتابخانه آیت الله مرعشی به چاپ رسیده است.
  - 2- او از محدثین به نام شیعه است که به سال 362 ق. از جهان چشم فرویست.
  - 3- این کلمه را می توان به صورت «صلب» نیز تلفظ نمود.
  - 4- شرح الأخبار، ج 3: 184؛ سر سلسله العلویه: 89؛ معالم أنساب الطالبیین فی شرح کتاب الانساب العلویه: 77؛ بحار الانوار.

در کلام نورانی امام سجاد (صلوات الله علیه) و زیارت نامه آن حضرت که از ناحیه امام ششم (صلوات الله علیه) شرف صدور یافته به گونه ای آشکار آمده است، بنابراین هیچ جای شبهه و شکی در صحت این خبر شریف باقی نمی ماند.

## 2- شرح و تفسیر فراز اول

در این فراز دو صفت از صفتهای ذاتی و معنوی حضرت قمر بنی هاشم ذکر شده است، اول اینکه آن حضرت صاحب «بصیره نافذه» است، دوم اینکه حضرت «صلب الایمان» و قوت و استحکام ایمان می باشند. [\(1\)](#) بنابراین، دو ویژگی بیان شده از آن جهت که بیانگر

ص: 76

---

1- «صلب الایمان» را نیز می توان چنین معنی کرد: «قوی الایمان بود» به خواست خداوند متعال به دو معنی در این فراز پرداخته خواهد شد.

ویژگی روحی و ذاتی آن حضرت است، دایمی و همیشگی است و از آغاز به گونه ای ادامه دار و مستمر با ذات آن حضرت عجین شده و درآمیخته است.

و زیبا آنکه جمله ای که امام صادق (صلوات الله علیه) برای بیان آن به کار برده، اسمیه است، چرا که جمله اسمیه وقتی به کار گرفته می شود که گوینده بخواهد، استمرار و دوام معنا را به شنونده و یا خواننده بفهماند.

### 3- تحلیل ادبی

یک ویژگی در زبان عرب هست و آن اینکه گاهی بر جمله اسمیه واژه «کان» را اضافه می نماید تا به شنونده بفهماند که: آن صفت در شخص چنان استقرار یافته که قابل زوال نیست (1) بلکه تمام وجود آن شخص را گرفته و او غرق در آن صفت شده و آن صفت بیانگر شخصیت درونی او است.

برای روشن شدن این مطلب به این مثال توجه کنید: وقتی گفته می شود: «انسان های مؤمن هدایت شده می باشند.» یعنی هدایت شدن در وجود مؤمنان راسخ شده و ثابت است. اما هرگاه ایمانی که در قلب آنان رسوخ کرده تمامی هستی قلب آنان را فرا گرفته باشد به اندازه ای که هیچ چیزی جز ایمان در آن یافت نشود. در حق چنین مؤمنی گفته می شود: «او در ایمان فرو رفته است» یعنی تمام هستی او را در خود گرفته و از غیر ایمان به خدا رهایی جسته است.

هرگاه، عرب بخواهد از چنین کسی سخن بگوید گاهی از واژه «کان» بهره جسته و مثلاً می گوید: «کان سلمان مؤمناً» و گاهی نیز چنین می گوید: «سلمان علی الإیمان» و از همین روی خداوند از چنین مؤمنانی به «أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ» تعبیر می کند یعنی آنان غرق شده و فرو رفته در هدایت پروردگارشان می باشند. (2)

در اینجا راز اینکه امام صادق (صلوات الله علیه) واژه «کان» را بر سر جمله اسمیه آوردند و

ص: 77

---

1- شرح رضی، ج 1: 252؛ امامت در قرآن: 55.

2- الاشباه والنظائر، ج 8: 254، برای توضیح بیشتر، رجوع کنید به امامت در قرآن، صص 54 و 55.

فرمودند: «کان عمنا العباس نافذ البصیره و صلب الإیمان» نمایان می شود؛ چرا که گویا آن حضرت می فرمایند: «عموی ما حضرت عباس نه تنها این ویژگی از صفات ذاتی و شخصیتی اوست، و آن دو برای آن حضرت همیشگی است، بلکه آن چنان در این دو صفت غرق شده و فرو رفته اند که به جز از «بصیره نافذه» در دین، و نیروبخشی به ایمان، فکر دیگری ندارند. و اگر جهاد کردند یا مبتلا به بلا حسن شدند و یا عالی ترین مرتبه شهادت را به دست آورند، باید راز آن را در غرق شدن و فرو رفتن در «بصیره نافذه» و «قوت ایمان» جستجو کرد، که با فهم آن دو صفت، رمز این راز برملا می شود. از این رو لازم است به شرح و تفسیر این دو فراز پرداخته شود.

#### 4- پنج معنا برای «نافذ البصیره»

کلام نورانی امام معصوم (صلوات الله علیه) همانند قرآن ظاهری دارد و باطنی، و باطن آن نیز باطنی و همین طور تا آنجا که خدا می داند، چرا که گفتار مانند سیمی است که نیروی برق را انتقال می دهد، ولی روشنائی که از این نیرو تولید می شود بستگی به گیرنده دارد، اگر لامپ مثلا ضعیف باشد، کمی از نیروی برق را می تواند بگیرد و در نتیجه نور کمتری دارد، ولی اگر لامپ قوی باشد نیروی بیشتری را به خود جذب کرده و نور بیشتری دارد، بنابراین هر چه گیرنده قوی تر باشد، استفاده بیشتری می کند و نورافشانی زیادتری به بار می نشاند.

بر همین اساس باید گفت: گفتار هر متکلمی در حقیقت همانند پیکی است که پیام

گوینده را به گوش مخاطب منتقل می کند، و اگر متکلم حکیم باشد و به اسرار الفاظ آگاهی داشته باشد، گفتار خویش را به اسرار و لطایف الفاظ زینت می بخشد، تا بتواند تمامی مقصود خود را در آن بگنجاند. از این روی هر چه نکته سنجی مخاطب بیشتر و دقت او بالاتر باشد، پیام متکلم را کامل تر دریافت می کند و معانی بیشماری از آن به دست می آورد.

مقصود اینکه دانسته شود این حدیث شریف صادره از ناحیه مقدسه امام معصوم حکیمانه ترین و زیباترین و پر معناترین کلامی است که از غیر خدای تعالی می تواند صادر شود.



پس دقت و نکته‌سنجی در اطراف آن ضروری می‌نماید، تا شاید بتوان به بعضی از مراتب معانی آن پی برد، بنابراین با تأمل و دقتی که از این قلم به دست ناچیز در اطراف این فراز از حدیث شریف صورت گرفت پنج معنی دریافت شد که عبارت است از:

1. نور تابناک بصیرت بر سراسر قلب مبارک حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) پرتو افکند، تا آنجا که جایی برای سهو، غفلت، عصیان باقی نگذاشته است. بلکه او رتبه ماه ولایت را حایز است «این معنی به اعتبار منشأ و سرچشمه بصیر است.»

2. بصیرت و نور دانش آن حضرت در تمام هستی نفوذ دارد. «این معنی به اعتبار متعلق نفوذ است.»

3. نور و بصیرت قلبی آن بزرگوار به اندازه‌ای است که تمام عالم هستی از ملک تا ملکوت محسوس و مشهود او است. «این معنی به اعتبار یکی از ثمرات نفوذ بصیرت در عالم است.»

4. آن حضرت حجت و دلیل آشکار توحید و ولایت است تا آنجا که هر کس او را بیابد ناخودآگاه به عالی‌ترین رتبه ایمان دست می‌یابد. چرا که بصیرت او نفوذکننده به جان‌های عاشقان است. «متعلق نفوذ قلوب شیعیان است.»

5. حضرت عباس (سلام الله علیه) شاهد و گواهی دهنده‌ای است که شهادت و گواهی‌ش نفوذ داشته و مورد پذیرش «عالم‌علیین» است. «این معنی هم به اعتبار یکی دیگر از لوازم بصیرت نافذه می‌باشد.» اما جهت رعایت اختصار به توضیح و تفسیر یک معنی پرداخته می‌شود، گرچه با ریزینی در آنچه گفته خواهد شد، بقیه معانی نیز آشکار می‌شود، و نیاز به توضیح بیشتر نیست.

امام (صلوات الله علیه) فرمودند: «کان عمنا نافذ البصیره»؛ یعنی بصیرت عمومی مانافذ بود. بنابراین کلام از قبیل اضافه صفت به موصوف است.

آنچه مهم است که بدانیم مراد از «بصیرت» چیست؟ حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) در وصف حضرت نبی اکرم صلی الله علیه واله می‌فرماید:

«فهو إمام من اتقى، و بصيره من اهتدى» (1)

پس آن حضرت پیشوای پرهیزکاران و روشنی قلب هدایت یافتگان است. کسانی که هدایت را پذیرفته اند و از گمراهی درآمده و اسلام و قرآن را پذیرفته اند، نور قلبشان و بصیرت جانشان، حضرت محمد صلی الله علیه و اله می باشد. به دیگر سخن: یکی از مراتب وجودی حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله، مرتبه نوری و بصیرتی است، که در قلوبی قرار میگیرد که به رتبه هدایت رسیده اند. و در حقیقت او همان نوری است که در هر قلبی که خدا بخواهد قرار می گیرد، که «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یرید». (2)

علامه مناوی می گوید:

«البصیره فقه القلب و حقیقتها نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»؛

فهم دقیق قلب را بصیرت می نامند، و حقیقت آن نوری است که خداوند در قلب هر کس بخواهد قرار می دهد. (3)

چشم هنگامی می تواند دیدنی ها را ببیند که اولاً بینایی داشته باشد و ثانیاً نوری باشد که بر دیدنی ها بتابد، از این رو گفته اند: چشم برای دیدن، دو نور لازم دارد، 1. بینایی 2. روشن بودن فضا، مردم بینایی را، نور می گویند، و از این جهت میگویند: نور چشم فلانی کم سو شده است و مرادشان همان نیرویی است که در چشم نهاده شده و به وسیله آن می تواند ببیند.

در زبان عرب نیز به آن قوه بینایی «بصر» می گویند؛ از این رو دانشمندان واژه شناس عرب و عالمان تفسیر و حدیث می گویند:

«... البصر نور العین الذی به تبصر» (4)

بصر، نور چشم را می گویند که به وسیله آن دیدنی ها را می بیند.

در معنای «بصیرت» گفته اند:

ص: 80

1- نهج البلاغه، خطبه 93، فراز دوم، نهج البلاغه فیض الاسلام، ص 279.

2- بحار الانوار، ج 17، ص 140.

3- فیض القدیر، ج 1، ص 335.

4- الکشاف، ج 1، ص 55؛ جمع الجوامع، ص 133؛ تفسیر فخر رازی، ج 13، ص 133، تفسیر آیه شریفه: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ» (انعام / 104)؛ مصباح المنیر، ص 50.

«البصيره نور القلب الذی به يستبصر»؛

بصیرت، نور قلب است که به واسطه آن حقیقت روشن می شود. (1)

با توجه به آنچه گفته شد آشکار می شود که: «بصر» همان حس بینایی است، و «بصیرت» حس دانایی و بینش درونی است (2)، و تفاوت آنها در دو جهت است:

1. جایگاه «بصر» چشم است، و جایگاه «بصیرت» قلب. 2. نیروی چشم مادی است ولی نیروی دانایی ملکوتی است.

## 5- نور قلب، عطیه الهی

پیش از این گفته شد که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله «بصیره من اهتدی؛ بصیرت هدایت یافتگان است، و این حقیقتی است که در روایات بی شماری به آن اشارت شده است.

حضرت امام کاظم (صلوات الله علیه) می فرماید:

« الحمد لله العلی العظیم الذی بعظمته و نوره أبصر قلوب المؤمنین »؛ (3)

ستایش فقط سزاوار خداوند عظیم و بزرگی است که به عظمت و نورش قلب های مؤمنین را بصیرت داده، و نورانی گردانیده است.

قلب مؤمن دو مرحله دارد، 1. نورانی شدن، 2. نورافشانی کردن، کسانی به مرحله دوم راه می یابند که مرحله اول را گذرانده باشند؛ چرا که تا قلب به مقام نورانیت نرسیده باشد نمی تواند به رتبه نورافشانی دست یابد.

و اینکه امام کاظم (صلوات الله علیه) می فرماید: «... أبصر قلوب المؤمنین...» یعنی خداوند قلب مؤمنین را «مبصر» می گرداند (4)، یعنی آن را روشن و روشنایی بخش می گرداند. اما نورانی شدن و روشنایی بخش گردیدن قلب به واسطه عظمت و «نور» الهی صورت می گیرد.

ص: 81

1- همان و تاج العروس، ج 10، ص 207، «استبصر: تبین ما یأتیه من خیر و شر».

2- تاج العروس، ج 10، ص 196 و 198.

3- رجال کشی، ص 386، «ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز الکشی از علمای قرن چهارم و معاصر ابوالقاسم جعفر بن قولویه، تحقیق سید احمد حسینی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، کربلا؛ بحار الأنوار، ج 75، ص 228، و 329، به نقل از کافی، ج 8، ص 124؛ اختیار معرفه الرجال، ص 386.

4- برای «مبصر» دو معنی ذکر شده، 1. مبین و روشن شده، 2. مضیء و نوردهنده. (تاج العروس، ج 10، ص 208)

بنابراین اگر قلبی به نور و عظمت الهی روشن شد، دیگر در آن قلب، برای ظلمت گناه و تاریکی معصیت، جایگاهی نیست و اگر نورانیت به آخرین مرحله خود برسد جایی برای غفلت و سهو باقی نمی‌گذارد و قلبی که به چنین مقامی دست یافت، دیگر جاهل و نادان نیست و چنین قلب منور به عظمت الهی و نور خداوند، عالم به علم لدنی خواهد بود.

به هر حال نورانیت قلب عطیه الهی است. هر قلبی که آمادگی و قابلیت داشته باشد، خداوند به عظمت و نور خود آن را نورانی می‌گرداند و از ظلمت و تاریکی دهشتناک رهایی می‌بخشد، تا آنجا که به ذکر الهی انس می‌گیرد و در فضای روح بخش و نشاط آور و باصفا و روشن عظمت پروردگارش آرام می‌گیرد، که «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (1).

## 6- حقیقت نور و عظمت الهی چیست؟

از آنچه گذشت آشکار شد که قلب برای مشاهده و درک، نیازمند «نور» است که آن را «بصیرت» می‌نامند، و دانسته شد که آن نور، نور عظمت الهی است و واضح گشت که خداوند، قلب مؤمن را به نور عظمت خویش روشن و روشنی بخش می‌گرداند. و آثار چنین نورانیتی نیز گوشزد شد.

اکنون وقت آن رسید که دریابیم آن عظمت و آن نور که خداوند جان انسانهای با ایمان را توسط آن نورانی و نورافکن می‌کند چیست؟ هر کس این پرسش را به اندازه فهم و درک خود پاسخی گفته، و به شرح و تفسیر آن پرداخته، لکن ما از آن همه بی‌نیاز، دست نیاز به درگاه بزرگوارانی دراز می‌کنیم که «معدن العلم» و «خزینة سر الله» و «مهبط الوحی» و «خلیفه الله» و «باب علم النبی» بلکه «اسم الله الرضی» و «وجهه المضمیء» و «جنبه القوی» و «بحر العلوم» و «شرافت پخش مکه و منی» و «نور الانوار» (2) و... هستند.

ص: 82

1- رعد / 28.

2- گزیده ای است از صفاتی که در زیارت نامه های امامان معصوم (صلوات الله علیهم) آمده، و در کتابهای زیارتی مثل «مفاتیح الجنان» گردآوری شده است.

## 7- امام معصوم، «نور الله»

نور حقیقتی است دارای دو ویژگی مهم: 1. روشن است، 2. روشنی بخش است، و این حقیقت در هر عالم و مرتبه به حسب همان عالم است، در عالم جسم، و جهان مادی نورهای بی شماری است مانند، نور خورشید، نور شمع، نور برق، که به وسیله آن دیدنی های مادی را می توان دید، در جهان ذهن و عقل نیز، علم و تفکر و... نورند، و نور جهان روح و عالم ملکوت، از نور الله لا است، که توسط آن، عالم ملکوت، و جان و قلب و روح انسانی منور می شود.

## 8- نور عالم ملکوت

به این فراز از زیارت جامعه توجه فرمایید:

«...أن أرواحكم و نوركم و طینتکم واحده، طابت و طهرت بعضها من بعض، خلقکم الا ان الله أنوارا فجعلکم بعرضه محدقین، حتی من علینا بکم فجعلکم فی بیوت اذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمہ و جعل صلاتنا علیکم و ما خصنا به من ولا یتکم طیباً لخلقنا و طهاره لأنفسنا و تزکیه لنا...»؛

گواهی میدهم که ارواح شما و نورتان و گوهر مایه شما یکی است، که آن گوهر مایه - طینت - برگزیده و نیکوترین (1) طینت ها است و بعضی از بعض دیگر از هر گونه عیب و نقصی پاک و منزّه است خدای متعال شما را انوار آفریده، و شما را محیط بر عرش الهی گردانید.

تا آنکه بر ما منت گذارد و شما را در خانه هایی قرار داد که فرمان داده رفیع باشد و ریال نامش در آنها برده شود. و صلوات ما را بر شما قرارداد و ولایت پذیری از شما را مخصوص ما کرد تا آفرینشمان نیکو و پاکیزه شود و جانمان از هر گونه پلیدی پاک و دارای رشد و نمو گردد....

ص: 83

با توجه به این فراز در می یابیم که برای آن بزرگواران سه مرحله بیان شده، 1. روح، 2. نور، 3. طینت، آنگاه طینت آنها چنین شناسانده شده که «نیکوترین و پاک ترین طینت ها است. طابت و طهرت - و یکی از ویژگیهای مرحله نوری آنها را بیان فرمود که: اولاً محیط و مسلط بر عرش الهی بودند، و خداوند به ما بندگان در مانده ترخم کرد و منت نهاد و آنها را از آن مقام به این عالم نازل کرد، تا آفرینش ما نیکو و جانمان با صفا شود و تکامل یابد. و اما از مرحله روح آن بزرگواران سخنی به میان نیامد.

و اگر خواستار توضیحی راجع به حقیقت آن امامان معصوم (صلوات الله علیهم) باشی به روایات باب آفرینش امامان معصوم (صلوات الله علیهم) رجوع کن و ما به عنوان نمونه به ذکر این روایت مشهور از ناحیه مقدسه حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) اکتفا می کنیم:

« ان الله خلقنا من نور عظمته، ثم صور خلقنا من طينه مخزونه مكنونه من تحت العرش فأسكن ذلك النور فيه، فكننا خلقا و بشرا نورانيين، لم يجعل لأحد في مثل الذي خلقنا منه نصيبا.

و خلق ارواح شيعتنا من طينتنا، و أبدانهم من طينه مخزونه مكنونه أسفل من ذلك الطينه، و لم يجعل الله لأحد في مثل الذي خلقهم منه نصيبا الا الأنبياء و لذلك صرنا نحن و هم الناس و صار سائر الناس همجا للار و إلى النار؛ (1)

خدا (ارواح) ما را از نور عظمت خویش آفرید، سپس آفرینش ما را از گلی که در گنجینه ای که در زیر عرش پنهان بود صورتگری نمود. و آن نور را در آن جای داد. و برای هیچ کس از آنچه در خلقت ما نهاد بهره ای قرار نداد. و ارواح شیعیان ما را از گل ما آفرید و بدنشان را از گلی که در گنجینه پنهانی است آفرید و آن پایینتر از گل ما است. و خداوند هیچ کس را جز پیامبران از خلقت ایشان بهره ای نداد. از این روی ما و آنها آدمی شدیم و دیگران خرمگسانی هستند که سزوار آتشند و روبه سوی دوزخ دارند. (2)

ص: 84

- 
- 1- اصول کافی، ج 1: 318، کتاب الحجه، باب خلق أبدان الأئمه و ارواحهم و قلوبهم (صلوات الله علیهم)، حدیث دوم.
  - 2- ترجمه اصول کافی، ج 2، ص 232، مترجم جناب آقای سید جواد مصطفوی، انتشارات اسلامیه، تهران، شرح و تفسیر این حدیث شریف در کتاب شرح زیارت بیان شده است.

بنابراین آن نوری که خداوند عالم ملکوت و جان مؤمنان را به آن روشن و روشنگری می بخشاید، نور حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله است و این همان نوری است که خداوند متعال نازل کرده است.

## 9- نور امام، روشنگر جان مؤمن

ابو خالد کابلی از امام باقر (صلوات الله علیه) پرسید، مراد از «النور» که در این آیه شریفه: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»؛ (1) ایمان بیاورید به خدای و پیامبرش و «نوری» که نازل کردیم، چیست؟ آن حضرت در جواب فرمودند:

«يا أبا خالد النور و الله الأئمة من آل محمد صلی الله علیه و اله إلى يوم القيامة و هم و الله نور الله الذي أنزل، و هم والله نور الله في السموات و في الأرض»؛

ای اباخالد سوگند به خدای بزرگ، مقصود از آن نور، پیشوایان از آل محمد صلی الله علیه و اله می باشند، و قسم به خدای، آنها نور خدایند که خدا فرو فرستاد، سوگند به الله عجل الله آنها نور خدای، در آسمانها و زمین اند.

آنگاه حضرت نکته ای مهم را یاد آوری کرده و می فرمایند:

«والله يا أبا خالد لنور الإمام في قلوب المؤمنين أنور من الشمس المضيئة بالنهار، و هم والله ينورون قلوب المؤمنين»؛

سوگند به ذات اقدس الهی ای اباخالد، همانا نور امام در قلب و جان مؤمنان روشن تر از خورشید نورافشان در روز می باشد، و آن امامان قسم به خدای متعال - قلب های مؤمنان را منور و روشن می نمایند.

بنابراین نور قلب مؤمن که آن را «بصیرت» نیز می نامند، حقیقت نوری ائمه معصومین (صلوات الله علیهم) است. و قلبی که جایگاه آن نور نشد، ظلمانی و تاریک است، و جان تاریک، افسرده و چونان گلی پژمرده، تمام هستی را تاریک می یابد و از هراس، آرامش خویش را از دست داده و حیران و سرگردان تا آنجا که در این بیابان خشک و ظلمانی دنیا دچار گرگ نفس

ص: 85

و شیطان می گردد، پس خوشا آن جانی که جایگاه نور ولایت است.

آنگاه حضرت به رازی اشاره کردند که خداوند به هر کس بخواهد نور ولایت را می بخشد و از هر قلبی بخواهد برمی دارد:

« و یحجب الله عزوجل نورهم عنم یشاء فتظلم قلوبهم »؛

خداوند نور امامان را از هر (قلبی) که بخواهد منع می کند، در نتیجه آن قلوب

تاریک می شود.

سپس حضرت، محبت را از نشانه های آن نور قلمداد نموده برای اینکه قلب جایگاه آن نور شود دو راه را می نمایانند، و می فرمایند:

«والله یا ابا خالد لا یحبنا عبد و یتولانا حتی یطهر الله قلبه و لا یطهر الله قلب عبد حتی یسلم لنا و یکون سلما لنا»؛

به خدای سوگند ای اباخالد بنده ای ما را دوست ندارد و ولایت ما را نمی پذیرد، مگر اینکه خداوند قلبش را پاک و تطهیر کند. و خداوند قلب هیچ بنده ای را پاک نمی گرداند مگر اینکه تسلیم ما شود و از در صلح و آشتی با ما وارد شود.

امام باقر (صلوات الله علیه) گفتار نورانی خویش را با بیان یکی از آثار تسلیم پایان داده و می فرمایند:

« فإذا کان سلما لنا سلمه الله من شدید الحساب و آمنه من فزع یوم القیامه الأكبر »؛

پس هر گاه بنده ای با ما سازش کرد، خداوند او را از شدت حساب قیامت نگاه دارد، و از هراس بزرگ قیامت ایمنش سازد. [\(1\)](#)

## 10- نکته اول، «نزول نور امام»

در فراز اول حدیث خواندیم که امام در تفسیر و ... « وَالنُّورَ الَّذِی أُنزِلْنَا... » فرمودند: «یا ابا خالد النور والله الأئمه من آل محمد صلی الله علیه و آله» اندکی دقت در این فراز چنین می نماید که: اولاً

ص: 86

---

1- اصول کافی، ج 1، ص 150، کتاب الحججه، باب أن الأئمه نور الله عزوجل، حدیث اول، اصول کافی با ترجمه جناب آقای سید جواد مصطفوی، جلد 2، ص 276.



یکی از مراتب امام معصوم، مقام نوری است، همان گونه که در آن حدیث شریف آمده «معرفتی بالنورانیه». معرفت به امام در این مرحله برای هر کس حاصل نمی شود مگر آنکه خود نورانی شود. علاوه بر اینکه این مرحله وجودی امام در مقام احاطه به عرش قرار دارد، و آن جایگاهی بس عظیم است.

ثانیا این نور را خداوند نازل کرده است، و آنچه در زمین از آن انوار مقدسه مشاهده شده حقیقت آنها نیست بلکه مرتبه تنزل یافته آن حقیقت است، همان گونه که حقیقت قرآن و فی کتاب نمونه است و آنچه در دست ماست، مرتبه تنزل یافته از آن حقیقت می باشد.

مانند آن مطالبی علمی که در رتبه ذهنی یک استاد قرارداد، و هرگاه بخواهد آن را از عالم ذهن به گوش هوش شاگرد برساند ناچار است آن را از عالم ذهن تنزل بدهد، و آن را در اندازه الفاظ پایین آورده و به صورت کلمات به شاگرد بیاموزد. گرچه حقیقت آن مطالب همچنان در ذهن گوینده یعنی استاد برقرار است و هیچ نقصانی به آن وارد نمی آید.

بر همین قیاس است تنزل نور امام و یا حقیقت قرآن، که از عالم بالا در قالب الفاظ و یا جسم بشری تنزل می کند، ولی حقیقت آنها در عالم بالا- پا بر جا است. اما راز تنزل و نزول امام معصوم (صلوات الله علیه) را باید در آن فراز زیارت جامعه که پیش از این گذشت جستجو کرد.

### **11- نکته دوم، امام نور خدا است**

امام (صلوات الله علیه) در این فراز از حدیث فرمود: «... و هم والله نور الله...» امامان معصوم «نور الله» می باشند. بنابراین مراد از «نوره» که در سخنی که از حضرت امام کاظم (صلوات الله علیه) گذشت که «الحمد لله الذی بعظمته و نوره أبصر قلوب المؤمنین» همین نور است.

### **12- نکته سوم، شباهت نور امام با نور خورشید**

حضرت امام باقر (صلوات الله علیه) در سومین فراز از کلام مبارکشان نور امام در قلب مؤمن را به نور خورشید تشبیه فرمودند و فرمودند، نور امام درخشان تر از نور خورشید است «... لنور الإمام فی قلوب المؤمنین أنور من نور الشمس المضيئه بالنهار...»

یعنی همان گونه که نور خورشید و شعاع آن در روز تمام سیارات اطراف خود و از جمله زمین را از برکت پرتو خود روشن می کند، و از خود آثار و فواید بی شماری را به آنها می رساند به حدی که جایی از زمین که نور بر آن می تابد تاریک نمی ماند مگر آنکه مانعی وجود داشته باشد. همین گونه است، نور امام در قلب مؤمن، با این تفاوت که نور امام درخشانتر و فراگیرتر از نور خورشید است تا به آنجا که هیچ جایی از قلب مؤمن از آن نور خالی نمی ماند. و اگر این نور، در قلبی جای گرفت، معرفت به الله و معرفت به امامان حاصل می شود چرا که آن نور، نور الله است، در نتیجه هم معرفت به نور به دست می آید و هم معرفت به الله، بنابراین اگر قلبی در شعاع نور امام قرار گرفت و نور آن را احاطه کرد جایی برای هوای نفس که سرچشمه گناه، غفلت، سهو و نسیان است باقی نمی گذارد، و از این روی مؤمن گناه نمی کند، از ذکر خدا غافل نمی شود، و کار اشتباه از او صادر نمی شود، چرا که قلب او که سرچشمه کردار او است نورانی است، و از قلب نورانی فقط کردار نورانی صادر می گردد.

### 13- نکته چهارم، قلب تاریک

نور امام که روشنی بخش جان ها است، در واقع نور الهی است، بنابراین خداوند این نور را به هر قلبی که اراده فرماید بر طبق حکمت و مصلحت و نه بیهوده و گزاف، عطا می کند، و هر قلبی را که نخواهد به این نور روشن نمی گرداند، و پیش از این دانسته شد که اگر نور امام در قلبی جای گرفت، مرتبه ای از معرفت مقامات ملکوتی امام را دریافت کرده است، که باید آن را «معرفت نوری» به شمار آورد.

بنابر این، معرفت به امام، همان معرفت نوری است، که از جای گرفتن نور امام در قلب مؤمن، سرچشمه می گیرد، و اگر این نور در قلبی تابان نشود و از معرفت امام خالی بماند تاریک و ظلمانی خواهد بود، و آن که نور امام را در قلب می تاباند حضرت حق عجل الله می باشد چنانچه حضرت امام باقر (صلوات الله علیه) فرمودند:

« و یحجب الله عزوجل نورهم عن یساء فتظلم قلوبهم».

## 14- نکته پنجم، راه به دست آوردن نور

امام (صلوات الله علیه) در فراز آخرین کلامشان دستورالعملی را برای پیوستن قلب به نور الله صادر کرده اند که اندکی بیشتر نیاز به توضیح دارد.

قلب بسان ظرفی است که در یک زمان نمی تواند دربردارنده دو چیز باشد (1)، مثلاً یک ظرف را نمی توان در یک زمان هم پر از هوا و هم مملو از آب نمود و باید از یکی خالی شود تا دیگری بتواند جایگزین شود.

قلب انسان نیز، تا زمانی که جایگاه هوای نفس است تاریک و ظلمانی است، چرا که نفس خود ظلمت است و طغیان در برابر فرامین الهی را می طلبد که موجب تراکم ظلمت و تاریکی است و شیطان نیز به کمک برخاسته و آن را به تاریکی ها سوق می دهد، و چه بسا از نور به ظلمت می کشاند. و واضح است که چنین قلبی نمی تواند جایگاه نور خداوند متعال باشد. پس چاره در تطهیر و پاکیزه نمودن جایگاه نور است.

## 15- اسیر فرمان کریم و عقل سلیم

اولین کار برای رسیدن به نور، اینکه باید نفس را به بندگی در مقابل خدای کریم واداشت، و به پذیرفتن دستور عقل سلیم گماشت، زیرا آنچه که انسان را به دره سقوط می کشاند پیروی کردن از خواهش نفسانی است، پس باید خواسته او را مهار کرد. نه آنکه نفس را نابود کرد. از این روی نفس کشتنی نیست، بلکه آنچه خدای و رسول او و صاحب ولایت می خواهد، بندگی نفس در برابر حضرت حق است، به این سخن و حیانی حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) توجه کنید:

« إْحْذَرُوا أَهْوَاءَكُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَكُمْ، فليس شيء أَعْدَى الرَّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَاءِهِمْ وَ حَصَانَدِ أَلْسِنَتِهِمْ »؛

ص: 89

---

1- چنانچه خداوند متعال در سوره احزاب آیه 4 می فرماید: « مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ » تا به یکی شخصی را دوست بدارد و با دیگری شخص مقابل او را.

بهراسید از هواها و خواست های خویش، همان گونه که از دشمنانتان هراسناک بوده و می ترسید و میگریزید، چرا که هیچ چیزی دشمن تر از پیروی خواست های نفس و دروشده زبان ها برای مردان نیست. (1)

ملاحظه می کنید که حضرت فرمودند: «إحذروا أنفسکم» بلکه فرمودند، «إحذروا أهوائکم» یعنی آنچه هراسناک است، هوای نفس است، نه نفس، و آنکه دشمن ترین مردان خدا است خواهش های انسان است نه نفس انسان. بنابراین آنچه مذموم است و دشمن ترین دشمن ها برای انسان است، «إتباع أهوائهم؛ پیرو شدن مردان است از هواهای خویش». (2)

## 16- راز نزول روح به عالم خاکی

اگر توفیق رفیق انسان شود و گامی چند در تهذیب نفس بردارد، و عقل خویش را به جاسوسی نفس بگمارد، و هر روز به حسابرسی آن همت گمارد یعنی قانون «مراقبه» و «محاسبه» را برای نفس به اجرا درآورد. به اسرار مهمی دست می یابد از آن جمله است، اینکه چرا روح ملکوتی از عالم ملکوت تنزل یافت و تا این عالم خاکی پایین آمد، و همدم و همنشین نفس حیوانی شد!؟

اگر سگ نفس، روحانی شود، فایده تنزل روح دانسته می شود، زیرا آن زمان می یابد که هر صفت ذمیمه ای از صفات نفس، صدف گوهری است از صفات ربانی، (3) همانند آبی که از بلندی کوه سرازیر می شود و به قعر دره خاکی می رسد، و با آن همنشین شده، پس از مدتی همان آب، از گل زیبا و خوش بوی سر در می آورد، و دوباره به سوی بالا می رود لکن به ضمیمه بوی خوش و آثار و خواص بسیار، چه زیبا سروده هر که سرود:

اگر جان، مدتی در تن بماند \*\*\* تفصیل جهان کی باز داند؟

اگر با خاک نامیزد زلالش \*\*\* میسر کی شود کسب کمالش؟

ص: 90

---

1- اصول کافی، ج 2، ص 251، کتاب الإیمان و الکفر، باب اتباع الهوی، حدیث اول؛ اصول کافی، ج 4، ص 30، ترجمه جناب آقای سید جواد مصطفوی.

2- بنابراین آنچه «أعداعدو» انسان است هواهای نفسانی است. نه خود نفس، لذا باید گفت: «إحذروا أهوائکم» یعنی «إحذروا أهواء أنفسکم اللابی بین جنبیکم».

3- منهاج الولاية فی شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 1160.

چو آب از چشمه، سوی گل سفر کرد \*\*\* به بستان آمد و در گل مفر کرد

در آنجا مدتی با گل قرین شد \*\*\* هنوز او غنچه بد، کش همنشین شد

چو صاف از گل برون آمد در آخر \*\*\* به وصفی غیر اول گشت ظاهر

صور را، زو خواص معنوی شد \*\*\* دماغ از وی معطر، دل قوی شد

دهد بویی که در اول نبودش \*\*\* بس است اندر سفر، این مایه سودش (1)

چرا که به دست آوردن کمالاتی همچون، حلم، صبر، شجاعت، تقوا، سخاوت، و امکان ندارد، مگر اینکه روح ملکوتی با نفس حیوانی قرین شود. و این ممکن نشود مگر آنکه روح از عالم ملکوت تنزل کرده و به این عالم خاکی فرود آید، و با خواسته های نفسانی به جهاد پرداخته و بر اثر این جنگ و جهاد آن کمالات را تحصیل نماید.

و دیگر آنکه هر خوب و بدی که بدو رسد علت آن را می یابد، چرا که هر بدبختی که شخصی را حادث می شود، جملگی از نتیجه موافقت با هوای نفس است، پس تا هوای نفس را دشمن ندارد - به خدا سوگند - که با خدای هرگز دوست نشود.

## 17- توجه به مطلبی جالب

ایران اور خواسته های نفسانی یا مخالف با فرمان کریم و عقل سلیم است، یا مطابق با آن، اگر انسان خواسته نفسانی خود را در زیر مجموعه احکام دین به انجام رساند، به این سخن که: خواست نفس مطابق با فرمان خداوند متعال باشد و انسان پوینده راه خدا آن را به عنوان خواسته خدا انجام دهد، در این صورت فرمان مولا را پیروی کرده و خواسته نفس نیز به انجام رسیده در این صورت صفات نیکو پدید آید و نفس از آمارگی به مقام مطمئنی بالا رود.

مانند میل به جماع یا خوردن غذا که نفس خواستار آنها است، اگر نفس آزاد باشد و به فرمان خدا و حکم خردگردن ننهاده باشد، رسیدن به لذت خوردن غذا و گوارایی نزدیکی کردن به زن برایش مهم است، در این صورت چونان حیوان در تب و تاب مقصود می سوزد. و در بدست آوردنش می کوشد. نه حلال می فهمد و نه حرام؛ چرا که آزاد است، و اگر این

ص: 91

نوع خواسته های نفسانی از آن روی که فرمان خدا است و طبق دستور مولی به انجام رساند هم خواسته نفس را پاسخ داده و هم فرمان خدای متعال انجام داده، و در نتیجه خواسته ای که انسان را به قعر نکبت و بدبختی می کشاند، او را به درگاه ایزد منان تقرب می بخشاید.

گفتار صاحب «بحر الحقائق» تمام سخنی است که آوردنش در اینجا بسیار مناسب می نماید، وی می گوید:

« هر وقت که به تصرف اکسیر شرع و تقوی، صفت هوا و غضب - که صفت ذاتیه اصلیه نفس است . به اعتدال باز آید، که او را به خود تصرفی نماند الا بر مقتضای شریعت و طریقت، در نفس صفات حمیده پدید آید؛ و از مقام آمارگی به مطمئنی رسد؛ و مطیئ روح پاک گردد، و در قطع منازل سفلی و علوی، براق صفت روح را به معارج اعلی علیین و مدارج قاب قوسین رساند، و مستحق خطاب « از جعی الی ربک راضیه مرضیه » شود.»

و اگر کسی را این رتبت حاصل گردد جسمش روحانی شود و هوای نفس او نیز در سیطر فرمان الهی به نورانیت گراید، چونان آینه که رویش روشن است چون تیرگی ندارد، و پشت آن تاریک است چون تیرگی دارد، که اگر آن تیرگی را بزدایند چونان رویش، روشن شود. جان آدمی روحانی است و نفس او تار، به تیرگی هوای و خواهشهای خاکی، که اگر به فرمان آفریننده نورتن در دهد، نورانی شود، که گفته اند:

هر آن گاهی که در تو «من» نماند \*\*\* دویی در راه جان و تن نماند

اگر جان و تنت روشن شود زود \*\*\* تنت جان گردد و جان تن شود زود

چو پشت آینه است از تیرگی تن \*\*\* ولی جان روی آینه است روشن

چو روی آینه، پشتش شود پاک \*\*\* شود هر دو یکی، چه پاک و چه خاک

## 18- سرکوب نفس یا تصعید آن

سرکوب کردن نفس و خواست های آن برعکس نتیجه می بخشد، علاوه بر آنکه خداوند متعال نفس و هواهای نفسانی را نیافریده که ما آنها را از بین ببریم. بلکه آنچه دارای اهمیت

است اینکه اگر نفس و خواسته‌هایش بدون قانون و ضابطه پیروی شود انسان بلکه جامعه انسانی را به وادی هلاکت می‌اندازد.

شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی بر آن است که: خواسته‌های نفسانی باید حساب شده پیروی شود که اگر بر طبق احکام نورانی خدا قانونمند شود، خواهش‌های نفسانی موجب صعود و بالا رفتن انسان است. تا آنجا که همنشین خداوند متعال می‌گردد. و آنجا که فرمودند: مخالفت هوای نفس کن. یعنی مخالفت کن با خواسته‌های نفسانی که برخلاف عقل سلیم و فرمان کریم باشد.

نمونه: یکی از خواسته‌های شدید نفس، شهوت است که بسیار رغبت به آن داشته و بالاترین مرحله آن وقتی است که به موافقه و جماع ختم شود. این خواسته را شارع مخالفت نکرده بلکه از اعمال مستحبه دانسته و دستور اکید داده که هر زن و مردی باید ازدواج کنند. تا آنجا که فرموده: در هنگام جماع سخن گفتن کراهت دارد مگر ذکر الله. و اگر کسی بتواند در آن حال ذکر خدا کند هم لذت همنشینی با خدا را درک کرده و هم بالاترین لذت جماع را به دست آورده است.

### 19- خلاصه بحث

تا کنون، به هفت نکته مهم دست یافتیم:

1. «بصیرت» یعنی جنبه ملکوتی معصوم و مرتبه نوری حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله،
2. قلب بصیر یعنی جانی که جایگاه نور امام گردیده،
3. آنچه منافات با نور عظمت الهی دارد هوای نفس است،
4. راه منور شدن قلب به نور الهی - حضرت رسول و اهل بیت معصوم او (صلوات الله علیهم) - تطهیر قلب از هوای نفس است. (1)
5. بصیرت و منور شدن قلب عرشی علت نورانی شدن جسم خاکی است.
6. خواسته نفس دشمن انسان است، نه خود نفس،

ص: 93

---

1- تطهیر نفس به ذکر استغفار و صلوات است.

7. نفس اسیر مولای کریم، نفسی است که خواسته اش بر میزان فرمان کریم و عقل سلیم است که در این صورت خواهشهای نفسانی سرکوب نشده بلکه صعود کرده به عالم بالا.

## 20- ماه آسمان بصیرت

با توجه به آنچه گفته آمد، و دقت در دو واژه «کان» و «نافذ» روشن می شود که:

اولاً: نور امامان معصوم در سراسر قلب حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) نفوذ کرده بود، تا آنجا که جایی برای غیر آن نور باقی نمانده بود.

ثانیاً: نفوذ نور ولایت در جان حضرت عباس (سلام الله علیه) همیشگی بوده و هست و خواهد بود. بلکه قرین و همزاد او است، و لحظه ای قلب مبارکش از نور ولایت تهی نبوده است، چرا که «کان» در کلام عرب، دوام و همیشگی بودن را می رساند، مانند: «كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا» (1)؛ خداوند متعال همیشه سمیع و بصیر است. نه اینکه خدای در زمان گذشته شنوا و بینا بوده، بلکه این صفات برای الله دوام داشته و همیشگی است، و این است یکی از رازهای کلام امام صادق (صلوات الله علیه) که تعبیر فرمودند: «کان عمنا العباس نافذ البصیره» یعنی حضرت عباس (سلام الله علیه) به طور دائم و مستمر جانشان جایگاه بصیرت و نور ولایت بوده است. به دیگر بیان: این فرمایش امام صادق (صلوات الله علیه) دلالتی آشکار دارد بر اینکه قلب حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) نه تنها منور به نور امامان معصوم (صلوات الله علیهم) بود، بلکه جایگاه انعکاس نور الانوار بود از این روی لقب قمر بنی هاشم را به خود اختصاص داده بود. که در حقیقت همان مرحله دوم «بصیرت» یعنی انعکاس نور است.

بهترین گواه بر این مطلب خطبه ای است که آن حضرت در هنگام جنگ با «مارد بن صدیف» خواندند، یکی از فرازهای آن این است:

«فأنا ابن علی المرتضی لا أعجز من مبارزه الأقران، و ما أشرکت بالله لمححه بصر»؛

من پسر علی (صلوات الله علیه) هستم در مبارزه و ستیز با شجاعان ناتوان نیستم، و به اندازه یک پلک چشم زدن به شرک آلوده نشدم.

ص: 94



یعنی هیچ کاری جز برای خدا انجام ندادم، و این همان توحید قلبی، یعنی بالاترین رتبه توحید است، و جز امام معصوم چه کسی در این رتبه قرار دارد، و یا می تواند ادعا کند؟ آیا ابو حمزه ثمالی می تواند چنین ادعایی داشته باشد؟ جناب سلمان چطور؟ آری این مقام بعد از امامان معصوم (صلوات الله علیهم) شایسته حضرت عباس (سلام الله علیه) است.

## 21- معنای دوم «نافذ البصیره»

آنچه بدان اشارت رفت مرحله اول بصیرت در قلب حضرت بود، چرا که بصیرت را دو مرحله است:

مرحله اول: ذوق و رسیدن به مقام توحید است که انسان از دایره شرک خلاصی یابد و دانستیم که گرد شرک حتی برای یک لحظه هم در طول عمر مبارکشان بر دامنشان ننشست. بلکه همواره بر فراز قله توحید بودند؛ زیرا جانشان را ولایت تسخیر کرده بود.

مرحله دوم: اینکه از بصیرت قلبی شعاعهای هدایت پرتو افکنی نماید، و دیگران را به سوی معرفت الهی و وصول به حقیقت صفات خداوند رهنمون گردد، یعنی قلب، منور به نور الهی - ولایت - گردد و آن نور را به جانهای مشتاق بتاباند، و چونان ماه از خورشید نور دریافت کند و خود نورانی شود و آسمان و زمین را نورانی کند، و جانهای ظلمت زده را به وادی امن نور رهنمون گردد. از این روی حضرت عباس را «قمر بنی هاشم» گویند؛ چرا که نور بصیرت در سراسر جانش نفوذ کرده، و خود به انتهای بصیرت رسیده، و بسان ماه جانهای تاریک را نورافشانی می کند، و از این جهت بزرگان اهل معرفت گفته اند:

بصیرت دو گونه است، 1. وجدان توحید، و یافتن حقیقت دین، 2. بروز نور از قلب سرشار از بصیرت که هدایتگر دیگران به سوی توحید و حقیقت صفات الهی است. (1)

بر این اساس گفته اند: حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) «باب الحسین» است، و او را مرتبتی بود که غم و اندوه را از حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) می زدود، و مانع دگرگون شدن اوضاع بر امام حسین (صلوات الله علیه) می شد، چرا که قلب حضرتش بر بصیرت نافذه

ص: 95





معنای «بصیرت» بیفکنیم. اخفش که از دانشمندان واژه شناس زبان عرب است، در معنای آیه شریفه « بَصْرٌ رُتُّ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا » (1) میگوید:

« أَى عَلِمْتَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا، مِنَ الْبَصِيرَةِ »؛

یعنی دانستم آنچه را که شما ندانستید - بصرت، از ریشه «بصیرت» گرفته شده است. (2) زجاج دیگر دانشمند لغت شناس می گوید:

«بر الرجل یبر: إذا صار علیمه بالشیء»؛

«بصر» یعنی هر مردی که علیم و دانا گردد. (3)

صاحب «تاج العروس» هم گفته است:

«البصیر: العالم، رجل بصیر بالعلم»؛

عالم و دانا را «بصیر» گویند، یعنی مردی که در علم و دانش خیره است. (4) بنابراین یکی از معانی «بصیرت» علم و دانایی است، که در فرهنگ عرب به گونه ای گسترده رواج دارد.

## 22- فرق «علم» و «بصیره»

هر دانشی که برای انسان پدید می آید، دو گونه است، 1. دانشی که از راه تعلیم و تعلم کسب شود که آن را گاهی «علم اکتسابی» می گویند، و زمانی «علم دراستی» نام می نهند، و زمانی نیز «علم ظاهر» می خوانندش، 2. علم و دانشی که عطای خداوندی است، که در فارسی آن را «بینش» گویند و خواستگارش تقوا است و بخشاینده آن یا خدا است که « وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » (5) و یا بندگان خاص الهی همانند دانشجویی حضرت موسی (صلوات الله علیه) در نزد عبد صالح خدا، حضرت خضر نبی (صلوات الله علیه) که تعلیم یافته خداوند متعال بود.

ص: 98

1- طه / 96

2- تهذیب اللغه، ج 12، ص 174، ابو منصور محمد بن احمد الازهری، م 370، تحقیق عبدالسلام هارون.

3- همان.

4- تاج العروس، ج 10، ص 198.

5- بقره / 282.

حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) با اینکه پیامبر اولوالعزم الهی است، ولی آن هنگام که در مقابل حضرت خضر (علی نبینا و آله و علیه السلام) قرار میگیرد. چونان شاگردی مؤدب از استاد خواهش می کند که از آنچه خدای علیم به او یاد داده او را بی بهره نگرداند، و از آن علم الهی توشه ای به او ارزانی کند، خداوند متعال برخورد آن دو بزرگوار را چنین بیان می فرماید:

« فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُسُلًا »؛ (1)

پس یافتند - حضرت موسی و همراه او - بنده ای از بندگان ما را که از پیش خویش او را رحمت داده و از نزد خویش او را تعلیم کرده بودیم، (حضرت) موسی او را گفت آیا پیروی کنم تو را به شرط این که تعلیم کنی مرا از آنچه تعلیم یافته ای که صلاح و رشد در آن است.

و این گونه دانش را «علم لدنی» می گویند، و گاهی «علم وراثتی» - نه «دراستی» - خوانندش، و این همان علمی است که فرمودند: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»؛ علم نوری است که خداوند در قلب هر کسی که بخواهد می اندازد. و «بصیرت» نام دیگری این علم است، بر این اساس هر کدام از بزرگان اهل خرد، و خردمندان قرآن پژوه و فرزندگان لغت شناس در معنای «بصیره» سخن هایی گفته اند، شیخ طبرسی قدس سره می فرماید:

« البصیره البینه و الدلاله یتبصر بها الشیء علی ما هو به و هی نور القلب » (2)

بصیرت عبارت است از دلیل و بینه و گواهی که حقیقت هر چیزی به آن شناخته می شود، و آن نور قلب است.

زمخشری نیز در تفسیر آیه شریفه: « قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ » (3) می گوید:

«البصیره نور القلب الذی به یتبصر» (4)

بصیرت نور قلبی است که برای انسان آگاهی زا است.

ص: 99

1- کهف / 66 - 66.

2- جوامع الجامع، ص 133، در تفسیر: « قَدْ جَاءَكُمْ بِصَائِرٍ مِنْ رَبِّكُمْ ».

3- انعام / 104.

4- الکشاف، ج 2، ص 55.

آگاهی پیدا کردن همه جانبه به حقیقت هستی از نور قلب هویدا می شود و بر همین اساس فخر رازی در تفسیر همین آیه می گوید:

« كما أن البصر اسم للادراك التام الكامل بالحاصل بالعين الذي في الرأس، فالبصيره اسم للادراك التام الحاصل في القلب»؛ (1)

همان گونه که ادراک و فهم کامل به چشم را «بصر» می گویند. بر ادراک و فهم کامل که در قلب پدید می آید «بصیرت» نام نهاده اند.

گفتار فخر رازی برگرفته از فرمایشات شیخ ابو الفتوح رازی قدس سره است، وی در تفسیر آیه پیشین می فرماید:

«بصائر» جمع بصیرت باشد و آن دلالتی باشد که ایجاب علم کند، بر وجهی که از وضوح به حدی باشد که پنداری که عالم، آن معلوم را به بصر می بیند.» (2)

و بر همین پایه است کلام شیخ محمد جعفر کبودرآهنگی قدس سره که می فرماید:

«... و فی القلب غریزه تسمی بالبصیره الباطنه، و قد تسمی نور الإیمان و الیقین، یعرف بها حقائق الأمور کلها، فمقتضی طبعها المعرفه و العلم.» (3)

در قلب نیرویی است که به «بصیرت» نامگذاری شده است، و گاهی اسم آن را و «نور ایمان» و «یقین» گذارده اند، که قلب به وسیله آن حقیقت تمام کارها را

میشناسد، و مقتضای طبع این بصیرت علم و معرفت است.

از آنچه گفته شد، آشکار شد که «بصیرت» و «بینش» به معنای علم قلبی است که از سوی خداوند به افراد خاصی عطا می شود، و اگر کسی دارای این علم و نورانیت شد، عالم به علم لدنی شده که به وسیله آن آگاه به حقیقت و باطن همه کارها گردیده، و رازدار و رازدان همه هستی می شود. چرا که بصیرت فهم و شعور قلبی و «بینش» نسبت به هستی است و حقیقت آن نوری است که در جان هر کسی که خدا بخواهد می تاباند، و در معنای بصیرت دانستیم که:

ص: 100

1- تفسیر فخر رازی، ج 13، ص 133، در تفسیر: « قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ » (بقره / 104).

2- روح الجنان، ج 5، ص 26.

3- رسائل مجذوبته، ص 256؛ رساله المحبه، ص 2.

«البصیره فقه القلب و حقیقتها نور یقذفه الله فی قلب من یشاء»؛ (1)

فهم و آگاهی جان را «بصیرت» گویند، و حقیقت آن نوری است که خداوند متعال در دل هر کسی بخواهد می تاباند.

### 23- بصیرت نافذه

بصیرت یعنی بینش قلبی به حقایق هستی که از منور شدن جان به نور الانوار به دست می آید، و آنگاه که از این نورانیت با دقت و ریزی بینی و ژرف نگری برای دیدن حقایق هستی استفاده شود و با نکته سنجی به حقیقت هستی که ولایت حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله می باشد نگریسته شود، چنین بصیرت و بینشی را «بصیرت نافذه» می گویند.

واژه شناسان فرهنگ عرب میگویند:

«إن أصل الواحد فی المادة هو الورد الدقیق علی شیء فی مادی أو معقول»؛ (2)

ریشه «نقد» وارد شدن دقیق در امور مادی و عقلی است.

بنابراین وقتی امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید: «عموی ما نافذ البصیره بود»؛ یعنی آن حضرت دارای «بینش عمیق» بود که جهان ملک و ملکوت، غیب و شهادت را می نگریست و به همه آنها احاطه داشت، و معرفت و دانش و بینش او در تمامی جهان جاری بود و به حقیقت همه چیز را آگاه بود. پس حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) عالم به علم لدنی هستند، آن هم علمی که بر سراسر گیتی نفوذ دارد. پس علم آن حضرت را با هیچ علمی نتوان قیاس کرد. که علم همه دانشمندان در مقابل دانش او قطره ای از اقیانوس بی انتهای علم لدنی حضرتش نمی باشد.

### 24- معنای سوم: معرفت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

البته همان گونه که در مباحث گذشته اشاره شد، «علم» و «معرفت» با هم تفاوت دارند و

ص: 101

1- فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر، ج 2، ص 335.

2- التحقیق فی کلمات القرآن، ج 12، ص 192، ماده «نقد».

دارای مراتبی هستند. اگرچه ما به وجود خداوند و حضرت محمد و اهل بیت او (صلوات الله علیهم) علم داریم، اما نسبت به حقیقت آنان، علمی نداریم و دانستن ذات خداوند و حقیقت ائمه، برای انسان ها محال است و هیچ کسی نمی تواند حقیقت خداوند و معصومین را درک کند. بلکه فقط می تواند به برخی آثار و صفات آنان پی برد که در اصطلاح، معرفت نامیده می شود.

معرفت نیز دارای مراتبی است و همچنان که حضرت مولا- می فرماید: معرفتی بالنورانیه» شناخت و معرفت من، به واسطه نورانیت و بصیرت محقق می شود»، هرچه این نورانیت بیشتر باشد، معرفت به خداوند و اهل بیت (صلوات الله علیهم) نیز بیشتر می گردد.

حضرت رسول صلی الله علیه و اله خطاب به مولا فرمود:

«یا علی! ما عرف الله حق معرفته غیری و غیرک و ما عرفک حق معرفتک غیر الله اداری و غیری»،<sup>(1)</sup>

یا علی! کسی خداوند را آن گونه که شایسته او است شناخت مگر من و تو، و کسی تو را آن گونه که سزاوار آن هستی شناخت مگر خدا و من.

با توجه به اینکه حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) بصیرتی نافذ داشتند و حقیقت افراد را مشاهده می کردند، توانسته بودند عظمت و جلالت و شأنیت ملکوتی امام حسین (صلوات الله علیه) را بیش از دیگران دریابند و بیشترین معرفت را نسبت به ایشان کسب نمایند.

همان گونه که در بحث «اسماء حسنی» گفته شد، امامان معصوم (صلوات الله علیهم) اسماء حسنای خداوند و اسم اعظم حضرت حق جل جلاله می باشند و اسم اعظم خداوند در هر عصری، امام آن عصر می باشد. و اسم اعظم خداوند در عصر حضرت عباس (سلام الله علیه) حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) بودند و حضرت عباس نه فقط اسم اعظم خداوند را می دانستند و نسبت به آن علم داشتند، بلکه او را می شناختند و نسبت به آن معرفت داشتند.

از این رو هرگز در مقابل سید الشهداء (صلوات الله علیه) نمی نشستند و همچون عبدی ذلیل در مقابل مولای جلیل می ایستادند و در تعظیم و تکریم آن حضرت، سعی بلیغ داشتند.

ص: 102

---

1- مستدرک سفینه البحار، ج 7، ص 182 به نقل از بحار الانوار، ج 39، ص 84.



حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرمایند:

« تقهوا فی دین الله، فإن الفقه مفتاح البصیره و تمام العباده»<sup>(1)</sup>

تفقه در دین خدا کنید و آن را یاد بگیرید و در آن تدبر کنید. به راستی که شناخت دین، کلید بصیرت و تمام عبادت است.

با توجه به این حدیث شریف، فقه و تفقه در دین، بصیرت نیست؛ بلکه مقدمه و کلید رسید به مقام بصیرت است.

فقه در لغت به معنای فهم است. اما در اصطلاح، دارای دو معنا است. در اصطلاح اول که اصطلاح فقها است، به معنای علم به احکام شرعی از روی دلیل است؛ یعنی دانستن احکام شرعی که طبق ضوابط خاص خود، از قرآن و احادیث معصومین به دست آمده باشد.

در اصطلاح دوم که در کلام خداوند و احادیث معصومین (صلوات الله علیهم) آمده است، به معنای تدبر در قرآن و احادیث، و فهم آنها می باشد. و فقیه کسی است که دارای فهم قرآن و حدیث بوده و توحید و معاد و نبوت و امامت را فهمیده باشد و در یک کلام، نسبت به تمامی ابعاد اسلام، شناخت کامل داشته باشد.

از این رو سالار شهیدان حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) حبیب بن مظاهر را با عنوان فقیه مورد خطاب قرار داده و در نامه شریفشان می فرمایند:

من حسین بن علی إلى الرجل الفقیه حبیب بن مظاهر أما بعد فأنت أعرف بنا من غیرک، و أنت ذو سعه و غیره. فلا تبخل علينا بنفسک، یجازیک جدی رسول الله یوم القیامه»<sup>(2)</sup>

ص: 103

---

1- تحف العقول: 41، اینکه حضرت می فرماید: «فقه علاوه بر اینکه کلید بصیرت قلبی است، تمام عبادت نیز هست» راز آن را در کلام محقق اندیشمند مرحوم شیخ علی نمازی قدس سره باید جستجو کرد وی می نویسد: «یظهر من الأخبار... از بعضی احادیث آشکار می شود که فقه، علم ربانی است که در قلب جایگزین می شود. و نشانه های آن در کردار هویدا می گردد.» (مستدرک سفینه البحار، ج 8، ص 286).

2- معالی السبطين، ج 1، ص 37.

از حسین پسر علی به مرد فقیه، حبیب بن مظاهر. ای حبیب! تو نسبت به خویشاوندی ما با رسول خدا آگاهی و شناخت تو نسبت به ما بیش از دیگران است. تودارای امکانات و غیرت هستی. بنابراین جان خود را از ما دریغ مدار تا جدم رسول خدا در روز قیامت به تو پاداش نیک دهد.»

با دقت در این نامه شریف، روشن می گردد که علت این که حبیب بن مظاهر با عنوان فقیه مورد خطاب قرار گرفته است، معرفت و شناخت او نسبت به خاندان عصمت و

طهارت علیهم السلام می باشد.

پس پیش نیاز و کلید و مقدمه بصیرت، فقاهاست و فهم و درک همه دین است و معرفت داشتن به حضرت محمد و اهل بیت (صلوات الله علیهم) نیز که رکن و ستون اصلی دین است، مقدمه و پیش نیاز بصیرت می باشد. و با توجه به این که حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) دارای مقام بصیرت بود، به طور قطع و یقین، به مقام معرفت نیز رسیده و معرفت مناقبی و تقهه را پشت سر گذاشته بود. بنابراین این فقاهاست حضرت عباس (سلام الله علیه) در تمام ابعاد دین، کامل ترین بود.

در وصف آن حضرت گفته شده:

«أمة كانت عالمه. و من ذلك قال في «كنز المصابئ»: إن العباس أخذ علما في أوائل عمره عن أبيه و أمه و إخوانه»؛<sup>(1)</sup>

مادر حضرت عباس زنی دانشمند بود. و از این جهت در «کنز المصابئ» آمده است که آن حضرت، علم و دانش را در نزد پدر بزرگوار و مادرو دو برادرش فرا گرفته بود.

و این حاکی از آن است که حضرت عباس (سلام الله علیه) علم فقاهاست را در نزد مادر بزرگوارش فرا گرفته و علم لدنی را از سه امام بزرگوار آموخته است و این خود نشانه ای بر علم ظاهری و باطنی آن حضرت می باشد.

ص: 104

---

1- همان، ص 175.

امام صادق (صلوات الله علیه) در ضمن حدیثی طولانی که در وصف مؤمنین است می فرماید:

کیف یهتدی من لم یبصر، و کیف من لم ینذر»؛<sup>(1)</sup>

کسی که نمی بیند، چگونه هدایت می شود؟ و کسی که توسط هدایت گری بیم داده نمی شود، چگونه می بیند و بصیرت می یابد؟

مرحوم ملاصالح مازندرانی در ذیل این حدیث شریف می فرماید:

«این کلام حضرت، اشاره به این است که هدایت بدون بصیرت، و بصیرت بدون ارشاد منذر و بیم دهنده، امری محال است. بر همین اساس، امام صادق (صلوات الله علیه) در ادامه کلام خود می فرماید: «اتبعوا رسول الله، وأقروا بما نزل من عند الله، واتبعوا آثار الهدی. فإنهم علامات الأمانه و الثقی»؛ از رسول خدا پیروی نمایید و به و آنچه که بر آن حضرت نازل شده است، اقرار کنید و از نشانه های هدایت پیروی کنید که آنان، علامت های امانت و پرهیزگاری هستند.<sup>(2)</sup>

او در جای دیگر می فرماید:

«عارفی خدا را به درستی شناخته و راه خدا را به نور بصیرت رفته است که پیروی امامان معصوم (صلوات الله علیهم) را کرده باشد. شیطان بر چنین عارف و سالکی تسلط ندارد و نمی تواند او را فریب دهد.» «آن عارف و سالکی به حق پیوسته و راه صحیح را پیموده و به مقام بصیرت رسیده است که عنایات الهی دست او را گرفته و

توفیقات ربانی، او را به سوی امامان معصوم (صلوات الله علیهم) رهنمون گشته، و به نور هدایت آن بزرگواران، حق را از باطل، تشخیص داده باشد.<sup>(3)</sup>

ص: 105

1- اصول کافی، کتاب الکفر و الإیمان، باب خصال المؤمن، حدیث 3.

2- شرح ملاصالح مازندرانی بر اصول کافی، ج 8، ص 148.

3- همان، ج 2، ص 235.

جان آدمی یا در مرحله ای است که بر اثر کوشش و جدیت در تحصیل علوم، دانامی شود، و از این راه دانش هایی را به دست می آورد. مانند استخری که درون آن آب بریزند. در این صورت آگاهی چنین انسانی به گیتی به همان اندازه ای است که در راه به دست آوردنش زحمت کشیده است. و همان طور که دانستی این گونه دانش را «علم اکتسابی» گویند، ناقص بودن، محدود بودن، و چه بسا اشتباه بودن را می توان از ویژگیهای این گونه علوم به شمار آورد.

ولی گاه به پایه ای رسیده که خود منبع جوشش علم و آگاهی است، یعنی در درون چونان چشمه، علم و آگاهی او به جهان هستی جوشش می کند، یعنی علم او لدنی و درونی است که با حقایق عالم منطبق است، نه اینکه از بیرون حاصل شود مانند خواب هایی که موجب علم و آگاهی از آینده ای است که هنوز واقع نشده است. این نوع علم همان نور و بصیرت... می باشد.

نور قلب نورانی بر عالم می تابد و حقایق عالم را برای بصیر روشن می سازد، و لذا همه عالم در نزد بصیر، مشهود و معلوم است، به دیگر بیان، انسان بصیر شاهد حقایق عالم است نه عالم به آن، و گواه این ادعا کلام مبارک حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) است که می فرمایند:

ليس العلم في السماء فينزل عليكم ولا في تخوم الأرض فيخرج لكم، ولكن العلم مجبول في قلوبكم، تأدبوا بآداب الروحانيين يظهر لكم<sup>(1)</sup>.

علم و دانش در آسمانها نیست تا بر شما فرود آید، و نه در اعماق زمین است تا برای شما بیرون آید، بلکه علم در قلبتان سرشته است، اخلاق و آداب روحانیین و ملکوتیان را در خود به وجود آوردید، تا علم و دانش برای شما آشکار شود.»

آن کس که روانش منبع جوشش بینش شود، و بصیرت او از جانش سرچشمه بگیرد، بر

ص: 106

گستره گیتی آگاه می شود؛ چرا که قلبش منور شده و سرچشمه نور گشته، و شعاع نور قلبی او بر عالم می تابد و گیتی به اندازه نورانیت قلب بر او روشن می شود.

و از آنجا که امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند: «کان عنما عباس نافذ البصیره» ولی شعاع بصیرت حضرت عباس (سلام الله علیه) را ذکر نکردند (1) معلوم می شود که شعاع بیش آن حضرت بر همه هستی گسترده است، و از این جهت می گوئیم، تمام عالم هستی مشهود و معلوم حضرت عباس (سلام الله علیه) است، و گستره شعاع بیش او به گستردگی همه هستی است.

## 27- بصیرت به امام حسین (صلوات الله علیه)

گل سرخ محمدی سه ویژگی دارد: 1. شکل آن زیبا است، 2. رنگ آن دل نواز است، 3. بوی آن جانفزاست. و اختصاصی ترین صفتش عطر و بوی درونی آن است، که هر چه بدان نزدیک تر شوی از شمیم روح افزایش بهره بیشتری می بری. انسان هم باید چون گل محمدی باشد. 1. رفتارش زیبا باشد، 2. زبان او خوش گفتار باشد، 3. قلبش مملو از محبت و نیک پنداری باشد. که در حقیقت اگر قلبی آکنده از عطر محبت و اندیشه پاک باشد، بوی خوش محمدی از زبانش به گوش دیگران می رسد، و کردارش پیام آور خلق خوش محمدی است.

بلکه حقیقت انسان فقط و فقط جان او است که نیت پاک و بینش زیبا و باورهای معطر در آن جای گرفته و به طور ناخودآگاه، آن زیبایی هاز دست و زبانش به دیگران می رسد و همان گونه که هر انسانی با دیدن گل محمدی خوشحال می شود، از دیدن چنین انسانی نیز شادمان می گردد.

جانفزا ترین عطر را آن قلبی دارد که جایگاه نور امام معصوم (صلوات الله علیه) باشد، و هر چه

ص: 107

---

1- هرگاه متعلق صفتی ذکر نگردد، افاده عموم و اطلاق میکند، در اینجا متعلق بصیرت ذکر نشده است، پس معلوم می شود که مراد عمومیت متعلق بصیرت است؛ یعنی تمام عالم هستی خواه عالم شهادت باشد و یا جهان ملکوت تحت نفوذ بصیرت حضرت عباس (سلام الله علیه) است.

بینش جان به آن نور بیشتر باشد، زیبایی جان و زبان و کردارش بیشتر و بصیرت آن گسترده تر و وجودش پراثرتر خواهد بود، و تواضع و خشوعش در مقابل آن نور جلال و جمال الهی بیشتر خواهد بود. .

بالاترین نمونه چنین جانی، وجود مقدس حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) است، چرا که آن حضرت با وجود دریافت بالاترین ستایشها از امامان معصوم (صلوات الله علیهم) مانند «العبد الصالح»، «رفع الله ذکرك في علیین»، «إن للعباس عند الله تبارک و تعالی منزله یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه» در مقابل حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) چونان بنده ای کوچک در مقابل مولایی عظیم کرنش می کند. که وصف برخورد آن حضرت با مولایش را چنین توصیف کرده اند:

«ما كان یجلس بین یدی الحسین (صلوات الله علیه) إلا باذنه، كان كالعبد الذلیل بین یدی المولی الجلیل و كان ممثلاً لأوامره و نواهیه مطیعاً له و كان له كما كان أبوه علی (صلوات الله علیه) لرسول الله صلی الله علیه و اله، و من تأدبه لم یکن یخاطب الحسین (صلوات الله علیه) إلا و یقول: یا سیدی یا أباعبدالله یا بن رسول الله»؛

در پیشگاه امام حسین (صلوات الله علیه) نمی نشست مگر آنکه حضرتش اجازه فرمایند، و (برخورد او با امام حسین (صلوات الله علیه) همانند (برخورد) بنده ذلیلی بود در پیش روی سروری بزرگ و با جلال.

و اوامر و نواهی امام را به انجام می رساند. در حالی که فرمان بردار آن حضرت بود، و با امام حسین (صلوات الله علیه) همان گونه بود که پدر بزرگوارش حضرت علی (صلوات الله علیه) با حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله بود.

و از ادب او نسبت به امام حسین (صلوات الله علیه) این که هیچ گاه خطاب به امام نمی کرد مگر این که می گفت: ای آقا و سرور من، ای اباعبدالله و ای پسر رسول خدا. (1)

این گونه کرنش و تسلیم در مقابل امام معصوم (صلوات الله علیه) ما را به این نکته رهنمون می کند که جان حضرت عباس (سلام الله علیه) جایگاه نور امام بوده و بصیرت نافذه و بینش بسیار

ص: 108

قوی به امام حسین (صلوات الله علیه) داشته است. تا به آنجا که با آن همه عظمت و جلالت، سر تسلیم بر آستانه حضرت امام معصوم (صلوات الله علیه) می ساید، و تمام هستی خود را به خاک پای آن امام معصوم (صلوات الله علیه) تقدیم می دارد.

چون که دست چپ فتاد از پیکرم \*\*\* سر بیندازم به پای سرورم

هین مترس عباس از تیر بلا \*\*\* جان سپر کن پیش تیغ ابتلا

سینه ات چون شد ز پیکان چاک چاک \*\*\* چشم را کن وقف بر تیر بلا

چشم و دست و سر چه دادی بی درنگ \*\*\* استخوان خویش را کن وقف سنگ

چون نماندت هیچ آثاری بجا \*\*\* گو در آن دم یا آخر فتم بیا (1)

و در نتیجه رازدان و پرده دار حریم معدن الهی شد، و «سقای معرفت» برای چشانندن

نمی از یم حقیقت حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله به دلباختگان آستانه مقدسه خود شد.

## 28- بصیرت در دین

در اتاق تاریک، گل زیبا قابل دیدن نیست. با این که چشم سالم است، اما نبود نور، دیدن آن گل را غیر ممکن می نماید. پس باید نور و بصرو وجود داشته باشد تا آن گل زیبا مشاهده گردد.

دین نیز این گونه است. ممکن است با بررسی قرآن و روایات معصومین (صلوات الله علیهم) به دست آورد که قیامتی هست و جهنم و بهشتی وجود دارد و نماز و روزه و خمس و زکات و حج و دیگر فروع دینی واجب است و به همه آنها عمل نمود و در اصطلاح، «تفقه در دین» داشته و فردی فقیه و مؤمن شد؛ اما اگر مصلحت و حکمت احکام را نداند و از علت واجب بودن نماز و روزه و حج و دیگر فروع فقهی آگاه نباشد و معراج بودن نماز را درک نکند و از فهم حقیقت عرش الهی و ملکوت عالم و بهشت و جهنم ناتوان باشد و صدای ذکر آسمان و زمین را نشنود و از معرفت نوری و شهودی نسبت به مقام اهل بیت (صلوات الله علیهم) محروم باشد. اگر چه تفقه و تعبد در دین دارد، اما مشاهده حقیقت دین، به امر دیگری نیاز دارد.

ص: 109

حضرت امام صادق (صلوات الله عليه) می فرماید:

«و اجعل النور في بصرى و البصيره في ديني»؛<sup>(1)</sup>

خداوندا... در چشم من نور و روشنایی قرار ده و در دینم، بصیرت عطا فرمایی.

«بصیرت در دین» موجب می شود انسان حقایق دین را شهود کند و حکمت و مصلحت احکام را بفهمد و معراج بودن نماز را نه فقط درک کند، بلکه به هنگام خواندن نماز، به معراج رود و حقیقت توحید و ملکوت عالم را مشاهده نماید و نسبت به اهل بیت (صلوات الله علیهم) معرفت شهودی پیدا کند.

و از آنجا که حضرت عباس (سلام الله علیه) «نافذ البصیره» بود، حقایق دین را می دید و توحید را در عالم مشاهده می کرد و نورانیت قرآن را درک می نمود و نسبت به حضرت سلطان شهیدان (صلوات الله علیه) معرفت نوری و شهودی داشت. و حق را از باطل تشخیص می داد، باطن افراد و کارها را می دید، و شبهات را می شناخت، و یکی از ویژگیهای آن حضرت شبهه شناسی او در واقعه کربلا بود.

## 29- بصیرت حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) در شبهات

امام معصوم (صلوات الله علیه) می فرماید:

«إن الله يحب النظر النافذ عند مجيء الشبهات»؛<sup>(2)</sup>

خداوند، نظر دقیقی را که به هنگام روی آوردن شبهات، حق را از باطل تشخیص می دهد، دوست دارد.

یعنی انسانی که به هنگام روی آوردن شبهات، با دقت و تأمل پیش می رود و از راه حق و حقیقت منحرف نشده، ثابت و استوار می ماند، مورد لطف و رحمت و محبت خداوند است.

حضرت امیر (صلوات الله علیه) در مورد معنای شبهه می فرماید:

«إنما سميت الشبهه، لأنها تشبه الحق، فأما أولياء الله، فضيأؤهم فيها اليقين، و

ص: 110

1- مفاتیح الجنان، تعقیب نماز صبح.

2- الاختصاص، ص 293.



دلیلهم سمت الهدی. و أنا أعداء الله، فدعأؤهم فیها الضلال، و دلیلهم العمی»؛ (1)

به شبهه از این جهت گفته اند شبهه، که شبیه حق است. شبهه، نوعی تاریکی است که نورانیت یقین اولیای خدا، موجب روشن شدن تاریکی شبهه برای آنان می شود و راهنمای آنان پیمودن راه هدایت است. اما دشمنان خداوند که خواهان گمراهی دیگران هستند و می خواهند دیگران را در تاریکی شبهه ها گمراه کنند، راهنمایان کوری و نابینایی است.

پس شبهه، امری باطل و ناحق است که به صورت حق جلوه می کند و شبیه و همسان حق نمایش داده می شود. همچون کلام خوارج که در جنگ صفین، در مقابل حضرت امیر (صلوات الله علیه) ایستادند و ندای «لا حکم الا لله» سر دادند.

گرچه ظاهر این کلام این است که حکم از آن خداوند متعال است و در قرآن نیز بدان

تصریح شده است، اما خوارج از مطرح کردن آن، قصد دیگری داشتند.

حضرت امیر (صلوات الله علیه) در مورد شعار خوارج می فرمایند:

«کلمه حق یراد بها الباطل. نعم؛ إنه لا حکم إلا الله. و لکن هؤلاء یقولون لا إمره إلا الله»، (2)

کلام اینان گفتار حقی است که بدان باطل اراده شده. آری، حکم جز برای خداوند نیست اما منظور آنان از طرح این کلام، آن است که امارت و حکومت از آن خداوند است و نیازی به امیر و حاکم نداریم.

یعنی گفتار آنان غیر از اعتقادشان بود و با این که گفتارشان حق و صحیح بود، اما قصد و اعتقادشان باطل و ناصحیح. پس شبهه یعنی گفتن کلام حق و اراده باطل کردن. باید توجه داشت که اگر کلام حق با کلام باطل آمیخته شود نیز نوعی دیگر از شبهه است که آن را «التباس» و «التقاط» می گویند. طبق کلام حضرت مولی الموحدین (صلوات الله علیه) تنها چیزی که در تاریکی شبهات، انسان را نجات می دهد و موجب تشخیص حق از باطل می گردد، نوریقینی است که در اولیای خدا وجود دارد و حضرت عباس (سلام الله علیه) نیز به سبب «نافذ

ص: 111

1- نهج البلاغه، خطبه 38.

2- نهج البلاغه عبده، ص 144.

البصیره» بودن و ژرفای نظر، به هنگام هجوم شبهات، حق را از باطل تشخیص می داد و بر حق استوار بود. برای نمونه دو مورد از شبهه شناسی آن حضرت، در واقعه کربلا را بیان می کنیم.

### 30- بصیرت و محوریت در شب عاشورا

حضرت زینب علیها السلام می فرماید:

«در شب عاشورا، از خیمه بیرون رفتم تاجویای حال برادرم امام حسین (صلوات الله علیه) شوم. دیدم آن بزرگوار، تنها است و در خیمه خود مشغول مناجات و تلاوت قرآن می باشد. پیش خود گفتم: چرا در چنین شبی، بنی هاشم و اصحاب، برادرم را تنها گذاشته اند؟

ابتدا به خیمه برادرم حضرت عباس (سلام الله علیه) رفتم تا به او بگویم چرا امام حسین (صلوات الله علیه) را تنها گذاشته اند. اما وقتی به خیمه او رسیدم، از خیمه او همه ای به گوشم رسید. نزدیک رفتم و به درون خیمه نگاهی انداختم.

دیدم همه بنی هاشم - یعنی برادرانم، فرزندان برادرانم و فرزندان عموهایم - حلقه وار جمع شده اند و برادرم حضرت عباس (سلام الله علیه) همچون شیری که بر شکار خود نشسته باشد، بر روی دو زانو در میان بنی هاشم نشسته است و مشغول سخنرانی است که آن گونه سخنرانی را جزاز امام حسین (صلوات الله علیه) نشنیده بودم.»

او در سخنرانی خود فرمود:

ای برادرانم و ای فرزندان برادرانم و ای فرزندان عموهایم! در مورد صبح فردا که روز جنگ و شهادت و جهاد است، چه نظری دارید؟

همه آنان یکپارچه گفتند:

«الأمر إلیک یرجع، و نحن لانتعدی قولک»؛

ای عباس! اختیار با تو است و هر چه بگویی، پذیراییم و از دستور تو سرپیچی نخواهیم کرد.

برادرم ابا الفضل (سلام الله علیه) فرمود:

«صبح فردا، ما پیش از اصحاب، باید در دفاع از امام حسین (صلوات الله علیه) بجنگیم تا مردم نگویند بنی هاشم، دوستان خود را برای حفظ جانشان به کشتن دادند. علاوه بر این که اصحاب، غریب هستند و فردا کاری سنگین در پیش داریم و مردان کارآمد از عهده آن بر می آیند.»

پس از ابراز نظر برادرم ابا الفضل (سلام الله علیه) همه بنی هاشم ایستادند و شمشیرها را برهنه کردند و یک صدا گفتند:

«نحن علی ما أنت علیه»؛

ای عباس! همگی ما همان راهی را می رویم که تو می روی و بر آن اعتقادی هستیم

که تو به آن اعتقاد داری. (1)

اگر در کلام حضرت زینب علیها السلام دقت شود، نکاتی زیبا و ظریف و درعین حال، بسیار مهم به دست می آید.

1- حضرت زینب، سخنرانی حضرت عباس را با سخنرانی امام حسین (صلوات الله علیه) مقایسه کرده و می فرماید:

«فخطب فیهم خطبه ما سمعتها إلا من الحسین (صلوات الله علیه)». (2)

حضرت عباس در جمع بنی هاشم، چنان سخنرانی کرد که من مثل آن سخنرانی را جز از امام حسین (صلوات الله علیه) نشنیده بودم.

از فرمایش زینب کبری علیها السلام به دست می آید که حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) حتی در خطبه خواندن نیز تابع امام حسین (صلوات الله علیه) بوده و در جایگاهی از علم و معرفت بوده که می توانسته همچون امام حسین (صلوات الله علیه) سخنرانی کند. گرچه خطبه شب عاشورا را نیافتیم اما می توان خطبه خوانی آن حضرت را در خطبه ای که بر بام کعبه خواند و یا خطابه ای که خطاب به مارد بن صدیف ایراد کرد به تماشا نشست، و حقیقت کلام حضرت زینب را تا حدودی یافت.

ص: 113

1- معالی السبطين، ج 1، ص 340.

2- معالی السبطين، ج 1، ص 340.

باید توجه داشت که این مقایسه، از حضرت زینب علیها السلام است که دارای علم لدنی بوده و امام سجاد (صلوات الله علیه) به او فرموده است

«أنت بحمد الله عالمه غیر معلمه، فهم غیر مفهمه»؛<sup>(1)</sup>

تو خدای را سپاس عالم و دانایی هستی که نزد کسی درس ناخوانده ای.

نکته دیگری که برداشت می شود، نقش محوری حضرت عباس (سلام الله علیه) است؛ زیرا: حضرت زینب کبری علیها السلام در شب عاشورا که شبی پرخطر و بحرانی بود، وقتی برادر را تنها دید، ابتدا به سراغ حضرت عباس (سلام الله علیه) رفت. چون می داند مهم ترین انیس و مدافع برادر، او است.

2. همه بنی هاشم در خیمه حضرت عباس جمع شده بودند و محور جلسه، او بود که در

میان آنان نشسته و ایراد سخنرانی می کرد.

3. همه بنی هاشم در دو جا تصریح کردند که هرچه حضرت ابا الفضل بگوید، همان را

انجام خواهند داد و تابع نظر و عمل او خواهند بود. و این در حالی بود که حضرت علی اکبر علیه السلام نیز در میان بنی هاشم بود.

حضرت علی اکبر که در فضایل آن حضرت عقل ها متحیر و اندیشمندان، انگشت حیرت

به دندانند که حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) در وصف او می فرمایند:

«أشبه الناس خلقاً و خلقاً برسول الله»؛

علی اکبر، از جهت سیرت و صورت، شبیه ترین مردم به رسول خدا است.

و او که تنها می توان او را با رسول الله صلی الله علیه و اله که تجلی اعظم خداوند است، مقایسه نمود.

آنچه از این روایت استفاده می شود این است که همه بنی هاشم حضرت عباس (سلام الله علیه) را بعد از حضرت امام حسین و امام سجاد (صلوات الله علیهما) در بالاترین مرتبه می دانستند و از نظر فهم و بصیرت و نور قلبی و قرب معنوی و روحی با قطب عالم، حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) در مرتبه ای بسیار نزدیک است. ناگفته پیداست که وقتی بنی هاشم با آن درجه از علم و فضیلت، محوریت و رهبری حضرت عباس (سلام الله علیه) را بپذیرند، اصحاب

ص: 114

امام حسین صلوات الله علیه که خود را پیشمرگان بنی هاشم می دانستند، به طریق اولی محوریت و رهبری حضرت عباس (سلام الله علیه) را قبول داشتند.

### 31- شبهه امان نامه

عبد الله بن ابی المحمّل که پسردایی حضرت عباس (سلام الله علیه) بود، از عبید الله بن زیاد، امان نامه ای برای حضرت عباس و برادرانش گرفت و توسط کرمان (1)، به کربلا فرستاد. وقتی امان نامه به حضرت عباس (سلام الله علیه) ارایه شد، فرمود:

«إقرأ خالنا السلام وقل له لا حاجة لنا في أمانكم أمان الله خير من أمان ابن سميه»، (2)

سلام ما را به دایی ما برسان و بگو که نیازی به امان شما نداریم. امان خداوند بهتر از امان ابن زیاد است.

شمر نیز امان نامه ای از عبید الله بن زیاد گرفت و نزد حضرت عباس و برادرانش رفت. اما آنان حاضر نشدند به او جواب دهند. سالار شهیدان (صلوات الله علیه) به آنان فرمودند جواب شمر را بدهند. آنان به شمر گفتند:

«کارت چیست و چه خواهی؟»

شمر گفت:

«شما در امان هستید. خود را به خاطر برادران حسین، به کشتن ندهید و اطاعت یزید را به گردن بگیرید.»

حضرت عباس (سلام الله علیه) با صدای بلند فرمودند:

«تبت يداك و لعن الله ما جئتنا به من أمانك يا عدو الله! أتأمرنا أن نترك أخانا و سيدنا الحسين بن فاطمه، و ندخل في طاعة اللعنا و ابن اللعنا»؛

ص: 115

1- در ترجمه تاریخ اعثم کوفی به جای «کزمان»، «عرفان» ذکر شده است.

2- ترجمه تاریخ اعثم کوفی: 317، جناب اعثم کوفی به سال 314 هجری قمری رحلت کرده است و خواجه محمد بن أحمد المستوفی الهروی آن کتاب را به سال 596 ق. شروع به ترجمه نموده است، و این ترجمه به سال 1300 هجری قمری در بمبئی چاپ شده، و در طهران توسط حاج ولی الله ادبیه افست شده است.

خداوند در دست تو را بخشکاند و این امان نامه ای که برای ما آورده ای، لعنت کند. ای دشمن خدا! آیا به ما امر میکنی که دست از برادر و آقای خودمان (امام) حسین که فرزند حضرت زهرا است، برداریم و در جرگه پیروان ملعونهای ملعون زاده در آییم؟»

زما دست بیعت سپهر بلند \*\*\* نخواهد گرفتن دهان را ببند

برادر که از نزد رب جلیل \*\*\* پرستار مهد آمدش جبرئیل

غبار درش فر سیمای ما است \*\*\* و برادر مخوانش که مولای ماست

حضرت عباس (سلام الله علیه) که دارای نفوذ بصیرت بودند و به خوبی حق را از باطل تشخیص دادند و دانستند که عبدالله بن ابی المحمل، نظر سویی نداشته بلکه به خیال خود قصد خدمت دارد. به همین دلیل او را سلام رساندند ولی امان نامه او را نپذیرفتند.

اما قصد شمر از آوردن امان نامه جدانمودن حضرت عباس (سلام الله علیه) از امام و سید او حضرت حسین بن علی (صلوات الله علیهما) بود؛ او می دانست تا زمانی که حضرت عباس (سلام الله علیه) در کنار آن بزرگوار باشد، دسترسی به امام امکان ندارد و جنگ با حضرت، همراه با شکست و ناکامی است. (1) و جناب حضرت عباس که از این دسیسه دشمن آگاه بودند شمر را نفرین کرده، جواب او را با خشم و غضب دادند.

### 32- بصیرت و عقل

از مطالب پیشین دانسته شد که حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) در اثر نفوذ بصیرت جاری و ساری خویش، از همه عالم در گذشته به معرفت الله سبحانه رسیده است، و نیز به دست آمد که بصیرت، همان نور عقل است.

از آنجا که درباره «عقل» و نقش آن گفتگوی فراوان می شود و هر کسی خواستار فهم آن است، و از آن سو یکی از مهم ترین ویژگی های حضرت معشوق ما (صلوات الله علیه) بصیرت نافذه عقل مقدس آن بزرگوار می باشد. مناسب است که قلم قدری در این وادی سیرنماید و از گلشن آل طه (صلوات الله علیهم) گل هایی با طراوت به رسم هدیه برای دوستان به ارمغان آورد.

ص: 116

گرچه اندیشمندان و صاحبان دانش با هر گرایش در بیان جوهره عقل و حقیقت خرد سخنها گفته اند و در بیان اقسام آن به بحث نشسته اند، و بر سینه سفید کاغذ قلم فرسایی کرده اند. ولی این قلم را با مطالب آنها کاری نیست. چرا که شکر خدای زانوی ادب در آستانه آل طه (صلوات الله علیهم) بر زمین زده و گوش جان به فرمایشات اهل بیت نبوت (صلوات الله علیهم) قرار داده ایم که آنها خود سرچشمه خرد و عقل کل وکل عقلند. پس بهتر آنکه حقیقت عقل را در گفتار نورانی آنها جستجو کنیم.

### 34- نور حقیقت عقل

عقل حقیقتی است از عالم ملکوت و جهان روح، که ذات و خمیر مایه آن «نور» است. که هر کجا تایید آن را روشن و روشنی بخش می گرداند. و این روشنایی را که از عالم بالا است خداوند در نهاد همه انسانها نهاده است. بدین جهت تمامی انسانها قابلیت نورانی شدن را دارند. چرا که خداوند اصل این «نور» را در روان تمامی بشر روان کرده و بین همه انسانها تقسیم نموده است.

سماعه بن مهران می گوید: در محضر حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) با جمعی از دوستان آن حضرت نشسته بودیم که سخن از «عقل» به میان آمد. امام (صلوات الله علیه) فرمودند:

«اعرفوا العقل و جنوده و الجهل و جنوده تهتدوا»؛

عقل و لشکریان آن را بشناسید و نیز جهل و لشکریان آن را بشناسید تا هدایت شوید. سماعه به آن حضرت عرض می کند: «ما نمیدانیم مگر آنچه را شما بشناسانید.»

امام (صلوات الله علیه) در جواب سماعه فرمودند:

«إن الله عزوجل خلق العقل وهو أول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره فقال له أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فأقبل، فقال الله عزوجل: خلقتك خلقاً عظيماً وكرمتهك على جميع خلقي»؛

همانا خدای عزوجل عقل را پدید آورد و آن اولین مخلوق روحانی و ملکوتی است که خداوند آن را از سمت راست عرش از نور خود آفرید.

سپس به او فرمان داد که روان شو و برو پس رفت سپس به او دستور داد که روی به من آور به من توجه کن روی به سوی الله سبحانه آورد. بعد از آنکه عقل هر دو امر را اطاعت کرد خداوند متعال به او خطاب کرد: آفریدم پدیده ای بزرگ تو را و کرامت و بزرگی دادم بر همه آفریده هایم.

آن گاه امام (صلوات الله علیه) «جهل» را در مقابل «عقل» قلمداد کرده و می فرمایند:

«ثم خلق الجهل من البحر الأجاج ظلماً، ثم قال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: أقبل فلم يقبل، فقال له: استكبرت فلعنه...»؛

پس از آن، خداوند متعال «جهل» را از دریای بسیار گرم و شور به صورت آفریده بسیار ظلمانی و تاریک آفرید، پس به آن فرمان داد که رهسپار شو، او رفت سپس به او فرمود: به من روی آور، فرمان را اطاعت نکرد پس به او فرمود: تکبر ورزیدی و او را مطرود ساخت... (1)

شرح و تفسیر حدیث مجالی دیگر می طلبد. لکن به نکاتی چند بسنده می شود.

### 35- نکته اول

«عقل» و «جهل» دو حقیقتی هستند که خداوند یکی را از عالم روح و ملکوت آفرید و منشأ آن را «نور خود» معرفی کرد، یعنی گوهر اصلی آن «نور الهی» است. و در مقابل او «جهل» را که ماده آن دریای گرم و شورا است و خلقتی تاریک و ظلمانی دارد قرار داد.

و از این بیان روشن می شود انسانی که دارای عقل است و به مقتضای آن عمل می کند خود روشن است و به روشنی می بیند، به خلاف آن که «جهل» بر او حاکم است که خود ظلمانی و جهان پیرامون خود را نیز تاریک و سیاه می بیند. و تفاوت این دو انسان در تفکر و

ص: 118

---

1- اصول کافی، ج 1، ص 16، کتاب العقل و الجهل، حدیث 11؛ المحاسن، ج 1، ص 311، بحار الانوار، ج 1، ص 101 به نقل از علل الشرائع و خصال، با سندهای متعدد.



کردار و برخورد کاملاً مشهود است. چرا که جهل خود ظلمت و تاریک است و جنود و لشکرش همه سیاهی است، حسد، سفاهت، یأس، ناامیدی، کفر، انکار و عداوت و دشمنی و... همه ظلماتی است متراکم، و سیاهی هایی است بر هم تنیده، که چونان خوره به جان انسان افتاده و اعصاب و روان او را در تنگنا قرار می دهد، تا آنجا که به فکر هلاکت و خودکشی می افتد.

اما آن که عقل براو حکومت می کند و لشکریان خرد جانش را فرا گرفته و در دریا های

نور غوطه ور است، قلبی آرام، دلی روشن و نیتی پاک دارد.

### 36- نکته دوم، «نور»

«نور» که در زبان فارسی آن را «روشنایی» گویند، انواع و اقسامی فراوان دارد، همان گونه که دارای کاربردهای متعدد و متفاوتی است.

نور حسی: نور خود روشن و آشکار و روشنی بخش است، همانند خورشید که هم روشن است و هم روشنی بخش زمین و ماه است، و گاهی به بینایی چشم نور می گویند و مراد این است که در هر چشمی نیرویی است که به وسیله آن دیدنیها دیده می شود که آن را

«بصر» و یا «نور چشم» می گویند که هرگاه دیده سالم باشد و نوری همانند خورشید یا شمع بر محسوسات بتابد انسان می تواند آن محسوسات را بنگرد. و اگر یکی از آن دو نور و روشنی ناپدید گردد بینندگی انسان تعطیل می گردد.

نور غیر حسی: یعنی آن نور و روشنایی که مربوط به چشم نباشد، و چشم سر نتواند آن

را حس کند، مانند، دانش و علم که روشنایی و نوری است غیر حسی .

آری، دانش و دانایی نور و روشنایی است. همان گونه که نادانی، ظلمت و تاریکی است.

### 37- نور ملکوتی

تمام جهان هستی، مملو از نور خدایی است و همه عالم، آفریده او است و قوام و وابستگی آن به حی قیوم است. و آفریننده تمام کاینات، دانا و شنوا و قادر و... است و بر همه

آنها سلطه داشته و بر همه چیز دانا است. و به آنچه انجام می دهیم و یا در قلب خویش میگذرانیم دانا است، و عالم در هر آن از فیض جاری او بهره می گیرد، و همه آفرینش از فیض او در جنب و جوشند، و در پس این عالم عوالمی است و درپیش روی ماقیامت و قبر و حساب و کتاب است. و این همه از راه چشم و نور شمع و یا خورشید به دست نمی آید. چرا که چشم و نور لامپ فقط امور محسوس را می نماید و دیده سر ما فقط توان دیدن چیزهایی که دارای شکل رنگ مادی است دارد.

بنابراین برای آشکار شدن جهان غیر مادی نوری غیر از نور ظاهر و دیده ای غیر از چشم سر لازم است، که آن نور را «نور الهی» و «نور ملکوتی» و آن دیده را «عقل» می نامیم. و همان گونه که دانستیم، برای دیدن مادیات دو نور لازم بود: 1. نور دیده 2. نور ظاهر مانند نور خورشید، شمع، مهتاب، شعله آتش. برای رؤیت جهان غیر مادی نیز دو نور لازم است.

1. نور قلبی که در حکم چشم جان است. 2. نور الهی و ملکوتی .

روح آدمی دارای چشمی است که عقلش خوانند، و به آن توان بینش عالم ملکوت و باطن عالم ملک به دست می آید، و این توان بینش در صورتی فایده بخش است که نور الهی به کمک آن درآید و به دیگر بیان: عقل که نور قلب است مستعد بینش است و زمانی این استعداد و قوه به فعلیت می رسد که نور الهی و ملکوتی به یاری آن بیاید.

از این روی امام موسی کاظم (صلوات الله علیه) می فرمایند: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله فرموده اند:

«... ان الله خلق العقل من نور مخزون مکنون فی سابق علمه الذی لم یطلع علیه نبی مرسل ولا ملک مقرب...»؛ (1)

به درستی که خداوند متعال عقل را از نوری که ذخیره کرده بود و در علم ازلی خویش مخفی نموده و هیچ پیغمبر و هیچ فرشته مقربی بر آن آگاهی نداشت آفرید....

از احادیث گذشته، معلوم می شود که عقل یک حقیقت نوری است - آن هم نور الهی که سرمنشأ آن بر هیچ کس حتی پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب روشن نیست - که در قلب

ص: 120

انسان به ودیعت نهاده شده است و دارای ویژگی هایی است که به بعضی از آن اشاره می شود.

ویژگی اول: فرمان برداری که به آن در روایت سابق اشاره شد.

ویژگی دوم: نیرویی که به آن عبادت الهی صورت می گیرد و بهشت حاصل می شود. امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند:

«العقل ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان»؛ (1)

عقل چیزی است که به آن خدای رحمن پرستش می شود و بهشت به دست می آید.

### 38- ویژگی سوم:

یکی دیگر از خصوصیات عقل آن است که صاحب آن دارای اوصاف نیک و پاکیزه است که حدیث «جنود عقل و جهل» (2) و حدیث «هشام» (3) و حدیث «خلق العقل من النور» (4) و احادیث دیگر آنها را برشمرده که بعضی از آنها عبارتند از: علم، فهم، زهد، حیا، حکمت، عطوفت و مهربانی، نیکی، و نیکی رساندن، ایمان، امید، انصاف، شکر، توکل، عفت، مدارا با مردم، حلم و بردباری، تسلیم، گذشت از اشتباه دیگران، بی نیاز بودن از دیگران، قناعت، فرمانبرداری، خضوع، محبت به دیگران، راستگویی، حق گرای، امانت داری، خلوص، صداقت، راز پوشی، و....

همان گونه که جهل ویژگی هایی دارد که می توان به این نمونه ها اشاره کرد: نادانی به حق، رغبت به دنیا، بی حیایی، هواپرستی، خشونت و دل سنگی، شر بودن و شر رساندن، کفر، ناامیدی و... هر آنچه از خصوصیات عقل است، ضد آن از ویژگیهای جهل است.

نباید این حقیقت فراموش شود که عقل را خصوصیات فروانی است که بیان همه آنها

خود کتاب مستقلی می طلبد، و آنچه گفته شد یک از هزار بود.

### 39- نکته سوم:

تمام آثاری که بر عقل - که حقیقت آن «نور» است - مرتب می شود. در صورتی است که

ص: 121

1- اصول کافی، ج 1، ص 8، کتاب العقل و الجهل، حدیث 4.

2- اصول کافی، ج 1، ص 15، کتاب العقل و الجهل، 12.

3- همان، حدیث 10.

4- بحار الانوار، ج 1، ص 107، کتاب العقل و الجهل، باب علامات العقل و جنوده، حدیث 3.

«نور الانوار» به یاری آن بیاید، وگرنه نور بودن عقل در رسیدن به اهداف و ویژگیهای خود، کافی نیست، همان گونه که نور چشم به تنهایی، موجب دیدن دیدنیها نمی شود مگر اینکه نوری از خارج به کمک آن بشتابد،

مهم ترین دلیل بر این مطلب، فرمایش حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) است که

می فرمایند:

«د عامه الإنسان العقل، و العقل منه الفطنه و الفهم و الحفظ والعلم، و بالعقل يكمل و هو دليله و مبصره و مفتاح أمره.

فإذا كان تأييد عقله من النور كان عالماً، حافظاً، ذكراً، فطنا، فعلم بذلك كيف، ولم و حيث، و عرف من نصحه و من غشه.

فإذا عرف ذلك عرف مجراه و موصوله و مفضوله، و أخلص الوجدانية لله و الاقرار بالطاعة، فإذا فعل ذلك كان مستدركا لمافات، و وارداً على ما هوات. يعرف ما هو فيه، و لأى شىء هو هنا، و أين يأتيه و إلى ما هو صائر، و ذلك كله من تأييد العقل»؛ (1)

عقل ستون انسانیت و پایه شخصیت انسان است، سرچشمه هوش و فهم و حافظه و دانش، عقل آدمی است، و کمال انسان به عقل می شود، رهنما، بیناکننده و کلید کار انسان، همگی به عقل است.

کسی که عقلش مؤید به نور خداوند شود، انسانی دانشمند، حافظ، متذکر، زیرک و دانا می گردد و می فهمد که کیست و برای چه خلق شده است و در کجا است. خیرخواه و بد خواه خود را می شناسد و روش و سلوک زندگی خود را به دست می آورد و می فهمد که باید با چه کسانی ارتباط داشته باشد و از چه کسانی جدا گردد. محبت و ولایت چه کسانی را بپذیرد و از چه کسانی بیزاری جوید.

ص: 122

---

1- اصول کافی، ج 1، ص 19، کتاب العقل والجهل، حدیث 23. فراهی اول این حدیث شریف را مرحوم صدوق قدس سره با سند نقل کرده است؛ بحار الانوار، ج 1، ص 90، کتاب العقل والجهل، باب اول، حدیث 17، به نقل از «علل الشرایع» .

همچنین نسبت به یگانگی خداوند، اخلاص می ورزد و برایش شریکی نمی تراشد و به فرمانبری از او اعتراف می کند. در این صورت می تواند اعمال و عمر گذشته خود را جبران کند و بر آینده خود تسلط داشته باشد.

او می فهمد در کجا است و برای چه به دنیا آمده است و پیش از آن در کجا بوده و به چه عالمی خواهد رفت. فهم و درک این مطالب، از آن رو حاصل می شود که عقل او مورد تأیید نور خداوندی واقع گردیده است.

مرحوم علامه بزرگوار، محمدتقی مجلسی قدس سره درباره این حدیث شریف می فرماید:

«بدان که این حدیث، در بردارنده حقایق زیادی است که بیان آن ممکن نیست. زیرا امام در صدد بیان حالت های اولیاء الله می باشد که عقلشان به نور «ذکر دائم» منور شده و قلب هایشان خزاین الهی است و در تمام لحظه های زندگی، به آنها الهام می شود و اسباب ترقی آنها به مراتب عالیه را فراهم میکند و به وسیله آن، به عالی ترین مراتب قرب به خدا و محبت و وصالش می رسد.»<sup>(1)</sup>

برای روشن شدن این حدیث شریف بعضی از فرازهای آن را نقل کرده و بررسی می کنیم تا بتوانیم در حد توان خود، از چشمه جوشان معرفت آن بزرگواران، جرعه ای نوشیم و حظی ببریم.

«دعامه الإنسان العقل»: دعامه، ستونی است که سقف اتاق بر آن استوار است و برقراری سقف، وابسته به ستون است که اگر برداشته شود، دیگر سقفی باقی نخواهد ماند.

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) انسان را به اتاقی تشبیه کرده و ستون انسانیت را، عقل قرار داده است که اگر آن ستون برداشته شود، دیگر انسان نیست، بلکه در حقیقت، حیوانی است که بر روی دو پا راه می رود.

«و العقل منه ألفتنه و ألفتهم»: کسی که به طور سریع، به مقصود گوینده پی می برد و برای رسیدن به مقصود نیاز به توضیح ندارد، تیزهوش و فطن نامیده می شود. و به کسی که در فراگیری و یادگرفتن مسایل، سریع باشد، فهم گفته می شود. حضرت، سر چشمه تیزهوشی و استعداد خوب را، عقل معرفی می کنند.

ص: 123

«وَأَلْحَفْتُ»: به گفته خلیل بن احمد، حفظ در لغت به معنای تعهد است به همین جهت در

عربی، به نگهبانان حفیظ می گویند؛ چرا که متعهد نگهبانی و نگهداری چیزی هستند.

در لسان العرب آمده است: «حفظت الشيء أي حرسته»؛ حراست و نگهبانی از یک چیز، حفظ آن چیز می باشد. از این رو به دیوار، حفاظ گفته می شود. همچنان که انجام تعهد نیز، حفاظ نامیده می شود.

پس حفظ به معنای بر سر عهد بودن و عمل به تعهد کردن است. و در مقابل آن، نقض که به معنای انجام ندادن تعهد است.

حال باید دید این کدامین عهد است که حفظ آن بر عهده عقل می باشد؟

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در ذیل آیه:

« أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَتَّقُونَ الْمِيثَاقَ» (1)

می فرماید:

«مراد از «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» حضرت علی (صلوات الله علیه) است. و مراد از «الْأَعْمَى» دشمن آن حضرت و مقصود از «أُولُو الْأَلْبَابِ» نیز شیعیان آن حضرت است که خداوند آنان را با «الَّذِينَ يُوفُونَ» توصیف فرموده است. یعنی شیعیان آن حضرت، کسانی هستند که به عهدشان وفا کرده و عهدی را که از آنان گرفته شده است، نقض نمی کنند و آن عهد، ولایت مولی الموحدین، حضرت علی (صلوات الله علیه) است که در عالم ذر و روز غدیر از آنها گرفته شده است.» (2)

همچنین حضرت امام باقر (صلوات الله علیه) می فرماید:

«وقتی خداوند همه مخلوقات را آفرید... آنان را در ظلال جمع کرد... سپس پیامبران را در میان آنان فرستاد تا نسبت به خداوند، اقرار بگیرند. و آیه شریفه ای که می فرماید: «لئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله»؛ اگر از آنان بپرسی، چه کسی

ص: 124

1- رعد / 19 و 20.

2- بحار الأنوار، ج 401: 24.

آنها را آفریده، خواهند گفت: الله (1) اشاره به همین مطلب است.

پس از آن، خداوند از مردم خواست به نبوت پیامبران اقرار و اعتراف کنند. برخی اقرار کردند و برخی انکار نمودند.

سپس خداوند مردم را دعوت کرد تا به ولایت ما اقرار نمایند. به خدا سوگند، کسانی به ولایت ما اعتراف کردند که خداوند آنان را دوست داشت، و کسانی منکر ولایت ما شدند که خداوند آنان را دوست نداشت و نسبت به آنان دشمنی داشت. از این رو خداوند می فرماید: «فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل»؛ اینها به آنچه که در عالم ذر آن را انکار کردند، ایمان نخواهند آوردند.

این که برخی از مردم، ما را انکار می کنند و ولایت ما را نمی پذیرند، به خاطر آن است که در عالم ذر، ما را انکار کرده اند. (2)

«و العلم»: مرحوم ملاصالح مازندرانی می گوید:

مراد از علم در این حدیث شریف، ادراک معارف الهی و احکام نبوی و تصدیق آنها است. (3)

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید:

«يغدو والناس على ثلاثة أصناف: عالم و متعلم و غناء فنحن العلماء، وشيعتنا المتعلمون. و سائر الناس غناء»؛

مردم به سه دسته تقسیم می شوند: عالم، متعلم و خار و خاشاک. ما عالم هستیم و پیروان ما، متعلم و شاگرد هستند. و دیگر مردم، خار و خاشاک روی سیلاب هستند. (4)

گویا حضرت مردم را به رودخانه ای تشبیه کرده است که آبی در آن جریان دارد و مایه حیات و زندگی است و از کنار رودخانه، نهرها و جویبارهای جدا می شود و بر روی آب آن رودخانه، خار و خاشاک وجود دارد.

ص: 125

---

1- زخرف / 87 .

2- اصول کافی ج 1: 362، (کتاب الحج، باب فيه تنف و جوامع من الروایه فی الروایه حدیث 2).

3- شرح ملاصالح مازندرانی ج 1، 405.

4- اصول کافی ج 1: 26 «کتاب فضل العلم، باب أصناف الناس، حدیث 4».

آبی که در رودخانه جریان دارد، حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که علم در نزد آنها است. نهرها و جوی های کنار رودخانه که از آب رودخانه بهره مند هستند، شیعیان و پیروان اهل بیت می باشند.

دسته سوم که نه عالم هستند و نه متعلم، همچون خار و خاشاک روی آب رودخانه هستند که همیشه حیران و سرگردان بوده و گاه به دنبال این و گاه به دنبال آن می باشند. زمانی دنبال شهرت و زمانی به دنبال شهوت می روند. روزی به دنبال ثروت و روز دیگر به دنبال قدرت هستند و هیچ گاه آرام و قرار ندارند و در گرداب ماده پرستی غرقند.

«و بالعقل یکمّل»: کلمه «بالعقل»، جار و مجرور، و متعلق به «یکمّل» می باشد که طبق قاعده باید بعد از «یکمّل» می آمد. ولی پیش از «یکمّل» آمده و طبق قواعد علم معانی بیان « تقدیم ما حقه التأخیر، یفید الحصر و الإحصار؛ مقدم شدن کلمه ای که باید مؤخر شود، حصر را می رساند. در اینجا نیز حصر و انحصار فهمیده می شود. یعنی کمال انسان، منحصر به عقل است و آن تنها چیزی است که موجب تکامل انسان می گردد.

باید توجه داشت که «کمال» و «تمام» با هم فرق دارند. «کمال» به دست آوردن غرض و هدف را گویند؛ یعنی هرگاه هدف و مقصود از چیزی حاصل شود، کامل شده است. مثلاً وقتی درختی کاشته می شود تا میوه دهد، آن درخت با دادن میوه، کامل می شود. اما تمام شدن آن در صورتی است که شاخه و برگ و تنه آن به آخرین رشد خود برسد. (1)

به بیان این حدیث شریف، مقصود اصلی از آفرینش انسان، تنها به وسیله عقل حاصل می شود و آن غرض غایی به دست می آید.

«هو دلیل و مبصره و مفتاح امره»: انسان با فکر کردن و کمک گرفتن از عقل خود، می فهمد که این عالم هستی نمی تواند خود به خود به وجود آمده باشد. ناچار باید آفریننده ای داشته باشد. به وسیله عقل می فهمد که آفریننده او، فرامین و دستوراتی دارد که او نمی تواند بدون واسطه آن دستورات را دریافت کند. و با این عقل، درک می کند که خداوند، فرستادگانی دارد

ص: 126

---

1- راغب اصفهانی می گوید: «کمال الشیء، حصول ما فیہ الغرض منه» برای توضیح بیشتر به کتاب «امامت در قرآن: 146» رجوع کنید.



که باید به دنبال آن فرستادگان و شناخت آن رسولان الهی برود. همچنین به وسیله عقل،

خوبی ها و بدی ها را تشخیص می دهد.

همان گونه که چشم، محل دیدن است، عقل نیز محل بصیر شدن است و کلید گشایش کارهای انسان، عقل او می باشد. کسی که عقل نداشته باشد، کارش همیشه گره میخورد و مثل کلاف سر در گم، به دور خود می پیچد و هیچ گاه احساس آرامش و اطمینان نمی کند.

بنا به فرمایش امام صادق (صلوات الله علیه) عقل که اساس انسانیت است این آثار بر آن مترتب می شود:

1. منشأ ذکاوت، 2. فهم مقصود واقعی دیگران از گفتارشان 3. سرچشمه تعهد و نگرهبانی از عهد 4. سرچشمه علم 5. کمال انسان 6. رهنمای انسان 7. محل بصیرت انسان 8. کلید گشایش کارها.

«فاذا كان تأييد عقله من النور»: هسته خرما استعداد دارد که به صورت یک درخت خرما و نخل درآید و خرما دهد. اما باید در خاک و آب و هوای مناسب قرار گیرد و پس از رشد و تبدیل شدن به نخل، گرده خرما به آن افشاندن شود تا به بار بنشیند و خرمای شیرین با صدها خواص به بار آورد.

عقلی که خداوند در وجود انسان قرار داده است، استعداد دارد که بتواند آن صفات نه گانه را دارا شود، اما باید به وسیله نور ذاتی خداوند متعال، تأیید شود و به تعبیر مرحوم علامه مجلسی قدس سره نورانیت و اشراقی از طرف نورالانوار به آن تأیید شود.

به بیان دیگر: دانسته شد که اولاً: حقیقت عقل نور است، ثانیاً: حقیقت انسان در وجود این نور نهفته است و ثالثاً کمال یافتن انسان به وجود این نور وابسته است. اما این فرا از حدیث شریف «فاذا كان تأييد عقله من النور» ما را به یک نکته مهم و کلید مشکل گشا رهنمون می سازد که این نور که در حقیقت نیروی شگرفی است که در وجود انسان نهفته است وقتی به ثمر می نشیند، و این درخت انسانیت وقتی میوه های فهم، درک، سخاوت و خلاصه انسانیت بر آن خودنمایی می کند که از «نورالانوار» تأثیر و کمک بگیرد.

هنگامی قلب می تواند با نور عقل، حقایق عالم را مشاهده کند که «نورالانوار» به کمک آن

در آید، همان گونه که نور چشم توان دیدن کوه و دره و دشت، گل و لاله و بستان و رخ و زیبای گلرخان را دارد که نور خارجی مثل خورشید، شمع، ماه به کمک چشم و نور چشم بشتابد، و گرنه به تنهایی توان آن را نخواهد داشت. اکنون وقت آن است که برای دستیابی به آن «نوری» که مؤید و کمک کار «نور عقل» و سرچشمه آن است. قدم پیش نهیم. که در حقیقت آن نور، همانا «نور الانوار» است.

#### 40- نور الانوار

قبل از هر چیز باید بدانیم که واژه «نور الانوار» در احادیث شریفه و زیارت نامه هایی که از ناحیه مقدسه اهل بیت (صلوات الله علیهم) به دستمان رسیده زیاد به چشم می خورد، و این نکته را نیز دانسته باشیم که گاهی از آن تعبیر به «نور الله التام» شده است. و برای این واژه - به حسب فهم این ناچیز - دو معنی قابل تصور است:

1. «نور الانوار» یعنی نوری که نور و روشنایی برای نور است. همانند نور خورشید که نور بودن آن را فقط نور چشم می تواند بیابد. و حواس دیگر انسان از آن بهره ای ندارند.

2. «نور الانوار» یعنی نوری که سرچشمه نور بودن دیگر نورها است، و یعنی آن نوری که سبب نور شدن دیگر نورها است. و جالب است که بدانید، این لفظ شریف برای هر دو معنی کاربرد دارد.

برای دست یابی به این «نور الانوار» که هم نور نورها است و هم علت پیدایش روشنایی ها است یعنی «بصیرت» آفرین است، باید سر به آستانه خود آن «نور الانوار» فرود آریم که خدا را شکر از ساحت مقدس آن بزرگواران برای معرفی «نور الانوار» کلمات نورانی صادر شده که این نوشتار به ملاحظه حوصله خوانندگان محترم به نمونه هایی از آن بسنده می کند..

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید:

«إن الله كان اذ لا كان، فخلق الكان و المكان، و خلق نور الأنوار الذی نورت منه الانوار و أجرى فيه من نوره الذی نورت منه الأنوار، و هو النور الذی خلق منه محمداً و علياً: فلم يزالا نورين، اولين، اذ لاشى كون قبلهما، فلم يزالا يجريان

طاهرین مطهرین فی الاصلاح الطاهرین حتی افتراقاً فی أظهر طاهرین فی عبدالله و ابی طالب (صلوات الله علیه)؛ (1)

همانا خداوند بود آنگاه که هیچ نبود، پس آفرینش و جایگاه آفرینش را آفرید، و نور الانوار را که همه روشنایی ها از او روشنی یافتند آفرید.

و از نور خود در آن نور الانوار روان ساخت همان نوری که تمام نورها از آن نور شدند، و این همان نوری است که (حضرت) محمد (صلی الله علیه و اله) و حضرت علی (صلوات الله علیه) را از آن آفرید. بنابراین، آن دو، نور نخستین بودند؛ زیرا پیش از آنها چیزی پدید نیامده بود.

و آن دو پاک و مطهر در صلبهای پاک روان بودند تا آنکه در پاکترین صلبها یعنی عبد الله و ابوطالب از همدیگر جدا شدند. (2)

#### 41- کلام علامه مجلسی قدس سره

علامه قدوسی شیخ محمد باقر مجلسی قدس سره در شرح این حدیث شریف می فرماید:

«مراد از نور الانوار نور حضرت محمد صلی الله علیه و اله است چرا که آن روشنی بخش همه جانها است، بلکه سبب و علت پدید آمدن پدیده ها او است، همان گونه که مقصود از آفرینش نیز او است.» (3)

بنابراین، سرچشمه همه نورها و تمامی روشنایی های جهان حضرت رسول خداست، و اما نور وجود اقدس آن حضرت، از الله سبحانه و تعالی به وجود آمده است، به دیگر بیان: روشنی تمام روشنی های عالم از روشنی آن حضرت و روشنی آن بزرگوار از روشنی خداوند متعال است.

و ممکن است گفته شود: علاوه بر اینکه نور بودن انوار، همگی از نور آن سرور کاینات

ص: 129

---

1- اصول کافی، ج 1: 367، کتاب الحججه، ابواب التاریخ، باب مولد النبی صلی الله علیه و اله، حدیث 9، «المختصر: 106، بحار الانوار ج 15، 24 و ج 54: 197.

2- با توجه به این حدیث نورانی، روشن می شود که: حضرت عبدالله و حضرت ابوطالب سلام الله علیها دارای مقام عصمت بوده اند.

3- مرآة العقول ج 5، 195.

است، آن حضرت نور انوار هم هست، یعنی هم درخشش نورهای عالم از او است، و هم برای نورها درخشش است. همان گونه که نور خورشید برای نور چشم روشنی بخش و کمک کار است. که از این نور تعبیر به «بصیرت» می شود که پیش از این نیز دانستیم که رسول مکرم اسلام صلی الله علیه واله «بصیره من اهتدی» هستند.

به هر حال «نور الأنوار» بودن آن حضرت و اهل بیت آن بزرگوار به برهان نقل و عقل قطعی است، از این روی در زیارت حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) می خوانیم: «السلام علی نور الانوار» (1) همان گونه که در زیارت حضرت امام هادی (صلوات الله علیه) می گوئیم: «یا نور الأنوار» (2) و در روایات بسیاری آمده که: «نحن نور الانوار» (3).

## 42- چکیده بحث

با ضمیمه نمودن سه دسته حدیثی که نقل شد نکته ای بسیار زیبا روشن می شود، دسته

اول از احادیث بیانگر این بود که: حقیقت عقل، نور است:

«إن الله عزوجل خلق العقل وهو أول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره» (4).

«إن الله خلق العقل من نور...» (5).

و در دسته دوم روایات دانستیم که این عقل وقتی ثمربخش است که به وسیله «نور» تأیید شود که «إذا كان تأييده من النور» (6) و دسته سوم روایات به ما آموخت که آن نوری که نوربخش انوار و نور برای انوار است نور حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه واله است که «... و خلق نور الانوار...» (7) و...

بنابراین عقل نور است، و نوری که هم منشاء عقل است و هم نور آن، نور آل محمد صلی الله علیه واله می باشد، که در حقیقت مؤید آن، نور ولایت اهل بیت می باشد.

ص: 130

1- المزار: 210.

2- بحار الانوار ج 99: 64.

3- همان ج 26: 259.

4- اصول کافی ج 1: 16. «كتاب العقل و الجهل، حدیث 14»

5- بحار الانوار ج 1: 107.

6- اصول کافی ج 1: 19، بحار الانوار ج 1، 106.

7- اصول کافی ج 1: 367.

و آن نکته ظریف این که: عقل نور است، و تحقق ثمره آن به «نور الأنوار» است، و سر چشمه نور عقل، نور «نور الأنوار» است، و «نور» و «نور الأنوار»، حقیقت آن، چهارده معصوم مقدس و پاک است که خود از نور جلال و عظمت خداوند سبحان نشأت گرفته اند.

پس هرچه روشنی در عالم است؛ چه روشنی حسی و چه روشنی غیر حسی، وام دار ولایت است و هر کس ولایت ندارد، نور ندارد و هر که نور ندارد، توحید ندارد. و از همین جا باید گفت: هر کس از ولایت بهره ای بیشتر دارد، از نور عقلی و نور خدایی سهم بیشتری می برد. و لذا آخرین مرحله، بهره از ولایت تسلیم و إخبات در مقابل صاحب ولایت است، و بالاتر از حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل (سلام الله علیه) در این زمینه کیست؟ و دلیل برتری آن حضرت از دیگران، روایات و زیارت نامه هایی است که در حقیقت، بیان عظمت و جلالتی است که او از ولایت به دست آورده است.

کدامین شهید رتبه « یغبطه بها جميع الشهداء » را داراست؟

کدامین امام زاده درجه «عمنا العباس نافذ البصیره و صلب الایمان» را دریافته است؟

کدامین انسان به مقام «رفع [الله] ذکرک فی علیین» دست یافته است؟

...

#### 43- تنبیه

از شما خواننده عزیز اجازه می خواهم که در اینجا به رازهایی مهم اشاره کنیم که دانستن آن به خواست خدا گره گشای بعضی از گره های موجود در روایات باشد.

#### 44- چگونگی اشتقاق نور الانوار از نور الله جل جلاله

برای گشودن این رمز راه هایی وجود دارد که یکی از آنها مراجعه به روایات صادره از ناحیه مقدسه معصومین (صلوات الله علیهم) می باشد و برای نمونه به یک فراز از روایت بلندی که جناب مفضل بن عمر از حضرت امام باقر صلوات الله علیه برای ما به ارمغان آورده توجه می کنیم.

ایشان می فرمایند:

ص: 131

«یا جابر کان الله ولا شیء غیره ولا معلوم ولا مجهول، فأول ما ابتداء من خلق خلقه أن خلق محمداً صلى الله عليه واله وخلقنا اهل البيت معه من نوره وعظمته، فأوقفنا اظله خضراء بين يديه، حيث لا سماء ولا أرض ولا مكان ولا لیل ولا نهار ولا شمس ولا قمر.

يفصل نورنا من نور ربنا كشعاع الشمس من الشمس، نسبح الله ونقدسده ونعبده حق عبادته...»؛<sup>(1)</sup>

ای جابر خداوند متعال بود و غیراز او بودی نبود نه معلوم و نه مجهول، پس اولین چیزی که شروع کرد از پدیده ها که بیافریند، آفرینش حضرت محمد صلی الله علیه واله بود و آفرید ما اهل بیت را با او از نور و عظمت خود. پس ما را در حالی که اظله خضراء بودیم در پیشگاه خود واقف گردانید، در آن هنگام که نه آسمانی بود و نه زمینی نه مکانی بود و نه شبی و نه روزی، نه خورشیدی بود و نه ماهی.

نور ما از نور پروردگار ما جدا می شود همانند جدا شدن شعاع خورشید از خورشید....

این حدیث شریف، حدیث مفصلی است، و حقایق و نکاتی در آن مطرح است. یکی از نکات ظریف آن عبارت است از اینکه حضرت یک به یک عالم آفرینش را بیان می فرمایند، و به مطلبی ویژه اشاره می کنند: مثلاً بعد از آنکه آفرینش مکان را بیان می دارند می فرمایند:

«و کتب علی المكان: «لا إله إلا الله»، «محمد رسول الله»، «علی امیر المؤمنین و

وصیه، به آیدته و نصرته...»؛

و بر مکان، «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» و «علی امیر المؤمنین و وصیه، به

آیدته و نصرته» را حتمی و الزامی نمود.

و بر همین منوال جهان آفرینش را بیان می فرمایند و به همین نکته اشاره می فرمایند.

پس بر همه عالم از عرش تا فرش، این سه ذکر شریف، لازم و حتمی است، و یا اینکه بگوییم این سه ذکر شریف، ضمیمه همه آفرینش است و هر جا پدیده ای پدید آمده همراه

ص: 132

آن این حقیقت - یعنی «لا إله إلا الله» و «محمد رسول الله» و «علی امیر المؤمنین و وصیه به ایدته و نصرته» - وجود دارد. (1)

## 45- روشن سخنی از دلی روشن

این ناچیز را دوستی است روشن دل که متأسفانه بر اثر حادثه ای ناگوار بینایی دوچشم را از دست داده، ولی در عوض روحی شاد و دلی منور و سخنانی نغز و گفتارهایی شیرین دارد، که از جمله آنها این کلام است:

«آیا میدانید چرا انسان در هنگام احتضار و وقت جان سپردن دچار لکنت زبان می شود، و به سختی می تواند شهادت‌های سه گانه را بر زبان جاری کند، یعنی گفتن: «أشهد أن لا إله إلا الله» و «أشهد أن محمد رسول الله» و «أشهد أن علیاً ولی الله» برایش دشوار است.»

و خود در پاسخ چنین گفت:

«تمام عالم از عرش تا فرش همیشه «لا إله إلا الله» و «محمد رسول الله» و «علی ولی الله» گویانند، ولی ما انسان‌ها چون پرده برگوشمان افتاده قدرت شنیدن آن را نداریم، و همین که در حال احتضار قرار می گیریم و رفتنمان از این عالم حتمی می شود، پرده‌ها برداشته می شود، و خود را در دریای بیکران عالم هستی می یابیم که همگی شعور دارند، و به طور مداوم این سه ذکر شریف را می گویند، خجلت زده از غفلت خویش می شویم، و بهت سر تا سر وجودمان را می گیرید که چرا؟ و چگونه؟ بدین جهت از این واقعه عظیم مبهوت می شویم و اولین اثر آن دلهره و لکنت زبان است.»

و سپس سر اینکه مستحب است به انسانی که در حال احتضار به سر می برد تلقین این

سه ذکر شریف شود چنین توضیح داد:

ص: 133

---

1- و این نکته را از لفظ «کتب» که در متن حدیث شریف آمده می فهمیم، چرا که «کتب» یا به معنی «لزوم» و «حتمی» بودن چیزی است و یا به معنای «ضمیمه کردن» می باشد. برای توضیح بیشتر به کتاب شریف «منتقد المنافع فی شرح المختصر النافع ج 1: 103» مراجعه کنید.

«چنین انسانی نیازمند کمک و یاری است، و تلقین یعنی اینکه، ای انسان که از جلوی گوش و چشمت پرده‌ها کناررفته هراسان نباش، تونیز با گردونه هستی، هم صدا شو، و بگو: «أشهد أن لا إله إلا الله» و «أن محمدا رسول الله» و «أن عليا ولي الله» و این سخن حقی است که آیات و روایات به آن تصریح کرده‌اند. آری قوام عالم هستی بر این سه ذکر شریف است، همان گونه که قوام ایمان نیز به آن است.

#### 46- راز دوم، حجیت عقل

یکی از بحث‌هایی که در روایات مورد عنایت قرار گرفته و محور گفتگوی دانشمندان نیز هست، و در روزگار ما هم طرفداران زیادی پیدا کرده است، عقل و حجیت آن و کار برد آن است. بلکه می‌توان گفت هر انسانی با این بحث روبرو است.

فیلسوف و متکلم برای اثبات آراء خود عقل را مستمسک قرار می‌دهد، همان گونه که فقیه، مدار احکام را عاقل می‌داند، و دانشمندان علم اصول عقل را یکی از منابع استنباط احکام قرار داده‌اند و عالم اخلاقی برای رغبت انسانها به حسن خلق در پی انگیزه عقلی هستند. و... همان گونه که پیش از این گفته شد: این قلم در پی آراء و اندیشه‌های این اندیشمندان نیست بلکه آنچه را این نوشتار بر خود لازم می‌داند جستجو و شرح و توضیح احادیث شریفه‌ای است که از ناحیه مقدسه، اهل البیت (صلوات الله علیهم) صادر شده است.

در روایات متعدد و فروانی به این معنی بر می‌خوریم که «عقل حجت باطنی است» مثلا جناب محمد بن سنان قدس سره از حضرت امام ششم (صلوات الله علیه) نقل کرده که فرمودند:

«حجه الله على العباد النبي و الحجة فيما بين العباد و بين الله العقل»؛<sup>(1)</sup>

حجت خداوند بر بندگان پیغمبران هستند، و حجت و برهانی که بین بندگان و آفریده‌گار قرار دارد، عقل می‌باشد.

یکی از فرازهای حدیث بلند حضرت امام کاظم (صلوات الله علیه) خطاب به جناب هشام بن حکم این است:

ص: 134

---

1- اصول کافی ج 1: 19، «کتاب العقل و الجهل حدیث 22».



«... یا هشام إن لله على الناس حجتين، حجه ظاهره وحجه باطنه، فأما الظاهر فالرسول والأنبياء والأئمة و أما الباطنه فالعقول...» (1)

ای هشام همانا خداوند دو حجت بر بندگان دارد (که یکی از آن دو) حجتی آشکار و ظاهر است، و دیگری حجتی نهانی و باطنی، اما حجت آشکارا رسولان و پیامبران و امامان می باشند و اما حجت نهان (که در نهان هر انسانی نهاده شده) عقل هایشان می باشد.

و بنابراین شبهه ای نمی ماند که «عقل» حجت و برهانی است که خدای تعالی در روان

انسان به ودیعت نهاده است. که خیر و شر را تشخیص می دهد، و به دنبال آن معرفت الهی می آید، و آن ملاک و معیار تکلیف است، و تا حدودی می تواند، میزان احکام الهی باشد، و چه زیبا تعبیر کرده فقیه ماهر و علامه مفسر مرحوم سید عبدالاعلی سبزواری:

«اگر «عقل» تجسم یافته و به صورت جسم آشکار شود، پیغمبر می شود و اگر پیغمبر از جسمانیت خارج شود و صورت جسمانی خود را واگذارد به صورت «عقل» ظاهر می شود.» (2)

و این همه ستایش و فضیلت که برای عقل گفته شده مراد همان «نور» است که در علم

الهی مخزون و مکنون می باشد.

#### 47- فرق عقل و جهل

واژه «عقل» و «جهل» در معناهای متفاوتی به کار می رود.

معنای اول: کسی را که در کارها از خود هوشمندی به خرج دهد عاقل می گویند، مردمان به کسی که بتواند مال اندوزی کند، و یا برای خود ریاست و قدرت و حکومت دست و پا کند و از آنها خوب نگهبانی نماید عاقل می گویند و او را عقلمند می نامند. هر چند که دست به حيله، مکر، شیطنت، دروغ و... بزند. مردم چنین شخصی را عاقل و خردمند می انگارند.

ص: 135

---

1- اصول کافی ج 1: 13، کتاب العقل و الجهل حدیث 10، فراز 1، فراز 15، بحار الانوار ج 1: 137.

2- تهذیب الأصول ج 1: 196.

مانند معاویه، در مقابل آن کسی که از هر گونه مکر، کلاهبرداری، نیرنگ و سالوسی و درویی دور باشد او را ساده انگاشته و چه بسا سفیه و بی عقل و کم خردش گویند. به این جهت در مقابل «عقل»، «سفه» و در مقابل «خرد» «سادگی» به کار می رود.

معنای دوم: کسی را که دانشمند باشد، و از علوم بهره ای داشته باشد عاقل می خوانند همانگونه که در فارسی چنین انسانی را «دانا» می گویند. در مقابل کسی را که از دانشها بی بهره باشد «جاهل» و «نادان» خطاب می کنند. بنابراین عقل در مقابل جهل و دانا در مقابل نادان به کار می رود.

معنای سوم: عقل یعنی آن نوری که خداوند در قلب و جان انسانها به ودیعت نهاده تا راه معرفت الهی را به پیماید، و انسان را به اخلاق زیبا و کردارهای نیکو و پندار پاک آراسته نماید، و در اطاعت و پیروی از پیامبران و جانشینان آنها فرو رفته و جانش را تسلیم نورالانوار قرار دهد و او را از نیت پلید و خوی زشت و کردار اشتباه و پیروی از شیطان و پیشوایان گمراه و رهاند.

در مقابل این عقل «جهل» است که سوار بر جان انسان می باشد و او را به سیاهی فکر و تاریکی کردار و اخلاق شیطانی وا می دارد.

بنابراین «عقل» به معنای اول که در نزد مردم بسیار کاربرد دارد به حسب معنای سوم «شیطنت» نام دارد. همان گونه که «جهل» به معنای اول به حسب معنای سوم «عقل» است. شخصی از حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) پرسید «عقل» چیست؟

حضرت در پاسخ فرمودند:

«ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»؛

(عقل نیرویی است که) خداوند به آن پرستش می شود، و بهشت به آن به دست می آید.

برای آن شخص، شبهه ای پیش آمد که چرا بعضی از انسانها که به عقل و هوش شهرت

دارند، به پرستش خدا نمی پردازند؟

آنگاه به یکی از مشهورترین افراد به هوش و عقل، اشاره می کند و می گوید: پس آن چه که در معاویه بود چیست؟ یعنی اگر عقل است چرا عبادت خدا نمی نمود؟ و اگر عقل نیست

پس این همه هوشمندی که برای نگهبانی از قدرت و حکومت خویش به کار برد چه نام داشت؟

تا آنجا که عمر و عاص که از هوشمندان به نام عرب بود را به خدمت گرفت و در آخر کار او را به خاک مذلت نشانند؟ حضرت چنین پاسخ می دهند:

تلك النكراء، تلك الشيطنة و هي شبيهة بالعقل و ليست بالعقل»؛<sup>(1)</sup>

آنچه معاویه داشت تیزهوشی زشتی بود (که در حقیقت شیطنت است، و این تیزهوشی) شبیه به عقل است و عقل نیست.

لذا باید گفت: آنچه را مردم بلکه بعضی از دانشمندان عقل می پندارند، در حقیقت «جهل» است، زیرا بنا به فرمایش امام معصوم (صلوات الله علیه) عقل نور است که اگر مؤید به نور شد، از آثار و نشانه‌های آن عبادت الهی است و... و اگر هوشمندی بود ولی این اثر را نداشت در واقع جهل است.

«جهل» و «عقل» دو نیروی هستند که خداوند آنها را با حقیقت انسان سرشته است، اکنون که با احادیث عقل آشنا شدی و دانستی که آفرینش «جهل» از سیاهی و تاریکی است، بدان که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) نیز می فرمایند:

«الجهل صورة ركبت في بني آدم، إقبالها ظلمة و إدبارها نور...».<sup>(2)</sup>

جهل، شکل و شمایلی است که در بنی آدم ترکیب شده است، روی آوردن آن (و پیش آمدن آن) تاریکی و سیاهی است، و پشت نمودن (و رفتن آن) روشنایی و سفیدی است.

پس لازم است دقت کنیم تا معانی متعدد عقل ما را به اشتباه نیاندازد و بدانیم عقلی که مورد مدح و ستایش شیعه است و حجت الهی شمرده شده و معیار بعضی احکام فقهی و معارف دینی است، هوشمندی نشأت گرفته از «جهل» نیست، بلکه مراد آن نوری است که اصل و ریشه انسانیت بر آن نهاده شده و آن گاه که به نور ولایت - نور الأنوار - تأیید شود،

ص: 137

1- اصول کافی ج 1: 8، «كتاب العقل و الجهل، حدیث 3.»

2- بحار الأنوار ج 1: 93.

روشنی بخش انسان است. و برای اینکه بدانیم انسان به آن وارسته است باید به جستجوی آثار و نشانه های آن پردازیم - که در روایات متعدد بیان شده - در او یافت می شود یا نه؟ که اگر نشد چنین انسانی «جهل» دارد و جاهل است، پس آنکه خدا را نمی پرستد و لشکریان عقل در وجود او خرگاه نزده اند اصلا عاقل نیست، تا فهمش حجت باشد و او را عقلی نیست تا بتواند معیار و میزان بعضی از احکام و یا معارف باشد.

پس آن عقلی که دانشمند اصولی آن را حجت می داند، و در کشف احکام آن را معتبر می داند باید «عقل نوری که مؤید به نور ولایت» است باشد، نه هر فهم و هوشمندی. چرا که هوشمندی غیر از عقلمندی است و اگر شارع عقل را حجت دانسته است، معنای آن رانیز باین فرموده که «خدا عقل را از نور مخزون مکنون آفرید» و فرمود: «آنگاه نتیجه بخش است که مؤید به نور الأنوار شود» و خود نشانها، جنود و لشکریان آن را بیان فرمود. (1)

شعرزیبای جناب عارف گمنام کمال الدین محمد کریم صابونی را در توصیف عقل زینت بخش این بحث قرار می دهیم که انصافا حق مطلب را ادا کرده است.

قید معقولات مردم ای عزیز! \*\*\* پای دل را بست و برد از وی تمیز

چیست معقولات دنیا ای فلان! \*\*\* آنچه را خوانند عقل این مردمان

عقل نزد این جهولان ظلوم \*\*\* خود عمل باشد به عادات و رسوم

عقل این باشد که بر طبق هوس \*\*\* مرکب همت تواند راند، کس

در بر این مردمان بوالفضول \*\*\* سالک راه هوس باشد عقول

آنکه را بر طبق عادت شد سلوک \*\*\* عاقل است و محترم نزد ملوک

گرچه باشد در سلوکش خصم حق \*\*\* گرچه ملعون باشد اندر نه طبق

گویم اکنون با تو ای یار عزیز \*\*\* از آنچه عقلش خوانده اند ایشان، گریز

بگذر از این عقل این خلق و گسل \*\*\* از رسومات جهان بردار دل

جهل باشد آنچه عقلش خوانده اند \*\*\* مرکب از پش هوسها رانده اند

ص: 138

1- مباحث راجع به عقل بسیار زیاد است که کتابی مستقل را لازم است تا همه آنچه را که در احادیث آمده به رشته تحریر کشید.

عقل را بنگر که پیغمبر چه گفت \*\*\*بهر تعلیم تو آن سرور چه گفت

گفت کار، عقل باشد بندگی \*\*\*کسب جنت کردن و پابندگی

عقل «ماید به الرحمن» بود \*\*\*کسب جنت هم به این عنوان بود

غیر این معنی نباشد عقل را \*\*\*گر بگردی پای تا سر نقل را

عقل چو این شد، برو عقلی بیاب \*\*\*کت کند بیدار چشم دل ز خواب

چشم دل از خواب چون بگشوده شد \*\*\*کسب جنت بنده را فرموده شد

چشم دل چون باشد در خواب ناز \*\*\*بر غلط عاقل تو خوابی خویش باز

عشق فطری از درون چون رانده ای \*\*\*زین سبب در جهل خود وامانده ای

چون شوی آگه ز خود زانورشان \*\*\*میشناسی فی الحقیقه بازشان (1)

وی بعد از بیان حقیقت عقل خطاب مستمندانه به نور الانوار یعنی حضرت مولی علی

مرتضی (صلوات الله علیه) چنین می گوید:

ای ز میزان توجان را انبساط \*\*\*ای نشاط جان! وای جان نشاط

نوربخش دیده عقل خبیر \*\*\*ظلمت ایام را مهر منیر

جز به بودت عقل را دیدار نیست \*\*\*جز ز جودت پای را رفتار نیست

عقل را بینایی از بود تو شد \*\*\*سوی حق رفتن هم از جود تو شد (2)

#### 48- حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) و نور الأنوار

گفته شد که ریشه عقل، نوری است که سرمنشأ معرفت الله است و چشمه سار علم و حکمت، به شرطی که به «نور الأنوار» و «نور الله التام» مؤید شود. و ثمره آن بصیرت است و صد البته که این مطلب حقیقتی است غیر قابل انکار، و این مطلب نیز قابل انکار نیست که اصل نور عقل و تأیید شدن آن به نور الانوار دارای مراتبی است.

آن کسی که بالاترین بهره را از نور عقل برده و در اوج قله تابش نور «نور الانوار» جای گرفته است وجود مقدس حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) است و این ادعایی است که هیچ

---

1- لسان الغيب فى تمييز الصحه عن العيب: 750.

2- همان: 753.

نیاز به برهان ندارد، ولی از آنجا که خداوند متعال یاد و ذکر او را در علیین بلند کرده، ما نیز برای هم صدا شدن با ساکنین عالم علیین دلایل آن را به رشته تحریر می کشیم تا در زمره ثناگویان حضرتش باشیم همان گونه که بالانشینان عالم ملکوت مدح گوی اویند، بلکه خدای متعال ثنای او نموده است. که «رفع [الله] ذکرک فی علیین»؛ خدا یادت را در علتین بلند بالا برده است.

دلیل اول: کلام نورانی امام صادق (صلوات الله علیه) که فرمودند: «نافذ البصیره» جایگاه بصیرت که در واقع همان نور «نور الانوار» است، عقل است و هر عقلی توان بصیر شدن را داراست. اما بالاترین مرتبه آن این است که بر همه عالم بصیرت داشته و بلکه این بصیرت از عالم هستی گذشته به معرفت خدا و اولیاء الهی رسیده باشد، که از آن به «بصیرت نافذه» تعبیر می شود و این مرتبه عالی به نص فرمایش حضرت امام جعفر صادق (صلوات الله علیه) از آن حضرت عباس (سلام الله علیه) است.

دلیل دوم: حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) از صلب «نور الانوار» و «نور الله التام» حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) به دنیا آمده و در دامن مادری که عالمه و دانشمند بوده و در حسب و نسب از بزرگان عرب به شما می رفته بالیده. و در محضر پدر و دو برادر که همگی «نور الانوار» می باشند پرورش یافته است، و بدین سبب در آن روایت فرمود:

«ان العباس زق العلم زقا»؛

همانا (حضرت) عباس همه علم را انباشت، انباشتی (کنایه از اینکه تمام علوم را تحصیل نمود.

فقیه متبحر و محقق، محمد باقر قاینی بیرجندی بعد از نقل این خبر شریف می فرماید:

«و اگرچه این ضعیف بر مأخذ آن در کتب اخبار مطلع نشدم و لکن مؤید آن در «خصال» شیخ صدوق قدس سره روایتی است که عثمان در حق (امام) حسن و (امام) حسین (صلوات الله علیهما) و عبدالله بن جعفر گفت: «و من لک بمثل هؤلاء الفتیة أولئک فطموا العلم فطمأ و جمعوه لأنفسهم جمعا»<sup>(1)</sup>، (تورا با این جوانان چه کار، آنها

ص: 140

علم را از دیگران بریده اند و همه آن را برای خود گرد آورده اند.»(1)

هرگاه صحیح باشد که عبدالله بن جعفر، علم و دانش رادرسینه خود انباشته کرده باشد، حضرت عباس (سلام الله علیه) به این کار سزوارتر است. چرا که در زیر سایه امام بالیده و مادری چون فاطمه کلابیه او را پرورانده است.

دلیل سوم: هر چه قلب انسان پاکتر و تسلیم و خشوع آن زیادتر باشد، تابش نور ولایت در آن بیشتر است و هر چه تابش نور خورشید ولایت در آن بیشتر باشد، علم و معرفت آن بیشتر است، و به طور مسلم طهارت قلب و تسلیم حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) در مقابل امامان معصوم - حضرت مولی المتقین و امام حسن و امام حسین (صلوات الله علیهم) - از همه بیشتر است و از همین روی درخشش نور ولایت در قلب آن بزرگوار درخشنده تر و در نتیجه بهره اش از نور «نور الانوار» بیشتر است تا به آنجا که فوق آن ممکن نیست. در کتاب شریف «کبریت احمر» آمده:

«از اخبار مأثوره در حق ابی الفضل (سلام الله علیه) - مثل حدیث درجه و غیر آن که بیاید - ظاهر و روشن است که نزدیکتر به آن امام حق شناس، زبده ناس حضرت عباس (سلام الله علیه) بود.

و سر آن، آن است که وقتی به حکم عنایت الهیه نور نبی با ولی که از نور خداوند عزوجل است، عالمتاب شد هر یک از مخلوق من الذره الی الذره، از آن نور پاک به اندازه مستوره (و ظرفیت خود) در تحت قضا و قدر کسب نور (می کند)، و جلوه ظهور می گیرد. مثل شمس ظاهری که بر اشیا بتابد، پس هر چه مانع ندارد به اندازه مواجهه (خود) به شمس استضاء می جوید.

و از اکمل و افضل متوجهین به شمس ولایت... مولانا و سیدنا و شفیعنا ابوالفضل (سلام الله علیه) میباشد.»(2)

بنابراین چون بهره حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) از خورشید ولایت از همه بیشتر بود علاوه بر آن که خود به نحو کامل نورانی شد به رتبه ای رسیده به جهان هستی که نورافشان

ص: 141

1- کبریت احمر: 410.

2- کبریت احمر: 403.



است. او ماه ولایت یعنی ماه نور الأنوار است چونان ماه از خورشید نور می گیرد و علاوه بر آنکه خود نورانی می شود به زمین نیز نور می افشاند، او خود را تسلیم «نور الأنوار» کرده تا آنجا که تمام هستی خویش را بر خاک پای امام حسین (صلوات الله علیه) فدا نمود. از این روی تمام نور «نور الأنوار» بر او درخشید، و همه وجودش نور شد، و هرکس به او رو کند نورانی می شود.

دلیل چهارم: حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) خطاب به آن حضرت می فرمود: «رفع [الله] ذکرک فی العالمین؛ خداوند یادت را در ملاً اعلی عظمت بخشید. همان گونه که خداوند خطاب به حضرت نبی اکرم صلی الله علیه واله فرمود: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»<sup>(1)</sup> و راز آن را باید در این جهت یافت که حضرتش تمام وجود خود را در مقابل نور نورالانوار قرار داد و همه هستی او نور و جایگاه نور رفعت و عظمت شد، و از همین جهت خدای تعالی در تمام هستی یاد آن حضرت را عظمت بخشید.

بدین جهت می بینیم هرکس او را می شناسد، در مقابل حضرتش سر تعظیم فرود می آورد، و او را به عظمت و بزرگی می ستاید مسلمان باشد یا بودایی، کلیمی باشد یا نصرانی، کمونیست مادی باشد یا خداپرست، و این هم از معجزات بیان حضرت لسان الله ناطق امام صادق (صلوات الله علیه) است.

و اگر در فضایل حضرت عباس (سلام الله علیه) غیر از همین کلام مبارک حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) نبود، در عظمت و شرافت و بزرگواری حضرتش کافی بود، زیرا اگر اندک تأملی در این بیان معجز نشان امام شود، بزرگی حضرت اباالفضل آشکار می شود.

سه کلمه به کار گرفته شده در این کلام - «رفع»، «ذکر»، «العلیین»<sup>(2)</sup> ما را به دریای بی کران عظمت و بزرگی مرتبه حضرت باب الحوائج راهنمایی می کند. «رفع» از رفعت به معنای بزرگی، بزرگواری، والایی، بلند مرتبگی است. همان گونه که «ذکر» یعنی یاد کردن و

ص: 142

1- انشراح /4 .

2- در بعضی از نسخه های زیارت نامه حضرت عباس (سلام الله علیه) به جای «العلیین» کلمه «العالمین» است، یعنی یاد حضرت قمرینی هاشم (سلام الله علیه) را خدا در سراسر جهان هستی - عالم شهادت و غیبت، ملک و ملکوت، انسانها و ملائکه و .... بلند مرتبه کرده است.

مورد توجه قرار گرفتن است، اما عالم «علیین» چگونه عالمی است و جایگاه آن در جهان کجاست؟ هر کس به مقدار فهم خویش مطالبی بیان کرده ولی تنها حقیقت آن را خدا می داند و دانایان به حقیقت عالم، و کسانی که «بصیرت» نافذه دارند.

اما در قرآن کریم و روایات، بعضی از ویژگیهای آن را بیان نموده اند که به بعضی از آن اشاره می کنیم شاید گوشه ای از عظمت مولایمان حضرت ابوالفضل روشن شود.

ویژگی اول: خداوند متعال می فرماید:

«کلا إن کتاب الأبرار کفی علیین \* وما أدراک ما علیون \* کتاب مرقوم \* یشهده المقربون»؛

چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه کتاب نیکان در «علیین» است، و چه چیز دانا گردانید تو را که علیون چیست؟ کتابی است مهر شده، مقربان درگاه آن را مشاهده می کند.

با توجه به این شریفه معلوم می شود، که اولاً: سرنوشت ابرار یا اعمال افراد نیکوکردار در «علیین» رقم خورده است و ثانیاً «علیین» قابل توصیف نیست، و نمی شود آن را به زبان، به دیگران فهماند. بلکه باید دقت و مشاهده کرد تا فهمید، دیدنی است نه شنیدنی، و ثالثاً: علیون کتابی است سر به مهر که مقربان آن را می توانند مشاهده کنند نه هرکس.

نکته: «کتاب»، در آیه را معمولاً اهل تفسیر «نامه عمل» معنی کرده اند. اما با توجه به سیاق آیه شاید به معنای سرنوشت نیکان باشد چرا که به امر حتمی و الزامی، «کتاب» گفته می شود، که در فارسی از آن تعبیر به سرنوشت می شود. و سرنوشت امری مرقوم و سر به مهر است که فقط مقربون درگاه الهی از آن آگاهی دارند.

و سر آن این است که روح ابرار از علیین است همان طور که جسم امامان معصوم (صلوات الله علیهم) نیز از آنجا است و چون روح ابرار از آنجا است در همان جا هم سرنوشت آنها قلم خورده است، و سرنوشت شیعیان، رازی است که «مقربون» یعنی حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله می دانند، توضیح آن در ویژگی دوم خواهد آمد.

بنابراین «علیین» جایی است که سرنوشت سر به مهر ابرار در آنجا ثبت است، و فقط

مقربان درگاه الهی از آن آگاهی دارند؛ چرا که طینت و روح آنها از آنجا سرچشمه گرفته است. بنابراین می‌گوییم: «علیین» جایگاه بلندی است که حیات و شعور حقیقی در آنجا استقرار یافته و منزلگاه مقربان درگاه الهی است.

ویژگی دوم: از ویژگیهای بسیار مهم «علیین» این است که خاستگاه تجسم امامان (صلوات الله علیهم) و روح انبیاء و شیعیان است، بلکه باید گفت: جایگاه تجسم امامان (صلوات الله علیهم) و ارواح شیعیان و انبیاء است، و چون تجسم آن بزرگواران و ارواح ابرار - شیعیان و انبیاء - در بالاترین رتبه از جهان آفرینش قرار دارند، آن جایگاه را «علیین» می‌گویند، و بر آنچه گفته شد، احادیث فراروانی از ناحیه قدس معصومین (صلوات الله علیهم) صادر شده که به نمونه ای از آن در اینجا اشاره می‌کنیم. حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می‌فرماید:

«إن الله خلقنا من علیین، وخلق أرواحنا من فوق ذلك، وخلق أرواح شیعتنا من علیین، وخلق أجسادهم من دون ذلك، فمن أجل ذلك القرباه بیننا و بینهم و قلوبهم تحن إلینا» (1)

همانا خداوند متعال ما را از «علیین» آفرید، و ارواح ما را از بالاتر آن آفرید. و ارواح شیعیان ما را از «علیین» پدید آورد و اجسادشان را از پایین تر از آن آفرید. بدین سبب بین ما و شیعیان خوشاوندی است و دل‌های آنها روی به سوی ما دارند.

نکته ای که باید قبل از هر چیز به آن توجه داشته باشیم اینکه: پیش از این خواندیم که روح چهارده معصوم (صلوات الله علیهم) از نور عظمت و جلال الهی نشأت گرفته است، و آنچه از «علیین» برای آن بزرگواران است تجسم آنها است. از این رو باید بگوییم که تجسم آنها و تجلی آن بزرگواران به وسیله حقیقتی است از «علیین» که روح انبیاء و شیعیان از همین جایگاه است، و لذا باید معتقد شویم که روح شیعه از نوع جسم امام است. (2)

ص: 144

---

1- اصول کافی ج 1: 32 «کتاب الحجه، باب خلق أبدان الائمه و أرواحهم، حدیث 1»، بصائر الدرجات: 19، «الجزء الأول، باب 10، حدیث اول»، مستدرک سفینه البحار ج 6: 624 به نقل از علل الشرائع، بحار الانوار ج 61: 44، احادیث در این موضوع متواتر است. و این حدیث از احادیث صحیحه شمرده می‌شود.

2- توضیح و شرح این حقیقت در بخشهای آینده خواهد آمد. همان گونه که در جلد دوم «سقای معرفت» به آن پرداخته شده است.

به هر حال یکی از ویژگیهای «علیین» این است که خاستگاه تجسم و تجلی چهارده معصوم (صلوات الله علیهم) و سرچشمه ارواح شیعیان است، و این جایگاه، جایگاه حیات و شعور است، که قابل وصف نیست بلکه باید مشاهده کرد.

حاصل سخن: «علیین» در آسمان هفتم و خاستگاه جسم چهارده معصوم (صلوات الله علیهم) و رویشگاه ارواح طیبه انبیاء (صلوات الله علیهم) و جانهای پاک شیعیان و محل ثبت و ضبط سرنوشت و اعمال نیکان - ابرار - می باشد و نیز آن جایگاه از چنان مرتبه و والایی برخوردار است که تنها مقربان درگاه الهی توان مشاهده آن را دارند. در آن ملاً اعلی، خداوند ذکر و یاد حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) را جلالت و عظمت بخشید.

بنابراین ذکر آسمان نشینان، یاد و ثنای آن حضرت است.

و چه زیبا سرود صغیر اصفهانی که جسم و جان و قبرش نور باد:

ذکر سما و اتیان ثنای اباالفضل \*\*\* خیل ملک خادم سرای اباالفضل (1)

پس تو ای دل اغافل منشین و هم نوا با سماواتیان بلکه همه عالم، مشغول ثنای او باش، ذکر او گوی، مدح او بنویس، و تو ای دیده به نوشته ای بنگر که او را می ستاید و ای کاش قوه قدسیه سرودن شعر داشتیم که بجز ذکر او نمی سرودم. یا عبدالله اباالفضل دخیلک.

خاک کویت توتیای جان من \*\*\* ذکر و یادت نمره ایمان من

درس و بحثم گرد خاک پای تو \*\*\* مدرک من عشق بی همتای تو

#### 49- پژوهشی دیگر در معنای «علیون»

شیخ ابو الفتوح رازی قدس سره می فرماید:

«علیون جمع «علی» مبالغه در «علو» است مثل «سکیر» و «خمیر». فزاء گفت: «علیین» اسمی است موضوع بر صیغه جمع که او را واحدی نیست از لفظ او مثل «عشرین» و «ثلاثین». (2)

ص: 145

1- مصیبت نامه صغیر اصفهانی: 179.

2- تفسیر ابو الفتوح رازی، ج 12: 25، از دانشمندان قرن 9 هجری، تصحیح میرزا ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیه، تهران: 1352 شمسی.

بنابراین این واژه، از وصف بودن خارج شده و اسم است. برای مرتبه و جایگاهی بلند در نزد خداوند متعال، عده ای گفته اند: آن جایگاه در آسمان هفتم قرار دارد، و شماری بر آنند که مراد «سدره المنتهی» است. و بعضی گفته اند: بالاترین مرتبه بهشت است. (1)

با توجه به آنچه گفته آمد محمد محیی الدین شیخ زاده در تفسیر این شریفه «کلا إن کتاب

الأبرار فی علیین وما أدراك ما علیون، کتاب مرقوم، یشهده المقربون» می گوید:

«فعلی تقدیرکونه اسم مکان لا- یحمل علیه «کتاب مرقوم» إلا- بأن یحمل الکلام علی تقدیر المضاف فی الأول أو فی الثانی و یکون التقدير «و ما أدراك ما کتاب علیین»

أو «هو محل کتاب مرقوم»». (2)

خلاصه کلام ایشان این است که: اگر گفتیم که «علیین» اسم مکان است، و مراد از آن جایگاه بلند مرتبه ای است، در این صورت، باید در آیه شریفه «وما أدراك ما علیون» بگوییم بین «ما» و «علیون» کلمه «کتاب» در تقدیر است بنابراین معنای آیه چنین می شود «و تو نمی دانی که کتاب علیین چیست.» و یا در آیه «هر کتاب مرقوم» لفظ «محل» را در تقدیر بگیریم که معنای آیه این می شود: «تو نمیدانی علیون چیست؟ آنجا، جایگاه کتاب مرقوم است.» (3)

با توجه به کلمات مفسرین و دقت در آیه شریفه معلوم می شود که مراد از «علیین» همانا جایگاه بلند و مرتبه ای والا و ارزشمندی است که کتاب و نامه عمل نیکان در آن مکان جای دارد و در دید مقربان درگاه الهی است و می توان بر آنچه گفته شد دلیل های متعددی اقامه کرد که به بعضی از آن به گونه ای کوتاه اشاره می شود.

دلیل اول: کلام نورانی حضرت امام باقر (صلوات الله علیه) است، آن حضرت می فرمایند:

«السجین الأرض السابعة و علیون السماء السابعة» (4)

ص: 146

1- برای تحقیق بحث مراجعه شود به کتاب های تفسیری مثل «حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی» ج 4: 635، سطر 33 و «تفسیر التبیان: ج 10 در تفسیر آیه شریفه فوق».

2- حاشیه محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر بیضاوی، ج 4: 635 سطر 36.

3- با توجه به معنایی که برای آیه شریفه گفته شد، دیگر نیازی به اشکال و جوابی که زمخشری در «تفسیر کشاف» بیان نموده است، نیست.

4- تفسیر القمی، ج 2: 410.

«سجین» زمین هفتم است، و آسمان هفتم «علیون» است.

دلیل دوم: دلیل دیگر که می توان به آن تمسک کرد روایاتی است که درباره خلقت حضرت محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم) و روح شیعیان وارد شده است. (1)

دلیل سوم: حدیث چهارم «کتاب الایمان و الکفر، باب طینه المؤمن و الکافر» کتاب شریف کافی است، که جناب ابو حمزه ثمالی می گوید شنیدم که حضرت امام محمد باقر (صلوات الله علیه) فرمود:

«ان الله خلقنا من اعلی علیین و خلق قلوب شیعتنا مما خلقنا منه و خلق ابدانهم من دون ذلك، و قلوبهم تهوی الینا لأنها خلقت مما خلقنا منه. ثم قالوا هذه الآیه: «کلا إن کتاب الأبرار کفی علیین\* وما أدراک ما علیون\* کتاب مزقوم\* یشهده المقربون»؛

به درستی که خداوند ما را از اعلی علیین آفرید و قلب های شیعیان ما را نیز از آنچه ما را آفرید، خلق نمود. (2) و بدنهای آنها را از غیر علیین آفرید و از همین جهت است که قلب هایشان به سوی ما اوج می گیرد.

آنگاه، حضرت آن آیات را تلاوت فرمودند: که پیش از این، ترجمه آن نگاشته شد.

با ژرف نگری در این پژوهش مختصری که در معنای «علیین» شد در می یابیم که «علیین» جایگاه بلند مرتبه ای است که گاهی از آن به آسمان هفتم تعبیر می شود و زمانی بالا-ترین مقام بهشت را «علیین» می گویند. و «سدره المنتهی» بیان دیگری است که از آن شده است. و تعبیر دیگری که با مراجعه به کتاب های تفسیر روشن می شود. ولی به هر حال در آن جایگاه والا و بلند مرتبه مقربان درگاه الهی ساکن هستند.

ص: 147

---

1- آن روایات در همین کتاب و نیز در «سقای معرفت ج 2» مورد بحث قرار گرفته است.

2- در این حدیث شریف اشاره شده که «قلب شیعیان آفریده شده از آنچه که بدن آن بزرگواران آفریده شده است، چرا که در احادیث شریفه خلقت بدنهای امامان دانستیم که روح آن بزرگواران از نور عظمت الهی خلق شده است و جسم آنها از طینت علیین، بنابراین آن احادیث شرح این حدیث شریف است.

## 50- کشف مقام حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

از همین تحقیق کوتاه که گفته آمد، عظمت و شوکت حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) در نزد حضرت حق جل جلاله کشف می شود؛ چرا که خدای متعال یاد آن حضرت در آن جایگاه بلند، رفعت بخشیده و بلند نموده است. و اگر نبود بلندی منزلت حضرتش در نزد باری تعالی، پس چرا خداوند یادش را در نزد مقربان خود بلند کرده است؟

هرگاه یاد آن حضرت در نزد مقربان درگاه احدیت رفعت داشته باشد، خود آن حضرت از چه مقام و منزلتی برخوردار است؟ آیا کسی را توان رسیدن به فهم آن مقام هست؟ و اینجا است که همه عارفان، دانایان، و اصحاب کشف و شهود زانوی ادب بر زمین می زنند.

هر چند که جان عارف آگاه بود \*\*\* کی در حرم قدس تماش راه بود

دست همه اهل ذوق و ارباب شهود \*\*\* از دامن ادراک تو کوتاه بود

## 51- چشم انداز علم حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه)

چکیده آنچه بیان داشتیم آن که: «عقل نور است، و اگر نور» (نور الانوار) آن را مدد کند،

حقایق هستی و باطن همه چیز را مشاهده می کند» و از این روی سید علیخان کبیر در معنای «بصیرت» می گوید:

«البصیره قوه القلب المنور یری بها حقائق الأشياء و بواطنها»؛ (1)

بصیرت عبارت است از نیروی قلبی که منور شده که چنین قلبی حقایق اشیاء و باطن های آن را می بیند.

و آنچه مسلم است اینکه حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) دارای کمال عقل بود یعنی در وجود مقدسش آن عقل نورانی آن هم در نهایت کمال مستقر شده بود، و نور «نور الانوار» آن را تأیید کرده بود و محکم ترین دلیل بر این مطلب دو کلامی است که از حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) بحمد الله به دست ما رسیده است. اول: فراز اول همین حدیث شریف

ص: 148

«کان عمنا نافذه البصیره». دوم: خطاب حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در زیارت آن حضرت که فرمود: «اشهد انک مضیت علی بصیره من دینک!».

بنابراین حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) علاوه بر پیش به جهان هستی و آنچه مربوط به آن است، علم به تمام زوایای دین را نیز دارا است، بلکه تمام هستی و همگی دین در محضر او است، و او همه را به بصیرت نافذه می بیند.

از این روی باید معتقد باشیم که حضرتش دارای عالیتین مرتبه شهود عالم است که بالاتر از علم است. علم و دانش او، شهودی است نه دانستنی. پس او نه تنها عالم است بلکه شاهد برعالم است. و همان گونه که یکه تاز میدان شهامت، شجاعت و ایثار و شهادت است، یکتا یل علم و معرفت بعد از امامان معصوم (صلوات الله علیهم) است.

از این جهت هر لحظه گرفتاران زیادی او را فریاد می زنند، و در آن واحد همه را فریاد رسی می کند، چرا که او بصیرت نافذه بر همه چیز دارد، و توجه او به یک نفر مانع از توجهش به دیگری نمی شود، و فریاد رسی آن بزرگوار به یکی منافاتی با اینکه در همان لحظه از دیگری بلکه دیگران دستگیری کند، ندارد.

آری ایشان «باب الحسین» و راه رسیدن به حجت خدا (صلوات الله علیه)، و امام نیز مظهر صفات خداوند متعال است، و یکی از صفات الهی این است که «لا یشغله سمع عن سمع» مرکب قلم به اینجا که رسید باید از تاختن منعش کرد و گرنه جاهلان سر می شکنند، و کاغذ میدرند، که «حدیث آل محمد صلی الله علیه و اله صعب مستصعب».

## 52- فضل حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

«ابا الفضل» یکی از کنیه های حضرت عباس (سلام الله علیه) است. در فرهنگ عرب مرسوم است که برای افراد و اشخاص سه نوع نامگذاری می کنند. 1. اسم. 2. لقب. 3. کنیه. اما «اسم» همان نام و ویژه ای است که به طور مشخص بر فردی می نهند مانند «محمد» برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و «علی» برای مولای متقیان و «فاطمه» برای حضرت زهرا (صلوات الله علیهما) و یا «عباس» برای حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه).



اما «لقب» عبارت از نامی است که دلالت بر یکی از صفات و ویژگی های شخص می کند مثل «رسول الله» و «امیرالمؤمنین» و «صدیقه» و «قمر بنی هاشم» اما «کنیه» - یعنی کنایه از صفت - عبارت است از آوردن واژه «اب» بر سر اسم و یا وصف که به دو صورت و با دو مقصد آورده می شود صورت اول: آنکه نام یکی از فرزندان آن شخص را آورده و لفظ اب را بر سرش در می آورند. مانند: «أبا القاسم» یا أبو الحسن» و صورت دوم آن است که نشانهای یک صفت ویژه را در کسی می یابند و برای نمایان کردن آن صفت، آن را به صورت کنیه می آورند، وگاهی برای اینکه به دیگران بفهمانند سرچشمه آن صفت در آن شخص است، آن را به صورت «کنیه» می آورند. مانند «اباعبدالله» که کنایه است از اینکه این شخص پدر تمام پرستش کنندگان خداوند است، یعنی سرچشمه عبودیت الهی او است. و یا «اباصالح» که نشان از این است که همه صالحان جهان دست پروده حضرت مهدی (صلوات الله علیه) می باشند.

«ابا الفضل» نیز که کنیه حضرت عباس (سلام الله علیه) است. در حقیقت کنایه از وجود

سرچشمه «فضل»، در آن حضرت است و در حقیقت این کنیه از:

«فضایل ذاتی آن حضرت سرچشمه گرفته است، چرا که نشانه های «فضل» از طفولیت در چهره آن حضرت نمایان بود.

ابا الفضل یا من أسس الفضل والإبء\*\*\* أبی الفضل إلا أن تكون له أبا

«ای ابا الفضل ای کسی که پایه گذار «فضل» و بزرگی هستی، فضل از اینکه جز تو پدر آن باشی خودداری می کند.»(1)

چرا که:

«جمیع فضایل و اخلاق حسنه به نحو اتم و اکمل در وجود آن سرور و مهتر عالم مجتمع بود.»(2)

و مهم ترین «فضل» که در وجود نورانی حضرت عباس نمود داشت و جلوه گری می کرد «معرفت الله جل جلاله» بود، بر همین اساس آن حضرت در بالاترین مراتب بلند طبعی قرار داشتند،

ص: 150

---

1- البطل العلقمی ج 2: 11.

2- کبریت احمر: 398.

و این ویژگی از آن افرادی است که به مقام «معرفت الله» رسیده باشند، حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید:

«لو يعلم الناس ما في فضل معرفه الله عزوجل ما مدوا أعينهم الى ما متع الله به الأعداء من زهره الحياه الدنيا و نعيمها و كانت دنيا هم اقل عندهم مما يطئوننه بأرجلهم و لنعموا بمعرفه الله جل و عز و تلذذوا بها تلذذ من لم يزل في روضات الجنان مع اولياء الله.

إن معرفه الله عزوجل انس من كل وحشه و صاحب من كل وحده، و نور من كل ظلمه و قوه من كل ضعف و شفاء من كل سقم...» (1)

اگر مردم می دانستند آنچه که در فضیلت «معرفت الله» است هرگز چشم خویش را به آنچه که از متاع دنیا خدا به دشمنان داده نمی گشودند، و دنیا در نزدشان کمتر از آن چیزی که پا بر آن می نهند بود.

و به نعمت «معرفت الله» بسیارشادمان می شدند و از آن لذت می بردند آن هم لذت کسی که در باغ های بهشت با اولیاء خدا باشد. معرفت الهی آرامش و شادمانی از هر وحشتی است و یار و رفیق هر تنهایی، و روشنایی هر تاریکی و قوت هر ضعفی و دواى هر دردی است.

### 53- نشان «فضل» در کودکی

گفته شد که «فضل» در حقیقت «معرفت الله» است و تاریخ این صفت را برای حضرت عباس (سلام الله علیه) نشان داده است فقیه دانا و دانشمند توانا محقق بیرجندی چنین می نویسد:

شیخنا (استاد ما) در «مستدرک الوسائل» روایت کرده از یکی از سه سفینه، یعنی

کشکول شهید اول قدس سره که:

در دوران کودکی حضرت ابا الفضل پدر بزرگوار او، او را بر زانوی خود و زینب عالمه را بر زانوی دیگر داشت - و ابوالفضل تازه به تکلم آمده زبان باز کرده بود

ص: 151

حضرت علی (صلوات الله علیه) به او فرمود: بگو «واحد» او (یعنی حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) گفت (آن چه را که پدر بزرگوارش فرموده بود)، پس (از آن حضرت) علی (صلوات الله علیه) فرمود: بگو «اثنین».

عرض کرد: ای پدر به زبانی که گفته ام: «واحد»، «اثنین» نمی گویم. (1)

بنابراین آن حضرت از همان آغازین زندگی، معرفت الهی داشت؛ چرا که به زبانی که «واحد» گفته و در بالاترین مرتبه توحید قرار گرفته، زبان را به دوئیت و اثنین نمی گشاید. و از همین جا باید بگوئیم:

آن حضرت از کودکی دارای عقل نوری بوده و در اوج توحید قرار داشته است، نه در

قلب و نه در زبان شرک نورزید، و این یعنی از شروع طفولیت معصوم بودن.

#### 54- علامت «فضل» در آخرین ساعات زندگی

این مقام و رتبه توحیدی را حضرت تا آخر عمر با خود داشت تا آنجا که در روز عاشورا و در معرکه کارزار در ضمن خطابه‌های غراء و کلامی فصیح می فرماید:

«... و أنا بن علی لأعجز عن مبارزه الأقران، و ما أشركت (بالله) لمححه بصر، ولا خالفت رسول الله صلی الله علیه واله فیما امر...». (2)

من، پسر علی می باشم از مبارزه شجاعان ناتوان نیستم و چشم برهم زدنی، شرک نور زیدم و نافرمانی رسول الله صلی الله علیه واله را در آنچه دستور داده اند نکرده ام.

با توجه به آنچه خواندیم به این نکته اساسی پی می بریم که حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) در کمال و تمام مقام «فضل» یعنی معرفت الله سبحانه بود، چرا که نه در کودکی و نه در دوران عمر هیچگاه به شرک آلوده نشد، و به همین دلیل به اوج قله توحید صعود کرد تا آنجا که هرکس بخواهد در این وادی سلوک کند، باید دست به دامن او دراز کند، او «أبا الفضل» یعنی سرچشمه معرفت الهی است.

ص: 152

1- کبریت احمر: 406.

2- البطل العلقمی، ج 2، ص 210؛ اسرار الشهادة، ج 2، ص 399.

و راز آن در این حقیقت نهفته است که او دست از دامن ولایت نکشید، و خوب می دانست که «باب الله» و راه رسیدن به آن مقام، ولایت است، و از همین سکوی پرش به مقام توحید رسید، چرا که معرفت به خدای سبحان، معرفت به ولایت است، و او این دورا در عالی ترین مرتبه اش به دست آورد.

و از همین روی او را مقاماتی است. 1. بالاترین شهید که همه شهدا غبطه او را می خورند: «... إن للعباس عند الله تبارک و تعالی لمنزله یغبطه بها جمیع الشهداء...» 2. بصیرت و نور عقل کامل «کان عمنا نافذ البصیره» 3. رفعت باد و مدح و ثنای او در همه عالم «رفع الله ذکرک فی علین» 4. حرمت حریم «لعن الله من انتهک حرمتک» 5. و جوب معرفت به او «لعن الله من جهل حقک» و...

آیا کسی که دارای چنین مقاماتی است، می شود عالم به علم لدنی نباشد؟ و آیا ممکن است از او گناه صادر شود؟ و آیا کسی را با او می توان مقایسه کرد؟ و آیا چنین شخصیتی ولایت - ولایت قمریه - بر عالم ندارد؟ و آیا نمی تواند فریادرس کمک جویان باشد؟

تذکر: «این نکته پنهان نماند - گرچه مکرر گفته شد - که این همه فضیلت که برای حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) مسلم است، همه را از تسلیم در مقابل امامان معصوم - حضرت مولی الموحدین و حضرت امام حسن و امام حسین (صلوات الله علیهم) - به دست آورده است.»

و همان گونه که پیش از این نیز دانستیم، ولایت شرط توحید است، و «باب ولایت» حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) است، به دیگر بیان، «باب توحید»، ولایت است، و چراغ هدایت در زمان غیبت «و کشتی نجات غرق شدگان دریای ظلمت امام حسین (صلوات الله علیه) است - که «انه [الحسین] مصباح هدی و سفینه نجاه - و «باب حسین» حضرت عباس (سلام الله علیه) است، همان گونه که سردار و سالار و سقاء و حاجب و حامی حرم او بود. الآن نیز راه رسیدن به مقام ولایت آن حضرت است.

اگر مقام توحید را خواستاری و اگر درد عشق یار در دل داری، و اگر خواستار سلوکی و اگر در کارت گره افتاده یقین داشته باش که کلید حل شدن تمام مشکلات در دست با کفایت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) است، و بدان که تو را نه از «فتوحات» خبری و نه از شرح

«فصوص»، نگینی است و نه در «اسفار»، «شفائی» به دست می آوری، که «نجات» در «مصباح الهدایه» کربلا است. اگر بافتنی می خواهی به کتابها مراجعه کن، اما یافتن، تنها با خضوع و خشوع در مقابل تک یل کربلا و تنها سردار نینوا به دست می رسد. تا او دستت گیرد و در محضر شاه اولیا حضرت حسین سید الشهداء (صلوات الله علیه) بنشانند، که آنجا دردها درمان، و توحید عطاء می شود.

سریع ترین و در عین حال کوتاه ترین راه برای رسیدن به مقصد دست توسل به دامن حضرت سالار شهیدان امام حسین (صلوات الله علیه) زدن است، و از کسانی که در راه طلب سوخت و عاقبت از درگاه حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) به حاجت خویش رسید. مرحوم عارف شاعر کمال الدین محمد کریم صابونی قدس سره ست. او می گوید:

کورکورانه همی رفتم به راه \*\*\* صورتم موقن، دلم در اشتباه

در نهان دل داشت با حق گفتگو \*\*\* بود از علم یقینش جستجو

تا اینکه :

پس ش بی الهامی از غییم رسید \*\*\* کای گرفتار هوس! ای مستفید

ماتورا دست توسل داده ایم \*\*\* راه سوی کوی خود بگشوده ایم

روی کن رو سوی مطب کربلا \*\*\* از حسین می خواه دفع هر بلا

چون مریضی، روی سوی آن راه کن \*\*\* چون شفا خواهی، طلب ز آن شاه کن

گر به وی روی توسل آوری \*\*\* ز آن شهت آید ز شفقت داوری

آنچه در حق تو باید آن کند \*\*\* جمله امراض تو را درمان کند(1)

اما نکته ای را که نباید فراموش کنیم اینکه پرچم دار آن حضرت، حضرت عباس (سلام الله علیه) است و برای رسیدن به آن حضرت باید دست توسل به دامن باب الحوائج، باب الحسین و علمدار سیدالشهداء (صلوات الله علیه) بزنیم.

با شتاب ترین راه وصول به حق توسل به حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) است و

ص: 154

---

1- لسان الغیب فی تمییز الصحه عن العیب: 769، وی شرح توسل و نجات یافتن خویش را به طور مبسوط بیان می کند که بسیار جذاب و خواندنی است.

نزدیک ترین راه برای رسیدن به آن حضرت، عرض حاجت به پیشگاه حضرت عباس (سلام الله علیه) می باشد. التماس به این و آن و عجز و لابه در نزد دیگران نه کار مردان است، که مردان روی به سوی مرد مردان پورعلی مرتضی (صلوات الله علیه) دارند که:

بوالفضل و بوالکمال، ابوالسیف آنکه او\*\*\* در فوق عرش دعوی فضل و هنر زند

شاه حجاز و ماه بنی هاشمی لقب \*\*\* آن کو لوای نصرت و فتح و ظفر زند

وز صولت و صلابت و مردی و مردمی \*\*\* در روزگار تکیه به جای پدر زند (1)

بنابراین:

از کس مطلب، مطلب خود را منظور\*\*\* چون بحر عطا، ابر کرم، عباس است

### 55- گفتار دوم: صلب الإیمان

ان تین بار در دوران فراز دوم از حدیث حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) نمایانگر دو مین صفت ذاتی حضرت ابا الفضل العباس (سلام الله علیه) است. که برای فهم این فقره از حدیث ناچار از دانستن دو واژه به کار گرفته شده در حدیث یعنی - «صلب» - «ایمان» - هستیم.

### 56- پژوهشی کوتاه در واژه «صلب» و «ایمان»

«صلب» در زبان عرب به دو صورت استعمال شده است 1. صلب و هر دو به یک معنی آمده است. زبان دانان عرب میگویند:

الصلب و الصلب هو الشدید... و صلابه (2)

صلب و صلب (یعنی کسی که) استوار و توانمند و دارای نیروی سخت و محکمی است. گرچه واژه «صلب» در معنای «ظهر (3)» و پشت و کمر نیز به کار گرفته شده ولی با بررسی

ص: 155

1- الرياض القدس ج 2: 65.

2- تاج العروس ج 3: 200، در ماده ص، ل، ب، «لسان العرب ج 5: 372 و شرح ابن عقیل ج 2: 291 و...»

3- النهایه ج 3، 41 و مفردات راغب ماده «ص، ل، ب» و...»

دقیق در این واژه روشن می شود که ریشه این کلمه در حقیقت برای «قوت و نیرومندی که ظاهر و آشکار» باشد کاربرد دارد. چرا که ممکن است کسی یا چیزی استوار و نیرومند باشد ولی آن قوت و قدرت آشکار نباشد. ولی اگر قوت و نیرومندی کسی یا چیزی آشکار و ظاهر باشد، آن را «صلب» می گویند، مانند ستون فقرات که نیرومندی آن برای حفظ تعادل جسم انسان برای همه واضح و روشن است.

الإیمان، ریشه این کلمه از «أمن» به معنای آرامش و اطمینان قلبی داشتن است و وقتی به باب «افعال» برده شود «ایمان» می شود، که در این صورت به معنای آرامش یافتن است (1) و به معنای «تصدیق نمودن» نیز استعمال شده است. (2)

## 57- ایمان از منظر آل طه صلی الله علیه واله

کلمه «ایمان» که به گونه ای گسترده در دین مبین اسلام و فرهنگ تشیع به کار رفته بلکه در تمام ادیان و مکتبهای روان شناختی واژه ای برجسته و بسیار کلیدی است، از دو جهت باید مورد توجه باشد. 1. خود «ایمان» چیست؟ 2. به چه چیزی باید ایمان داشت؟ بر میزان و روش این نوشتار باید زانوی ادب در محضر نور الأنوار زد و پاسخ را از آن محضر یافت.

اما «حقیقت ایمان چیست؟» جناب فضیل بن یسار می گوید: شنیدم که حضرت اباعبد الله امام صادق (صلوات الله علیه) می فرمایند:

«... إن الإیمان ما وقر فی القلوب...» (3)

ایمان چیزی است که در قلبها فرو رفته، استوار و ثابت باقی بماند.

بنابراین «ایمان» یعنی چیزی که ثابت و استوار و با شکوه و جلالت در خانه قلب جای گیرد، و تو گویی قلب را شکافته و در آن مستقر شده باشد. (4) و این است نکته ای که امام به جای «ثبت» و «سکن» و مانند آن فرمود: «وقر فی القلوب».

ص: 156

1- کنز الدقائق ج 1: 114.

2- مجمع البیان، ج 1، 130.

3- اصول کافی ج 2: 21، «کتاب الايمان والكفر، باب ان الايمان يشرك الاسلام. حدیث 3»

4- فرهنگ لاروس ج 2: 2194

اما اینکه: «به چه چیز باید ایمان داشت؟» سفیان بن سمط می گوید:

مردی از حضرت امام صادق (صلوات الله علیه)، از تفاوت «ایمان» و «اسلام» پرسید؟ امام پاسخ ندادند. باز همین پرسش را تکرار کرد و کماکان امام جواب ندادند، تا اینکه در راه بین امام و آن مرد ملاقات شد، در حالی که نشانهای مسافرت و کوچ کردن آن مرد از مدینه نمایان بود.

امام خطاب به آن مرد فرمودند: «گویا وقت کوچ کردنت نزدیک است؟» آن مرد و پاسخ داد: «بله»، حضرت فرمودند: «در خانه به ملاقاتم بیا.» آن مرد به ملاقات امام مشرف شد، و سؤال خود را تکرار کرد.

سفیان بن سمط میگوید: امام (صلوات الله علیه) در جواب چنین فرمودند:

«الاسلام هو الظاهر الذی علیه الناس. شهادة أن لا إله الا الله وحده لا شریک له، و أن محمدا عبده ورسوله، و إقام الصلاة و إيتاء الزكاة، و حج البيت و صیام شهر رمضان، فهذا الاسلام»؛

اسلام همان ظاهری است که مردم به آن می پردازند، و آن عبارت است از: گواهی به «لا اله الا الله وحده لا شریک له» و «أن محمدا عبده ورسوله» و به پای داشتن نماز، و

دادن زکات، و حج به جای آوردن، و ماه رمضان را روزه گرفتن، این اسلام است. (1)

بنابراین اسلام عبارت از شهادت به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و عمل کردن به واجبات است، حضرت در ادامه سخنان نورانی ایمان را این گونه بیان می فرمایند که:

«الایمان معرفة هذا الأمر مع هذا، فإن أقر بها و لم يعرف هذا الأمرکان مسلما و کان ضالاً» (2)

ص: 157

1- شاید سر اینکه امام (صلوات الله علیه) جواب آن مرد را در هنگام کوچ کردن از مدینه دادند، تقیه باشد؛ زیرا اگر جواب را همان روز اول می دادند و آن مرد فرا می گرفت، به مردم می گفت و عموم مردم تحمل اینکه «ولایت حقیقت، ایمان است» را نداشتند، از همین روی پاسخ را در هنگام رفتن فرمودند تا فرصتی برای بازگو کردن برای مردم نباشد.

2- اصول کافی ج 2: 20، «کتاب الایمان و الکفر، باب أن الاسلام یحقن به الدم، حدیث 4.»



ایمان (عبارت است از) معرفت این امر (یعنی معرفت به ولایت و امامت معصومین (صلوات الله علیهم) و آنچه در معنای اسلام گفته شد.

پس اگر کسی به آن (اسلام) اقرار کند ولی معرفت این امر (ولایت و امامت) را نداشته باشد، مسلمان است و گمراه.

بنابراین «ایمان» یعنی معرفت به ولایت و شهادت به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله . و عمل کردن به دستورات. از این رو در روایات می خوانیم. هر مؤمنی مسلمان هست ولی هر مسلمانی مؤمن نیست، همان گونه که هر کس داخل کعبه شد داخل در مسجد الحرام نیز هست، ولی هر کس داخل مسجد الحرام بشود، داخل خانه کعبه نیست.

## 58- سه نکته اساسی

نکته اول: واژه «صلب» که در این حدیث به کار گرفته شده را می توانیم به دو صورت

بخوانیم: 1. «ضصلب الایمان» 2. «صلب الایمان»

نکته دوم: این فراز از حدیث مانند فرازهای دیگر آن دارای معنای متعددی است که

در اینجا به دو معنی به طور فشرده اشاره و به شرح و تفسیر آن می پردازیم.

معنای اول: صلابت ایمان در قلب حضرت عباس (سلام الله علیه) یعنی عموی ما حضرت عباس ایمانی مستحکم و استوار و باصلابت داشت.

معنای دوم: حضرت عباس، صلابت و قوت و استحکام ایمان بود.

نکته سوم: گرچه در این حدیث شریف دو معنی بیان می شود اما این فراز از حدیث شریف و هر فرازی دیگر از آن، دارای معنای متعدد و فراوانی است و این از آن جهت است که این نویسنده بی مقدار بیش از این نمی فهمد، و گرنه کلام امام معصوم (صلوات الله علیه) دارای هفتاد معنی است. بنگرید این حدیث شریف که امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید:

«أنتم أفقه الناس ما عرفتم معانی کلامنا، ان کلامنا لینصرف علی سبعین وجها»؛<sup>(1)</sup>

شما فقیه ترین (و داناترین) مردم هستید مادامی که معنای کلام و احادیث ما را بشناسید، همانا بازگشت کلام ما به هفتاد وجه است.

ص: 158

---

1- بصائر الدرجات: 329، «جزء هفتم، باب 9، إنهم يتكلمون على سبعين وجها» حدیث 6.

بنابراین سخنان اهل البیت (صلوات الله علیهم)، هفتاد معنی دارد. همان گونه که قرآن را هفتاد معنی است، چرا که آن بزرگواران «نور الأنوار» بوده و کلامشان نور است که «کلامکم نور (1)» و درک و فهم حقیقت نور و مراتب آن در حیطه نبی مرسل و ملک مقرب و یا مؤمن ممتحن است چونان جناب سلمان، ابوحمزه ثمالی، یونس بن عبدالرحمن و... و دست این حقیر کوتاه و خرما بر نخیل، مرا به فهم کلمات نورانی آن نورالانوار چه کار، که قلب سیاه و دیده تاریک و راه دراز، و از درک نور محروم، و در نتیجه جاهل به جلال و عظمت حضرت علمدار کربلا (سلام الله علیه).

پس آنچه گفته شد و با گفته می آید اگر مطلبی است رسا، و حقیقتی گویا، از برکت ذکر یا ابا الفضل (سلام الله علیه) است، و اگر سست است و نامربوط از کوری دیده و دل نویسنده است، که امیدم به عفو و بخشش سردار نینوا است. که خود خوب می داند، مقصودم از این همه، ستایشگری حضرتش بود به امید آنکه دستگیریم نماید و از ورطه جهل و نادانی به اوج قله نور برساندم.

ای لقای تو جواب هر سؤال \*\*\* مشکل از تو حل شود بی قیل و قال

ترجمانی هرچه در دل نازل است \*\*\* دستگیری هر که پایش در گل است

### 59- معنای اول، صلابت ولایت در قلب پرچمدار امامت

سابقا دانسته شد که هرگاه معرفت به توحید - لاله الا الله - و نبوت - محمد رسول الله و عبده - و ولایت - مقامات و فضایل چهارده معصوم (صلوات الله علیهم) در دل به طور دایم استقرار یابد به گونه ای که از جان و دل مؤمن قابل انفکاک و جدایی نباشد و نیز آثار آن - عمل کردن به دستورات چهارده معصوم - از قلب و جوارح، چشم، دست، زبان و... - آشکار شود. ایمان حاصل شده است. و نیز دانستیم که ملاک و میزان ایمان، همانا معرفت و ولایت است. و این رتبه و مقامی است که نه برای همه، بلکه به شماری از بندگان خاص الهی عطا می شود.

اما بالاتر از این مقام - معرفت به ولایت - رتبه و درجه ای است که از آن به «صلابت ایمان»

ص: 159

---

1- فرازی از فرازهای آخر «زیارت جامعه کبیره»

تعبیر می شود یعنی اینکه انسان از معرفت ولایت، ترقی کرده و به جایی برسد که «صلابت ایمان» را در قلب و جان خود بیابد. بنابراین «صلابت ولایت» در قلب، غیر از «معرفت» به «ولایت» است.

و کسی که به اوج این درجه و رتبه رسید، حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) است، و آنچه پیگیری آن بر این قلم لازم است، و خواننده محترم باید با دقت و از سر صبر و حوصله به آن پردازد دو مطلب است. 1. سرچشمه برهان صلابت ولایت در جان حضرت عباس (سلام الله علیه) 2. آثار و نشانه‌های این صلابت در گفتار و کردار آن حضرت (سلام الله علیه).

## 60- دقت در برهان صلابت در قلب حامی ولایت

بررسی همه دلیل های صلابت ایمان در قلب حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) نیازمند نوشتن کتابی مستقل است، ولی بعضی از آن به طور مختصر با عنایات خداوند متعال به بیان روشن در اینجا آورده می شود.

دلیل اول: فرمایش حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) است که فرمود: «کان عمنا العباس نافذ البصیره و صلب الایمان»؛ «عموی ما بصیرتشان نافذ و گسترده و روان بود».

بنابراین حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) با آن نفوذ و گستردگی بصیرتی که داشتند، به عظمت و جلالت امامان معصوم (صلوات الله علیهم) پی بردند. و در کمال معرفت قرار داشتند، یعنی می دانستند که حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) «نور عظمت» الهی و حقیقت جلال خداوندی می باشند. حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در حدیث بلندی می فرمایند:

«... فنحن جلال الله و کرامته التي أكرم الله تبارک و تعالی العباد بطاعتنا»<sup>(1)</sup>

جلال و بلند مرتبگی خداوند ما هستیم و ما هستیم کرامت خداوندی که به سبب اطاعت بندگان خدا از ما، ایزد منان به آنها کرامت و ارزندگی داد.

بنابراین آن بزرگوار بصیرت تام و کامل نسبت به جلال و جمال و عظمت امام حسین (صلوات الله علیه) داشتند و همین بصیرت باعث شده بود که جلال و سطوت امام بر قلب آن

ص: 160

---

1- بصائر الدرجات: 312، «جزء ششم، باب 18، حدیث 12»، صحیفه الأبرار ج 1: 168، «جزء اول حدیث 82»

بزرگوار مستولی شده و جان او را در سیطره خود در آورد.

ن را برای روشن شدن این مطلب، باید بدانیم که اعتقاد به ولایت و معرفت به آن دارای سه مرحله است.

مرحله اول: ایمان به ولایت، مرحله دوم: ایمان قوی و محکم به ولایت، مرحله سوم: صلابت ولایت در قلب. قلب مؤمن به ولایت در هر سه مرحله باید رتبه معرفت به ولایت را به دست آورده باشد وگرنه دارای ایمان نمی شود. اگر معرفت زیاد شود باعث قوت ایمان می شود. اما سومین مرحله وقتی به دست می آید که انسان به عالیتین مرتبه بصیرت، که همان «بصیرت نافذه» است برسد، که در این صورت از مرحله ایمان به ولایت، فراتر رفته و به آنجا می رسد که صلابت ولایت سراسر قلبش را تصرف می کند، تا به آنجا که به مقام تسلیم و فنا در مقابل صاحب ولایت نایل می آید.

و

و حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) در بالاترین درجه ممکن این قله ایستاده است و سرمنشأ این مقام، بصیرت نافذه آن حضرت به مقام جلال و عظمت حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) می باشد.

دلیل دوم: سیطره و صلابت ولایت چنان بر قلب حضرت عباس (سلام الله علیه) سایه افکنده بود که در راه اطاعت و فرمانبرداری، و جان نثاری در راه حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه) هیچگاه سستی به خرج نداد و از روی آن «نور الأنوار روی نگرداند. لذا در یکی از فرازهای زیارت آن حضرت - که از ناحیه مقدسه حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) صادر شده - می خوانیم:

«أشهد أنك لم تهن ولم تنكل، وأنك مضيت على بصيره من أمرک»؛

گواهی می دهم که تو (در اطاعت و فرمانبرداری، از امام و کمک به آن حضرت) ضعف و سستی به خرج ندادی، و هیچگاه از آن حضرت روی برنگرداندی، و همانا از روی بصیرت و بینایی در کار خود درگذشتی.

این فراز از زیارت به ما می فهماند که از حضرت عباس (سلام الله علیه) در فرمانبرداری و جاننثاری در پیشگاه ولایت هیچ سستی رخ نداد، و هیچگاه از مقام ولایت روی برنگرداند، و راز آن در جمله «أنک مضيت على بصيره من أمرک» نهفته است.

ص: 161

از همین روی ولایت در قلب او صلابت و سطوت داشت، که هم جمال و زیبایی ولایت را درک می کرد، هم عاشق جمال امام بود و هم تحت سیطره صلابت امام. این دو در جان مولا و سرور ما، آقا ابوالفضل (سلام الله علیه) چنان نورافشانی کرده که در جسم ظاهر آن حضرت نیز اثر کرده و آثار جلال و جمال حسینی در پیکر مقدس حضرت عباس، قمر بنی هاشم نمایان شده بود.

### 61- نکته، جلال و جمال حضرت قمر بنی هاشم عباس (سلام الله علیه)

هرگاه آهنگ موزون و زیبای نام مقدس و مبارک سرورمان حضرت ابوالفضل را می شنویم به طور ناخودآگاه ذهن ما متوجه دو ویژگی بسیار درخشنده می شود. 1. زیبایی و جمال. 2. سطوت و صلابت، یعنی نام نورانی آن حضرت، یادآور جمال و جلال، زیبایی و پهلوانی است.

اما با این کا و راز این معما در این است که، مظهر و جایگاه آشکار شدن جمال و جلال خداوند امام معصوم (صلوات الله علیه) است که «نحن جلال الله» و... و آن معصوم در روزگار مولای ما، قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) حضرت سلطان شهیدان امام حسین (صلوات الله علیه) بود. و او مظهر جلال و جمال الهی بود. و از آنجا که حضرت قمر بنی هاشم در رتبه « بصیرت نافذه» و «صلب الایمان» بود، صفت جلال و جمال حسینی در او بازتاب داشت از این جهت آن حضرت مظهر و نمود و تجلی جمال و جلال حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) گردیده است. چونان نور خورشید که بر ماه بتابد و ماه را تابان نماید.

از همین روی او را «قمر بنی هاشم» می گویند، به خاطر زیبایی بیش از حد آن حضرت،

چرا که قمر بنی هاشم زیباروی و بلند قامت بودند، و در بین آن همه زیبارویان، حضرت مولای ما، زیباتر بود.

است همه ما هند به رخ هاشمیان\*\*\* تو مه هاشمیان ز میان

صلابت و سطوت و شجاعت او به اندازه ای بود که نام او لرزه بر پشت لشکر دشمن

می انداخت، و از همین روی نام «عباس» بر او نهادند.<sup>(1)</sup> و این همه را آن حضرت، از درگاه و آستانه رفیع و بلند حضرت اباعبدالله حسین بن علی (صلوات الله علیها) به دست آورده بود.

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست \*\*\* تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست

اجزای وجودم همگی دوست گرفت \*\*\* نامی است ز من باقی و باقی همه او است<sup>(2)</sup>

و اگر سر آن داری که راه کمال پویی، باید در مقابل ماه ولایت از خود بگذری، بلکه خود را بسوزی و آنگاه عزم سلوک به درگاه بی همتای حضرت باب الحسین کنی.

خود بسوز و هرچه می خواهی بساز \*\*\* خود بیار و هر چه می خواهی ببر<sup>(3)</sup>

## 62- نشانه هایی از صلابت ولایت، در کردار قمر ولایت

صلابت و اقتدار ولایت را در جزء جزء رفتار و کردار حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) در طول زندگی آن حضرت به گونه ای واضح و آشکار مشاهده می کنیم. و تاریخ نمونه های فراوانی از آن استحکام و سیطره را برای ما به ارمغان آورده است که به عنوان چند مورد آن در اینجا نگارش می شود.

## 63- حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)، ارمغان نور پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله

یکی از نشانه های صلابت ولایت که در روز عاشورا از حضرت عباس (سلام الله علیه) آشکار شد این بود: در جریان جنگ حضرت امام مجتبی (صلوات الله علیه) با معاویه اسب آن حضرت ربوده شده بود و در دست یکی از سرداران معاویه بود، حضرت عباس (سلام الله علیه) با رشادت و صلابتی که ویژه حضرتش بود آن اسب را پس گرفت و به محضر حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) تقدیم نمود.

علامه نامور و فقیه سترگ محمدباقر بیرجندی قدس سره می نویسد:

«زهیر (بن قین) آمد به نزد عبدالله بن جعفر بن عقیل قبل از شهادت او، و گفت: «یا

ص: 163

1- به خواست خداوند در بخش چهارم «سقای معرفت» به شرح و تفصیل معنای «قمر بنی هاشم» و «عباس» پرداخته خواهد شد.

2- رسائل فارسی، ادهم خلخالی ج 1: 95.

3- همان.

أخى ناولنى الرايه»(1)عبدالله گفت: «مگر در من ضعف و ناتوانی از حمل رأیت (پرچم) مشاهده میکنی؟» زهیر گفت: (نه) ولیکن مرا به آن احتیاج است» پس رأیت (پرچم) را گرفت و آمد به نزد (حضرت) عباس بن امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) و عرض کرد: «یا بن امیر المؤمنین: آرید آن أحدثک بحدیث وعیه، (ای پسر امیرالمؤمنین می خواهم سخنی را برای تو بازگو کنم که از آن چاره ای نیست.)»

(حضرت) عباس (سلام الله علیه) فرمود: «حدیث خود بگویی که وقت آن فوت می شود، حدث ولا حرج علیک و إنما\*\*\* تروی لنا متواتر الأسناد»(2)

زهیر عرض کرد: «یا ابا الفضل پدر تو چون اراده کرد تزویج به مادر تو ام البنین را، فرستاد به نزد برادر خود عقیل - که عارف بود به انساب عرب - و (فرمود): «می خواهم که خواستگاری کنی برای من زنی از صاحبان بیوت و حسب و نسب و شجاعت را؛ تا خداوند از او ولد (و فرزند) شجاعی به من عطا کند که بازو و ناصر باشد ولد من حسین را، و مواسات کند او را به نفس خود در صف کربلاء» و پدر تو، تو را برای امروز خواست، پس کوتاهی نکنی در حفظ حرم برادران و خواهران خود.»

از شنیدن این کلام لرزه بر اندام (حضرت) ابی الفضل (سلام الله علیه) افتاد و چنان پای در رکاب به تمطی آمد تا تسمه رکاب از قوت آن جناب قطع شد. (یعنی چنان پای آن بزرگوار در رکاب اسب فشار آورد که بند رکاب پاره شد.) و فرمود: «یا زهیر تشجعی فی مثل هذا الیوم لأرینک شیئا ما رأیته قط، (ای زهیر در چنین روزی مرا به شجاعت فرا می خوانی سوگندبه خدا که چیزی تو را نشان بدهم که هرگز ندیده باشی.)»

این (کلام) را گفت، و اسب را به جانب قوم (و لشکر دشمن) حرکت داد تا وسط میدان، - و به روایت بعضی مقاتل - می زد به شمشیر خود قومی (از لشکر دشمن)

ص: 164

1- «ای برادر پرچم را به من بده.»

2- سخن گوی و حدیث را نقل کن و بر تو چیزی نیست، و همانا تو برای ما حدیث متواتر الاسناد (و صحیح و درست) بیان می داری.

را) که ده هزار (نفر) بودند، و گویا شمشیر او آتشی است که در نیزارافتاده و این رجز را انشاد میکرد.

أنا الذي أعرف عند الزمجره\*\*\* باین علی المسمی حیدره

فأثبتوا اليوم لنا يا كفرة\*\*\* لعتره الحمد و آل البقره(1)

تا آنکه از [شجاعان] و ابطال و بزرگان ایشان صد نفر را کشت - یعنی زیاده بر غیر معاریف ایشان (یعنی از آن گروه، افراد زیادی را به درک واصل کرد و از شجاعان

و انت و پهلوانان آنها صد نفر را کشت.)

راوی گفت: پس مارد بن صدیف التغلبی، دوزره تنگ حلقه پوشید و کلاه خود قدیمه عادیه بر سر نهاد، و اسب نجیب اشتری را سوار شد. و نیزه بلندی به دست گرفت، و به مبارزه (با حضرت) عباس بیرون آمد، - نعره زنان و غرش کنان - تا آنکه نزدیک شد به آن سرور عالمیان، پس زبان نحس (و پلید) خود را گشود و گفت: «یا غلام إرحم نفسک، و أغمد حسامک، و أظهر للناس إستسلامک، فالسلامه أولى لك من الندامه، (ای جوان شمشیرت را غلاف کن، و تسلیم شو، که سلامت و تسلیم بهتر است برای تو از پشیمانی)

پس (از آن) گفت:

إنی نصحتک إن قبلت نصیحتی\*\*\* حذراً إلیک من الحسام القاطع(2)

و لقد رحمتک إذ رأیتک یافعا\*\*\* و لعل مثلی لا یقاس بیا فعی(3)

أعط القیاد تعیش بخیر معیشه\*\*\* اولی لك من عذاب واقع(4)

چون حضرت عباس (سلام الله علیه) کلام (آن) شقی خناس را شنید فرمود: «إنی أری جعلک فی مناخ تذوره الریاح، أو فی الصخره الأطمس لا تقبله الأنفس. و أنا یا عدو

ص: 165

1- من کسی هستم که در هنگام فریادها به پسر علی شناخته می شوم، پس ثابت باشید امروز برای ما ای گروهی که به عترت حمد و سوره بقره کافر شده اید.

2- همانا من تو را اندرز دهم - اگر بپذیری - به ترس از شمشیر برنده

3- و همانا رحمم آمد بر تو زیرا تو را نوجوان می بینیم، و چه بسا مانند من با جوانی مثل تو همانند نمی شود.

4- بپذیر اطاعت را، زندگانی خوب بهتر است برای تو از شکنجه ای که بر تو وارد می شود.



الله و عدو رسوله!! فمعود للقاء الأبطال و الصبر على البلاء فى النزال، ومكافحه الفرسان و بالله المستعان.

أليس لى إتصال برسول الله و أنا غصن متصل بشجره و تحفه من نور جوهره. و من كان من هذه الشجره، فلا يدخل تحت الزمام و لا يخاف من ضرب الحسام.

فأنا بن على لا أعجز عن مبارزه الأقران، وما أشركت بالله لمحه بصرو لا خالفت رسول الله فيما أمر و أنا منه كالورقه من الشجر، و على الأصول تنبت الفروع. فخذ فى الجد و إصرف عنك الهزل، فكم من صبي خير من شيخ كبير عند الله تعالى. (1)

(همانا حرفهای تو را چونان فضله ای در خوابگاه شتران که باد آن را به این طرف و آن طرف می برد می بینم یا بر تپه ای، که باد آن را برده است، و چنین فضله هایی کسی را فریب نمی دهد.)

من - ای دشمن خدا و رسول خدا - تربیت شده ام برای دیدار با پهلوانان، و بردباری بر بلاء در هنگام کارزار، و مبارزه با سوارکاران، و از خدای کمک می خواهم، مگر نیست برای من اتصال به رسول خدا، (بدان که) من شاخه متصل به آن درختم و من ارمغانی از نور ذات اویم، و هر که از این درخت باشد، زیر بارشما نمی رود، و از ضربات شمشیر نمی هراسد.

من پسر علی میباشم، و ناتوان از مبارزه با هم قطاران خویش نیستم، و به اندازه چشم بهم زدن شرک نورزیده ام، و هیچگاه مخالفت دستورات رسول خدا را ننموده ام، من از (حضرت) علی (صلوات الله علیه) سرچشمه گرفته ام مانند برگ از درخت، و رشد و بالندگی شاخها بر تنه های درختان است.

پس جدی سخن گوی و راه بیهوده گویی مپوی، چه بسا طفل خردسالی در نزد خدای متعال بهتر از پیر مرد فرتوت باشد.)»

...و

چون وارد این کلام را از (حضرت) ابوالفضل شنید در غضب شد نیزه (خویش را)

ص: 166

---

1- بعد از پایان نوشتار محقق بیرجندی به شرح و توضیح کلام حضرت ابا الفضل پرداخته خواهد شد. ان شاء الله

حواله ابا الفضل نمود. آن حضرت نیزه او را گرفت، و به سمت خود کشید. که نزدیک شد که از اسب در غلطد. (یعنی نیزه آن ملعون را به تصرف خود در آورد.) پس مارد مردود نیزه را وا گذاشت و دست به شمشیر کرد.

حضرت عباس (سلام الله علیه) نیزه آن ملعون را به سوی او تکانید (یعنی به سوی او به این حرکت در آورد.) و فرمود: «یا عدو الله امید دارم از خداوند، که تو را به نیزه (خود) تو، به درک واصل سازم» و نیزه را به خاصره (پهلوی) اسب او فرو برد. اسب آن مضطرب شد و مارد بر زمین آمد، و از این امر خجالت بر آن پلید روی داد. «اضطربت الصفوف و تصایحت الانوف و صفهای لشکریان دشمن آشفته شد و فریاد آنان در میدان کارزار پیچید.»

شمر لعین چون [اوضاع لشکر را آشفته] دید، که از مغلوب شدن مارد، اضطراب و ولوله در صفوف اهل ضلال افتاد، به اصحاب خود گفت: «ویلکم ادركوا صاحبکم

قبل أن يقتل [رفیق خود را دریابید و به او کمک کنید پیش از آنکه کشته شود.]»

پس غلامی اسبی را که «طاویه» می نامند، خواست به مارد رساند، و آن لعین فریاد زد: «یا غلام عجل بالطاویه قبل حلول الداهیه (1) [ای غلام بشتاب برای رساندن «طاویه» به مارد قبل از اینکه بلای سخت بر او فرود آید.] [حضرت] ابوالفضل (سلام الله علیه) جلو بر آن غلام گرفت، و نیزه بر سینه او زد و او را به جهنم فرستاد و بر طاویه سوار شد، و روی به مارد نهاد.

پس پانصد نفر برای خلاص کردن مارد ابتر [و فرومایه]، از چنگ آن سید عضنفر من نهاییه الاستعجال روی به میدان قتال و جدال نهادند. حضرت عباس (سلام الله علیه) یک ذره از آن گروه خناس، اندیشه به خاطر راه نداد، خود را به مارد مردود رسانیده، نیزه را به حنجر او فرو برد که افتاد، پس سر او را گوش تا گوش برید، و بر قوم حمله نمود هشتاد نفر از ایشان را کشت، و باقی روی به هزیمت [شکست] گذاردند.» (2)

ص: 167

1- نور العین فی مقتل الحسین (صلوات الله علیه): 40.

2- کبریت احمر: 314.

اصل حمله حضرت عباس (سلام الله علیه) به قلب دشمن، و جنگ تن به تن با ماردین صدیف و پس گرفتن طاویه را بزرگان مقتل نویس بر سینه تاریخ ثبت کرده اند، لکن در چگونگی وقوع آن بین ارباب تاریخ اندکی اختلاف بروز کرده است که به پاره ای از آن می پردازیم.

فقیه محقق محمدباقر بیرجندی قدس سره: همان گونه که خواندید، اعتقاد دارد که حمله

حضرت عباس (سلام الله علیه) بعد از شنیدن حدیث زهیر صورت گرفت، اما اینکه در چه زمانی این جنگ اتفاق افتاد، اشاره ای ندارد. گرچه بیان ایشان در نقل فرمایشات حضرت ابوالفضل با آنچه که فاضل دربندی در «اسرار الشهادة» آورده بسیار نزدیک است. (1)

ابواسحاق اسفراینی (2) معتقد است در روز عاشورا حضرت عباس (سلام الله علیه) برای آوردن آب به شریعه فرات حمله نمود، و بسیار از لشکریان را که به جنگ او آمده بودند به هلاکت رساند، «مارد بن صدیف» وقتی آن تک آوری را از آن یل کربلا مشاهده کرد در خشم شد، و گفت: وای پیروان یزید همگی کنارروید که من به تنهایی به جنگ این جوان خواهم رفت.»

آنگاه زره پوشیده و نیزه بلندی به دست گرفته و سوار بر اسب بلندی شده و به سوی حضرت عباس (سلام الله علیه) حمله کرد، همین که آن حضرت، «مارد» را با آن وضعیت جنگی اما تنها دید به طرف او روان شد.

آن گاه به جنگ آوری حضرت عباس (سلام الله علیه) با «مارد بن صدیف» تقریباً به همان گونه که محقق بیرجندی نقل کرده می پردازد.

ص: 168

1- اسرار الشهادة ج 2: 398.

2- ابواسحاق ابراهیم محمد اسفراینی، فقیه عالم و متکلم شافعی که استاد بسیاری از دانشمندان سنی مذهب به شمار می رود. ابوالقاسم قشیری - عارف معروف - و ابوبکر بیهقی از شاگردان او به شمار می روند. و برای او تألیفات فراوانی نقل شده است وی به سال 418 در نیشابور از دنیا رفت و او را در اسفراین دفن کردند. «عده الرجال ج 2: 19»، در «هدایه العارفین ج 1: 8»، وی را چنین توصیف کرده است: «رکن الدین، ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن مهران البغدادی الشافعی، که به «اسفرائینی» شناخته می شود. و از جمله تألیفات او (نورالعین فی مشهد الحسین) را نام برده است.

طاویه اسبی پرتحرک و پرتوان درویدن بوده چونان باد، واز همین روی او را «طاویه»

می گفتند، یعنی «بادپا». وقتی حضرت عباس (سلام الله علیه) «مارد» را به زمین انداخت و غلامی که «طاویه» را آورد به درک واصل نمود، «طاویه» را تصاحب کرد و سوار بر آن شد در حالی که در وسط میدان جولان می داد. و در زمانی اندک دو بیست و پنجاه سوارکار را به خاک انداخت در حالی که قبل از آن، پانصد و بیست نفر را به خاک مذلت نشانده و به هلاکت رسانده بود...

شمر وقتی دید، دلاور عرصه کربلاچه کار بزرگی انجام داد در خشم شد، به ویژه هنگامی که دید آن حضرت «مارد» را کشت و سوار بر «طاویه» شد، غبار مذلت عقل شمر را برد و آتش خشم جانش را سوخت، فریاد برآورد که: «ای پسر علی طاویه را از «مارد» پس گرفتی، بدان که این اسب از آن برادرت [امام] حسن مجتبی [صلوات الله علیه] بود که در روز «ساباط المدائن» از او ربوده شده بود.»

حضرت عباس (سلام الله علیه) وقتی به خیمه ها برگشت، آنچه را که شمر گفته بود به حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) عرض کرد. و حضرتش فرمودند: «درست است این اسب بادپا - طاویه - از آن شاه ری بود که پدرت (حضرت علی (صلوات الله علیه) در جنگ، او را کشت، و اسب او را به برادرت (امام حسن مجتبی (صلوات الله علیه) بخشید و در واقعه سباباط المدائن آن را به غارت بردند.»

### 66- پناه بردن «طاویه» به حضرت امام حسین (صلوات الله علیه)

اسفرائینی در رابطه با «طاویه» و برخوردش با حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) چنین می نویسد:

«فلما دنت الطاویه من الحسين (صلوات الله علیه) جعلت تلمس رأسها بتيابه كأنها ما

ف ارقته يوما واحدا...»<sup>(1)</sup>

ص: 169

1- نورالعین فی مشهد الحسین: 38 و 39 و 41 و 41، مطبعه المنار، تونس، اسرار الشهاده ج 2: 401.

چون که طاویه به امام حسین (صلوات الله علیه) نزدیک شد سر خود را به لباسهای آن

امام می مالید گویا کمتر از یک روز از آن حضرت جدا شده بود.

نکته: گویا آنچه را که مرحوم فاضل دربندی قدس سره در «اسرار الشهادة»<sup>(1)</sup> آورده از کتاب «نور العین فی مشهد الحسین (صلوات الله علیه)» نقل کرده و لذا با متن کتاب اسفرائینی بسیار شبیه است.

بنابراین واقعه حمله حضرت عباس (سلام الله علیه) و مبارزه تن به تن بامارد بن صدیف و پس گرفتن «طاویه» و آوردن آن به محضر حضرت امام حسین (صلوات الله علیه)، قطعی است، گرچه در برخی از وقایع جزئیة آن هماهنگی وجود ندارد.

### 67- «طاویه» یادآور مصایب امام مجتبی (صلوات الله علیه)

هنگامی که حضرت عباس (سلام الله علیه) طاویه را به خیمه ها آورد، به طور طبیعی بعضی از اهل حرم آن اسب را می شناختند، آیا به حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) آن هنگام که اسب برادر را دیدند چه گذشت و حال حضرت زینب علیها السلام وقتی اسب برادر را دید چه شد؟

آری در روز عاشورا، مصیبت هایی که بر حضرت امام حسن مجتبی (صلوات الله علیه) وارد شده بود به یاد اهل حرم آمد و طبعاً روضه خوانی برای امام مظلومان حضرت مجتبی (صلوات الله علیه) شروع شد.

در روز عاشورا دو اسب بی صاحب به خیمه آمدند، یکی «طاویه» بود، و دیگری «ذوالجناح» اما کدام یک بر اهل حرم سخت تر و جانگدازتر بود؟

اگر کمی گوش بسپاری، صدای ناله زینب را می شنوی که با دیدن «طاویه» به یاد

مظلومیتهای برادر افتاد و حزن و اندوه او چندان شد، هنوز صدای سکینه و رقیه به گوش می رسد، که فریاد می زدند و اعماه و اعماه، و شاید هم می فرمودند: عمو جان غربت و تنهایی ما را در این بیابان بنگر.

با چشم دل می توان دید آن لحظه ای را که حضرت عباس با «طاویه» روی به خیمه ها

آورده، و می توان حدس زد که حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، زهیر بن قین اطراف

ص: 170

طاویه را گرفته اند و بر مظلومیت امام حسن (صلوات الله علیه) ناله سرداده اند، و گمان می کنم اینکه حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) به زهیر فرمود: «لأرینک الیوم شیئا ما رأیته قط»؛ چیزی را امروز به تو نشان خواهم داد که هیچگاه ندیده باشی» همین واقعه طاویه باشد. یعنی ای زهیر شاید تو اسب برادرم ندیده ای، ولی الآن بین.

شاید به حضرت قاسم هم گفتند: بیا و اسب پدر را تماشا کن، آفاجان علی اکبر تو هم بیا اسب عمو را بین. و چه ناله ها که سر داده شد و چه اشکها که ریخته نشد، به طور طبیعی در آن لحظه کربلا مجلس عزا شد و آیا روضه خوانی هم داشت؟ کدامین مصیبت از مصایب امام حسن مجتبی (صلوات الله علیه) خوانده شد و یا به یاد و خاطره ها آمد؟ اما گمان می کنم آنچه به یاد دلاور عرصه کربلا حضرت عباس (سلام الله علیه) آمد، تیرباران شدن بدن منزه و مقدس حضرت امام حسن مجتبی (صلوات الله علیه) بود. اعتقاد این ناچیز بر این است که دو روز از روزهای عمر حضرت عباس (سلام الله علیه) سخت ترین روزها بود. 1. روزی که بدن پاک و مطهر امام حسن مجتبی (صلوات الله علیه) را در مدینه تیرباران کردند، و غضب حیدری در حضرت عباس نمایان شد و دست به شمشیر بردند که از برادر دفاع کنند، ولی حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) دستور دادند شمشیر را غلاف کن. 2. روز دوم، روز عاشورا بود که هرچه حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) اجازه میدان خواستند، از ساحت قدسی امام حسین (صلوات الله علیه) اجازه صادر نشد. و آنچه حضرت عباس (سلام الله علیه) در کربلا انجام دادند دفاع بود.

و چه اندازه سخت است که انسانی توانمند باشد اما مولایش اجازه انتقام ندهد. اما سخت تر از این دو روز، روزی بود که درب خانه حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) را آتش زدند و... و مظهر قدرت خداوند ناچار به صبر بود.

## 68- نکته ای برای اهل تحقیق

پرسشی که ممکن است اهل تحقیق، و نکته سنجان دقیق به آن بپردازند این که آیا این واقعه و این سخنان اعتبار دارد؟ و آیا می شود آن را به حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه)

منسوب کرده و به آن حضرت «اسناد» دهیم؟ و آیا می توان به آن استدلال کرد و مطالبی را به استناد آن مستند کنیم، و به قول اهل «علم اصول» آیا «اسناد» و «استناد» به آن صحیح است؟ به دیگر بیان برای اسناد این واقعه و آن فرمایشات به حضرت عباس (سلام الله علیه) و استناد به آن، به چه دلیلی می توان تمسک کرد؟ و راهیابی به صحت آن از کدام زاویه ممکن است؟

جواب: برای اسناد این کلام و آن شجاعت به حضرت عباس (سلام الله علیه) و استدلال و استناد به آن سه راه وجود دارد:

راه اول: بررسی اعتبار کتابی که این گفتار و کردار در آن نقل شده است.

راه دوم: بررسی مردانی که آن را گزارش کرده اند.

راه سوم: وثوق و اطمینان به صدور آن و یقین به جعل نبودن آن.

راه دوم در اینجا ممکن نیست چرا که کتابهایی که این واقعه را و آن گفتار را نقل کرده اند از روایان آن سخنی به میان نیاورده اند، بنابراین راهی برای اثبات صحیح بودن و یا موثق بودن این واقعه و آن فرمایشات وجود ندارد، بنابراین، این حدیث داخل می شود در اخبار مرسله، و اما راه اول و سوم بحمد الله باز است، که اگر ما اطمینان به آن دو راه پیدا کردیم، این واقعه - حدیث - داخل در عنوان «موثق الصدور» می شود یعنی اطمینان به وقوع واقعه ای که نقل شده پیدا می کنیم و در نتیجه هم صحیح است که آن جنگجویی و آن اتفاقات را به حضرت قمر بنی هاشم نسبت - به اسناد - دهیم و هم قابلیت استدلال - استناد - به دارد و خدا را سپاسگزاریم که چندین دلیل بر «موثق الصدور» بودن آن در دست است که به بعضی از آنها اشاره می شود، تا دانیان با انصاف آن را به محک دقت ارزیابی کنند، و مدعیان عیب جو با شتاب به قضاوت ننشینند. و با تیغ «تحریف در واقعه عاشورا (1)»، آن را مجروح نمایند.

بنابراین برای صحت «اسناد» و «استناد» این واقعه به حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) یک راه وجود دارد و آن اینکه این واقعه «موثق الصدور» است و برای اثبات وثوق و اطمینان به آن، بحث را در دو فصل پی میگیریم.

ص: 172

---

1- این هم از بلاهای علمی روزگار ما است که هر کس قلم به دست میگیرد و هر آنچه را نتوانست بفهمد با شلاق تحریف، حقایق را کبود می کند. گرچه با اندک بضاعت علمی می توان به ناتوانی علمی آنها پی برد.

طاویه - قابل انکار نیست؛ زیرا:

اولا: گفتاری که در این واقعه نسبت به حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) داده شده هم از حیث فصاحت و بلاغت در حد عالی است و از حیث محتوی نیز بسیار غنی است، و امکان ندارد کلامی با چنین محتوایی بالا و بلاغت عالی از غیر معصوم یا تالی معصوم صادر شود. که به خواست الهی بعضی از ظرایف و لطایف آن را می خوانید و به نظر می رسد که کلام از مرز یک گفتار عادی گذشته و در مرتبه معجزه و کرامت نشسته باشد.

ثانیا: تمام آنچه در این واقعه آمده دلالت آشکار بر شجاعت، بصیرت، وعظمت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) دارد که یک انسان و لو عالم و دانشمند هم باشد نمی تواند چنین گفتاری از او سرزند مگر کسی که متصل به شجره نبوت باشد.

ثالثا: کلام منطبق با عقل و قرآن و حدیث است، بلکه دلایل و شواهدی از قرآن و حدیث بر صحت و درست بودن آن وجود دارد. همان گونه که در شرح و توضیح آن خواهد آمد.

رابعا: انگیزه ای بر جعل آن نه از طرف ارادتمندان و نه از سوی معاندان وجود ندارد. اما از طرف ارادتمندان واضح است که آنها به دروغ چیزی را به حضرت عباس (سلام الله علیه) نسبت نمی دهند، چرا که خوب می دانند با کسی رودر رو می شوند که تمام عالم زیر سلطه هیبت او است.

دشمنان - امویان - نیز دست به جعل چنین داستانی که دلالتی آشکار بر مدح و منقبت حضرت عباس و حضرت حیدر کرار امیر مؤمنان (صلوات الله علیهما) دارد نمی زنند، علاوه بر اینکه این کلام با این محتوای بسیار بالا امکان ندارد جز از حضرت عباس (سلام الله علیه) صادر شود. بنابراین نه انگیزه ای برای جعل آن وجود دارد، و نه امکان جعل آن.

فصل دوم: این واقعه را با تمام محتوای آن محقق نامدار و موثق صاحب اعتبار مرحوم بیرجندی قدس سره در کتاب «کبریة احمر» آورده و کتاب اسفرائینی - نور العین فی مقتل الحسین - را به عنوان مؤید خود نام برده است. و می دانیم که ایشان در مسأله دقت در نقل و استناد مطالب واقعه عاشورا شاگرد و پیرو استاد خود، مرحوم محدث بزرگ میرزا حسین نوری قدس سره



است و آه و ناله آن دو، از مطالب غیر مستند و غیر صحیح در واقعه کربلا- به عرش اعلی رسیده است. بنابراین، نقل ایشان و «اسناد» و «استناد» او با آن همه دقت نظر و مبنای فکری برای هر انسان منصفی اطمینان آور است. گرچه مستند خود را ذکر نمی کند. اما از عبارت ایشان، اعتمادش به این واقعه آشکار است.

### 69- اعتبار کتاب «نور العین فی مقتل الحسین»

واقعه کربلا، به اندازه ای جانگداز و تأثیرگذار در مسیر حرکت تاریخ بشریت و خصوصاً مسلمانان و به ویژه ارادتمندان ساحت قدس اهل بیت بوده که به طور قطع کمتر محققى را مى توان سراغ گرفت که راجع به آن به تحقیق نپرداخته باشد، و کمتر محدثی را می توان یافت که احادیثی در آن ارتباط نقل نکرده باشد. بلکه بیشتر اهل تألیف، کتابهایی را تألیف و مجموعه هایی گرانبها از خود به یاد گذارده اند.

با کمترین تحقیق این حقیقت روشن می شود که از همان اول بعد از وقوع واقعه کربلا، دانشمندان، و محدثان و تاریخ نگاران به تألیف در اطراف آن پرداخته اند، از مقتل تألیف شده توسط جابر جعفی گرفته تا به امروز راهی است که ادامه داشته و به برکت حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) ادامه خواهد داشت.

و این شیوه ای بوده که در بین بزرگان شیعه و همین طور در نزد علمای مخالف وجود داشته و ادامه یافته و می یابد، بنابراین، این حقیقتی غیر قابل انکار است، البته این نکته هم مخفی نیست که هر کسی به حسب دیدگاه خود به آن واقعه پرداخته و تألیف خود را بر اساس آن پردازش نموده است.

بزرگان شیعه بر اساس دیدگاه امامان معصوم (صلوات الله علیهم) به آن پرداخته اند. و فرمایشات آن انوار مقدس را به رشته تحریر کشیده اند، علمای زیدی مذهب آن واقعه را بر اساس دیدگاه خود - جنگجو ستیز و مبارزه - به تحلیل نشسته اند، بعضی از مخالفین بر اساس فرهنگ اموی مطالب آن واقعه را به تحریر کشیده اند. گرچه بعضی دیگر بر اساس زاویه غیر اموی به آن حادثه بی نظیر پرداخته اند.

ولی آنچه مسلم است ادامه بخش حقیقت حادثه عاشورا، نه مختار تقفی است. و نه زیدی مذهببان و نه مخالفین، بلکه سلسله تداوم بخش حلقه واقعه کربلا، حضرت امام سجاد است و امام باقر و امام صادق (صلوات الله علیهم) و دیگر امامان معصوم و مطهر که نورالانوار الهی هستند. و اگر نیک به آنچه از آن بزرگواران به دست ما رسیده بنگری مانند آداب، زیارت کربلا، ثواب إقامة عزاء، اجر گریه بر واقعه عاشورا، و... به راحتی در می یابی که حقیقت کربلا، ولایت و معرفت است، و تسلیم شدن در مقابل مرتبه ولایت کبرای علویه. (1)

به هر حال تألیف کتابی در «مقتل» آن هم از دانشمندی شافعی مذهب که یکه تاز میدان حدیث و تاریخ در شهر نیشابور بوده است نه تنها بعید نیست بلکه باید گفت محال است که چنین دانشمندی با توجه به شافعی بودن، و حضورش در نیشابور که یکی از پایگاههای شیعه بشمار می رود، کتابی در مقتل نوشته باشد و به حسب زمان و مکان و مذهب انسان اطمینان پیدا می کند که کتابی در مقتل توسط او نوشته شده باشد.

چرا که ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن مهران شافعی که در روز عاشورا به سال 418 ق. در نیشابور تشیع شد و در شهر خود «الغراین» دفن شد، از دانشمندان شافعی است و حلقه درس او مشهور و کتابهای او پر رونق بود. و زمان او هم زمان رونق تشیع بوده و شهر زندگانی او نیشابور از پایگاههای شیعه و دانشمندان شیعه به شمار می رفته و بزرگانی از علماء و محدثین شیعه در آن زیست می کرده اند. تمام اینها عواملی است که دست به دست داده و موجب می شود که او کتابی در «مقتل» به نگارش درآورد و این امر هیچ بعید به نظر نمی رسد.

البته ممکن است ادبیات یک مؤلف در تدوین کتابهای متعدد، متفاوت باشد و این امری است که در هر زمانی احتمال دارد به وقوع بپیوندد، اگر فرض کنیم پانصد سال آینده محققى در رابطه با شخصیتی از زمان ما و تألیفات متعدد او به تحقیق پردازد و کتابهای متعدد برخورد کند و تحقیقی جامع از آن آرایه دهد، به طور طبیعی استناد بعضی تألیفات را به او محل تردید قرار می دهد، و حال آنکه مراحل متعدد عمر یک دانشمند مثل جوانی و پیری و ادوار علمی او تأثیر به سزایی بر ادبیات و محتویات کتاب دارد.

ص: 175

---

1- حق این مطلب را به این چند جمله نمی توان ادا کرد. خدایا توفیقی ده تا این وظیفه نیز انجام شود.

بنابراین تفاوت در ادبیات، چه از نظر علمی، و چه از نظر زمانی موجب نفی و اثبات

کتاب نمی شود و با این گونه امور حدسی نمی توان اظهار نظر قطعی کرد.

و نکته ای مهم که توجه به آن لازم است اینکه کتاب «نورالعین فی مقتل الحسین (صلوات الله علیه)» از چنان شهرتی برخوردار بوده که در «تونس» دویست سال پیش طبع شده و قریب به صد سال پیش در نزد مرحوم بیرجندی یافت می شده و این محقق ارجمند آن را نفی نکرده است. بلکه به آن استناد نموده است.

به هر حال خدشه در انتساب کتاب «نورالعین فی مقتل الحسین (صلوات الله علیه)» به ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن مهران بسیار مشکل است. و تحقیقات علمی را با حدس و گمان نمی توان زیر سازی کرد. بلکه به پژوهش بیشتر علمی نیاز دارد.

### **70- شرح و تحلیل کلام حضرت ابا الفضل العباس (سلام الله علیه)**

از آنجا که این داستان بیانگردلاوری، دانایی، توانائی، معرفت و عصمت حضرت عباس (سلام الله علیه) است، و توجه به آن بلکه نقل آن بسیار اندک است، و از طرفی در بردارنده نکات و مطالبی است که اشاره به آنها، گوشه ای از عظمت و جلالت مولای ما حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) را آشکار کرده و ما را به نمی از یم فضایل آن بزرگوار رهنمون می شود. لذا شرح و توضیحی هر چند کوتاه بر آن فرمایشات ضروری است و از آنجا که فرمایش آن حضرت دارای ده فراز است، برای روان بودن و سهولت، هر فرازی را جداگانه نقل و به شرح و توضیح آن می پردازیم.

در جنگهای دوران گذشته وقتی دو پهلوان رو در روی یکدیگر قرار می گرفتند قبل از هر چیز به گفت و شنود می پرداختند تا او روحیه طرف مقابل را بشکنند و یا قبل از وقوع جنگ، یکی آن دیگری را وادار به تسلیم کند، و از توهین و تحقیر و یا تشویق و تحریک همدیگر خودداری نمی کردند.

بدین جهت مارد بن صدیف شروع به سخن کرده و می گوید: «ای جوان بر خودت رحم کن و شمشیرت را غلاف کرده و تسلیم ما شو، و بدان که من آدم سنگ دلی هستم و...» او می خواهد روحیه دلاوری و جنگ جویی حضرت عباس (سلام الله علیه) را در هم بشکنند و خود را پهلوانی قدرتمند و جنگ جویی سنگ دل جلوه دهد و از این راه، رعب و وحشت در دل تک سوار کربلا ایجاد نماید و شاید هم چون آوازه دلاوریها و مردافکنی های آن شیربچه صفین و دیگر موطن را خوب به خاطر داشت و می دانست رویارویی با فرزند حیدر کرار چشیدن طعم شمشیر آتشبار و تسلیم کردن جان به خدای قهار را به بار خواهد آورد با اینگونه سخن یعنی وارونه التماس کردن می خواست آن حضرت را از معرکه جنگ منصرف کند تا بدین وسیله جان به سلامت برد و از فضیحت دنیا و عذاب زودرس آخرت بگریزد.

آنگاه همین کلام را در شعر تکرار کرده و به حضرت عباس (سلام الله علیه) جسارت می نماید که: «من مردی پرتوانم و تو جوانی نارس و کودکی تازه به بلوغ رسیده، پس بیا و تسلیم شو، چرا که هیچ تاب مقاومت با من را نداری.»

## 72- جواب حضرت اباالفضل (سلام الله علیه)

حضرت عباس (سلام الله علیه) پاسخی بسیار زیبا و لطیف که سرشار از فصاحت و بلاغت، و دربردارنده معارف بلندی است ارایه کردند که هرکس اندکی در آن کلمات آسمانی بیندیشد، به طور ناخود آگاه، زانوی ادب و خوردی درمقابل آن کوه معرفت، شجاعت و بزرگواری بر زمین می زند، و این قلم به اندازه فهم خود و با رعایت حوصله شما خواننده عزیز به بیان بعضی از زیبایی های آن کلمات می پردازد، به آن امید که مورد قبول درگاه آن یکه سوار میدان علم و عمل، شجاعت و معرفت قرار گرفته و گوشه چشمی به این گوشه نشین ناچیز بیندازد. که اگر چنین لطفی از آن سروربرهر ناچیزی صادر شود، او را از خاک تا افلاک می برد و بر سریرعزت و اوج قله معرفت می نشاند.

محقق رحمانی و عالم ربانی مولا فاضل دربندی قدس سره و عالم اندیشمند و محقق ریزیبن و متفکر نازک اندیش علامه بیرجندی قدس سره می نویسند:

«وقتی حضرت عباس (سلام الله علیه) یاوه گویی های مارد بن صدیف را شنید» فرمود:

«ما أراک أتیت إلا بجمیل و لا نطقت إلا بالتفضیل» (1) نمی بینم تو را چیزی آورده باشی مگر پیه سوخته و سخن نگفتی مگر اینکه ادعای برتری نمودی».

در گفتار مارد بن صدیف سه نکته اساسی بود: 1- اینکه من دلسوز تو هستم «إنی نصحتک»، «لقد رحمتک» 2- من بسیار از تو برترم «و لعل مثلی لا یقاس بیافع» 3- جسارت به حضرت عباس (سلام الله علیه) «إذ رأیتک یافعا».

حضرت در آغاز پاسخ دو واژه «جمیل» و «تفضیل» را به کار گرفته اند. که هر کدام آنها دو معنا دارند. اما جمیل به معنای زیباست و دومین معنا که از ذهن مخاطب دور است و در واقع جواب جسارت او است. یعنی «پیه سوخته» (2) همان گونه که معنای نزدیک واژه «تفضیل» برتری دادن است، اما معنای دور آن ادعای برتری کردن است (3).

و حضرت از این دو واژه استفاده کرده اند تا ظاهر عبارت را زیبا نشان داده باشند اما در حقیقت اراده فرموده اند که ای مارد بن صدیف سخنان تو گرچه ظاهری فریبنده دارد، اما در حقیقت نفرت انگیز است، یعنی سخنان تو چونان پیه سوخته مشمئزکننده است، و قوه بویایی هر انسان را آزرده می کند، تو با این سخنان، لاف زدی و ادعای برتری بر من نمودی، بنابراین مراد حضرت از «جمیل» پیه سوخته است همان گونه که مراد از «تفضیل» ادعای برتری کردن است. و این گونه سخن گفتن یکی از راه های کنایه و گویای فصاحت و بلاغت گوینده است.

و این سخن در حقیقت اولین تازیانه تحقیری است که حضرت عباس (سلام الله علیه) بر شخصیت مارد وارد کردند. و دلیل این مطلب کلام بعدی حضرت ابالففضل است که در

ص: 178

1- اسرار الشهادة ج 2: 398 .

2- فرهنگ لاروس ج 1: 748.

3- فرهنگ لاروس ج 1: 617.

توضیح کلامشان می فرمایند:

«غیر اِنی اری جعلک فی مناخ تذروره الریاح أو فی الضفه الا-طس لا- تقبله الانفس، و کلامک کالسراب یلوح، فاذا قصد صار ارضا بوار»؛ (1)

غیر از اینکه می بینم [گفتار تو را چونان] فضله ای آبدار در خوابگاه شتران که دست خوش بادهاست و یا در صخره ای که روی به نابودی دارد. [و از این روی] هیچکس آن را نمی پذیرد.

گفتارت مثل سراب که فقط نمود آب است نه آب، که اگر کسی به قصد سراب حرکت کند، هلاکت و نابودی او را می رباید.

اگر خوب دقیق شویم در این دو عبارت در می یابیم که حضرت بعد از آن که فرمودند: گفتار مارد بن صدیف چونان پیه سوخته نفرت انگیز است و عجب و خودبینی او را واداشته که ادعای برتری کند. در این عبارت کلمات مارد را تشبیه به فضله ای آبدار می کنند که در معرض تندباد است و زود حقیقت خود را آشکار خواهد نمود. و از این روی می فرماید: این یاوه گویی ها را کسی قبول نمی کند، چرا که سرابی بیش نیست، که هر کس به آن اعتماد کند از تشنگی هلاک خواهد شد.

#### 74- فراز دوم، بلندی طبع

پس از آنکه حضرت عباس (سلام الله علیه) تازیانه ای بسیار سخت بر روان مارد و گفتار او نواختند و هم گوینده و هم گفتارش را به زیباترین وجه خرد کردند. در ادامه می فرمایند:

«و الذی أصتته أن أستسلم الیک، فذاک بعید الوصول، صعب الحصول و أنا یا عدوالله و رسوله فمعود للقاء الأبطال، و الصبر علی البداء فی النزال و مکافحه الفرسان وباللله المستعان. فمن کملت هذه الأوصاف فیه فلا یخاف من برز إلیه»، (2)

آنچه را که روشن و اصل و ریشه گفتار خود قرار دادی [و بر پایه آن می خواهی که] من در مقابل تو سر فرود آورم، رسیدن به این خواسته بسیار دور است، و

ص: 179

1- همان

2- همان: 399

خواسته ای است که به دست آوردنش بسیار سخت است و من - ای دشمن خدا و رسول خدا - برای هم آوردی با پهلوانان، و بردباری بر بلاد رهنگامه کارزار، و جنگ با تک سواران تربیت شده ام، و از خدای کمک می جویم، و کسی که این ویژگیها در او به نتیجه رسیده باشد از هیچ جنگ جویی هراس ندارد.

بنابراین حضرت به خواسته ماردین صدیف اشاره می کند. که تواز من می خواهی تسلیم تو شوم، اولاً این خواسته ای بسیار بسیار سخت است، چرا که اگر گمان میکنی در مبارزه با من، به این خواسته می رسی، بدانکه جنگ با من کار بسیار دشواری است «صعب الحصول» و اگر گمان می کنی که من از تو هراسی دارم باید بدانی که این نیز به دست آوردنش خیلی بعید است.

از همین روی حضرت می فرماید: تسلیم شدن من در مقابل تو بدون جنگ و درگیری «بعید الوصول» است؛ زیرا من از هیچ کسی هراسی ندارم چرا که «من کملت هذا الاوصاف فیه فلا یخاف ممن برز الیه» و اما سرفروود آوردنم در مقابل تو بعد از جنگ، بسیار سخت است زیرا مرا برای جنگ آنهم با قهرمانان و مردان رزم آور عادت داده و پرورش داده اند. و از همین روی جنگ با من بسیار پر مخاطره است، چرا که «و أنا... فمعود للقاء الأبطال و...».

### 75- پیوستگی حضرت ابوالفضل به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و راز عصمت

نکته مهم این فراز آنکه حضرت خودشان را متصل به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله می کنند، و تو گویی این فراز نیز پاسخ دیگری است به ماردین صدیف، که من متصل به شجره پاک نبوتم و شجاعت لازمه وجودی من است، از این روی از کسی هراس ندارم.

«ویلک ألیس لی إتصال برسول الله صلی الله علیه و اله؟ و أنا غضن متصل بشجرته، و تحفه من نور جوهره، و من کان من هذه الشجره فلا یدخل تحت الدمام ولا یخاف من ضرب الحسام» (1).

وای بر تو؟ آیا برای من پیوستگی به رسول خدا صلی الله علیه و اله نیست؟ و حال آنکه من

ص: 180

1- همان.

شاخه ای هستم پیوسته به آن درخت و تحفه نفیسی هستم از نور ذات و گوهر آن حضرت و هرکس که از این درخت باشد داخل در عهد و پیمان (شما) نمی شود و از ضربه شمشیر نمی هراسد.

## 76- معنای: «اتصال»، «غصن»، «تحفه»، «جوهر»

«اتصال»: پیوستن، پیوستگی، بهم رسیدن، بهم آمدن. (1)

«غصن»: شاخه تنومند درخت را گویند که دارای شاخه های کوچکتری باشد، و «الغصنه»، «الجدع» شاخه کوچکی را می گویند که دارای شاخه های کوچکتری نباشد. (2)

«تحفه»: ارمغان، سوغات و هر چیز گرانبها و شگفت آور، ارزنده و نفیس. (3)

«جوهر»: گوهر، موجود قائم به نفس، ماده و اصل هر چیز که سرشت و طبیعت آن چیز بر آن استوار باشد. (4)

حضرت اباالفضل (سلام الله علیه) به چهارویژگی از خصوصیات شخصیتی خود اشاره می فرماید: ویژگی اول: پیوستگی آن بزرگوار به حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله، مانند پیوستگی شاخه تنومند درخت است به درخت. ویژگی دوم: ارمغانی بسیار ارزنده بودن آن بزرگوار از نور ذات پاک حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله ویژگی سوم: زیر بار عهد و پیمان ستمگران نرفتن آن حضرت ویژگی چهارم: هراسی نداشتن از چکاچک شمشیر به دلیل همان دو ویژگی.

## 77- راز پیوستگی به حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله

پرسشی که هر انسان باهوشی را به خود مشغول می کند اینکه اتصال و پیوستگی حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) به حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه واله چگونه قابل تصور و فهم است؟ در حالی که پدر او حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) و مادرشان حضرت ام البنین علیها السلام است.

ص: 181

1- فرهنگ لاروس ج 1: 33.

2- همان: 1249 و 1528.

3- همان: 539.

4- همان: 779.



به ویژه وقتی آن حضرت می فرماید: من شاخه ای تنومند از آن درختم، و تحفه ای از نور

ذات آن بزرگوار، و حال آنکه هیچ گونه نسبت مستقیم در بین نیست.

اگر نیک بنگری حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) این پرسش را پاسخ داده اند؛ آنجا که فرمودند: «و تحفه من نور جوهره».

## 78- نور ذات حضرت مصطفی صلی الله علیه و اله و مرتضی (صلوات الله علیه)

اگر از سر کنجکاوای نگاهی به خورشید و نور و آثار نوری آن بر زمین بیندازیم پی می بریم که اولاً هیچ درخشنده ای به نوربخشی خورشید نمی رسد ثانیاً آثاری که نور خورشید بر حیات موجودات زنده زمین دارد، هیچ نوری ندارد. از قبیل پرورش حیات در روی زمین، به ثمر رسیدن میوه ها، حیوانات و انسانها، انواع و اقسام رنگها که از تأثیر خورشید به وجود می آید و تربیت معادن و سنگها، ثالثاً - حرکتی که در منظومه شمسی هست به خصوص ماه و زمین، همه از برکت وجود خورشید است که نقش مؤثر آن در حیات قابل انکار نیست.

حقیقت وجود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) از یک نور - نور جلال و جمال الهی است - نشأت گرفته است، چرا که خداوند متعال آن دو بزرگوار را از آن «نور» آفرید.

تذکر: «روایات و احادیث فراوان و متواتری که در خلقت و آفرینش چهارده نور پاک در کتابهای حدیثی شیعه جمع شده و بیشترین آنها را علامه مجلسی قدس سره در کتاب شریف و گراسنگ بلکه بی نظیر «بحارالانوار» (1) گرد آوری نموده است را می توان به سه دسته تقسیم

ص: 182

1- آن کس که اهل تحقیق و تألیف است می داند که چند کار مهم و طاقت فرسا در کتاب نورانی «بحارالانوار» انجام که هر کدام آنها نیازمند، علمیت بالا، دقت بی نظیر، و حوصله بسیار زیاد است. 1. جمع آوری 2. اسلوب و شاکله بسیار قوی و محکم 3. جمع آوری احادیث در ذیل عنوان مخصوص 4. انشاء عنوان 5. بیانات و توضیحات در ذیل احادیث 6. تتبع و نقل اشعار و بررسی آنها 7. ارایه نظر و آرای مختار و... و این همه به طور عادی محال است از کسی سر بزند مگر به عنایات خداوند متعال و لطف چهارده نور مقدس و پاک، و لذا باید گفت کرامتی بس بزرگ و دایمی که از وجود بابرکت و پاک حضرت علامه قدسی شیخ محمد باقر مجلسی قدس سره ظاهر شده و اگر نبود غیر از همین کتاب، کافی بود که یک محقق، نازک اندیش به بزرگی آن بزرگوار پی ببرد. و آنکه در پی تنقیص مؤلف و آن کتاب است تو گویی می خواهد خورشید را با پف خاموش کند.

کرد. 1. احادیثی که بیانگر چگونگی آفرینش نوری حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله است. 2. اخبار و روایاتی که به چگونگی آفرینش ارواح انبیاء، شیعیان و ملانکه، عرش و آسمانها و زمین و... پرداخته است. 3. احادیث و اخباری که تجلی و ظهور آن بزرگواران در مراتب خلقت را روشن می کند. 4. فرمایشاتی که آثار اطاعت، محبت و معرفت و ولایت آنها را آشکار می کند.

اما آنچه در این بحث مورد نظر است مربوط به روایاتی است که چگونگی تجلی و تنزل و ظهور آن چهارده معصوم (صلوات الله علیهم) را در عالمهای متعدد بیان کرده و بیانگر اصل پدید آمدن است، یعنی احادیث دسته 1 و 2.»

به هر حال احادیثی که دلالت بر یگانگی حقیقت نور حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) دارند فراوان است که به نقل دو حدیث از آن همه، در اینجا بسنده می شود.

حدیث اول: حسین بن سعد می گوید: به محضر امام هشتم (صلوات الله علیه) شرفیاب شدم، در آنجا ابن غیلان گفت: به من حدیثی رسیده که هرکسی همسرش حامله باشد و نیت کند نام آن حمل و جنین را «محمد» بگذارد، فرزندش پسر خواهد شد، و همین طور اگر در نیتش باشد که نام او را «علی» بگذارد حضرتش فرمودند:

«علی محمد و محمد علی شیئا واحدا»؛ (1).

علی محمد است و محمد علی است (هر دوی آنها) یک چیزند.

بنابراین حقیقت آن دو بزرگوار یکی است، و لذا در روایات متعدد به این حقیقت به بیان

دیگری اشاره شده مثل اینکه می فرمایند: حقیقت آن دو از یک نور است ..

البته این نکته فراموش نشود که افضلیت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله تا به آنجا است که حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) می فرماید:

«إنما أنا عبد من عبید محمد»؛ (2)

ص: 183

1- الکافی، ج 6: 11، حدیث 2.

2- اصول کافی ج 1: 70، «کتاب التوحید، باب الکون و المكان، حدیث 5 و 8»

من بنده ای از بندگان حضرت محمد صلی الله علیه واله می باشم.

و این حدیث شریف را در نهج البلاغه، اصول کافی، کتاب التوحید می توان یافت.

حدیث دوم: علامه مجلسی قدس سره روایت مفصل و بسیار کارگشایی را از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله نقل می کند که یکی از فرازهای آن چنین است:

«.. أن الله خلقني و عليا من نور واحد...» (1)

خدای تبارک و تعالی مرا و علی را از یک نور آفرید.

و همین است راز اینکه حضرت محمد صلی الله علیه واله فرمود: «علی از من است و من از علی می باشم.» بلکه این حقیقتی است که در بسیاری از احادیث کتابهای مخالفین نیز نقل شده است (2). و پیش از این نیز نقل شد که نور و روشنایی تمام نورها و روشنایی ها از «نور الانوار» است که حقیقت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله و حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) است و به طور مبسوط بحث شد.

حدیث سوم: حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) می فرماید:

«كنت أنا و محمداً نوراً واحداً من نور الله عزوجل، فأمر الله تبارک و تعالی ذلك النور ان يشفق، فقال للنصف: كن محمداً و قال للنصف: كن عليا، فمنها قال رسول الله صلی الله علیه واله : علي مني و أنا من علي...» (3)

من و حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله یک نور بودیم از نور خدای عزوجل، پس خداوند دستور داد که آن نور، دو شق شود، پس به یک نصف فرمود، تو «محمد صلی الله علیه واله باش و به دیگر نصف فرمود تو «علی (صلوات الله علیه) باش. از این رو رسول خدا صلی الله علیه واله فرمودند: علی از من و من از علی هستم....

نکته: از مجموع روایاتی که نقل شد، دانسته می شود که گوهر و ذات آن دو بزرگوار بلکه تمامی چهارده نور پاک یک نور است، آن هم نوری که از نور جلال و عظمت الهی نشأت

ص: 184

1- بحار الانوار ج 24:35 و...: جامع الاخبار: 15، روضه الواعظین ج 1: 77.

2- همان: 164 «إحقاق الحق» ج 5: 242 - 255 و ج: 7: 390، ج 2699 و 481، و کتاب «فضائل الخمسة» ج 1: 168.

3- مستدرک سفینه البحار ج 10: 163: به نقل از «بحار الانوار ج 26: 3 و 4»

گرفته است، و اگر در شکل و شمایل انسانی آشکار شده اند از آن جهت است که انسان ها توان دیدن و مشاهده آنان را داشته باشند از همین روی در یکی از فرازهای کلام امام کاظم (صلوات الله علیه) می خوانیم:

«... ظاهرهما بشریه، و باطنهما لاهوتیه، ظهرا للخلق علی هیاکل الناسوتیه، حتی

یطبقوا رؤیتهما...»؛ (1)

ظاهر آن دو - حضرت محمد صلی الله علیه واله و حضرت علی (صلوات الله علیه) بشری است (یعنی آن دو بزرگوار حقیقتشان نور است ولی به شکل و شمایل بشر در بین مردم آشکار شدند). و باطن آنها لاهوتی است و در هیكلهای مادی آشکار شده اند تا آنکه خلق طاقت مشاهده آنها را داشته باشند.

چونان قرآن که حقیقت آن نیز نور است و «کتاب کریم» که «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (2) زیرا آن بزرگواران عدل قرآن کریم می باشند، اما به صورت همین الفاظ و نوشته ها ظاهر شد تا هدایت برای مردم باشد. وگرنه قرآن علم الهی است، و وحی خدا است که کسی جز حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله توان درک و تلقی و شنیدنش را ندارد، اما آن حقیقت به صورت زبان عربی نازل شد تا مردم طاقت شنیدن و مشاهده آن را داشته باشند. (3)

## 79- تحفه ای از آن نور

با توجه به آنچه گفته شد، معلوم شد که «نور» حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله و نور حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) یکی است، و گوهر و ذات حضرت علی شاه ولایت از گوهر وجودی و نورانی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه واله نشأت گرفته است. و از آنجا که حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) فرزند حضرت امیرالمؤمنین است، او هم از همان نور

ص: 185

1- تأویل الایات الباهره : 393 .

2- واقعه / 79.

3- بحث فنی و تخصصی بین بزرگان اهل دقت و معنا مطرح شده است که تقلین - کتاب و عترت - کدام برترند؟ در نتیجه سه قول به وجود آمده است: 1- فضیلت اهل البیت 2- فضیلت قرآن 3- تساوی. و بنابر قول سوم میگوییم: تمام ویژگی هایی که برای قرآن کریم است، برای عترت هم وجود دارد. گرچه محققین قول اول را پذیرفته اند. برای تحقیق رجوع شود به کتاب «العنايات الرضويه» و «خزائن المنابر» و....

محمدی صلی الله علیه و اله نشأت گرفته بنابراین حضرت عباس (سلام الله علیه) نیز شاخه ای نورانی از همان نور است. و از این جاراژ کلام حضرت عباس (سلام الله علیه) که فرمود: «أنا تحفه من نور ذاته» آشکار و هویدا می شود.

## 80- چرا تحفه؟:

دانستیم که «تحفه» دارای معانی متعددی است، 1. ارمغان، 2. چیزی ارزنده و نفیس، 3. شگفت آور و... و اگر نیک بنگری در می یابی که همه این ویژگیها در حضرت عباس (سلام الله علیه) جمع است، زیرا انصاف این است که آن حضرت ارمغان و سوغات ارزشمندی از نور حضرت محمدصلی الله علی واله برای امت آن حضرت است.

بدین سبب می بینیم هر کسی کوچک ترین آشنایی با دین اسلام پیدا می کند، مهمترین شخصیتی که بعد از امامان معصوم (صلوات الله علیهم) می یابد آن حضرت است، و به طور ناخود آگاه زبان به ستایش و عظمت او می گشاید، و افتخاری می شود برای تمامی مسلمانان تا آنجا که او مظهر شجاعت، شهامت، درایت و در یک کلام مجسمه دین اسلام شناخته می شود. علاوه بر اینکه هر که با هر مذهب و دینی به او روی می آورد، حاجت روا برمی گردد تا آنجا که در نزد تمام مذاهب اسلامی و غیر اسلامی، بودا، مسیحیت و... باب الحوائج است.

و ارزنده و نفیس بودن ذات آن حضرت هم با اندک تأملی در فضایل و مناقب آن بزرگوار برای هر انسانی با هر مشربی ظاهر و هویدا است، اگر کسی اهل علم است، تجلی علم را در وجود مقدس او می یابد، تشنه معرفت است او را ساقی معرفت می داند، مرد مردانگی و فتوت است به خوبی در می یابد که اسوه مردانگی او است، مردان شجاع در مقابل شجاعتش موری بیش نیستند، او هم زیبا است و هم با هیمنه، او مظهر و جایگاه جلال و جمال است، یعنی وجود مقدس او بیانگر جلال و هیمنه و جلالت است و هم روشنگر جمال و زیبایی، و در یک کلام او هم جلیل است و هم جمیل، از این روی او «انسان کامل» است.

پیش از این اشاره شد که حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) در صباحت و نیکی منظر و حسن قامت چنان بودند که «قمر بنی هاشم» لقب گرفتند، و در جلال و هیبت او را «عباس» نام نهادند. کمتر کسی را می توان یافت که در عین زیبایی، هیمنه و هیبت داشته باشد برای روشن شدن این حقیقت تحقیقی مختصر در معنای جمال و جلال ضروری می نماید.

جمال و زیبایی یک حقیقتی است که انسان آن را درک کرده و از فهم و درک آن لذت می برد و به طور ناخودآگاه به طرف آن جذب می شود، و یک کشش درونی او را به طرف زیبایی می کشاند، و زیبایی گاهی در دیدنی هاست مثل گل زیبا، منظره زیبا، خط زیبا، و یا از شنیدنی ها است که از طریق شنیدن، درک می شود، مانند، شعر، آواز خوش و با زیبایی عقلی است مانند، حسن کمالات و صفات شخصیتی، مثل، مروت، شجاعت و جود و...

همان گونه که جلال و هیبت و هیمنه نیز حقیقتی است که قدرت و نیروی فهم و درک آن در انسان به ودیعت نهاده شده است، مانند، هیبت کویر و یا هیمنه و هیبت شخص مقتدر.

بنابراین می توان گفت: بعضی از چیزها فقط جمیل هستند و زیبایی دارند، ولی هیچ گونه هیمنه و جلالتی ندارند. مانند، یک شاخه گل، غزال صحرا، خط زیبا و... و بعضی دیگر هیمنه دارند، ایجاد رعب می کنند ولی هیچ گونه جمال و زیبایی ندارند مانند افعی، جلادهای تاریخ مانند، حجاج، چنگیز خان مغول و...

ولی بعضی از واقعیتهای موجود علاوه بر جمال و زیبایی، شکوهمند و با جلال و هیبت نیز هستند مانند دریا به ویژه هنگام طلوع خورشید، که هم زیبا است که هراسانی را به طرف خود جذب می کند و هم شکوهمند و با جلال و جبروت است، و همین گونه است کوه ها، رودهای خروشان، آسمان به خصوص در شب چهاردهم ماه که هم زیبا است و هم جلال و هیمنه دارد.

در انسانها، نیز بعضی فقط زیبا هستند و جمیل، قد و چهره کاملاً متناسب که هر بیننده را به خود جذب می کند، اما جلال و هیمنه ندارند. و بعضی هیمنه و جلال دارند، ولی از زیبایی چهره و رشادت قد بی بهره اند. اما دسته ای هم دارای جمالند و جلال تا آنجا که هر انسانی را

شيفته و عاشق خود می کنند. و از آنجا که حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله از نور جلال و عظمت الهی آفریده شده اند. دارای جمالند و جلال و در جلال و جمال بالاترین پدیده های خداوندی هستند. و از همین روی کسانی که نسبت به آنها معرفت پیدا کرده اند، چنان شیدای آن بزرگواران شده اند که به مقام «تسلیم» رسیده اند (1) بلکه شیدایی بعضی از عاشقان نادان، آنها را تا مرز کفر کشاند، تا به آنجا که گفتند آنها خدایند، مثل آن عده که قائل به الوهیت حضرت امیرالمؤمنین شده اند، و یا مثل «نصیری» که اعتقاد باطلشان این بود که حضرت امام هادی (صلوات الله علیه) العیاذ بالله دارای مقام الوهیت هستند. (2) و یا «خطابی» که گمان فاسدشان این بود که العیاذ بالله حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) الوهیت دارند (3) و ... به هر حال چون جلال و جمال آن بزرگواران در حقیقت تجلی جلال و جمال الهی است، کسی را توان درک حقیقت آنها نیست و نتوان به کنه، حقیقت آنها رسید. (4)

جمله ادراکات بر خرهای لنگ \*\*\*\* او سوار باد پایان چون خدنگ

و بارزترین نمونه جلال و جمال الهی بعد از ائمه هدی (صلوات الله علیهم) وجود مقدس حضرت ابا الفضل العباس (سلام الله علیه) است، که جلال و جمال را با هم آمیخته چونان ماه تابان در وسط آسمان که جمال آن هر بیننده را خیره می کند، و هیمنه آن باعث می شود که دیگرستارگان زیبا به چشم نیابند، آری او مردی بسیار شکوهمند بود که حتی نام مقدسش یادآور جلال و جمال است.

او هم جمال و زیبایی جسمی را دارا بود که او را «قمر بنی هاشم» گفتند، و هم جمال روحی و شخصیتی داشت که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) او را به «نافذ البصیره» توصیف فرمودند. بلکه جمال روحی در فضل او یعنی معرفت الهی بود، بلکه چنان بر قله

ص: 188

1- که نمونه های تاریخی آن بسیار زیاد است که برجسته ترین آن، واقعه عاشورا است که مردانی چون زهیر بن قین، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، حر بن یزید ریاحی که خود از مبارزین مردمان روزگار خویش به شمار می رفتند آن چنان شیفته جمال و جلال سلطان شهیدان حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) شدند که تا آخرین لحظات حیات در عشق آن مولی سوختند.

2- زاد المجتهدین ج 1: 294.

3- همان: 289.

4- شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور: 324.

این وصف استوار شده که هرکس بخواهد به این زیبایی - معرفت الهی - برسد باید دست پرورده او بشود. از همین روی او را «أبا الفضل» گفتند.

اما جلال و هیمنه جسمی او به گونه ای بود که با دیدنش چنان هراس دردل دشمن پدیدار می شد که از جنگ و مبارزه پاپس می کشید و چون روباه از مقابل شیر می رمید. از همین روی «عباس» گفتندش. و جلال روحی او تا به آنجا بود که «صلب دین» و قوت ایمان بود و لذا حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) که حقیقت ایمان بودند وقتی چشم حق بین آن حضرت در عصر تاسوعا بر قامت او افتاد فرمود:

«ارکب بنفسی أنت»

بالا برد خدای همیشه لوای تو \*\*\* چون چشم شه فتاد به قدرسای تو

سیمای مرتضی مگر از چهره تو دید \*\*\* گفتا سوار شو که جانم فدای تو

و آن دم که دیدم مبارکشان بر بدن غرقه به خون آن حضرت افتاد فرمود:

«الآن انکسر ظهري» (1)

س تا ن م از ندران کدام عاقلی است که این همه جلال و جمال را ببیند و شیدای او نشود. گرچه افلاطون باشد یا سقراط، بوعلی سینا باشد یا مولی صدرا، و کدام دانشمندی است که به مقام علم رسیده باشد و در مقابل جمال او زانوی ادب به زمین نزند تو گویی شیخ مفید باشد یا شیخ اعظم انصاری، و کدامین عارف است که جز از خاک بوسی آستانه حضرتش، معرفت پیدا کرده باشد، خواه سید بن طاووس باشد و خواه سید بحرالعلوم و یا ملاحسینقلی همدانی.

و اگر کسی حقیقتاً جلالی دارد یا جمالی - نه جمال و جلال دروغین - ریزه خوار سفره او است، و او خود خادم درگاه حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) است، و آن حضرت عبد و بنده حضرت حق جل جلاله . پس ای نفس اگر مایه جان طلبی و اگر خواستار جلال و جمال حقیقی هستی، دست طلب به سوی فرزند حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) دراز کن که تنها راه چاره او است.

ص: 189

1- ترجمه تاریخ اعثم کوفی: 376.



اگر در آنچه گفته آمد با ژرف اندیشی دقت شود، معلوم می شود که حقیقتاً حضرتش تحفه ای ارزشمند و ارمغانی بس شگرف از ذات نورانی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله می باشد. و پیوستگی او به آن حضرت را با چشم ریزبین می توان دریافت. چرا که ذات نورانی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله مظهر جلال و جمال الهی است و او مظهر جلال و جمال حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله می باشد.

تذکر لازم: اگر می بینی نویسنده ای در توصیف جمال ظاهری حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) قلم فرسایی می کند و یا شاعری زیبایی جسمی او را ترسیم می کند او را معذور دار، چرا که نتوانسته قدم را فراتر بگذارد، و جمال جان او را دریابد، و آن سراینده و یا نویسنده ای که از دم زدن جلال و سطوت ظاهری او برخورد می بالد تنها توانسته آن حضرت را از این زاویه بشناسد. و جلال و هیمنه روحی او را وا گذاشته و هر دو دسته از جلال و جمال ظاهری و باطنی حضرتش که توأمان در وجود مبارکش تجلی یافته غفلت کرده اند، و به اندازه فهم خود او را ستایش کرده اند، چرا که انسان کاملی باید، تا کمال او را درک کند. یعنی بتواند، جلال و جمال ظاهری و باطنی او را بیابد و آن را ترسیم نماید، و این جز از معصوم بر نیاید، چرا که درک حقیقت او برای هیچ عالم، و عارف میسر نمی شود. وگرنه لازم می آید احاطه محاط بر محیط و این محال است.

نتوان گفت صفاتش به دو صد عمر یک از صد\*\*\* که برون است کمالات پسندیده اش از حد

جز حسین هیچ کسش قدر ندانست، به آنسان\*\*\* که ندانست کسی قدر علی را به جز احمد

قامتش حسرت طوبی و رخس رونق جنت\*\*\* تن او روح مجسم، کف او فیض مؤید(1)

### 83- فراز سوم، عصمت حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه)

حضرت عباس (سلام الله علیه) بعد از بیان پیوستگی و وابستگی ذاتی خویش به حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه و اله به حقیقتی دیگر اشاره کرده و می فرماید:

ص: 190

«فأنا بن علي لأعجز من مبارزه الأقران، و ما أشركت بالله لمحبه بصر، و لا خالفت

رسول الله صلى الله عليه واله فيما أمر» (1).

من پسر (حضرت) علی (صلوات الله علیه) هستم (بنابراین) از هم‌آوردی با پهلوانان ناتوان نیستم، و یک چشم بر هم زدن شرک به خدای متعال نورزیدم، و مخالفت رسول خدا صلی الله علیه واله را در آنچه فرمان داده بود نکرده‌ام....

مهم‌ترین مطلبی که در این فراز پرداختن به آن بایسته است این که حضرت عباس (سلام الله علیه) در مدت عمر پاک خود، نه شرک ورزید و نه عصیان نمود، و این همان حقیقتی است که سابقاً نگاشته شد، و این فراز به گونه‌ای آشکار، بیانگر «عصمت» قلبی و عملی آن بزرگوار است. و در اینجا باید این بحث را کمی رساتر از آنچه گذشت به نگارش آورد.

#### 84- فرق بین «عصمت»، «تقوی» و «ورع»

کاربرد این سه واژه در محاورات قرآن و روایات و نیز بین اهل علم و معرفت بلکه دانشمندان کلام و فلسفه بسیار زیاد است. به گونه‌ای که این سه کلمه تبدیل به یک اصطلاح در فرهنگ دینی شده، از این روی برای روشن شدن معنای آنها و اشتراکات و فرقه‌های آنها به یک بررسی کوتاه نیاز است.

ورع: در لغت و واژه‌نامه‌های فرهنگ عرب به معنای «کف» است، و «کف» ترک کردن کاری را می‌گویند، و یا به معنای منع کردن کسی از انجام کاری استعمال می‌شود.

بنابراین «ورع» یعنی اینکه کسی و یا چیزی بخواهد کاری را انجام دهد، و دیگر کسی او را منع کند، و یا نیروی درونی انسان در هنگام انجام کاری او را منع کند. و همین معنی در روایات آمده است.

حفص بن غیاث می‌گوید از حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) از معنای «انسانهای باورع» سؤال کردم، حضرت در پاسخ فرمودند:

ص: 191

1- همان.

«الذی یتورع عن محارم الله عزوجل» (1)

[با «ورع» کسی است که تورع از حرامهای الهی دارد. [یعنی نفس خود را از

ارتکاب معصیت منع میکند.]

بنابراین «ورع» یعنی اجتناب عملی از گناه لذا خدای تبارک و تعالی در حدیث قدسی می فرماید:

«یا ابن آدم اجتنب ما حرمت علیک، تکن من أروع الناس»؛ (2)

فرزند آدم از آنچه بر تو حرام کرده ام پرهیز، تا باورعترین مردم باشی.

بنابراین «ورع» ترک گناه است. خواه انسان اراده گناه بکند ولی در هنگام عمل آن را ترک کند و خواه ترک گناه بخاطر این باشد که اصلاً اراده

گناه نکند. (3)

تقوی: ریشه این کلمه از «وقایه» به معنای دقت در حفظ و نگهداری از چیزی (4) و معنای حقیقی آن عبارت است از:

«تنزیه القلوب عن الذنوب»؛ (5) پاک کردن قلبها از گناهان است.

بنابراین حقیقت «تقوا» حفظ و نگهداری قلب است از معصیت. و روشن است که حفظ قلب از معصیت یعنی اینکه انسان نیت گناه نکند. پس متقی کسی است که نیت معصیت هم نمی کند.

در این جافرق بین «ورع» و «تقوی» آشکار می شود، چرا که تقوی یعنی صیانت و

حفاظت قلب از نیت معصیت و «ورع» یعنی دوری از معصیت.

## 85- نکته، راه حفظ قلب از نیت گناه

توجه به یک مطلب لازم است و آن اینکه چگونه می توان قلب را از گناه مصون داشت؟ و

ص: 192

1- اصول کافی ج 2: 63، «کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، حدیث 8»

2- همان صفحه 62 و حدیث 7.

3- به اصطلاح «ورع» اعم است از اینکه ترک معصیت بخاطر عدم اراده معصیت باشد یا اراده معصیت بشود ولی در هنگام عمل از آن اجتناب نماید. بنابراین «ورع» اعم از «تقوی» است و «تقوی» اخص از «ورع» است.

4- مستدرک سفینه البحار ج 10: 407.

5- همان: 408 به نقل از مجمع البحرین «ماده وق ی»

راه کار رسیدن به جایی که انسان بتواند به جایگاهی برسد که نیت گناه هم نکند تا چه برسد به خود گناه چیست؟ گناه ظلمت و تاریکی قلب است. و قلب ظلمانی وحشت دار و وحشت زا است.

در روایات ما راه رسیدن به این رتبه بیان شده است. و آن اینکه قلبی که جایگاه نور است، ظلمت و تاریکی قصیر معصیت در آن راه ندارد. و سابقاً دانستیم که «نور» در حقیقت همان «ولایت» است و اگر قلبی آشیانه ولایت شد قطعاً، لاشخورهای ظلمانی حرامخوار معصیت، جرأت روی آوردن به آن را ندارند. چرا که خداوند چنین انسانی را از ظلمات به نور و از تاریکی به روشنایی می برد. چنانکه بانگ ملکوتی وحی چنین بر گوش جانها می نوازد که:

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (1)

او کسی است که بر شما صلوات می فرستد و نیز فرشتگان او، تاشمارا از تاریکی ها خارج و به نور برساند، و خداوند که به مؤمنان مهربان است.

و این «نور» نور ولایت است، و اگر نور ولایت در قلب کسی سکنی گزید، از متقین به شمار می رود. چرا که خود به خود نیت معصیت نمی کند. چرا که حقیقت «تقوا» چهارده معصوم (صلوات الله علیهم) می باشند که امام هشتم (صلوات الله علیه) فرمودند:

«نحن كلمة التقوى والعروة الوثقى»؛ (2)

ما کلمه تقوا هستیم و ما دستگیره محکم الهی می باشیم. (3)

بنابراین تنها «ولایت اهل البیت (صلوات الله علیهم)» است که قلب انسان را در رویارویی با معصیت مصون داشته و نگهداری می کند.

ص: 193

1- احزاب / 43.

2- کمال الدین: 202، «باب 21 حدیث 6»، بحار الانوار ج 23: 35.

3- برای فهم معنای «کلمه» و «کلمه الله» به کتاب گرانسنگ «امراء هستی: 239» تألیف محقق اندیشمند آیه الله حاج سید ابو الفضل نبوی قمی قدس سره مراجعه شود؛ و اگر خدا بخواهد به مناسبتی توضیحی در این ارتباط خواهد آمد.

پرسش: ممکن است کسانی بگویند: عقل انسان هم می تواند قلب را در مقابل گناه حفظ کند، چرا که عقل می گوید: فکر گناه، گناه قلبی است و...» بنابراین راه منحصر به ولایت نیست.

پاسخ: مطلب جالبی است، ولی مراد شما از این عقل، چیست؟ اگر مقصودتان فکر معاش است، که این قوه برای به دست آوردن زندگانی دنیا، ثروت، قدرت، ریاست و... از هیچ گناهی فروگذاری نمی کند. همان گونه که در معاویه بود و یا هر ثروتمند و قدرتمندی که شما بنگرید می بینید این افراد برای زیاد کردن اموال، و یا تحکیم پایه های قدرت از هیچ حيله، مکر، قتل، غارت و... خودداری نمی کنند.

و اگر نظر شما به «عقل نوری» است، فرمایش صحیح است ولی دانستید وقتی این عقل کارساز است که مؤید به نور ولایت شود، پس آخر الامر مصونیت بخش قلب در مقابل گناه و چاره ساز، «ولایت» است و الحمد لله رب العالمین.

عصمت: این واژه به معنای «منع»، «وقایه» آمده است گفته می شود.

«عصمه الطعام منعه من الجوع»؛ (1)

عصمه الطعام یعنی جلوگیری کرد غذا او را از گرسنه شدن.

و عرب به بند مشک که سقا بر دوش می اندازد «عصام» می گوید، زیرا از افتادن مشک

جلوگیری می کند. (2)

پس، عصمت یعنی جلوگیری کردن از چیزی، بنابراین عصمت در حقیقت عبارت است از اینکه خداوند کسی را از مرتکب شدن اشتباه جلوگیری کند، و مانع از اشتباه کردن شود. و بر همین اساس در زیارت جامعه می خوانیم:

«عصمکم الله من الزلل»؛ خدای تبارک و تعالی شما را از خطا و اشتباه منع کرد.

ص: 194

1- القاموس المحيط ج 4: 151 و الصحاح ج 4: 1610 (ماده ع ص م)

2- همان و مصباح المنیر: 414

## 87- نمایی از فرمایش امام صادق (صلوات الله علیه)

با نگرشی ظریف و کوتاه به حدیث شریف، دو نکته را در می یابیم که می توان آن را نمایی از آن حدیث به شمار آورد.

نکته اول: فرازهای کلام نورانی امام، به پنج صفت از اوصاف حضرت عباس اشاره دارد: 1. نافذ البصیره، 2. صلب الایمان، 3. جاهد مع اُبی عبدالله، 4. اُبلّی بلاء حسنا، 5. مضی شهیدا.

نکته دوم: آنچه جالب توجه و سزاوار ریزبینی است اینکه حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) دو صفت از صفات پنج گانه حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) را به صورت جمله اسمیه بیان فرموده اند، و سه صفت دیگر عمومی بزرگوارشان را به صورت جمله فعلیه فرموده اند که صفت اول و دوم از ویژگیهای ذاتی و شخصیتی حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) است. و سه ویژگی دیگر که در سه فراز بعد به صورت جمله فعلیه بیان داشته اند به ابعاد عملی حضرت عباس (سلام الله علیه) اشاره دارد یعنی «جهاد کردن» و «ابتلاء» و «شهادت» که به خواست خداوند به شرح و تفسیر آن می پردازیم.

## 88- راز عصمت امامان معصوم

گفته شد که خطا و گناه، ظلمت و تاریکی است، و سرچشمه آن هم نفس و هوا و هوس است، و کسی مرتکب آن می شود که نور ولایت در قلب او جای نگرفته باشد. و سر چشمه ترک معصیت و مرتکب خطا نشدن همان «نور ولایت» است چرا که از نور به جز روشنایی به وجود نمی آید، و محال است نور سر منشأ ظلمت و تاریکی باشد. پیش از این نیز دانستیم که حقیقت ذات آن بزرگواران «نور» است، زیرا روح آن بزرگواران از نور عظمت و جلال الهی آفریده شده و جسم آنها نیز از طینت علین است که همین طینت سرچشمه روح انبیاء و شیعیان است. بنابراین اساس خلقت و آفرینش آنها نور است آنهم «نور علی نور» و «نور الانوار».

البته خداوند آن حقیقت را تنزل داد و در همین جسم ناسوتی متجلی کرد، و روشن است که ظلمت و تاریکی معصیت با نور منافات دارد، و از همین روی آن بزرگواران مجبور نیستند، بلکه لازمه نورانی بودن ذات آن بزرگواران اقتضا می کند که غیر از نورانیت، چیزی دیگر از آنها صادر نشود.

بنابراین خداوند آفرینش آنها را بر اساس «نور الله التام»، «نور الانوار» و «نور علی نور» قرار داده و از همین روی از هر گونه خطا و لغزشی مصون و محفوظ هستند، پس آن وجودهای مقدس، از هر رجس و زشتی، و پلیدی و در یک کلام از هرگونه ظلمت و تاریکی پاک و پاکیزه اند.

## 89- فرق «عصمت» و «تقوی»

عصمت و تقوی هر دو مصونیت است، لکن در تقوی مصونیت قلبی از گناه به وسیله «نور ولایت» حاصل می شود. و اما حفاظت از خطا و اشتباه در آن لحاظ نشده است به خلاف عصمت که علاوه بر مصونیت از گناه عمدی، همانطور که قبلاً گفته شد حفاظت از خطا و اشتباه هم در آن لحاظ شده، چرا که صدور ظلمت و تاریکی از نور، چه عمدا و چه

سهوا محال است. بنابراین لازمه ذات آن بزرگواران (صلوات الله علیهم) عصمت است همان گونه که مثلا لازمه ذاتی نور، روشنایی و روشنایی بخشی است. نه اینکه ملزم به ترک معصیت هستند.

### 90- فرق «عصمت الزامی» و «عصمت لزومی»

در رابطه با عصمت پرستی از قدیم مطرح می شده که اگر خداوند آنها را از هر گناهی مصون می دارد پس فضیلتی برای ائمه (صلوات الله علیهم) نخواهد بود؟ جوابهای گوناگونی از این سؤال داده شده، ولی در اینجا جواب از این شبهه به گونه ای غیر از آنچه دیگران گفته اند مطرح می شود.

«الزام» و «لزوم» با یکدیگر فرق دارند، الزام وادار کردن است اما «لزوم» اقتضاء ذات است مثلا کسی خورشید را وادار به نورافشانی نکرده بلکه لازمه آفرینش آن اقتضاء نورافشانی دارد. همان گونه که زوجیت لازمه عدد چهار است. بلکه آفرینش خورشید، نور و حرارت را در پی دارد. همان گونه که جوهره آتش اقتضای إحراق و سوزاندن را دارد. بنابراین کسی خورشید را وادار نکرده که نورافشانی کند بلکه لازمه آن روشنایی بخشی است، و خداوند آن را چنین آفریده است.

بنابراین می گوئیم خداوند اصل و ذات چهارده معصوم (صلوات الله علیهم) را از نور آفرید، و حقیقت روح و شکل و جسم آنها نور است، و لازمه وجود آنها نورانیت است، که از آنها هیچ ظلمتی و تاریکی به وجود نمی آید، نه اینکه آنها مجبورند، بنابراین گناه نداشتن آنها الزامی نیست بلکه لزومی است، همان گونه که لازمه آفرینش انسان عقل و درک است، نه اینکه انسان ملزم به درک و عقل می باشند. پس جبر به طاعت به معنای الزام در آن بزرگواران نیست بلکه لزوم گوهر هستی آنها، اطاعت و بندگی خداوند است. پس آن انوار مقدسه الزام به اطاعت نشده اند، و مجبور نیستند، بلکه لازمه نور بودنشان ترک معصیت است.

### 91- رابطه «عصمت» و «استغفار» در نگاه سید بن طاووس و محقق اربلی

مطلبی که از دیرباز گریبانگیر ارادتمندان به ساحت قدس چهارده نور پاک (صلوات الله علیهم)

بوده اینکه چگونه استغفار امامان معصوم (صلوات الله علیهم) با مقام عصمت آنها سازگار است، چرا که از یک سو طبق دلیلهای فراوان عقلی و نقلی چهارده نور مقدس از هر گناه و لغزش و خطایی مصون و محفوظ هستند، و از سوی دیگر در دعاهای متعدد و روایات گوناگون می یابیم که آن بزرگواران (صلوات الله علیهم) استغفار می کنند.

بزرگان از اندیشمندان شیعه را از قدیم الایام بر آن داشته که راهی برای این مشکل بیابند. و از این روی هر کس به اندازه فهم و ظرفیت خود، جوابی یافته و به بیان آن پرداخته که می توان به داستان عالم نامدار و محقق دانا و محدث مورد اعتماد شیخ اربلی قدس سره اشاره کرد، که می گوید:

«مدت زمانی من در فکر این مسأله و در جستجوی پاسخ آن بودم تا روزی به حضور بزرگوار رضی الدین ابوالحسن علی بن موسی بن الطاووس علوی حسینی قدس سره رسیدم و این دلمشغولی خویش را به او عرضه کردم و خواستار پاسخی قانع کننده از او شدم.

او گفت: مؤید الدین علقمی وزیر همین پرسش را از من نمود، و او را چنین پاسخ دادم که: این تضرع و استغفار و توبه که از ساحت قدس چهارده معصوم (صلوات الله علیهم) صادر شده برای تعلیم به دیگران بوده به این معنی که ارادتمندان ناحیه مقدسه آن بزرگواران که اهل گناهان باشند یاد بگیرند که چگونه از درگاه الهی استغفار کنند.»

جناب اربلی می گوید:

«[گرچه پاسخ او قانع کننده بود] ولی بعداً یاد آمد که بعضی از استغفارها در دل شب بوده است که کسی نبوده یاد بگیرد، سپس [یعنی بعد از مدتی] مؤید الدین محمد بن علقمی وزیر این پرسش را از من نمود، من نیز پاسخ سید بن طاووس را به او گفتم، به علاوه اشکالی که بر این پاسخ داشتم نیز به او گفتم، ولی عقده قلبم، و دل مشغولیم چاره نشد [و این سؤال همچنان مرا مشغول خود نموده بود.]»

به نظر این ناچیز اگر جواب سید را بپذیریم، اشکال محقق اربلی صحیح نیست، چرا که



استغفار آن بزرگواران در نیمه شب-سحر-برای این بوده که شیعیان گنه کار تعلیم دهند که باید در نیمه شب و گاه خلوت توبه نمایند. و این دو در صورتی است که کسی نداند، و همین که این معنی نقل شده، برای ما کافی است در تعلیم این که توبه در خلوت و نیمه شب باشد، همان گونه که در قرآن و روایات متعدد این دو شرط را برای قبولی لازم دانسته اند.

به هر حال جناب اریلی در ادامه کلامش میگوید:

«سالها گذشت و حالات گوناگونی به من روی آورد و همچنان این سؤال بی پاسخ در قلب من مانده بود تا اینکه به عنایت و کرامت حضرت موسی بن جعفر (صلوات الله علیهما) عقده دل گشوده شد و شبهه برطرف شد.

بیان حل مشکل: پیامبران و امامان در تمام اوقات توجه به خدای داشته و جانهای آنان پر از محبت الهی است و در تمام ساعات عمر خاطر آنها پیوسته به درگاه الهی است، و همیشه مراقب خداوند متعال می باشند. چرا که فرمودند: «خدای را به گونه ای پرستش کن که گویا او را می بینی، که اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند.»

پس آنها همیشه توجه به خدای کرده و روی به سوی او دارند، و وقتی از مقام توجه و اقبال به سوی او روی به زندگی روزمره آورده و مشغول خوردن، آشامیدن و... می شوند، در حقیقت از آن مقام تنزل کرده و پایین آمده و مشغول به عالم دنیا شده اند، و از این تنزل - ولو خطا و گناهی نیست- اما احساس می کنند که باید استغفار کنند.

درست است که این نوع اشتغال گناه نیست، اما در مرأی و منظر مالک الملوک و سید عالم توجه به خوردن و آشامیدن دارند، و این خود إقتضاء استغفار دارد، که مگر نمی بینید اگر عبد و بنده ای از بندگان دنیا مشغول خوردن و یا آشامیدن شود و ناگاه متوجه شود که مولا و آقای او، او را می نگرد، لب به عذرخواهی می گشاید، چراکه خود را در مقابل مولای خود، مقصر می بیند، و بدیهی است که آن بزرگواران وقتی خود را در می یابند که در نزد مولای حقیقی - خداوند متعال - مشغول به غیر

او شده اند، لب به توبه و استغفار باز کرده آنچنان به تضرع و انابه می پردازند...»(1)

علامه قدسی شیخ محمدباقر مجلسی قدسس ره در بحار الأنوار پنج جواب برای این پرسش نوشته که هرکدام توان پاسخ این سؤال را دارا می باشد.

عالم جلیل و عارف بی بدیل، دانای معارف اهل البیت (صلوات الله علیهم)، علامه محقق السید حسین همدانی درود آبادی قدسس ره در شرح زیارت جامعه خویش، هشت جواب در حل این اشکال، ارائه فرموده که انصافاً هر جوابی از دقت و لطافت ویژه ای برخوردار است. (2) و پاسخهای عمیق را مرحوم علامه فقیه ملا- زین العابدین گلپایگانی - در گذشته به سال 1298 قمری - به رشته تحریر کشیده است. (3)

## 92- جوابی ارزشمند از پیر مردی خردمند

در سالی از سالهای پیشین که توفیق یار و زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (صلوات الله علیه) عظیم گشته بود، شبی بعد از ادای واجبات نماز و زیارت، در مسجد گوهرشاد مرا شرکت در محضر مردی از تبار اهل ولاء و عبادت، خلوص و صداقت نصیب شد. در آن محضر نورانی سخن از همین سؤال به میان آمد و کلام مردی از مردان علم، عرفان و سیاست در جواب این سؤال نقل شد که شبیه به جواب مرحوم اربلی بود.

آن پیر فرزانه بدون نقض و اشکال به جواب- که روش همیشگی اوست - لب به سخن باز کرد و راز مطلب را - آن گونه که به یاد حقیر است - این گونه گشود:

«علت استغفار در زبان امامان معصوم (صلوات الله علیهم) را، حضرت اباعبدالله

الحسین (صلوات الله علیه) در دعای عرفه بیان فرموده، و آنجا که بیان از خود معصوم

در این است چه حاجت به کلام غیر است.»

او سخن را چنین ادامه داد که:

«حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) در آخرین بخش دعای عرفه می فرماید: «... و

ص: 199

1- مستدرک سفینه البحار ج 7: 258 به نقل از «بحار الأنوار ج 25: 203»

2- الشموس الطالع من مشارق الزیارة الجامعه: 377، «در تفسیر، اشهد انکم الاثمه الراشدون، النور الثالث»

3- انوار الولاية: 567.

ألبس أوليائه ملابس هيئته فقاموا بين يديه مستغفرين»؛<sup>(1)</sup> و می پوشاند خداوند اولیاء خود را لباسهای هیبت خویش را، پس آنها در محضر او به استغفار می ایستند. بنابراین استغفار امان معصوم (صلوات الله علیهم) نه از سر گناه است، که منشأش مشاهده هیبت خداوند است.»

توضیح: در عظمت و بزرگی چهارده نور پاک (صلوات الله علیهم) بر غیر خودشان شکی نیست ولی در مقابل حضرت حق جل جلاله عبد و بنده اند. و آنگاه که خدای تبارک و تعالی بر آنها به هیبت و بزرگی متجلی می شود، در مقابل هیبت و بزرگی خداوند زبان به استغفار و تضرع و زاری می گشایند. بنابراین استغفار و عجز و لابه آنها نه از جهت اشتباه و معصیت است، بلکه از خوف و ترسی است که از هیبت خداوند متعال در جان آنها آشیانه می کند. همان گونه که وقتی نعمتهای خدای توانا را مشاهده می کنند، به شکرگذاری او مشغول می شوند.

### 93- راز عصمت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

در گفتار قبلی دانستیم که راز عصمت چهارده نور الهی (صلوات الله علیهم) در آفرینش نوری آن بزرگواران است، و نیز دانستیم که حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) شاخه تنومندی از درخت نوری و نورانی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله است، و ارمغانی بس نفیس از نور ذات حضرتش.

و این دو دانسته به ما می فهماند، که حقیقت حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) نیز نوری است منشعب از نور آن حضرت، بنابراین اقتضای ذات حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) عصمت است، چرا که از نور جز نورانیت حاصل نمی شود، و هیچگاه نور نمی تواند منشأ ظلمت و تاریکی باشد. پس ممکن نیست که از سقای کربلا و علمدار سبط مصطفی صلی الله علیه واله گناهی صادر شود.

و این فرمایش: «أنا غصن من الشجرة و تحفه من نور ذاته» یکی از محکم ترین ادله عصمت حضرت عبد صالح الهی یعنی پسر حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) می باشد. گرچه نشانه‌های عصمت حضرتش بیش از آن است که بتوان همه آنها را گرد آورد، و در یک کتاب به ثبت نمود. اما به نمونه هایی دیگر از آن به طور اجمال اشاره می شود.

ص: 200

#### 94- دلیل عصمت حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه)

برای عصمت آن حضرت (سلام الله علیه) می توان به دو دسته دلیل تمسک کرد، دسته اول فرمایشات خود آن حضرت، دسته دوم، کلمات نورانی امامان معصوم (صلوات الله علیهم).

#### 95- دسته اول فرمایشات خود آن حضرت

«فأنا بن علی لم اعجز عن مبارزه الأقران، و ما أشركت بالله لمححه بصر، و ما خالفت رسول الله فیما أمر»؛

من پسر علی هستم که از هموردی با امثال خود ناتوان نیستم، و به اندازه یک

چشم بهم زدن به خدای متعال شرک نورزیدم و مخالفت دستورات رسول خدا

صلی الله علیه واله ننموده ام.

اینکه حضرت فرمودند: «فأنا بن علی» اشاره است به حلقه واسطه خود و ذات اقدس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله علاوه بر اینکه همین فرزند حضرت علی بودن علت شهادت و شجاعت او است. اما ثمره و اثر آن پیوستگی هم در قلب آن حضرت ظهور نموده و هم در کردار او، اما اثر قلبی آن اینکه همیشه در طول عمر موحد بوده و همه توجه قلبی او به حضرت حق عجل الله بوده، لذا برای یک لحظه هم به شرک آلود نشده اند که «ما اشركت بالله لمححه بصر» و اثر عملی اینکه در مدت عمرش یک نافرمانی از دستورات حضرت نبی اکرم صلی الله علیه واله از او صادر نشده است که: «ما خالفت رسول الله فیما أمر».

بنابراین وقتی در مدت عمر خود یک لحظه شرک به خدا نداشته و به اندازه یک چشم بر هم نهادن مخالفت فرمان رسول خدا ننموده، یعنی به اندازه بر هم نهادن چشم، گناه مرتکب نشده است، یعنی هرچه کرده و یا گفته و یا در قلب گذرانده همگی طاعت و بندگی خداوند متعال بوده است. این همان عصمت قلبی و عملی است.

از همین روی استاد فقه و اصول و رجال، محقق سترگ، شیخ طه نجف قدس سره که همه فقها در مقابل علم و تقوای او زانوی ادب بر زمین می زنند در وصف آن حضرت می فرماید:

ص: 201

«او مقامش بلندتر از آن است که در این مقاله از او یاد شود، بلکه مناسب است از او به هنگام ذکر ائمه معصومین (صلوات الله علیهم) سخن رود.» (1)

دانشمند محقق و عالم موفق عبدالرزاق مقرر در توضیح کلام استاد خود مرحوم آیت الله العظمی طه نجف می فرماید:

«همان گونه که مشاهده می شود استاد فرمود: «به هنگام ذکر بزرگواران خاندان وحی» بلکه فرموده: «به هنگام ذکر ائمه معصومین (صلوات الله علیهم) و این نیست مگر بیانگر این امر که وی، قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) را، در جمله اهل البیت (صلوات الله علیهم) و از آنان می داند.

وی سپس می گوید:

علامه میرزا محمد علی اردوبادی نظر استاد فقیه خود را تأیید کرده و در قصیده خود می سراید: (به جهت اختصار ترجمه آن قصیده در اینجا آورده میشود.)

منزلت و شأن حضرت عباس (سلام الله علیه) که دانای به قرآن و آگاه به راه هدایت و علم و دین و منسوب به پنج تن آل عبا می باشد بسی بالاتر از آن است که تیری پرتاب کند و به هدف برخورد نکند، و یا کرداری از او سرزند و آلوده به گناه باشد... اما گناهی از او سر نزده است، و نمی گویم درباره او غیر از آنچه استاد طه نجف درباره امامان معصوم (صلوات الله علیهم) گفته است، بنابراین تمام کردارهایی که از او سر زد حجت است.... (2)

وی سپس چنین اظهار نظر کرده می گوید:

این نظریه در مورد حضرت ابالفضل (سلام الله علیه) را هیچ یک از علمای شیعه که اهل تحقیق و دارای افکار بلند بوده انکار نورزیده است. و ما از قصیده آیه الله العظمی شیخ محمد حسین اصفهانی قدس سره ... حقایق و ویژگی هایی از حضرت ابالفضل را شاهدیم که او را به اوج عظمت و قدسی و معنویت، و به مراتب والای عصمت می رساند. (3)

ص: 202

---

1- سردار کربلا: 251 «ترجمه العباس تألیف فقیه محقق عباس مقرر» به نقل از «اتقان المقال: 75.

2- همان.

3- همان: 252.

## 96- نمونه دوم از فرمایش آن حضرت (سلام الله علیه)

نمونه دوم نیز فراز دیگری از خطاب به حضرتش به ماردین صدیف است که فرمود:

«أنا غصن متصل بتلك الشجرة و تحفه من نور ذاته»؛

من شاخه تنومندم که پیوسته به آن درختم. (درخت نبوت) و تحفه ای نفیس و

ارزشمند از نور ذات اویم.

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله «نور الانوار» و «تجلی اعظم» الهی است و سابقا گفته شد که ذات آن حضرت اقتضاء نورانیت یعنی عصمت از گناه را دارد. و روشن است که فرع آن یعنی شاخه تنومندی که به آن پیوسته است نیز، همان ویژگی را دارد. یعنی از او فقط نورانیت و طاعت صادر می شود و ترک گناه لازمه ذات او است، و از همین روی فرمود من تحفه ای ارزشمند از آن ذات مقدس هستم. و واضح است که ارزشمندی آن حضرت به این است که به گناه آلوده نباشد و هیچگاه شرک نورزیده باشد. به جز نور عبودیت از او چیزی مشاهده نگردد. همان گونه که گفتار و کردار او در تمام عمر همه نور بود و نورانی، و بر همین اساس است که ذره ای ظلمت و تاریکی از او صادر نشد، و این یعنی عصمت.

دلالت این فراز بر عصمت حقیقی آن حضرت بسیار روشن و آشکار است به ویژه اگر در جمله «و تحفه من نور ذاته» اندکی نیک نگریسته شود که حقایق روشن می شود که افکار را مبهوت و جانها را حیران، و عقلا را سرگردان می کند.

## 97- دسته دوم، کلمات نورانی امامان معصوم (صلوات الله علیهم)

نمونه اول: دقت در همین فراز از سخن حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) - که مورد بحث است یعنی «کان عمنا العباس نافذ البصیره و صلب الایمان» - ما را به عصمت و طهارت باطن و ظاهر، پاکی درون و بیرون حضرت عباس (سلام الله علیه) رهنمون است.

اولا: وقتی بصیرت قلبی آنهم بصیرتی نافذ در عالم هستی برای آن حضرت مسلم است - و قبلا گفته شد که این صفت نورانی، صفت ذاتی و شخصیتی حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

است که همیشه آن بزرگوار با آن بوده. (1) محال است که کوچکترین گناهی چه در عمل و چه در نیت از آن حضرت صادر شود. بلکه اقتضای این وصف، عبودیت محض است. وگرنه بصیرت نافذه با اندک معصیتی زایل می شود. بنابراین گناه منافات با بصیرت نافذه دارد.

ثانیا: قوت دین بودن «صلب الایمان» (2) و قوت ایمان داشتن دلالت دارد که هیچ گاه از او عملی خلاف ایمان صادر نمی شود.

و ثالثا: این کلمه «عمنا العباس» بهترین دلیل است که حضرت عباس (سلام الله علیه) داخل در حکم چهارده معصوم است، با این تفاوت که آن چهارده نور پاک، نورانیت و عظمت و بزرگیشان را از خداوند متعال گرفته اند، و طهارت و نورانیت و پاکی حضرت عباس (سلام الله علیه) برگرفته از حضرت مولی علی مرتضی و امام حسن مجتبی و امام حسین (صلوات الله علیهم) است، و از همین روی او را «قمر بنی هاشم» می گویند.

و همانگونه که آن بزرگواران نورند، عموی نور هم، نور است، و از نور به جز نور صادر نمی شود. (3)

نمونه دوم: فرمایش امام سجاد (صلوات الله علیه) است که فرازی از آن چنین است:

«...إن للعباس عند الله تبارک و تعالی منزله یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه»؛ (4)

همانا برای عباس در نزد خدا مقام و منزلتی است که در روز قیامت همه شهیدان بر او غبطه می خورند.

با توجه به این کلام معلوم می شود. که حضرت عباس (سلام الله علیه) مقام و منزلتی بس عظیم در نزد خدای متعال دارد، و روز قیامت که روز آشکار شدن حقایق است، آن درجه برای همه آشکار می شود و همگی شهدا که از مقربان درگاه الهی هستند وقتی آن رتبه و درجه را

ص: 204

1- همین کتاب

2- بعد از این خواهد آمد که معنای این جمله این است که آن حضرت قوت و نیروی ایمان بود و این فراتر است از این است که بگوئیم ایمان قوی است.

3- توضیح این مطلب را در همین کتاب ان شاء الله خواهیم خواند. و در حقیقت پرده برداری از یکی دیگر از ادله عصمت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) خواهد بود.

4- شرح و توضیح این حدیث شریف در بخش دوم همین کتاب ان شاء الله خواهد آمد.

می بینند، تمنای آن را می کنند. و کلمه «جميع الشهداء» که به اصطلاح علمای «علم اصول» نص در عموم است این معنا را می رساند، که همه شهدا وقتی در مقابل آن رتبه قرار می گیرند، و عظمت آن را مشاهده می کنند، آرزوی آن را دارند. (1)

این رتبه و مقام چیست؟ ما نمی دانیم اما همین قدر درک می کنیم که آن رتبه از جایگاهی بس بزرگ سرچشمه می گیرد، و تا به آنجا عظمت دارد، که یاد صاحب آن را در عالم «علیین» بلکه در تمام جهان هستی رفعت و عظمت بخشیده است که «رفع [الله] ذکرک فی علیین»؛ خدا یادت را در «علیین» عظمت و بزرگی دارد.

و این همه جلال و شرافت نمی شود مگر آنکه صاحب آن در مدت عمر در طهارت و پاکیزگی کردار و گفتار و پندار بسر برده باشد. و هیچگاه به پلیدی معصیت آلوده نشده باشد. یعنی دارای مقام عصمت باشد، آنهم عصمتی که آن مقام را در پی داشته باشد.

اگر در آنچه گفته آمد، و مطالبی که پیش از این گفته شد و به خواست خداوند بعد از این خواهد آمد، به دیده تحقیق نگریسته شود هیچ شک و شبهه ای در عصمت حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) نمی ماند، آن هم عصمتی که بر اساس «بصیرت نافذه» و علم لدنی استوار است. بنابراین هیچ کس را توان مقایسه با حضرتش نیست، چرا که تمام وجودش در سراسر عمر، آینه تمام نمای صفات حضرت امام امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (صلوات الله علیهم) بود. و هیچ تخلفی از مقام ولایت کبرویه علویه و حسنییه و حسینییه صلوات الله علیهم) صورت نگرفت.

## 98- معنای دوم، «صب الایمان»

همانگونه که پیش از این گفته شد «قوت ایمان» بودن غیر از «ایمان قوی و مستحکم» داشتن است، و دانستیم که این کلمه شریفه «صلب الایمان» می تواند دلالت کند بر این که حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) صاحب ایمان قوی و استوار» بودند. و سراسر هستی او را ایمان

ص: 205

---

1- البته روشن است که چهارده نور پاک تخصصا از این قاعده مستثنی هستند، چرا که آنها به دلیل عصمت کبری، و دارا بودن عالیترین رتبه که فوق آن ممکن نیست و به دلیل آنکه حضرت عباس هرچه دارد از برکت ولایت آنها است، از این عموم خارج می باشند.



فرا گرفته تا اندازه ای که سر مویی غیر از ایمان در تمام وجود او یافت نمی شد. و هم دلالت بر اینکه آن حضرت «قوت و نیروی ایمان» بوده و صلابت ایمان» بودند.

و گفته شد که کلام امامان معصوم (صلوات الله علیهم) دارای هفتاد معنی است و انسان وقتی فقیه و دانا است که بتواند معانی متعدد فرمایشات امام معصوم (صلوات الله علیه) را بفهمد. این فرمایش حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در وصف حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) نیز دارای هفتاد معنای بطنی است، ولی این نوشتار به دو معنای آن می پردازد، که معنای اول آن گذشت، و اکنون وقت آن رسیده که به دومین معنی، پرداخته شود. یعنی اینکه گویا امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید: «عموی ما عباس ... صلابت و قوت ایمان بودند.»

و این نکته روشن است که کسی می تواند «صلابت ایمان» باشد که ایمانش قوی و استوار بلکه سراسر وجودش تحت تصرف ایمان باشد. به دیگر بیان، وقتی انسان به مقام تسلیم رسید، می تواند به رتبه بالاتر برسد، یعنی «صلابت ایمان» شود، و حضرت عباس (سلام الله علیه) این دورتبه را در عالیترین درجه آن دارد یعنی هم «صلابت ایمان» در آن حضرت آشکار بود، و هم خود «صلابت ایمان» بود. یعنی هم «ایمان» بر او «صلابت» داشت، و هم خود،

صلابت» برای «ایمان» بود.

پیش از این بیان شد که حقیقت ایمان، «امام» است (1)، و دانسته شد که قوت و نیروی را «صلابت» می گویند. که آشکار باشد، بنابراین معنای این فراز از حدیث شریف: «عموی ما عباس قوت و صلابت ایمان بود.» (2) چگونه قابل فهم است؟ و راز آن چیست؟ و چگونه می توان کلید این معنی را به دست آورد؟

به نظر می رسد که این معنی حقیقتی است غیرقابل انکار، اما برای روشن شدن آن به نمونهایی از این دست اشاره شود تا کمکی برای حل این معما باشد.

ص: 206

- 
- 1- امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید: «... اصل الدین هو الرجل و ذلك الرجل هو اليقين و هو الايمان و هو امام امته و اهل زمانه و من عرفه عرف الله...»، بصائر الدرجات، جزء 10، باب 21، حدیث 1.
  - 2- همانگونه که قبلاً گفته شد، این فراز «صلب الايمان» را در معنی است. 1. «عموی ما عباس ایمانش قوی و محکم و استوار بود.» در این صورت معنی واضح و آشکار است. معنای دوم: «عموی ما قوت و نیروی صلابت ایمان بود» قبول و درک آن کمی دشوار می نماید، که این نوشتار در پی آن است که این معنی را مورد بررسی و تحقیق قرار دهد، کما اینکه آن را می توان به دو گونه قرائت کرد. 1. صُلْبَ الايمان 2. صُلْبَ الايمان .

در اینکه خدای متعال قادر و قهار است و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله «تجلی اعظم خداوند»، و «رحمه للعالمین» و نمود کامل تمام صفات جلال و جمال الهی است هیچ شکی نیست، و واضح است که یکی از صفات خداوند متعال «قادر» است که توانا بر هر چیز و هر کاری است، و کاملترین مظهر و نمود آن در وجود اقدس حضرت نبی اکرم صلی الله علیه واله بروز کرده است. اما در عین حال می بینیم که جناب حمزه علیه السلام محبوب ترین عمومی پیامبر اکرم صلی الله علیه واله از چنان صلابت و قوتی برخوردار بود که وقتی اسلام آورد، اسلام تقویت شد.

حضرت امام باقر (صلوات الله علیه) در وصف آن بزرگوار می فرمایند:

« علی قائمه العرش مکتوب: حمزه أسدالله و أسد رسوله و سید الشهداء»؛ (1)

بر پایه عرش نوشته شده است، حمزه شیر خدا و شیر رسول خدا و سید و آقای دبستان شهیدان است.

قدرت و شجاعت و صلابت حضرت حمزه علیه السلام زبانزد دوست و دشمن بود و آنگاه که در خدمت اسلام قرار گرفت مدال شیر خدا و شیر رسول خدا را از آن خود کرد، و صلابت اسلام شد.

با توجه به این حدیث شریف معلوم می شود جناب حمزه علیه السلام «اسدالله» و «اسد رسوله» بود و نیروی بسیار محکم و استواری برای دین اسلام به شمار می رفت به دیگر بیان آن جناب صلابت و قوت اسلام و پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه واله بودند. به این معنی که نمود و ظهور صلابت دین بودند. پس اگر گفته می شود حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) قوت و صلابت ایمان بود کلامی تازه و ناباورانه ایی نیست. منتهی اگر کسی اهل درایت باشد بدون تأمل و دقت از اینکه حضرتش «صلابت ایمان» است، در نمی گذرد.

## 100- راز «صلابت ایمان بودن» حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

حل این معما و گشوده شدن این قفل سخت، نیازمند چهار پیش نیاز است که به حول و

ص: 207

قوه الهی به بیان واضح ولی مختصر به محضر شما خواننده محترم تقدیم می شود به امید آنکه روزنه ای هرچند کوچک به عالم نورانیت آن حضرت گشوده شود.

### 101- پیش نیاز اول: ولایت تکوینی و ولایت تشریحی

همانگونه که سابقا اشاره شد، روشن است که چهارده نور مقدس (صلوات الله علیهم) مظهر اسماء و صفات جلال و کمال الهی هستند، و در تفسیر آیه شریفه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ؟» معلوم شد که اسماء حسناى الهی و نشانه های خداوند آن بزرگواران هستند که «الواصفون القدرته و المعنون لعظمته» و در وصف حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و اله در دعای شب مبعث وارد شده که آن حضرت «التجلی الأعظم» الهی است.

بنابراین آن ذوات مقدسه هم «مظهر» اسماء و صفات ایزد منان هستند و هم «ظهر» صفات کمالیه خدای تبارک و تعالی، یعنی هم جایگاه ظهور و آشکار شدن و هم نمود و آشکار کننده تمامی صفات و اسماء خدای سبحان هستند. هم «نمود» او و هم نمایانگر، او می باشند.

مؤخرند به صورت ز انبیا اما \*\*\* مقدمند به معنی به جمله اشیا

رییس اهل دلند و شهان اهل صفا \*\*\* مظاهرند برای ظهور نور خدا (1)

یکی از صفات الهی آن است که بر جمیع عالم ولایت تکوینی دارد، که «هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ» (2) و هم ولایت تشریح احکام و هم ولایت هدایت از آن او است که «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...» (3) به این معنی که خداوند سبحان آفریننده هر پدیده ای است، و بر همگی آنها سلطنت و ولایت دارد که هر گونه تصرفی بکند؛ چرا که او خالق و مالک حقیقی تمام آفرینش است. و او است که دستورات و احکام را برای بندگان خود وضع میکند و تشریح همه احکام به دست او است.

و خلیفه خداوند در بین همه خلقت در تمام صفات از جمله همین دو ولایت، چهارده نور

ص: 208

1- رسائل ادهم خلخالی: 147.

2- بقره / 257.

3- شوری / 28.

پاک (علیهم صلوات الله) هستند که «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (1) یعنی مظهر و جایگاه ولایت تشریحی و نیز ولایت تکوینی خدای متعال آن بزرگواران هستند.

و نکته جالب توجه اینکه ولایت تشریحی که از طرف خداوند برای آن ذوات مقدسه وضع شده است، قابل غضب کردن می باشد همان گونه که غضب شده و این غضب تا ظهور حضرت قائم آل محمد صلوات الله علیهم، ادامه دارد. اما ولایت تکوینی آن چهارده نور پاک صلوات الله علیهم به هیچ وجه امکان غضب شدن ندارد، عالم محقق، و دانشمند نکته سنج آیه الله نبوی قمی در ارتباط با ویژگی های این دو منصب می نویسد:

«... اولیای خدا دارای دو منصبند، یکی زعامت امر تشریح، دوم زعامت امر تکوین، در زعامت امر تشریح تصرف آنان قابل رؤیت و مشاهده است. مثلاً- امر و نهی، و خطابه و موعظه و اجراء حدود و قصاص و جهاد و سایر مقامات تشریحی... همه اینها مقامی است ظاهری و علنی، که اگر بسط ید در آنها داشته باشند معلوم و اگر مقهور شوند، و این موقعیت به غضب از آنان زایل گردد آن هم ظاهر و هویدا است. ولی منصب دوم که زعامت امور تکوینی عالم است برای مردم قابل رؤیت و مشاهده نیست، مگر آنکه خود آن بزرگواران به خاطر معرفی شموخ و عظمت خود احیاناً گوشه ای از آن تسلط معنوی را به دیگران ارائه دهند، چنان که ظاهراً با اشاره خورشید را بر می گرداندند و... اما بقیه موارد را مردم نمی بینند، و توجه ای ندارند مگر آنکه با نیروی علم و ایمان [ معرفت شهودی ] به وجود این حقایق غیبی مدعن و معتقد شوند.

[ و به هر حال ] منصب دوم قابل غضب کردن نیست و امام (صلوات الله علیه) در هر حال چه مبسوط الید و چه مقهور و محروم از زعامت امر تشریح باشد، عهده دار این منصب هست و به انجام وظیفه و اجراء برنامه تکوین مشغول است...» (2)

ص: 209

1- مائده / 55، «همانا ولی شما خداوند و رسول خدا است و کسانی که ایمان آورده، همانان که نماز را به پا داشته و زکات می دهند در حالی که در حال رکوع می باشند.»

2- أمراء هستی: 85، 86.

اما اینکه امام (صلوات الله علیه) از ولایت تکوینی برای اجراء برنامه های ولایت تشریعی استفاده نمی کنند، علل و عوامل متعددی دارد که همگی آنها را می توان در یک جمله خلاصه کرد که: آنها گرچه قادرند و در عالم هستی ولایت دارند، اما عالم و حکیم و مطیع خداوند حکیم هم هستند. بر این اساس - اطاعت و حکمت - به جز مواردی که حکمت اقتضاء کند نظام خلقت را رعایت می کنند که بر اساس همان ولایت تکوینی، حفظ نظام خلقت نیز بر عهده آنها است. از همین روی بر خلاف نظام عادی خلقت کاری نمی کنند مگر اینکه علم و حکمت آن بزرگواران اقتضاء کند آنها را بر اساس فرمان خدای سبحان.

خلاصه اینکه گرچه آن انوار مقدسه دارای ولایت تکوینی بر همه عالم هستند ولی آن ولایت بر اساس مظهریت آنها از صفات کمالیه الهی است مانند علم، حکمت، قدرت و در عین حال اطاعت از فرمان حضرت حق جل جلاله، و واضح و آشکار است که اگر خورشید را بر می گردانند، و یا عکس شیر را، شیر واقعی می کنند، و یا در هنگامی که درب خانه را آتش می زنند و یا ظلم را به آنجا می رسانند که طفل شیرخوار را شهید می کنند، از آن ولایت استفاده نمی کنند، همه و همه بر اساس علم و حکمت است و از همه بالاتر اطاعت از خواست خداوند متعال.

و از همین روی ما و اماندگان بیابان نادانی، و در ماندگان از معرفت ربانی را نمی رسد که چون و چرا کنیم، که تنها وظیفه ما تسلیم محض در مقابل آن انوار مقدسه است، که تکلیف همین است و بس، مگر اینکه به رتبه بصیرت و معرفت الهامی برسیم، و اسرار کردار و گفتار آنان را درک کنیم، همان گونه که حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام و الصلاه) اسرار کردار حضرت خضر (صلوات الله علی نبینا و آله و علیه) خبر نداشت تا آن گاه که حضرت خضر صلوات الله علیه بیان فرمود.

و همین گونه است اسرار کردار و گفتار چهارده نور مقدس (صلوات الله علیهم) که با عقل و با دانش عادی راز احادیث و یا اعمال آن بزرگواران را نتوان فهمید، و کسانی که به رتبه «منا أهل البیت» نرسیده اند و می خواهند، رمزی از رموز آن حضرات را پیدا کنند، راه به بیراه خواهند برد و باید به چنین عقلی و عاقلانی گفت:

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه تو است \*\*\* عرض خود می بری و زحمت ما میداری

آری رازگشای اسرار آل محمد (صلوات الله علیهم) عقل نورانی است که توسط «نور الانوار» تأیید شده باشد (1)، بنابراین هوشی که اسیرهوس شده و در ظلمات فرو رفته، توان درک «نور» را از کف داده و تا عقل تاری در تاریکی غرق شده کجا توان رسیدن به وصال نور دارد؟

## 102- پیش نیاز دوم: فرق «تجلی» و «ظهور»

«تجلی» یعنی جلوه نمودن، و «ظهور» یعنی آشکار شدن به بیان دیگر «تجلی» یعنی «نمود» و «ظهور» یعنی «بروز» بنابراین وقتی در دعای شب مبعث می خوانیم: «اللهم إني أسئلك بالتجلى الأعظم فى هذه الليلة...»؛ خدایا از تو درخواست میکنم به حق بزرگترین تجلی تو در این شب...» یعنی اینکه جلوه و نمود خداوند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است که جلوه و نمود اعظم خداوندی است.

و از همین جهت است که بر همگی پیامبران هیمنه داشته و گواه آفرینش است و تمامی ملکوتیان فرمانبراو هستند و لذا در زیارت آن حضرت می خوانیم:

«... المهیمن علی رسله و الخاتم الأنبیاء و الشاهد علی خلقه و المکین لیده، و

الادوات المطاع فی ملکوته...» (2)

## 103- رمز عظمت آن حضرت در کلام حضرت مولی (صلوات الله علیه)

راز آن همه عظمت را می توان در این خطبه که حضرت ثامن الائمه (صلوات الله علیهم) از جد بزرگوارشان حضرت مولی (صلوات الله علیه) نقل می کنند یافت. در روز عید غدیر شماری از یاران خاص امام هشتم (صلوات الله علیه) برای افطار در نزد او حاضر بودند. حضرت در فضایل روز غدیر گفتگو می فرمودند، تا سخن رسید به آنجا که آن بزرگوار از پدر بزرگوارشان و ایشان از پدر بزرگوارشان تا حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) که فرمودند: در سالی روز عید غدیر با

ص: 211

1- در بخش «عقل و بصیرت» همین کتاب. بحث مفصلی راجع به عقل مطرح شد.

2- مفاتیح الجنان: 565 «زیارت آن حضرت از راه دور»

روز جمعه مصادف شد. در آن روز پدر بزرگوارشان حضرت مولی (صلوات الله علیه) منبر رفته و خطبه ای مفصل خواندند. که یکی از فرازهای آن چنین است:

«و أشهد أن محمدا عبده و رسوله استخلصه في القدم على سائر الأمم على علم منه انفرد من التشاكل و التماثل من أبناء الجنس، و انتجبه امرأ و ناهيه عنه، أقامه في سائر عالمه في الأداء مقامه... إن الله اختص لنفسه بعد نبیه صلی الله علیه و اله من بریته خاصه علاهم بتعلیته و سماهم الی رتبه...»؛ (1)

و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه و اله بنده خدا و رسول او است که او را از بین همه امت ها برای خود برگزیده چون می دانست که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله در بین همنوعان خود یگانه است، و او را برای امر و نهی از طرف خود بر عالم از جانب خود برگزید. و او را در بین جهانیان در مقام خود جایگزین کرد تا از طرف او کارهای جهانیان را برآورد. و همانا خداوند متعال از میان آفریده هایش عده ای خاص (آل پیامبر (صلوات الله علیهم) را ویژه خود ساخت. بعد از پیامبرش صلی الله علیه و اله، و آنها را به بزرگی خود بزرگ کرد، و آنها را به رتبه اش بالا برد....

روشن است آن که را خداوند در عالم هستی در مقام خود مقیم می کند، در اذن دخول حرم امامان معصوم (صلوات الله علیهم می خوانیم: «... الحمد لله الذی من علینا بحکام یقومون مقامه لو کان حاضرا فی المكان...» (2) کسی است که مظهر صفات الهی باشد، و تمام صفات الهی در او جلوه کرده باشد. و از این روی تمام هستی - از عرش تا فرش - همه به آن نور الأنوار متوجه هستند و از او مدد می گیرند، و از او اطاعت می کنند، که:

«نحن وجه الله الذی یتوجه به الناس إلیه تعالی»؛ (3)

ما وجه خداییم که همه مردمان برای روی به خدا آوردن بدان توجه میکنند. و همه به او محتاجند و او از همه بی نیاز، و تنها نیازمند خدای سبحان است. بلکه هر چیزی به عالم می رسد از وجود مقدس آن سرور است. چرا که مظهر اسماء است و یکی از

ص: 212

1- مصباح المتجهد: 752، مصباح کفعمی: 695، بحار الانوار ج 94: 112.

2- مفاتیح الجنان «در اذن دخول حرم های شریفه».

3- بحار الانوار ج 86: 3.

اسماء الهی «الغنی» است که از همه بی نیاز است و همه به او نیازمند، لکن فرق در این است که الله «غنی بالذات» است و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله «غنی» است به سبب عطای خداوند.

تمام صفاتی که برای حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله است برای ائمه معصومین (صلوات الله علیهم) هست به جز نبوت، لذا حضرت مولی علی (صلوات الله علیه) در ادامه کلام مبارکشان فرمودند:

«إن الله اختص لنفسه بعد نبیه من بریته خاصه علا هم بتعلیته، و سما بهم الی رتبه».

و در این زمان مقیم در عالم خلقت با همان اوصافی که برای خاتم الانبیاء حضرت محمد صلی الله علیه و اله بیان شد غیر از نبوت، وجود اقدس سید العالمین، مولایمان حضرت حجه بن الحسن العسکری (صلوات الله علیه) می باشند، و او است که همه روی به او، و او روی به سوی الله تبارک و تعالی دارد. هر کجا نوری و نورانی است از پرتو آن نور الأنوار و نور اعلی است که خود جلوه نور الهی است. و زبان حال بلکه زبان قال اهل بصیرت همه این است که ای سید عالمین و ای سرور مؤمنین ای حجه بن الحسن صلی الله علیه و اله:

همه انوار ظاهر در مظاهر \*\*\* زمهر روی تابان تو باشد

ندارد بی تو، هستی هیچ چیزی \*\*\* که جان جمله شان، جان تو باشد (1)

چرا که «باب الله» اوست، و قبولی عبادت در گرو ولایت او، و بالا رفتن اعمال و دعاها، رهین امامت اوست، و اگر کسی را نورانی است از پرتو نور اوست، که قوام عالم، تنها به اوست، و او گواه عالم و حجت خدا بر هستی است و همه هستی، محضر او است، اما کو چشم بینا و گوش شنوا! آری: ای از تو فتاده عالمی، در یم نور \*\*\* در پیش تو درویش و توانگر همه عور

ای با همه در حدیث و گوش همه کر \*\*\* وی با همه در حضور و چشم همه کور (2)

#### 104- پیش نیاز سوم: ظهور «رحمه للعالمین» در عاشورا

همان گونه که سابقا گفته شد، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله، مظهر تمام اسماء و صفات

ص: 213

1- رسائل ادهم خلیالی: 378.

2- همان: 381.



الهی است، که از آن جمله است اسم «رحمت»؛ « وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ » (1) اما بروز و ظهور این صفت «رحمت جهانی بودن آن حضرت» - با توجه به این نکته که «رحمت» الهی، یا رحمانی است و یا رحیمی - چگونه است؟

با کمی اندیشه و دقت این نکته به خوبی دریافت می شود که این صفت، با رویکرد رحیمی آن در دو امام آشکار می شود. 1- واقعه کربلا و عاشورای حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) 2- هنگام ظهور حضرت حجه بن الحسن العسکری (صلوات الله علیهما) و یکی از القاب و صفات آن دو بزرگوار «رحمه الله الواسعه» است.

توضیح: قبلا گفته شد که قرآن و کلمات چهارده معصوم (صلوات الله علیهم) دارای ظاهر و باطنی است و تا هفتاد معنی برشمرده اند. کردار و رفتار - سنت عملی به آن بزرگواران نیز از این قاعده مستثنا نیست، به دیگر بیان عمل آن ذوات مقدسه هم دارای مراتب و لایه های متعدد است. و در حقیقت همان چیزی است که به اسرار آل محمد صلی الله علیه واله تعبیر می کنند، و یکی از مهمترین واقعه ها، واقعه کربلا است که ظاهری دارد و چندین باطن و لایه و مرتبه.

### 105- مرتبه اول: ظاهر واقعه عاشورا

مرتبه و لایه ظاهری کربلا همان است که ظاهرینان به آن توجه می کنند، و بعضی از فرمایشات حضرت سالار شهیدان امام حسین (صلوات الله علیه) به آن اشارت دارد، و آن اینکه از یک سو ظلم و جور حکومت غاصب اموی بیداد می کرد و از سوی دیگر اهل کوفه دعوتنامه فرستاده بودند. این دو حقیقت انسانهای نزدیک اندیش را بر آن داشته تا آن واقعه را تنها از این جهت بررسی کرده و به جنبه حماسی آن توجه کنند، و به تحقیق و تألیف و سخنرانی در ارتباط با آن پردازند. و این جنبه همان است که انسان هایی که ذوق سیاسی، انقلابی و حماسی دارند به آن پردازند مانند، زیدی مذهبیان، یا افرادی چون گاندی، و البته این حیث قابل انکار نیست، اما غفلت از اسرار و لایه های دیگر آن، باعث می شود که حقیقت آن واقعه تحریف شود، و چه بسا موجب انحراف شماری از شیعیان گردد. و واقعه کربلا در حد یک

ص: 214

حماسه چونان حماسه های دیگر در اندازه یک مبارزه و ظلم ستیزی که مشابه آن در جاهای دیگر دنیا اتفاق افتاده و یا می افتد فرود آمده و چه بسا فراموش شود.

و چه بسا با آن در حد یک جنایت جنگی برخورد شود که با انتقام و به سزای عمل رساندن جنایتگران آن واقعه پرونده کربلا بسته شود همان گونه که مختار این عمل را انجام داد و یا در هر زمانی جنایتکاران را به پای میز محاکمه می کشاند و آنها را عقوبت می کنند. بنابراین اگر به واقعه کربلا از زاویه مادی نگاه کنیم. از این طرف حماسه ای است بزرگ، و از آن طرف جنایتی که جنایتکاران آن به سزای اعمال خود رسیده اند. و به هر حال پرونده آن بسته شده و یا بسیار محدود است.

### **106- مرتبه دوم، ازلی بودن واقعه کربلا**

در علم ازلی الهی این واقعه به نام آن امام همام و اصحاب کبار او رقم خورده تا انبیاء و اولیاء از اول خلقت از او بهره ببرند. گردآوری آن همه روایت نوشته ای جداگانه می طلبد مثل آنکه وقتی برای حضرت آدم اَسْمَاء مقدسه آن انوار پاک را برشمردند، همین که نام مبارک حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) را شنید، اشکش جاری شد و گفت نام آن چهار نور مقدس - حضرت محمد صلی الله علیه واله ، حضرت امیر، حضرت فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی (صلوات الله علیهم) - را که شنیدم دلم صفا گرفت اما چرا این نام - حسین - قلبم را غمناک کرد؟ جواب آمد که: او را در کربلا.. و این حقیقتی است که در ارتباط با انبیا و امام حسین (صلوات الله علیه) به طور گسترده در احادیث و روایات ما آمده است. که یک نمونه از آن اشاره شد.

### **107- مرتبه سوم: ابدی بودن واقعه عاشورا**

آنچه مسلم است تنها واقعه ای که بعد از صدها سال هنوز با نشاط و طراوت از پیچ و خم تاریخ گذشته و تا روز قیامت بلکه بعد از قیام قیامت هم ادامه دارد، واقعه جانکاه عاشورا است.

پیش از این اشاره شد که به واقعه کربلا و شهادت جان سوز حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) و اصحاب آن بزرگوار از زاویه های گوناگون نگریسته شده است.

اما نگرشی دیگر که از آستانه قدسی چهارده نور مقدس (صلوات الله علیهم) فهمیده می شود آن است که این واقعه برای آن بوده که مردم از رحمت رحیمی خداوند بهره مند شوند.

به بیان دیگر: یکی از ویژگیهای چهارده نور مقدس (صلوات الله علیهم) « معدن الرحمه » بودن می باشد، و اساساً «رحمت الله»، حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه واله می باشند. حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله در تفسیر آیه شریفه « قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ » (1) فرمودند:

« فضل الله »: نیبکم، « ورحمته » ولایه علی بن ابی طالب « فبذلک » - قال: - بالنبوه و الولایه « فلیفرحوا » یعنی الشیعه « هو خیر مما یجمعون » یعنی مخالفیهم من الأهل و المال و الولد فی الدار الدنیا؛ (2)

«فضل الهی» پیامبر شما است و «رحمت خداوند» ولایت علی بن ابی طالب است، شیعیان به نبوت و ولایت شاد می شوند و آن دو «بهتر است از آنچه جمع دنبال میکنند» یعنی ولایت و نبوت بهتر است برای شیعیان از مال و اهل و فرزند که به مخالفین در دنیا داده می شود.

شبیبه به این حدیث شریف را «مجمع البیان» (3) «تفسیر قمی» (4) «عیاشی» (5) نقل کرده اند. بنابراین آن بزرگواران هم رحمتند برای اصل آفرینش، و هم معدن رحمت برای هدایت خلق اند. اما آنچه محل گفتگو در اینجا است، اینکه، بروز رحمت بودن آن حضرات برای عموم مردم و به خصوص شیعیان چگونه است، آنهم «رحمت واسعه» و هدایت گسترده که هر کس با هر ویژگی بتواند از آن استفاده ببرد؟

ص: 216

1- یونس / 58.

2- امالی صدوق، 583، «مجلس 74، حدیث 16»، بحار الانوار ج 105:38 حدیث 33،

3- 117:5

4- 342:1

5- 124،2

با یک نگاه اجمالی به روایات و آثار بیرونی، این نکته به راحتی دریافت می شود که اگرچه همه چهارده نور پاک «معدن الرحمه» هستند، لکن ظهور و بروز آن در واقعه کربلا صورت گرفت. و احادیث صادره از ساحت مقدس مقام عصمت بهترین دلیل بر آن می باشد. که فقط به یکی از آن بسنده می کنیم.

### 109- امام حسین (صلوات الله علیه) در آسمانها و زمین

علی بن عاصم - که از بزرگان شیعه بوده و در زندان معتضد عباسی به شهادت رسید - از حضرت امام جواد (صلوات الله علیه) و آن حضرت از پدران خود نقل می کند که حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) فرمودند:

« به محضر حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله رسیدم و ابی بن کعب در آن محضر بود. حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله به من فرمودند: «مرحبا بک یا اباعبدالله یا زین السموات والأرضین، خوش آمدی، ای اباعبدالله و ای زینت آسمانها و زمینها.»

ابی بن کعب گفت، غیر از شما دیگری چگونه زینت زمینها و آسمانها است؟ حضرت رسول خدا در جواب فرمودند: «یا ابی، و الذی بعثنی بالحق نبیا إن

الحسین بن علی فی السماء أكبر منه فی الأرض، و أنه المکتوب عن یمین عرش الله: إنه مصباح هدی و سفینه نجاه...» (1) ای ابی سوگند به آنکه مرا به حق مبعوث کرد، همانا حسین بن علی (صلوات الله علیهما) در آسمان بزرگتر است تا در زمین...» (2)

### 110- توضیح فراز اول حدیث شریف

شاخه گل زیباست و زیبایی بخش، چشمان آهو نیز زیبا و زیبایی بخش است، ستارگان آسمان نیز زیبایی بخش آسمانند، همان گونه که علم، حلم، اخلاق نیک زیبایی بخش انسان نیز هستند. بنابراین زیبایی یا مادی و ظاهری است، مثل زیورآلات برای

ص: 217

---

1- عیون أخبار الرضا: 2: 62، کمال الدین: 264 باب 24، حدیث 11، سفینه البحار ج 2: 195، به نقل از بحار الانوار ج 36: 205.

2- این حدیث بسیار بلند است.

زنان، و ستارگان برای آسمان و یا معنوی و غیر محسوس است، مثل، عقل، علم، حلم و... که زیبایی برای حقیقت انسان به شمار می رود.

زینت ظاهری آسمان و زمین ستارگانند و باغ و بوستان زمین، اما آرایش و خوبی زمین و آسمان وجود اقدس حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله می باشند. و تفاوت این دو زیبایی در این نکته نهفته است که اگر انسان دچار اضطراب و تنگی زندگی و روی گردان شدن از خدای متعال بشود از این همه مظاهر زیبایی مادی عالم - طلوع و غروب خورشید، درخشش ماه در وسط آسمان، گلستانها و.. - نه تنها هیچ بهره ای نمی برد، که سعی او برای این است که خود را از آن همه زیبایی پنهان کند. ولی آن انسانی که آرامش قلبی داشته، و دلش به توحید بسته است از همه عالم، - بوستان، کویر، آسمان، زمین، گل و خار، آهو و شیر و... - لذت می برد چرا که به عمق زیبایی عالم رسیده که همه عالم از پرتو شعاع نور زیباترین آفرینش یعنی حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله آفریده شده است، که:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از او است \*\*\* عاشقم بر همه عالم که همه عالم از او است

و آن کس که از زیبایی معنوی بهره مند است اگر نارسایی در مخلوقی ببیند، آن را به حساب نمی آورد، همانگونه انسانی که به دانش، بردباری، شجاعت، صداقت آراسته باشد زیبا است اگرچه به ظاهر قد و قامتش رعنائی، و صورتش زیبا نباشد، که در حقیقت آن زیبایی نازیباست، که زیبایی دنیایی را چندان ارزشی نیست و در حقیقت با اندک تأملی روشن می شود که خطا در قلم آفرینش نرفته، بنگرید به طاووسی که بال و پرش آن قدر زیبایی دارد که پاهای به ظاهر نازیبایش را می پوشاند، گرچه این نازیبایی ها همان خال سیاهی در چهره ماه روی است که گرچه نازیبا است اما در حقیقت به زیبایی می افزاید.

اگرچه یک نقطه سیاه، سیاه است، و سفیدی زیبا است، ولی همین نقطه - خال سیاه - زیبایی ماه روی را، بیشتر نمایان می کند، پس خال سیاه اگر به خودی خود نگاه شود نازیبا است اما اگر با مجموعه چهره معشوق نگاه شود زیبا است، و انسان فهمیده به سیاهی خال نمی نگرد تا خطا و اشتباه بیابد، بلکه به نمایانگری حسن محبوب می نگرد. که خود زیبایی است. و از همین جهت شقاوت فرعون زیبایی و حسن حضرت موسی علیه السلام را بیشتر جلوه

می دهد، همانگونه که خال سیاه، چهره سفید محبوب را بیشتر جلوه گری می دهد.

و دیدید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله فرمودند:

حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) آرایش و زیبایی و خوبی حقیقی زمین و آسمان است و آنکس که این حقیقت را دریابد، از آسمان و زمین و... لذت می برد، و هر کجا باشد آن زیبایی هست، که بر همه عالم مهر حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) خورده است پس در هر کجا و هر زمان باید یا حسین (صلوات الله علیه) گفت.

### 111- توضیح فراز دوم: «..أكبر منه فی الأرض»

این فراز شریف دلالت آشکار دارد بر این قاعده: «حقیقت حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه واله، نور جلال و جمال - عظمت الهی است، که در هر عالمی به حسب آن عالم جلوه و نمود دارد، مثلاً- در عالم فرشتگان به شکل فرشته جلوه کرده، ملائکه آن را به صورت فرشته می بینند، همانگونه که انسانها آن را به صورت بشر در می یابند، ولی آن حقیقت آن قدر بزرگ است که جز خدا کسی نمی داند.»

و پیش از این گفته شد: حضرت امام کاظم (صلوات الله علیه) فرمودند: «خداوند حضرت محمد صلی الله علیه واله را از نور عظمت و جلال خود آفرید. و آن نور، نور لاهوتیه است» (1) و نیز می دانیم که «آنها محیط به عرش الهی هستند که منتزل شده اند.» (2) پس حقیقت آنها «نور الهی» است، و جایگاه آنان به گونه ای است که بر عرش الهی احاطه دارند. لکن آن حقیقت که محیط و محق به عرش است، گاهی در عالم ماده تنزل میکند و به صورت بشر جلوه می نماید، و گاهی در عالم ملکوت جلوه کرده، به صورت فرشته مشاهده می شود، و گاهی هم به صورت «نور» نمودار می شود. بنابراین حقیقت آنها را کس نمی داند، و آنچه دانسته می شود، جلوه ها و نمودهای آن حقیقت است. که به مقتضای عوالم ظهور و بروز دارند.

ص: 219

---

1- تأویل الایات الباهره: 363. «ان الله تبارک و تعالی خلق نور محمد صلی الله علیه واله من نور اخترعه من نور عظمته و جلاله و هو نور لاهوتیه...» و به همین معنا روایات زیادی وارد شده است.

2- سقای معرفت ج 2: 125 و در زیارت جامعه می خوانیم: «... و ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده، طابت و طهرت بعضها من بعض، خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرضه محققین...»

همانند قرآن که حقیقت آن «نور» است، اما به صورت الفاظ عربی در این عالم ماده و این دنیای مادی ما بروز کرده است.

## 112- مثال برای توضیح این مقال

یکی از مردان دین و دانش که حق بزرگی بر فقها و دانشمندان بعد از خود دارد و بلکه می توان گفت تمامی فقهاء و مراجع بعد از او تا این زمان بر سر سفره علمی و معنوی او نشسته اند شیخ اعظم شیخ مرتضی انصاری است. این قهرمان علم و ایمان و خادم برجسته آستانه مقدسه چهارده نور مقدس (صلوات الله علیهم)، حقیقتی دارد و جلوه ها و نمودهای گوناگون، او در عالم نوشتاری و یا لفظی «این است که می گوئیم و یا می نویسیم» «شیخ مرتضی انصاری» همان گونه که یک بروز و ظهور علمی دارد، مثل درسها و کتابهای او، و یک بروز و نمود معنوی دارد، مثل کراماتی که از او به یادگار مانده است، اما هرکسی نمی تواند به تمام جلوه ها و نمودهای او پی ببرد، همانگونه که اوصاف او و یا حقیقت روحی او را نمی توان در گفتار و یا نوشتار و یا در کتابها و گفته ها گنجاند. بلکه حقیقت روح از چشم ما پنهان است، و آنچه با چشم قابل مشاهده بود جسم مبارک او بود، و یا خواندن نوشته های علمی او، و آنچه با گوش می توان فهمید صدای شریف او بود.

روشن است که تمام این نمودها خاصیت و اثر ویژه ای دارد، از کتابهای علمی او دانشمندان بهره می برند، و از زهد و تقوای او مؤمنین و از کرامات او دلباختگان ولایت، و حتی نام او لذت بخش و دلنواز است، و به همین منوال است نام بزرگان دیگر چونان محقق حلی، سید بن طاووس، علامه مجلسی، سید بحرالعلوم و...

اگر بالاتر رفته، و نگاهی به قرآن کریم انداخته شود معلوم می شود که حقیقت قرآن که نور است در این عالم ماده به صورت الفاظ عربی، و نوشته های کتابی بروز و نمود دارد، و شکی نیست که همین الفاظ و همین نوشته های قرآنی دارای اثرات و انواری است که محرمان سروش و حی، آن را در می یابند.

و این مطلب در رابطه با اهل البیت (صلوات الله علیهم) صدق می کند، چرا که حقیقت آن

بزرگواران که نور عظمت و جلال الهی است وقتی در این دنیا جلوه می یابند به صورت بشر در آمده و دیده می شوند. و آثار تکوینی و نورانی دارند تا به آنجا که نوشتن و یا گفتن اسم مقدس آنها نیز اثربخش و نور آفرین است، یعنی نام آنها زیبا و زیبایی بخش نوشتار و گفتار است، و حقیقت آنها ستون دل است و زینت بخش آسمانها و زمینها.

و هرچه عالم وسیعتر، بروز و ظهور آنها، گسترده تر و وسیعتر است، ولذا جلوه آنها در عالم ملکوت گسترده تر از وجود آنها در عالم ماده است همانگونه که وجود آنها در عالم جسم گسترده تر از نمود آنها در عالم لفظ و نوشتار است، و از این روی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «حسین بن علی (صلوات الله علیه) در آسمان بزرگتر است تا در زمین.» چون آن عالم گسترده تر از عالم زمین است و لذا جلوه آن حضرت در آنجا بیشتر است، و به هر حال حقیقت حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) زینت و زیبایی بخش جهان هستی است.

### 113- شرح فراز سوم: «مصباح هدی و سفینه نجاه»

نکته ای که باید به آن توجه داشت اینکه در فرهنگ عرب بعضی از واژه هاست که از نظر معنی به یکدیگر نزدیکند، لکن تفات هایی ظریف بین آنها وجود دارد، مانند «عود» و «جلوس» که در معنای «نشستن» مشترکند، اما تفاوت آنها در این است، که هرگاه انسان از حالت ایستاده بنشیند عرب میگوید: «عود» و اگر از حالت خوابیده... بنشیند میگوید: «جلوس» همین گونه است واژه «مصباح» و «سراج» که هر دو به معنای «چراغ» است اما «سراج» مجموعه چراغ را می گویند، ولی شعله چراغ را «مصباح» می گوید: یعنی جان چراغ (1).

و نکته دیگری که فهم این فراز را آسان می کند، اینکه: کشتی نجات غیر از کشتی مسافربری است، کشتی مسافربری مسافر خویش را با گرفتن کرایه جابجا می کند، اما کشتی نجات، آن کشتی است که برای نجات انسانهای غرق شده در دریا به گشت زنی می پردازد. و ویژگی چنین کشتی آن است که همیشه به دنبال کسانی است که در دریا غرق شده اند و

ص: 221



درصد آن است که آنها را نجات بخشد، همان گونه که غرق شدگان هم فریاد کمک سر می دهند، لذا هم غرق شدگان کشتی نجات را به کمک می طلبند و هم کشتی نجات در پی یافتن غرق شدگان است.

سومین نکته که غفلت از آن سزاوار نیست این است که «جمله اسمیه» همراه با «آن» استمرار و دوام و همیشگی بودن را می رساند، و این فراز سوم به صورت جمله اسمیه همراه با «آن» ادا شده تا دوام و پیوستگی را به شنونده و شنوندگان بفهماند.

با توجه به این سه نکته معلوم می شود که اولاً حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) در شب تاریک غیبت برای جویندگان راه حقیقت، اصل و جان هدایت است، چرا که آن حضرت همیشه «مصباح هدایت» هستند بنابراین اگر کسی سالک هدایت، و جویای حقیقت است، باید بداند که تنها چراغ هدایت، آن حضرت است، و از توسل و پناه بردن به آن حضرت، معرفت حاصل می شود. و آنها که در دریای گناه غرق شده اند، و چاره ای برای نجات خود نمی یابند. باید بدانند که کشتی نجات بخش آنها از هلاکت، حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه) است، چرا که آن حضرت «سفینه نجاه» می باشند. (1)

### 114- امام حسین (صلوات الله علیه) ظهور رحمت رحیمیه الهی

در این حدیث شریف به دو مطلب مهم و در عین حال ظریف اشاره شد. اول آنکه حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) عالم آراست، به این معنا که آرایش و زیبایی عالم، به وجود اقدس آن حضرت صورت گرفته است که «زین السموات و الارضین» او است، و آن کس که این حقیقت را یافت، زیبایی عالم را لمس، و زیبایی بخش آن را عاشق می شود، و هر کس رو به آن سوی دارد، زیبا است، بنگرید به ذاکرانش که زیبایی همراه باشکوه را با هم دارند.

دومین مطلب آنکه، چراغ راه هدایت راه پویان حقیقت و کشتی نجات بخش غرق شدگان گناه او است که: «انه مکتوب عن یمین عرش الله، انه مصباح هدی و سفینه نجاه».

ص: 222

---

1- سالکانی که با هدایت این «مصباح هدی» به سر منزل مقصود رسیده اند و گناهکارانی که این سفینه آنها را نجات داده است بی شمارند.

چراغ وقتی راهنمای گمگشتگان است، که روشن باشد نه خاموش، و کشتی نجات، وقتی نجات بخش است، که در دسترس غریق باشد، نه آنکه در ساحل پهلو گرفته باشد، چراغ گمشدگان را وقتی به سوی خویش می کشد که در دسترس گمشدگان قرار گیرد، و کشتی وقتی نجات بخش است که غرق شده را در خود بنشانند.

و عزیز شهید فاطمه حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) همان چراغ روشنی است که هر گمشده ای دیدار او را می طلبد، و کشتی نجاتی است که هر غرق شده ای توان دسترسی به او را دارد. چرا که حضرتش رحمت الهی است که با شهادت گسترده شد و به همه عالم رسید. به این معنا که آن فیض الهی به شهادت، بسط یافت و رحمت واسعه الهی بودن آن حضرت ظهور و بروز نمود. نه اینکه آن حضرت با شهادت به این مقام دست یافت، بلکه آن حضرت با شهادت خویش باعث شد که این فیض الهی و رحمت خدایی گسترش یابد، زیرا همه سرگردانان عالم با گریه و سوز می توانند از آن فیض الهی بهره مند شوند.

بنابراین آن بزرگوار برای شفاعت کبری، ناقص نبود تا با شهادت آن رتبه را دارا شود. بلکه بروز و ظهور آن مقام عظمای شفاعت ممکن نبود مگر آن که حضرت به شهادت برسند تا گناه کاران بتوانند با پرشتاب ترین وسیله، یعنی گریه و عزاداری به دامنش دست یابند. پس واقعه کربلا برای نجات شیعیان بود. نه رسیدن به رتبه و مقامی لذا فرمودند: «أنا قتيل العبرات» (1) لذا باید گفت: واقعه کربلا برای ظهور و بروز رحمت عام الهی بود و از این روی آن بزرگوار (صلوات الله علیه) «مصباح هدی» و «سفینه نجاه» است.

اگر چشم بگشایی و گوش فرا داری، رأفت و محبت و مهربانی خدای متعال، و چهارده نور پاک (صلوات الله علیهم) را می بینی که: «امام (صلوات الله علیه) انیسی نرم خوی و مهربان و پدري دلسوز، و برادري همسو، و مادري که به فرزند کوچک خود خوش رفتار است می باشد، او در کارها و بلاهای سخت پناهگاه بندگان درگاه الهی است... (2)» و مهربانتر و دلسوزتر و نزدیکتر از او به خود کسی را نمی یابی، پس فراموشی او چرا؟ روی به غیر او از چه روی؟

ص: 223

1- الامالی: 137، بحار الانوار ج 44: 284.

2- «الامام الانیس الرفیق، والوالد الشفیق، و الاخ الشفیق، و الام البره بالولد الصغیر، و مفزع العباد فی الداهیه الناد...». اصول کافی ج 1: 200، «کتاب الحجّه، باب نادر فی فضل الامام و صفاته، حدیث اول، فراز هفتم.»

امید به غیر او چگونه؟ صلابت، شوکت، حسن و زیبایی، آبرو و عزت، بجز از دربار حسین کس را ندهند.

این سخن نیست، قوت جان است \*\*\* قوت عرفان فزای ایمان است

گشایش کار به گفتار راست نیاید، و این گنجینه کلیدش سخندانی نیست.

کاری نگشاید از مقال من و تو \*\*\* درگاه قبول را، کلید دیگر است

بدان که کلید این قفل، و رمز این راز فقط گریه است، و حل این معما راهش ناله است، اگر قبله نماز کعبه است، و جایگاه عبادت مسجد، قبله گریه کربلا است، و حسینیه پرستشگاه است و آه و ناله نماز، و اگر این راه باز شد، اشک و ناله بر آن سرور عالم نه به اختیار است و نه به تشویق، نه کسی را یارای منع کردن باشد و نه انسان را توان ترک گریستن.

کسانی که منع کنندم به گریه و ناله \*\*\* گمان برند که اینها به اختیار من است

به هر حال راه همان است که بنموده شده، و زاد آن، خیمه عزا برپای داشتن، و با سرشک چشم روی به او داشتن، و سر بر آستانش نهادن که:

خرم دلی که منبع انهار کوثر است \*\*\* کوثر کجا ز دیده پر اشک بهتر است؟

گریه بر هر درد بی درمان شفا است \*\*\* چشم گریان چشمه فیض خدا است

### 115- گریه بر کشته اشکها حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) تنها راه

هر کسی برای وصول به مقام معرفت الله و رسیدن به رتبه ولایت، راهی را می نماید، یکی می گوید: ذکر، دیگری می گوید: مخالفت نفس، سومی می گوید: بیداری شب و ... همه راست می گویند، ولی مشکل این جا است: تضمینی که اینها استمرار داشته باشند، و بتوانند حجاب نفس را از بیخ و بن بردارند چیست؟ اینها همه آثار است، روحی که سالک را بتواند همیشه به راه پیمودن وادارد کو؟ تکیه گاهی که به انحراف کشیده نشود کجا است؟. اینها همه کردار است، چگونه بتوان آن همه را به مرحله صفت رساندن؟ و....

پس راهی را باید که رهرو از پای ننشیند، زادی را شاید که تمام نشود، عشقی را لازم است که هیچگاه زایل نشود، و حرارتی را که فسرده نشود، و آن همه در یک جمله است که

خود آن حضرت (صلوات الله علیه) فرمود:

«أنا قتيل العبره، لا يذكرني مؤمن إلا استعبره»؛ (1)

من کشته گرمی چشمی هستم که گریه میکند و یاد نمی کند مؤمنی مرا مگر اینکه چشمش گرم می شود برای گریه کردن .

یعنی اینکه هر کس آن حضرت را یاد کند چنان حرارتی در قلبش به وجود می آید، که چشم او را گرم می کند حرارتی از آن حضرت در قلب مؤمن است، که آن حرارت در چشم اثر می کند و اشک می ریزد. و اگر واقعه کربلا نبود چشمی گرم نمی شد و اشکی نمی آمد، و این همه برای این است که از ضلالت و گمراهی نجات یابد. شهید اول با سند معتبر نقل می کند که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند:

«امام حسین (صلوات الله علیه) به طرف حضرت نبی اکرم صلی الله علیه واله می آمد همین که چشم آن حضرت به او افتاد او را بر زانوی نشانند و فرمودند:

«ان لقتل الحسين (صلوات الله علیه) حراره في قلوب المؤمنين لا تبرد أبداً»؛ همانا به خاطر شهادت امام حسین (صلوات الله علیه) حرارتی در جان مؤمنان افتاده که هیچگاه فسرده نمی شود.

سپس آن حضرت فرمودند:

«بأبي قتيل كل عبره»؛ پدرم فدای کشته هر اشکی.

راوی می گوید: مردی از امام صادق پرسید: ما قتيل العبره، کشته تمام اشکها چیست؟ امام (صلوات الله علیه) فرمودند:

«لا يذكره مؤمن إلا بكى»؛ (2)

هیچ مؤمنی او را یاد نمی کند، مگر آنکه اشکش جاری شود.

گرچه تمام امامان (صلوات الله علیهم) شهیدند، اما شهادت حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) به گونه ای است، که شور و گرمی و حرارت آن در جان مؤمنان فسرده نمی شود. و از این روی آن حضرت، موجب هر اشکی است و حرارت و شور شهادت آن حضرت همیشگی است،

ص: 225

1- الأمالی: 137، بحار الانوار ج 44: 284.

2- مستدرک الوسائل ج 10: 318.

و هیچگاه فراموش نمی شود. برای توضیح این حدیث باید به ذکر چند نکته پرداخت.

نکته اول: این کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله که فرمودند: «... لقتل الحسین حراره فی قلوب المؤمنین لاتبرد أبداً» دو مطلب را روشن می کند:

مطلب اول: یعنی اگر مؤمنی یافت شود، این حرارت در قلب او است، و جان او را همیشه با شور و حرارت نگه می دارد. و به دیگر سخن، این علامت ایمان است و هر که در دل خویش این حرارت را احساس کرد بداند که از ایمان بهره مند است.

مطلب دوم: اینکه حتی در بهشت هم، این حرارت از قلب مؤمن خارج نمی شود. و این مطلبی است که در روایات ما به آن اشاره است که حتی مؤمنان در بهشت به باد شهادت امام حسین (صلوات الله علیه) می باشند.

نکته دوم: تعبیر زیبای «حرارت» اشاره به دریایی از معارف است، که می توان از آن جمله برشمرد:

شور و نشاط انسان برای هر کاری را «حرارت» می گویند، همان که در فارسی گفته می شود، فلانی برای درس خواندن خیلی حرارت دارد، یا فلانی نسبت به استادش خیلی حرارت دارد. بنابراین «حرارت» همان شور و اشتیاق بیش از حد انسان نسبت به کسی و یا کاری را گویند، علاقه به چیزی داشتن و ناامید نبودن، سست و تبیل نبودن، بی عاطفه نبودن از آثار حرارت است، همانگونه که اگر کسی افسرده شد، تبیل شد، بی عاطفه و محبت شد، او را انسانی سرد می نامند.

و از همین جا می فهمیم که سرمایه شور و هیجان مؤمن به خدا و چهارده نور پاک و کردارهای شایسته و ... همان حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) می باشد. که «إن لقتل الحسین حراره فی قلوب المؤمنین» و این حرارت فسرده نمی شود، پس مؤمن هیچگاه افسرده نمی شود، بلکه یاد و حضور در مجالس عزای حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) شوق آور بوده و هرگونه افسردگی و ناامیدی را از قبلها می زداید.

نکته سوم: آنچه قابل تأمل است آنکه این حرارت در قلوب مؤمنین است نه هرکس، بنابراین تا کسی به رتبه مؤمنین نرسد، قبلش نمی تواند جایگاه این حرارت باشد. و از همین

روی حزن و اندوه برای شهادت حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) غیر از حرارت و اشتیاقی است که از جهت شهادت آن حضرت در قلب ایجاد می شود. (1)

## 116- مراتب و آثار حزن و گریه بر امام حسین (صلوات الله علیه)

شهادت امام حسین (صلوات الله علیه) و اصحاب آن حضرت واقعه ای است که از ازل تا به ابد جانکاه و بی نظیر است، و از عالم ملکوت تا به عالم ملک را محزون و گریان کرده است، اما یکی از مهم ترین شاخصه آن حزن و اندوه، حرارتی است که در جان مؤمنان به وجود آورده است، و آثاری بر آن به نص احادیث شریفه نهاده شده است. که قبل از پرداختن به آثار و فواید حزن و اندوه و گریه بر آن حضرت به نکاتی باید توجه نمود.

نکته اول: تمام کردارهایی که از انسان سر می زند به حسب اراده و نیت قلبی است. مگر آنچه که از روی سهو و غفلت باشد، که احکام ویژه خود را دارد. و ارزش و قیمت عمل به نیت و قصد است، که اگر نیت و اراده نورانی باشد آن عمل هم نورانی است، و آثار نوری دارد، و اگر قصد و نیت ظلمانی باشد عمل نیز - ولو خود عمل نیکو و زیبا باشد - ظلمانی و تاریک است، و از همین روی گفته اند: «روح عمل و جان رفتار و کردارها، نیت است» و نیت در حقیقت جانی است که انسان در کارهایش می دهد، که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود:

«إنما الأعمال بالنیات و لک امرء ما نوى» (2)

همانا کردارها بر اساس نیتها است، و هرچه را انسان قصد کند همان از او است.

نکته دوم: حضور قلب است، یعنی اینکه در هنگام عمل آن قصد نورانی که منشأ عمل شده، استمرار داشته باشد و توجه به آن جهتی که عمل برای آن انجام می شود، ادامه یابد به دیگر بیان: در هنگامی که کاری را انجام می دهد از آن جهت غفلت نکند، بلکه تمرکز فکری را از دست ندهد، که حضور قلب، و تمرکز فکری یکی از پایه های اصلی ثمربخشی اعمال و کردار انسان است. مثلاً- اگر در عزاخانه حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه) به قصد تقرب به

ص: 227

1- اینجا مطالبی است که ناگفتنش اولی است.

2- تهذیب الاحکام ج 1: 803، وسائل الشیعه ج 1: 89، بحار الانوار ج 70: 211 و..

درگاه الهی و آن بزرگوار شرکت کرده و حالت حزن و اندوه و گریه برای او به وجود آمده، از این نیت برگشت نداشته باشد، که به مجرد غفلت و پراکندگی ذهن آن حالت از دست می رود. بنابراین همه همت را باید به کار گرفت تا ذهن از توجه به ساحت مقدس حضرتش روی گردان نشود و همه تلاش باید به سوی آن «نور الأنوار» نشانه رود، تا روح مستعد، نورانی شود.

این دو نکته، یعنی نیت و قصد نورانی و تمرکز و حضور قلب در هر کاری و به ویژه در عزاداری بر حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) ثمرات و میوه های خوش رنگ و خوش طعم و عالی به بار می آورد. و تا قلب متوجه آن نور عظمت الهی نشود محال است که حالت حزن در قلب ایجاد شود، و اشک از چشمان سرازیر شود. بنابراین مهمترین رکن در عزای او حضور قلب است، و باید جان را به سوی کربلا روان داشت و آن را در فضای روز عاشورا به پرواز در آورد. و اگر چنین شد. قلب که متوجه کوی حسینی است سه حالت برای او پدید می آید. 1. حزن و اندوه 2. وجع قلب، دل انسان به درد می آید که در روایات از آن گاهی «وجع القلب» تعبیر کرده اند 3. «حراره فی قلوب المؤمنین».

### 117- مرتبه اول: حزن و اندوه قلب

همین که انسان قبله جانش کربلا شد، و قلبش روی بدان سوی کرد، و با زبان روانش ذکر «یا حسین» سرود اولین مرتبه اثر آن توجه و ذکر، حزن جانکاهی است که بر عرشه دلش می نشیند، و سکان قلبش را به دست می گیرد. و اگر همچنان روی قلب بدان سو و زبان جان به ذکر او مشغول باشد، حزن و اندوه سراسر جانش را فرا می گیرد، و ادامه این حالت باعث می شود که اثر آن غم و اندوه در حدقه چشم هویدا شود و اشک حدقه را فرا گیرد، و ادامه آن فرو ریخته شدن اشک از چشم است استمرار چنین حالتی باعث می شود سیل اشک بر صورت و سینه جاری شود. و هر کدام از این حالت را مراتبی است که در روایات و احادیث شریفه به آن اشاره شده است.

رتبه اول: غم و اندوه حسینی در جان جای می گیرد، و نفس کشیدن چنین جانی تسبیح و

عبادت است. حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرمایند:

«نفس المهموم لظلمنا تسبیح و همه لنا عباده و کتمان سرنا جهاد فی سبیل الله». (1)

آن کس که به خاطر مظلومیت ما غم زده و اندوهناک شود، نفس کشیدنش تسبیح، هم و غم او عبادت، و سر ما را پنهان داشتن جهاد در راه خدا است.

دقت در لطافت و ظرافت این کلام نورانی روشن می کند که توجه به صاحبان ولایت تا به چه اندازه ارزشمند است که همین که انسان هم و غم و حزنی به خاطر مظلومیت آن بزرگواران بر جانش مستولی شود، او را به چنان حالت قدسی بالا می برد که نفس او تسبیح و آن غم و اندوه، عبادت می شود.

اگر در ماه رمضان نفس تسبیح و خواب عبادت است، که «أنفاسکم فیہ تسبیح و نومکم فیہ عباده» باید صبر کرد تا ماه رمضان بیاید، و آمدنش در دست ما نیست، ولی توجه به اهل بیت نبوت و غمناک شدن را می توان هر جا و هر لحظه به دست آورد. راه؛ باز و آسان و نعمت هدایت فراوان، اما بهره بردن و فهمیدن تا چه اندازه مشکل.

### 118- راز ارتباط دو فراز حدیث شریف

و زیبا نکته آن که حضرت بعد از این فراز فرمودند: «کتمان سر و راز ما جهاد در راه خدا است»، وجه ارتباط این فراز با فراز قبلی که فرمودند: «نفس غمناک برای ما تسبیح و حزن و هم او عبادت است» چیست؟ فهم ارتباط بین این دو جمله انسان را به شگفتی وا می دارد.

آنچه مسلم است، فراز اول از اسرار آل محمد صلی الله علیه و اله می باشد، زیرا اگر کسی متوجه مظلومیت آن بزرگواران شد، دو امر برای او حاصل می شود. اول ذکر و یاد آن بزرگواران که «ذکرنا عباده» (2)، دوم برائت، تنفر و انزجار از کسانی که به آن بزرگواران ظلم و ستم کرده اند و این هر دو برای مخالفین و کوتاه فکران، سخت و غیرقابل قبول است. اگر کسی روی به سوی حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) بکند و از ستمهایی که به حضرتش روا داشته شده.

ص: 229

---

1- بحارالانوار ج 2: 64 و 147 و... به نقل از «امالی شیخ مفید قدس سره» امام صادق صلوات الله علیه می فرماید: «لازم است که این حدیث شریف با آب طلا نوشته شود.»

2- مستدرک سفینه البحار ج 3: 447، به نقل از «بحارالانوار ج 36: 370».



اولا یاد آن حضرت کرده که عبادت است و نفسی که با این اندوه می کشد تسبیح است و نیز توجه به ستمکارانی که به آن حضرت ستم نموده اند، و خواه و ناخواه از آن ستمگران برائت جستته و منزجر می شود. و کوتاه فکran، و هم مخالفین هردو این را بر نمی تابند و چه زیبا سرود حکیم غزنوی:

مر مرا باور نمی آید ز روی اعتقاد \*\*\* حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن

نکته ای که غفلت از آن روا نیست اینکه یاد آن بزرگواران عبادت است، اما غمناک شدن بالاتر از یاد است از این روی هم عبادت است و هم نفس غمناک برای آنها تسبیح است. و البته أصرار دیگری هست که ناگفتش سزوارتر است.

### 119- مرتبه دوم: «تباکی»

همین که هاله ای از غم و اندوه بر مظلومیت آن بزرگواران اطراف قلب را فرا گرفت، خود به خود حالت حزن در چهره انسان نمایان می شود، و نماد چنین حالتی، حالت گریه کردن است، گرچه اشک در چشمان یافت نشود، اما حالتی شبیه به گریه کردن بر انسان چیره می شود. که هرکس بنگرد، این حال را در می یابد، به بیان دیگر: وقتی حزن و اندوه بر سالار کربلا و اصحاب او شدید شد، انسان را به گریه نمودن نزدیک می کند، و حالت جسمی او را دگرگون کرده و به صورت گریه کنندگان می نماید.

بنابراین مراد از «تباکی» حالت تصنعی و دروغین نیست، بلکه مراد - خدا دانا است - شدت حزن و غمی است که آثار آن در چشم نمایان می شود. و از همین روی حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند:

«... و من أنشد فی الحسین شعره فتباکی فله الجنة...» (1)

کسی که شعری [در عزای امام حسین (صلوات الله علیه)] بخواند و حالت تباکی [حزن و اندوه] به او دست دهد، بهشت از آن او است.

یکی از نکاتی که از این حدیث شریف استفاده می شود این است که اگر کسی در خلوت

ص: 230

---

1- اللؤلؤه الغالیه: 242 به نقل از «عیون اخبار الرضا (صلوات الله علیه)، ج 2: 15»

خود، اشعاری که در مصایب حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) سروده شده، بخواند، و از خواندن آن اشعار حالت حزن و بکاء به او دست دهد ولواشک نریزد، همین ثواب را دارد. (1)

## 120- مرتبه سوم: بکاء

اگر قلبی متوجه مظلومیت و غربت آن بزرگواران شود، و از طرفی توجه داشته باشد که آن بزرگواران در بالاترین مرتبه عظمت و جلال و شکوه قرار دارند، ولی با این همه بردبار و صبورند. به دیگر بیان: اگر انسان بتواند ظلم هایی که دشمنان بر آن بزرگواران روا داشته اند تصور کند، آرام، آرام دلش می سوزد، و اشکش جاری می شود.

«.. ومابکی أهدر حمة لنا ولمالقینالار حمة الله قبل أن تخرج الدمعة من عینه...»؛ (2)

هیچ کسی گریه نمی کند بر ما از روی نیکی و مهربانی، مگر آنکه قبل از آنکه اشک چشمش خارج شود، خداوند او را رحمت میکند...»

بنابراین ثمره گریه - نیکویی و مهربانی به خاطر مظلومیت آن بزرگواران موجب می شود که خداوند متعال به چنین شخصی رحم کند یعنی او را مشمول نیکی و مهربانی ویژه خود قرار دهد، و روشن است که رحمت و مهربانی ویژه الهی - رحمت رحیمیه - است که همان هدایت به راه مستقیم و رساندن به معرفت به مقام ولایت، و در نهایت معرفت خدا است. پس اگر گفته می شود که بهترین راه و نزدیک ترین سیر برای سالک همانا گریه کردن برای حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) است، سخنی برگرفته از وحی و کلام معصوم است.

چرا که «رحمت الهی» در حقیقت تجلی حقیقت حضرت محمد صلی الله علیه واله بر قلب انسان، و روشن شدن قلب به نور ذات آن حضرت است که او «رحمه للعالمین» است، و قلبی که بر آل محمد صلی الله علیه واله بسوزد، و به رحم آید، خداوند متعال از نور رحمت خود، آن قلب را منور می کند. و هویداست که قلبی بر آن حضرت نمی سوزد مگر آنکه از سنخ آن حضرت باشد. (3)

ص: 231

1- از اطلاق روایت معلوم می شود که اگرچه آن شعر فارسی باشد.

2- کامل الزیارات: 204، «باب ثواب من بکی علی الحسین بن علی (صلوات الله علیهما)، حدیث 7».

3- برای توضیح و روشن شدن این حقیقت که «رحمت الهی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله است» رجوع شود به شرح الاسماء الحسنی: 99» تألیف عالم موفق و محقق عارف علامه سید حسین همدانی درود ابدی قدس سره.

وقتی خداوند کسی را مورد لطف و عنایت خاص خود را قرار دهد، گناهان او را می پوشاند، غفران یعنی پوشاندن گناهان و عقاب را از صاحب گناه برداشتن؛ و بالاتر از آن اینکه گناهان را تبدیل به نیکوییها و سیئات را تبدیل به حسنات نمودن می نماید که خود فرمود:

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (1)

مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند، و کردار نیک انجام دهند، پس خداوند

گناهان آنها را به حسنات بدل می کند، و خداوند همیشه غفور و رحیم است. با اندکی تأمل در این آیه شریفه، این قاعده کلی و این قانون الهی دستگیرمان می شود که «هر کس از گناهانش توبه کرده و مؤمن باشد، و کارهای نیک انجام دهد، خداوند گناهانش را به حسنات تبدیل می کند»، چرا که خداوند متعال «غفور» است و راز «غفور» بودن الهی در این است که حضرت حق «رحیم» است و از این نکته مهم غافل نباید شد که «غفران» غیر از «عفو» است.

## 122- فرق «غفران» و «عفو»

«غفران» عبارت است از ساقط کردن عقاب و لازمه آن ایجاب ثواب است. یعنی این که می گوئیم: «خداوند غفران ذنوب میکند.» یعنی عقاب را از گناهانی که انجام شده بر می دارد، و به جای آن ثواب عنایت میکند. اما «عفو» یعنی بخشودن و از عقاب در گذشتن، و از عقاب گذشتن، غیر از ساقط کردن عقاب است، بدین سبب ابوهلال عسکری می گوید:

«أن الغفران تقتضى إسقاط العقاب وإسقاط العقاب هو إيجاب الثواب فلا يستحق الغفران إلا المؤمن المستحق للثواب، وهذا لا يستعمل إلا فى الله.. والعفو يقتضى إسقاط اللوم والذم ولا يقتضى إيجاب الثواب»؛ (2)

گویا این برداشتی است که ابوهلال از آیه شریفه «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا

ص: 232

1- فرقان / 70.

2- فروق اللغة: 230، باب 18.

فَأَوْلَيْكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» کرده است و پیش از این گفته آمد که هر کس از روی رحمت و نیکی و مهربانی بر آل محمد (صلوات الله علیهم)، اشکش جاری شود پیش از آنکه اشکش بیرون بیاید خداوند بر او «زخم» خواهد کرد، و واضح است که این «رحم»، «رحم رحیمیست» است، و لازمه این رحمت، غفران گناهان، و تبدیل آنها به حسنات است. حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید:

«من ذكرنا عنده ففاضت عيناه و لو مثل جناح الذباب غفر ذنوبه و لو كانت مثل زبد البحر»؛ [\(1\)](#)

هر کس که نزدش ما یاد شویم و اشک از چشماش بیاید اگرچه به اندازه بال مگسی باشد، خداوند گناهانش را بپوشاند [و آنها را تبدیل به حسنه کند] ولو

گناهانش به اندازه کف دریاها باشد.

و چون خداوند گناهانش را می بخشاید، بلکه آنها را تبدیل به حسنات می کند، صورتش بر آتش حرام می شود. از این روی حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید:

« من ذكرنا عنده ففاضت عيناه حرم الله وجهه على النار» [\(2\)](#)

هرگاه کسی نزد او از ما یاد شود و اشکش جاری شود، خداوند رویش را بر

آتش جهنم حرام می کند.

مهر مهر امام حسین (صلوات الله علیه): اگر کسی سالک الی الله است و طالب کشف حقیقت و رسیدن به مقصد، و آرزوی رسیدن به محضر حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله فرجه در سر می پروراند، باید بداند تنها راه رسیدن، توسل به آن حضرت است. و اشک ریختن در مظلومیت آن حضرت.

پیر روشن ضمیری که عمری را در سوزوگداز حسینی گذرانده، سخنی زیبا و نغزی داشت که: «تا مهر حسین بر قلب نخورد، راه به جایی نبرد».

و این حقیقتی است که با تتبع و جستجو در حالات مردان میدان توحید به دست می آید و

ص: 233

---

1- کامل الزیارات: 207، باب «ثواب من بکی علی الحسین (صلوات الله علیه)، حدیث 9.

2- همان.

نمونه های زیادی را از آن می توان نشان داد، از آن جمله عارف جلیل و شاعر دلسوخته و گمنام مرحوم کمال الدین محمد کریم صابونی است، که در دیوان خود به سرگذشت خود اشاره می کند. او می گوید: سالها در طلب حقیقت بودم، نزد هر مرشد و استاد عرفانی زانوزدم اما هیچم راه گشوده نشده تا سن به چهل رسید و غم و اندوهم زیاد شد و با خود میگفتم:

در عبادات بگو معبود کیست \*\*\* وز هیاهویت یکی مقصود چیست؟

آن که را معبود خوانی کیست او؟ \*\*\* از چه رو معبود باشد او؟ بگو؟

نام پیغمبر که میگوی گهی \*\*\* باز گواز وصف او گر آگهی

از علی و آل او گه گویی سخن \*\*\* گاه گویی از معاد خویشان

از ولای معنی او را بازگو \*\*\* وز معاد خود بگو که چیست او؟

نیست زین الفاظ بهرم حاصلی \*\*\* چند بر گفتار اینها مایلی (1)

...

تا اینکه:

پس شبی الهامی از غییم رسید \*\*\* کای گرفتار هوس ای مستفید

ما تو را دست توسل داده ایم \*\*\* راه سوی کوی خود بگشاده ایم

...

روی کن سوی مطب کربلا \*\*\* از حسین میخواه دفع هر بلا

چون مریضی، رو سوی آن راه کن \*\*\* چون شفا خواهی، طلب زان شاه کن (2)

...

تا آنکه بار سفر در کربلا می گشاید، و در آنجا به گریه و زاری روز و شب سپری می کند.

دایما با گریه اندر روز و شب \*\*\* نور ایقانی ز شه بودش طلب (3)

تا اینکه:

1- لسان الغيب فى تميز الصحه عن العيب: 764.

2- همان: 769.

3- همان: 770.

بس که بی اندازه ام إلحاح شد \*\*\* نور حق آمد، دلم مصباح شد

نظره ای ز آن شاه بر طور دلم \*\*\* جلوه گر شده گشت حل مشکلم

زان نظر بر طور دل بس نور تافت \*\*\* گویا خور بر شب دیجور تافت

پرتوی ز آن نور چون شد آشکار \*\*\* ظلمت جهل درون را شد فرار (1)

ای برادر! زین توسل باش شاد \*\*\* زین توسل بهر خود می جو مراد

زین توسل چاره هر درد کن \*\*\* آتش از وهوس را سرد کن

این علاج سهل آوردم تو را \*\*\* از طبیبان باخبر کردم تو را

تو مریضی، این طبیب و این علاج \*\*\* کوششی کن بهر تصحیح مزاج (2)

...

نام بردن و شمارش افرادی که از توسل به اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) به مقاماتی نایل شده و پرده از قلب و چشم و گوش آنها برداشته شده، نیازمند تدوین یک فرهنگ است. بلکه باید به این مطلب یقین کرد که اگر کسی را چیزی است در عالم معنا همه از برکت وجود اقدس حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) سرچشمه گرفته است.

### 123- مرتبه چهارم: جاری شدن اشک

چهارمین مرتبه آن است که اشک بر صورت جاری شود و این در صورتی است که قلب عاشق از غیر، خلوت شود و خلوت دل استمرار داشته باشد به دیگر بیان: اگر انسان بتواند، قلب خود را خلوت کند، و آن را خلوت برای حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) قرار دهد، تا آنجا که در آن، غیر او سکنی گزیند و این خلوت ادامه داشته باشد شعله های محبت آن حضرت در قلب بالا می کشد، و چنان سوزشی را در جان به وجود می آورد، که از آثار آن، جاری شدن اشک است که گویا چشم، چشمه عشق به آن حضرت می شود و اشک از آن سیلان پیدا کرده، بی اختیار بر صورت و سینه سرازیر می شود، و همان اشک، آرام بخش جوشش سینه می شود.

ص: 235

1- همان: 771.

2- همان: 773.

قطرات اشک جاری شده از عظمتی شگرف برخوردار است، تا به آنجا که اگر قطره ای از آن به لهیب جهنم اصابت کند، شعله آن آتش را خاموش می سازد و حرارتش را فرومی نشاند، و دلیل این مدعی دنباله کلام مولایمان حضرت امام جعفر صادق (صلوات الله علیه) است که می فرمایند:

«... فإذا سالت دموعه علی خده فلو أن قطره من دموعه سقطت فی جهنم لأطفأت حرها حتی لا یوجد حر...» (1)

پس آنگاه که اشک کسی بر گونه هایش به خاطر ما جاری شود [آن قطرات اشک به قدری عظیم و اثرگذار است که] اگر یک قطره از آن در جهنم فرود آید، حرارت جهنم خاموش می شود تا آنکه دیگر جهنم را حرارتی نباشد. جاری شدن اشک بر گونه ها باعث می شود که خداوند صاحب آن را در غرفه های بهشتی سکنی دهد، حضرت امام محمد باقر (صلوات الله علیه) می فرمایند:

«أیما مؤمن دمعته لقتل الحسین (صلوات الله علیه) دمعته حتی تسیل علی خده، بوأه الله بها غرفا فی الجنة یسکنها أحقبا» (2)

هر مؤمنی که چشمانش اشک بریزد به خاطر شهادت امام حسین (صلوات الله علیه) اشکی بر گونه هایش جاری شود، خداوند به خاطر آن اشکها او را در غرفه های بهشتی جای می دهد، که برای روزگاران در آنجا ساکن باشد.

#### 124- مرتبه پنجم: سوختن دل در مصایب حضرت حسین (صلوات الله علیه)

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) به «مسمع» می فرمایند:

«... و أن الموجع قلبه لنا لیفرح یوم یرانا عند موته فرحه لا تزال تلک الفرحة فی قلبه حتی یرد علینا الحوض...» (3)

همانا کسی که دل آزرده شود به جهت مصایبی که بر ما وارد شده است به

ص: 236

---

1- کامل الزیارات: 204.

2- کامل الزیارات: 207.

3- کامل الزیارات: 204، «باب 32 حدیث 7».



درستی که شاد می شود روزی که هنگام مرگش ما را می بیند، شادی که در قلبش همیشگی است، تا بر ما در کنار حوض کوثر وارد شود.

الموجع قلبه به معنای درد آمدن دل است، که می توان واژه «دل سوختن» را در فارسی معادل آن دانست، چرا که «دل سوزی غیر از «دل سوختن» است. (1) «دلسوزی» آن است که دل انسان برای مظلومیت و یا مشکلات کسی به رحم بیاید. اما «دل سوختن» همان «دل شکستگی» است، که در عرف میگویند: «فلان حرف یا فلان برخورد، دلم را به درد آورد.»

بنابراین اگر کسی در مصایب آن بزرگواران به ویژه حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) حالت «دل سوختگی» به او دست دهد، کمترین پاداش او، دیدن آن حضرات است، و سرور و شادی که از زیارت روی مبارکشان به او دست می دهد پایان ناپذیر است، تا آنجا که همه از دیدن حوض کوثر شاد می شوند، اما حوض کوثر از دیدن «سوخته دلان حسینی» شاد می شود. (2)

« سوختن دل» چگونه و چرا؟

حالت «سوختن جان» وقتی برای انسان پیدا می شود که احساس کند، یا حرمتش شکسته شده، و ناروا به او ظلم شده و مصیبتی جانکاه بر او وارد شده است. در این هنگام «دل می سوزد» و «جان به درد» می آید. و یا از حرمت شکنیها و ظلمهای ناروایی که بر سروران او آمده جاننش آتش می گیرد. و روحش آزرده می شود و سوختن قلب را احساس می کند.

و راز آن در این است که شیعه از طینت و گوهر مایه آن بزرگواران آفریده شده است، که «شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا» و واضح است مصایبی که به بزرگان اصابت کرده و حرمت شکنیهایی که به حریم مقدس آن انوار پاک شده است، به شیعیان شان نیز وارد می شود. همان گونه که اگر مصیبتی بر برادر یا پدر و یا خواهر کسی وارد شد، بر همان

ص: 237

---

1- فرهنگ معین ج 2: 1507، واژه «دل سوختن» و «دل سوزی»

2- دنباله حدیث شریف دلالت بر این معنی میکند. رجوع کنید.

شخص نیز وارد شده است. چرا که اولاً این مصایب بر سادات و سروران ما وارد شده است و ثانياً، اصل و منشاء شیعیان مصیبت زده شده اند و حرمت آنان شکسته شده است، و واضح است که در این صورت، شیعه هم به مصیبتی که آن چهارده نور پاک و مقدس وارد شده مبتلا هستند.

و این مصیبت ها، مصیبت هایی است که دل را می سوزاند، و قلب را به درد می آورد، بدین جهت شیعه با حزن و غم و مصیبت آن انوار مقدسه غم زده می شود و از سرور و شادی آنان شاد می شود. چنانچه در زیارت عاشورا می خوانیم:

«و أسئل الله بحقكم و بالشأن الذي لكم عنده أن يعطيني بمصايبكم أفضل ما

يعطي مصاباً بمصيبته»؛

و مسألت میکنم از خدا به حق شما و به شأنی که شما را است نزد او که عطا کند مرا، به واسطه مصیبت زدگی من به شما، بهترین آنچه می دهد مصیبت زده را به واسطه مصیبت او. (1)

و این بلندترین مرتبه یک شیعه است، که مصیبت آن حضرت، مصیبت او باشد، اما این مصیبت زدگی و سوختن دل از مصایبی که بر آن بزرگواران وارد شده است چگونه به دست می آید؟ پرسشی است که از عهده این قلم به دست ناچیز بر نمی آید مگر آنکه خداوند عنایتی بفرماید، چرا که کسی می تواند این سؤال را پاسخ دهد که خود این مقام را یافته باشد و به رتبه شهود مقام ولایتی و منزلت نوری آن بزرگواران رسیده باشد، نه این حقیر جاهل به مقامات نوری حضرت محمد صلی الله علیه و اله . علاوه بر اینکه این درجه، عطایی است که از ساحت قدس آن بزرگواران به هر کسی بخواهند تعلق بگیرد.

## 125- پیش نیاز چهارم، مهابت و شکوه حسینی

خلاصه آنچه تاکنون دانستیم اینکه حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) مظهر شکوه و زیبایی و جلوه کامل جمال و جلال حضرت حق عجل الله هستند.

ص: 238

---

1- ترجمه از میرزا ابوالفضل طهرانی قدس سره در کتاب «شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور: 346»

از همین روی می خوانیم که عبید الله بن حر جعفی (1) در توصیف آن حضرت می گوید:

«ما رأیت أحدا قط أحسن من الحسين (صلوات الله علیه) و لا أملا للعین منه» (2).

هیچگاه کسی را نیکوتر و چشم پرکن تر [چشمگیرتر] از امام حسین (صلوات الله علیه) مولانا ندیدم.

شکوه و سطوت حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) به اندازه ای است که وقتی معاویه گماشته خود را به مدینه می فرستد، به او می گوید: وقتی مدینه رفتی و داخل مسجد النبی صلی الله علیه واله شدی در آنجا حلقه های درسی متعددی را می بینی، هر حلقه درسی که مردم در آن خاموش بودند به گونه ای که «کأن علی رؤسهم الطیر، گویا بر سر آنها پرنده ای است» آن حلقه، حلقه درسی (حضرت امام) حسین (صلوات الله علیه) است. (3)

و این جلال و جمال را فرزدق چنین گزارش می کند:

یغضی حیاء و یغضی من مهابته \*\*\* فلا یکلم إلا حین یتسم (4)

«او چشمان خود را از حیا فرو می بندد، و دیده ها از هیبت او فرو بسته می شود، پس ایران با او سخن نگویند مگر هنگامی که لبخند بر لبان دارد.»

به هنگام شهادت نیز این عظمت و شوکت از او متجلی بود. نافع بن هلال می گوید: :

«من همگام با یاران عمرو و سعد ایستاده بودم که خبر شهادت امام حسین (صلوات الله علیه) را آوردند، پس آمدم که حضرتش را مشاهده کنم. فوالله ما لکن ما رأیت قط قتیلا- مضمحا بدمه أحسن منه و لا- أنور وجهها، و لقد شغلنی نور وجهه و جمال هیئته عن الفکره فی قتله... (5) سوگند به خدای که هرگز کشته ای آغشته به

ص: 239

1- وی از بزرگان کوفه بود که دعوت امام حسین (صلوات الله علیه) را پذیرفت، و بقدری پشیمان شد که نزدیک بود قالب تهی کند، و او را در این واقعه شعرهایی است. «مستدرکات علم الرجال، ج 5: 179 به نقل از «بحار الانوار ج 45: 354» و «تهذیب المقال ج 1: 196»

2- ثارالله: 160، به نقل از مقتل مقرر: 224، حیاه الامام الحسین ج 1: 38 و مقام زخارج ج 1: 357.

3- ثارالله، 160 به نقل از «تاریخ دمشق، ترجمه الامام الحسین: 212»، «انباء الرسول صلی الله علیه واله فی کربلاء: 76»، «الامام الحسین: 118»

4- ثارالله، 160 به نقل «الفتوح، ج 3 جزء 5: 681، کشف الغمه ج 2: 255» و...

5- معالی السبطين ج 2: 39، به نقل از «اللهوف»

خون، نیکوتر از آن حضرت، ندیدم و نه نورانی تر از او، به درستی که روشنایی و نور چهره اش، و زیبایی شکوهش مرا از فکر در کشته شدنش باز داشت.» هیبت و جلال و شکوه حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) تا آنجا بود که همه را تحت تأثیر قرار می داد، و دوست و دشمن در مقابل جلال و جمال او زانو می زدند، چرا که او را پدر، حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) بود و مادر، حضرت فاطمه (صلوات الله علیها)، و در همان طفولیت از انگشت مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه واله تغذیه می شد.

## 126- ابوالفضل جلوه شکوه و مهابت حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه)

از آنچه گذشت، دانسته شد که اولاً: چهارده نور مقدس (صلوات الله علیهم) مرتبه ای ظاهری دارند، که همان رتبه جسمانی آنها است، و دیگر مرتبه نوری آن بزرگواران که حقیقت آنها است، که گاهی از آن مرتبه به «نور الأنوار» تعبیر می شود و زمانی آن را «نور عظمت الهی» می نامند.

و ثانیاً: آن بزرگواران «اسماء حسناى خداوند متعال» می باشند، به این معنی که مظهر صفات جلال و جمال حضرت حق عجل الله هستند و در واقع آن حضرات جلوه های نور عظمت خداوند متعال هستند.

و ثالثاً: کربلا و عاشورا زمان و مکانی است که رحمت الهی در آن جلوه نمود، و توجه و تمسک به آن - اقامه عزا و گریه بر آن حضرت - به انسان را قابلیت رحمت الهی می دهد و مشمول غفران و قرب ایزد منان می نماید.

و رابعاً: وجود اقدس حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه)، ظاهری در زمین داشتند، و حقیقت حضرتش در آسمانها بسی والاتر و عظیم تر است و شکوه و مهابت آن بزرگوار تا لحظه شهادت بر دوست و دشمن آشکار بود.

و خامساً: اصل ایمان، بلکه حقیقت ایمان عبارت بود از اعتقاد به ولایت و مقام نورانی امامان معصوم (صلوات الله علیهم)، که آن را خداوند اساس و پایه قبول اعمال و جایگاه معرفت به خدا و تقرب به درگاه خویش قرار داده است.

با توجه به این اصول پنجگانه آنچه را به خوبی در می یابیم این است: جلوه و نمود همه آن اصول در وجود اقدس حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) نمودار است؛ چرا که آن حضرت را دوست و دشمن، عالم و جاهل به جلالت و شکوه و زیبایی و جمال ستوده اند. و آن هیمنه و شکوه و جلال و صلابت و سطوت، زیبایی و نیکویی که در آن حضرت بود همه مرهون حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) است.

به بیان دیگر این که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرمایند: عموی ما حضرت عباس (سلام الله علیه) «صلب الایمان» بود، و آن حضرت، «صلابت» را از اوصاف عموی بزرگوار خود می شمارد. - به حسب فهم این حقیر - اشاره است به اینکه آن صلابت، نمودی و جلوه ای از صلابت و شکوه حضرت اباعبدالله الحسین است که در وجود مقدس حضرت عباس (سلام الله علیه) بروز نموده و آشکار شده است.

### 127- بیانی دیگر از عصمت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

از این که حضرت می فرماید: «برای یک لحظه هم به خدا شرک نورزیدم.» می توان دریافت که حضرت عباس (سلام الله علیه) از همان زمان کودکی، در مقام توحید حضرت حق عجل الله مستغرق بوده است. و این ادعایی است که جز معصوم، از هیچ کس دیگری صادر نمی شود.

عصمت به معنای پاک و منزّه بودن از هر عیب و نقص است؛ خواه در اصل خلقت، و خواه در افعال و اخلاقیات. و معصوم کسی است که در خلقت، کامل بوده و هیچ نقصی نداشته و همه افعال و کردار او صحیح و موافق دستورات شرع بوده و دارای خلق عظیم و اخلاق خوب و نیکو باشد.

عصمت از آنجا ناشی می شود که خداوند، عالم به غیب است و پیش از آفرینش بندگان می داند که برخی از آنان، هیچگاه عصیان و گناه نخواهند کرد و در پی فرمانبرداری از او خواهند بود به همین جهت، آنان را از طینت پاک و علین می آفریند و روح آنها را از نور عظمت خود خلق می کند.

در دعای ندبه می خوانیم:

ص: 241

« عد آن شرطت علیهم الزهد فی درجات هذه الدنيا الدنیه و خفها و زبر جها، فشطوا لک ذلک. و علمت منهم الوفاء به، فقبلتهم و بتهم و قدمت لهم الله گر أعلی و الثناء الجلی»؛

بر آنان شرط کردی که نسبت به اعتبارات دنیا و زینت های آن، زاهد و پرهیزگار باشند، آنها نیز پذیرفتند که به آن شرط، وفا کنند. و چون می دانستی که به آن وفا خواهند کرد، تعهد آنان را پذیرفتی و آنها را مقرب درگاه خود فرمودی و بر آنان، نامی بلند و ستایشی ارجمند تقدیم داشتی.

### 128- بصیرت؛ علت عصمت

البته غیر از ائمه نیز اگر کسی به مقام بصیرت برسد و آثار توحید را در عالم مشاهده کند و بداند که این عالم، مظهر و محل تجلی صفات خداوند است و جز آن، چیز دیگری نیست، غرق در دریای توحید گشته و اهل «لا اله الا الله» می گردد و با دیدن مصالح و مفاسد اعمال و رفتار و اخلاقیات، هیچ گناه و نافرمانی از او سر نمی زند.

حضرت عباس (سلام الله علیه) نیز که بصیرتی نافذ داشت و حقایق دنیا و عالم ملکوت را می دید، دارای مقام عصمت بود. و این که می فرماید: «من فرزند علی هستم» اشاره به قابلیت ذاتی ایشان برای مقام عصمت است. و این که می فرماید: «به اندازه چشم بر هم زدن، به خداوند شرک نوزیدم»، حاکی از عصمت قلبی ایشان می باشد.

به طور حتم، اگر ایشان معصوم نبود، حضرت علی اکبر علیه السلام که در عصمت ایشان هیچ شکی نیست، از حضرت عباس (سلام الله علیه) اطاعت نمی فرمود و هیچ یک از علماء و دانشمندان شیعه، در عصمت حضرت ابالفصل (سلام الله علیه) شک نکرده اند.

### 129- حمایت ابدی

وقتی حضرت عباس (سلام الله علیه) برای آوردن آب رفت و دشمن را از شریعه فرات کنار زد و وارد شریعه شد، مشک را پر از آب نمود و فرمود:

ص: 242

یا نفس من بعد الحسین هونی \*\*\* فبعده لا کنت أن تکونی

«ای نفس؛ تو پس از امام حسین (صلوات الله علیه) خوار بشمار. پس مبادا بعد از او در این دنیا باشی.»

و هنگام بردن آب را به سوی خیمه ها که با سپاه دشمن درگیر شد و دست راست خود را از دست داد، فرمود:

والله إن قطعوا یمینی \*\*\* إنی أحامی أبداً عن دینی

وعن إمام صادق ألیقین \*\*\* سبط النبی الطاهر الأمین نبی صدق جائنا بالمدین \*\*\* مصدقا بالواحد الامین

به خدا سوگند که اگر دست راست مرا از بدن جدا کردید، باز هم تا ابد از دینم حمایت خواهم کرد. و از امام راستگوی خود که نواده پیامبر پاک امین است. دفاع خواهم نمود؛ پیامبر راستی و درستی که دین را برای ما آورد و تصدیق کننده خداوند بود.

کلام مبارک حضرت که می فرماید: «من برای همیشه و تا ابد، از دین خود حمایت خواهم کرد.» خبر از آینده است. آری، «یا ابالفصل» گفتن مردم و توسل جستن به ایشان و مشاهده کرامات آن حضرت، موجب ایمان آوردن، دیندار شدن و تقویت ایمان در قلب مردم می شود. و در واقع، هنوز هم آن حضرت از دین و آیین و امام خود حمایت می کند و این امر، تا قیام قیامت، ادامه خواهد داشت. و اگر کسی دست به تتبع و جستجو بزند و بخواهد کسانی را که از طریق حضرتش ایمان آورده اند و یا ایمانشان قوی شده است شمارش کند، کتاب هایی را باید تدوین کند.

حضرت عباس (سلام الله علیه) پس از جدا شدن دست راست، شمشیر را به دست چپ گرفت و به مبارزه ادامه داد تا این که عبدالله بن یزید الشیبانی - لعنه الله علیه - دست چپ ایشان را از آرنج مبارکش قطع نمود. حضرت به سرعت شمشیر را به دهان گرفت و به جنگ ادامه داد و فرمود:

یا نفس لا تخش من الکفار \*\*\* وأبشری برحمة الجبار

ص: 243

مع النبئی سید الأبرار \*\*\* مع جمله السادات و الأَطهار

قد قطعوا بتبغیهم یساری \*\*\* فاصلهم یارب حر النار

ای نفس! از این کافران نترس. رحمت خداوند جبار بر تو مژده باد.

مژده باد بر تو که پس از شهادت، با پیامبری که سرور نیکان و همه بزرگان پاک سیرت است، همنشین خواهی شد.

پروردگارا! این گروه ستمکار، دست چپ مرا هم قطع کردند. پس تو نیز آنان را به آتش جهنم واصل گردان.

همه اینها در حالی بود که آن حضرت، پرچم را به وسیله بازوی مبارک، به سینه چسبانده بود و حاضر نبود تا آخرین لحظه، علم حق و حقیقت را بر زمین گذارد.

### 130- راز جدایی حرم حضرت عباس (سلام الله علیه)

با توجه به فاصله زیاد مقام و جایگاه دست راست و چپ و محل شهادت حضرت - که همان قبر مطهر ایشان است. می توان دریافت که آن حضرت تا چه حد در دفاع از امام حسین (صلوات الله علیه) جانفشانی کرده است.

قبر مقدس حضرت عباس (سلام الله علیه) نیز از حرم امام حسین (صلوات الله علیه) فاصله دارد و گویا حضرت ابوالفضل می خواهد اعلام فرماید: «ای اهل عالم! همانگونه که من در زمان حیاتم، واسطه بین امام حسین و خانواده و یاران ایشان بودم و کودکان تشنه کام، تشنگی خود را به من اظهار می کردند و از من آب می خواستند و دشمنان نیز به واسطه من، حرفهای خود را به امام می رساندند، و من به عنوان مدافع امام، پیش روی او حرکت می کردم و می جنگیدم، و همچون ماه به دور خورشید می چرخیدم، امروز نیز او خورشید تابان ولایت و امامت است و من به عنوان ماه بنی هاشم، واسطه فیض او می باشم.»

و این بشارتی است برای اهل اشارت که بدانند دردی کش مستان، و سیو دار بزم عاشقان و عارفان، و سقای معرفت امامان، حضرت عباس (سلام الله علیه) است و جام ولایت و محبت را باید از دست او نوشید.



یک پرسش و در پاسخ: با توجه به مطالب گذشته، ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه ممکن است کسی که دست راست و چپ خود را از دست داده و غرق در خون است و درد و رنج بسیاری را تحمل می کند، باز شمشیر به دندان گرفته و به جنگ خود ادامه دهد؟

### 131- پاسخ اول: نورانیت جسمی

مرحوم حکیم سبزواری می فرماید:

«هرگاه نور بصیرت در قلب انسانی تابیده شد، دیگر نه دنیا را می بیند و نه آخرت را. یعنی در چشم او دنیا و آخرت ارزش ندارد، بلکه تمام توجه او به پروردگار خود است.

و وقتی انسان صاحب نور بصیرت، از دنیا و آخرت گذشت و به خدا پیوست، جسد او هم نورانی می شود. زیرا انسان بصیر، جسم را هم در راه خداوند به کار در ایران می برد؛ لذا جسم هم منور به نور قدسی می شود. دیگر در این هنگام، جسم، یانش به حیات معنوی است، نه حیات مادی. و به قول مولوی:

بس بزرگان گفته اند نی از گزاف \*\*\* یا جسم پاکان عین جان افتاد صاف

گفتشان و نقششان و نفسشان \*\*\* جمله جان مطلق آمد بی نشان (1)

زنان دعوت شده از جانب زلیخا، با دیدن حضرت یوسف، چنان به وجد آمدند که از عشق یوسف، هوش از سرشان پرید و به جای ترنج، دستان خود را بریدند.

وقتی عشق مجازی زودگذر، چنین اثری دارد، به طور حتم، عشق حقیقی که از معرفت پروردگار عالمیان سرچشمه می گیرد و زوال ناپذیر است، اثری والا تر و بالاتر خواهد داشت. پس کسی که جسم و روحش را در راه پروردگار خود به کار گرفت و قلبش منور به نور ملکوتی گردیده و محبتش مبدل به عشق گشته و دوستی اش به شیدایی رسیده و جذبه معشوق، هوش از سرش برده و خود را کاملاً فراموش کرده است، دیگر هیچ درد و رنجی احساس نخواهد کرد.

ص: 245

از این رو امام باقر (صلوات الله علیه) می فرماید:

«إِنَّ أَصْحَابَ جَدِّي الْحُسَيْنِ لَمْ يَجِدُوا أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ»؛

یاران جدم حسین، هیچ گونه دردی از اصابت شمشیرها احساس نکردند. حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) هم که دارای مقام بصیرت بود و به گفته حکما دارای قوه قدسیه و قلبش منور به نور قدسی و جسمش منور به نور ملکوتی گشته و نیروی جسمی اش از قوت قدسی نشأت می گرفت. به همین جهت، نه جنگ و نبردش همسان انسان های عادی است، و نه درد ورنجی احساس می کند.

### 132- پاسخ دوم: سختی با معصوم

پیش از این، این حدیث شریف را خواندیم که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينِهِ مَخْزُونَهُ مَكْنُونَهُ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ الثُّورَ فِيهِ فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَبَشَرًا نُورَانِيَيْنَ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقْنَا مِنْهُ نَصِيبًا وَخَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينِهِ مَخْزُونَهُ مَكْنُونَهُ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيبًا إِلَّا لِلنَّبِيِّاءِ وَ لِذَلِكَ صَبَرْنَا نَحْنُ وَ هُمُ النَّاسُ وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجًا لِلنَّارِ وَ إِلَى النَّارِ»؛

خداوند متعال ما را از نور عظمت خود آفرید. سپس جسم و صورت ما را از طینت پنهان در گنجینه زیر عرش خلق نمود و آن نور را در آن صورت قرار داد. از این رو ما مخلوق و بشری نورانی هستیم که خداوند از آنچه که ما را آفریده، هیچ کس را بهره مند نساخته است. و روح شیعیان ما را از طینت ما سرشت؛ [یعنی همان طینتی که جسم ما را از آن خلق فرموده بود]. و جسم آنها را از طینت پنهان شده در گنجینه ای که پایین تر از طینت روحشان بود، آفرید. و هیچ کس جز پیامبران - را از سرشت شیعیان ما بهره مند نساخت.

به همین جهت، ما و شیعیان ما انسانهای واقعی هستیم و دیگر مردم، برای آتش خلق شده اند و رو به سوی آتش دارند.

پس امام معصوم، دارای «جسمی روحانی» و «روحی نورانی» است که از این نور، به نور عظمت الهی، نور الأنوار، علین و روح القدس نیز تعبیر شده است. و اگرچه امام به خاطر شأنت جسمی و بشری خود، در میان مردم و همانند آنان زندگی می کند، اما به خاطر شأنت نورانی و ولایی خود، بر همه عالم هستی، إحاطه و ولایت دارد و علم و قدرت و شجاعت و دیگر خصوصیات او، قابل مقایسه با خصوصیات دیگر مردم نیست. و فهم حقیقت او، برای ما ناممکن است.

از این رو در زمان واحد، در مکان های مختلف دیده می شود، از همه فریاد رسی می کند؛ از مکنونات و امور پنهانی خبر می دهد؛ سایه ندارد و محل حضورش در شب، روشن و نورانی می گردد.

و از این قبیل است کندن درب قلعه خیبر توسط امیرالمؤمنین علی (صلوات الله علیه) و جنگهای نابرابر و حیرت زای او با کفار و مشرکین، و جنگ حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) در روز عاشورا که به تهایی در برابر دشمنان ایستاد و با وجود زخم ها و جراحات بسیاری که بر بدن مقدسش وارد آمده بود، به نبرد خود ادامه داد؛ چرا که روحش نورانی بود و جسمش روحانی. روح شیعیان نیز از سنخ جسم امام است؛ یعنی هر روحی قابلیت پذیرش ولایت امیرالمؤمنین علی (صلوات الله علیه) را ندارد و فقط روحی پذیرای ولایت است که از سنخ جسم ولی الله الاعظم باشد.

این که در مورد برخی از اصحاب و یاران ائمه (صلوات الله علیهم)، همچون سلمان فارسی، تعبیر «منا أهل البیت» وارد شده است، به این معنا است که آنان به مقام شیعه واقعی نایل گشته اند و روحشان، با جسم امامان (صلوات الله علیهم) سنخیت دارد و از باقی مانده طینت و سرشت معصومین (صلوات الله علیهم)، آفریده شده اند.

با توجه به آنچه گفته شد راز این که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید: «كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ؛ عموی ما عباس، بصیرتی نافذ داشت» روشن می شود.

چرا که، کلمه «عم» به ضمیر «نا» که متکلم مع الغیر است، اضافه شده است. به این معنا که حضرت ابوالفضل، عموی ما است؛ یعنی عموی نه امام معصوم.

و به تعبیر علمای «علم اصول»، سیاق کلام و مناسبت حکم و موضوع، حاکی از آن است که علت نافذ البصیره بودن حضرت عباس (سلام الله علیه) به خاطر نسبتی است که با امام معصوم دارد. و چون کلام حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در مقام مدح است، عنوان «عمنا» - یعنی عموی ما - نیز صورت مدح و ستایش به خود می گیرد. پس حضرت عباس (سلام الله علیه) از مقام «منا اهل البیت» که مقام شیعیان خاص است، به مقام «عمنا» ارتقاء یافته است.

چون کسی که عنوان «عمنا» دارد و عموی معصوم به حساب می آید، باید بهره ای از خصوصیات معصوم برده باشد. و این غیر از صورتی است که شخصی عموی معصوم باشد و امام معصوم، از لفظ «منا» استفاده نکرده و فقط تعبیر «عم» را آورده باشد و یا این که او را مدح و ستایش نکرده و بلکه قدح و سرزنش نیز کرده باشد؛ مثل ابولهب که عموی پیامبر بود و در عین حال، سرزنش هم شده است.

### 133- دلیلی دیگر بر عصمت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

پس حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) در جسم و روح، از خلق و خلق معصوم بهره برده و دارای علم، شجاعت، قدرت و دیگر صفات امام معصوم می باشد، اما در مرتبه امام معصوم نیست. چرا که امام معصوم دارای عصمت کبری و علم لدنی بی منتها است که خداوند به ایشان عطا فرموده، و حضرت عباس (سلام الله علیه) دارای علم لدنی صغری و عصمت صغری است که از امام معصوم دریافت کرده است. حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در زیارت حضرت عباس (سلام الله علیه) می فرماید:

«لَعَنَ اللَّهُ أُمَّهُ اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْمَحَارِمَ وَانْتَهَكْتَ فِيكَ حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ»؛

خدا لعنت کند مردمی را که حرام های الهی را در حق تو حلال شمردند و با کشتن تو، حرمت و هیبت دین را پایمال کردند. (1)

ص: 248

---

1- مفاتیح الجنان: زیارت حضرت عباس (سلام الله علیه).

مرحوم مقرر در ذیل این زیارت می نویسد:

«این کلام شریف، ما را به منزلتی عظیم و بزرگ از حضرت عباس آگاه می سازد. چرا که این کلام درباره هیچ یک از شهدای کربلا بیان نشده است. از اینجا معلوم می شود که حضرت عباس، مقامی نزدیک به مقام ائمه اطهار (صلوات الله علیهم) دارد.» (1)

پس حضرت عباس (سلام الله علیه) دارای بالاترین مقام پس از امامان معصوم می باشد و بیشترین سنخیت با آنان را دارد و به خاطر همین سنخیت، زخم ها و جراحات ها و صدمات جسمی حضرت عباس (سلام الله علیه) ایشان را از جنگیدن با دشمنان باز نداشت و موجب توقف نبرد و مبارزه نشد تا این که قضای الهی حتمی شد و حضرتش به شهادت رسید.

نویسنده «معالی السبطين» می فرماید:

«به جانم سوگند! اگر در لوح و قضای الهی نبود که حضرت ابوالفضل به شهادت برسد و کمر حضرت امام حسین از شهادت او بشکند، و اگر قضای الهی بر شهادت امام حسین (صلوات الله علیه) قرار نمی گرفت، حضرت عباس (سلام الله علیه) همه اهل کوفه را فقط با دست چپ خود به هلاکت می رساند.» (2)

و به راستی که با شهادت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) کمر حضرت سالار شهیدان امام حسین (صلوات الله علیه) شکسته شد و دشمن دین، خوشحال گردید و هیبت و مهابت و صلابت دین، از بین رفت.

از این رو می توان «طلب الايمان» را به معنای صلابت دین نیز گرفت؛ یعنی حضرت عباس (سلام الله علیه) سطوت، صلابت، هیبت، مهابت و هیمنه اسلام و ایمان بود.

#### 134- فراز سوم: جاهد مع أبي عبدالله، وأبلى بلاء حسنا و مضى شهيدا

سومین فراز فرمایش حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) از سه جمله ترکیب شده، که هر سه در ارتباط با یکدیگرند و اشاره به واقعه کربلا است جمله اول: «جاهد مع أبي عبدالله»، جمله

ص: 249

1- العباس: 132.

2- معالی السبطين، ج 2: 56.

دوم: «وَأبْلِ بِلَاءِ حَسَنًا» جمله سوم: «و مَضَى شَهِيدًا» برای روشن شدن این فراز از کلام نورانی، ابتدا باید به تحقیق و پژوهش در معنای الفاظ آن نمود.

### 135- بررسی واژه های «جاهد مع ابي عبدالله»

«جاهد» این واژه از ریشه «جهد» یا «جهد» است که به باب «مفاعله» (1) رفته است. «جهد» یعنی «تاب» و «توان» و «جه» یعنی به کارگیری تمام تاب و توان برای رسیدن به هدف. و «جهد» یعنی خود را به سختی و رنج انداختن برای به دست آوردن مقصود. (2)

و هر گاه انسان با دشمن خود به ستیز برخیزد، به طور طبیعی دشمن نیز به مصاف او می آید، و از همین روی هر دو برای پیروزی بر حریف، نهایت توان خود را به کار می گیرند، و برای رسیدن به پیروزی خود را به نهایت رنج و مشقت می اندازند. و با یکدیگر به مبارزه برمی خیزند. بدین سبب از چنین حالتی تعبیر به «جهاد» میکنند و «مجاهده» چون کوشش و به کارگیری توان و قدرت از هر دو طرف جنگ است. (3)

### 136- معنای جهاد در شریعت

کلمات فقهاء شیعه در تعریف «جهاد» متفاوت است، گرچه بازگشت همه آنها به یک حقیقت است و جامع ترین آنها به حسب فهم نویسندگان - تعریفی است که در حاشیه «شرح لمعه» آمده:

«... [إنه] [الجهاد] بذلها [أي بذل النفس و المال] في إعلاء كلمة الإسلام و إقامة الايمان، و أريد بالأول إدخال جهاد المشركين و بالباقي جهاد الباغين...»؛ (4)

ص: 250

1- باب «مفاعله» از واژه های علمی «علم صرف» است.

2- آنچه گفته آمد، معنایی است که از بررسی کتابهای لغت به دست آمد.

3- باب «مفاعله» یعنی اینکه هر دو با همدیگر دست به آن کار می زنند، مثلاً «مضاربه» یعنی همدیگر را زدن، و یا «مباحثه» یعنی با همدیگر به بحث و گفتگو پرداختن. بنابراین «جهاد» و «مجاهده» یعنی به جهاد پرداختن. ولی در اصطلاح شرع، آن کس که برای خدا به جنگ می پردازد او را «مجاهد» و کار او را «جهاد» می گویند، و طرف مقابل را «محارب» و کارش «حرب» یا «بغی» می نامند.

4- شرح لمعه ج 1: 255، «این مطلب در حاشیه این کتاب گرانسنگ چاپ شده است.»

جهاد یعنی بکارگیری تاب و توان جانی و مالی برای بالا بردن کلمه اسلام و اقامه ایمان، و مراد از «اعلاء کلمه اسلام» جهاد با مشرکین است، و مقصود از «اقامه ایمان» جهاد با کسانی است که در مقابل امام معصوم، سرکشی کرده اند.»

### 137- معنای «مع»

ابو هلال عسکری می گوید: و هر کجا واژه «مع» به کار گرفته شود، مقصود آن است که در انجام کاری مشارکت و صورت گرفته است، از همین روی اگر گفته شود: «أنا معك في هذا الأمر» یعنی منکمک کار و یاری دهنده تو هستم. (1)

### 138- جهاد با سرکشان در مقام امام معصوم صلوات الله علیه

با توجه به آنچه گفته شد مطالبی به دست می آید که به بعضی از آنها اشاره می شود.

مطلب اول: آنچه در واقعه کربلا- و روز عاشورا واقع شد، «جهاد» با باغبان و باغیان و سرکشان در مقابل حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) بود؛ زیرا آنان که در کربلا در مقابل امام حسین (صلوات الله علیه) دست به شمشیر زدند دوگروه بودند. گروه اول کسانی بودند که با آن حضرت عهد کرده بودند، و عهد خود را شکستند، که همان کوفیان بودند. و دومین گروه کسانی بودند که در مقابل امام ایستادگی کرده و متمرّد شده بودند، و آنها کسانی بودند که از شام به جنگ حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) آمده بودند.

مطلب دوم: در روز عاشورا همه اصحاب و تمامی بنی هاشم آنچه در توان داشتند از جان و مال خویش در طبق اخلاص گذاشتند و در راه «اقامه ایمان» و به پا داشتن ولایت به خاک پای حضرت مولی (صلوات الله علیه) ریختند. جسم و جان خویش را نثار قدم حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) نمودند.

اما حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) در این راه همگام با خود امام به جهاد پرداخت، و آنجا که

ص: 251

امام (صلوات الله عليه) به جهاد پرداختند حضرت عباس به یاری و کمک حضرت مولی (صلوات الله علیه) شتافت. چرا که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرمود: «و جاهد مع أبي عبدالله» و این فضیلتی است ویژه که به حضرت عباس (سلام الله علیه) عنایت شد.

و راز آن را در این نکته باید جستجو کرد که همان گونه که حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) بالاترین شخص جهان هستی است جهاد آن حضرت نیز بالاترین و عظیم ترین و باشکوه ترین جهاد است. و روشن است که کردار و عمل و جهاد حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) را با جهاد هیچ کدام از اصحاب و یاران حضرتش نمی توان قیاس کرد. همان طور که احدی را نمی توان با وجود مقدس آن حضرت مقایسه نمود.

ولی به نص فرمایش حضرت امام جعفر صادق (صلوات الله علیه) شریک و یار و یاور آن حضرت در جهاد، حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) بود. بنابراین جهاد حضرت عباس (سلام الله علیه) را با جهاد هیچ کدام از یاران و اصحاب حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) نمی توان مقایسه نمود. و از همین جا است که باید گفت: حضرت عباس - جانم فدای خاک پایش باد - را نمی توان با هیچ شهید و مجاهدی قیاس کرد. (1) زیرا جهاد حضرت عباس (سلام الله علیه) خصوصیتی داشت که آن را از جهاد دیگر شهیدان متمایز می کرد.

### 139- ویژگی جهاد حضرت عباس (سلام الله علیه)

ارباب تاریخ آخرین لحظات جنگ حضرت عباس (سلام الله علیه) را چنین گزارش کرده اند:

«بقی العباس ابن علی (صلوات الله علیهما) قائماً أمام الحسين (صلوات الله علیه) یقاتل دونه و یمیل معه حیث مال حتی قتل (صلوات الله علیه)، و بقی الحسین (صلوات الله علیه)؛ (2)»

... [حضرت] عباس (سلام الله علیه) ثابت و استوار در پیش روی امام حسین (صلوات الله علیه) به جنگ و کشتن دشمنان می پرداخت، و هر طرف که امام روی می کرد، حضرت عباس (سلام الله علیه) نیز به آن جانب روی می آورد، تا آنکه حضرت ابوالفضل به

ص: 252

1- و دلیل دیگر این ادعا فرمایش امام سجاد (صلوات الله علیه) است که فرمود «ان للعباس عند الله تبارک و تعالی لمنزله یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه» شرح و توضیح این کلام شریف ان شاء الله خواهد آمد.

2- بطل العلقمی ج 3: 229 به نقل از «الأخبار الطوال: 255»، معالی السبطين ج 1: 432؛ به نقل از «مقاتل الطالبین»



شهادت رسید، و امام (صلوات الله علیه) تنها ماند.

از این قطعه تاریخی چند نکته استفاده می شود.

نکته اول: حضرت عباس (سلام الله علیه) آخرین شهید از یاران و اصحاب امام (صلوات الله علیه) بود.

نکته دوم: حضرت عباس (سلام الله علیه) همراه امام مقاتله و جنگ و جهاد می نمود.

نکته سوم: حضرت عباس (سلام الله علیه) در هنگام جهاد حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) تنها مدافع شخصی امام (صلوات الله علیه) بودند.

سؤال: «ممکن است این پرسش در ذهن خواننده محترم پدید آید که حضرت عباس (سلام الله علیه) به فرمان امام (صلوات الله علیه) برای آب آوردن به طرف شریعه فرات حرکت کرد. و در هنگامه آب آوردن به شهادت رسید. و حال آنکه در این گزارش تاریخی مطلب به گونه دیگری است؟»

پاسخ: «بین این دو واقعه هیچ منافاتی نیست، چرا که وقتی حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) مأمور آب آوردن شد، امام (صلوات الله علیه) فرمودند: با هم به طرف شریعه حرکت کنیم و چون دشمن مانع شد، آن دو بزرگوار به جهاد پرداختند، و در هنگام کارزار حضرت عباس (سلام الله علیه) پیش روی امام و مولایش (صلوات الله علیه) به کشتن دشمنان حضرت پرداخت، و در حقیقت دفاع از آن حضرت می نمود تا اینکه بر اثر جنگ بین امام حسین (صلوات الله علیه) و حضرت عباس (سلام الله علیه) جدایی افتاد. و در آن جدایی، حضرت سقا به شهادت رسید و امام (صلوات الله علیه) تنها شدند، تا آنکه صدای برادر را شنیدند و بر بالین آن بزرگوار آمد...»

مرحوم حاج شیخ عباس قمی قدس سره می نویسد:

«در هنگامی که حضرت عباس (سلام الله علیه) همراه با برادر می جنگید، تیری به پیشانی مبارک حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه) اصابت کرد، که حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) با سرعت و شتاب هرچه تمامتر آمدند و تیر را از پیشانی آن

حضرت خارج کردند.» (1)

آری آن دو بزرگوار به جنگ پرداختند.

ص: 253

---

1- نفس المهموم: 156، به نقل از «احتجاج طبرسی»

از جلو سردار از دنبال شاه\*\*\* آری آید از پی سیاره ماه

کوفی و شامی هجوم آور شدند\*\*\* حمله ور بر سبط پیغمبر شدند

صاحب «ریاض القدس» می نویسد:

«آن دو فرزند اسدالله به یک حمله حیدری آن گروه... را از جلوی خیمه ها دور کردند... امام شمشیر میزد و می فرمود: «أنا بن رسول الله».

چنان درید صف از حمله های پیوستش\*\*\* که جبریل امین بوسه زد بر آن دستش

و حضرت عباس (سلام الله علیه) شمشیر میزد و می فرمود: «منم پسر شیر خدا».

به رزم خصم پدروار آنچنان کوشید\*\*\* که پرده بر رخ احزاب و نهروان پوشید +

تا آنکه بر سر آب فرات رسیدند...»(1)

باید گفت: در آن کارزار شهادتها و شجاعتهای پدر بزرگوارش را به یاد آورد.

غیرت شیر خدا یعنی علی\*\*\* شد ز عباس دلاور منجلی(2)

و چه زیبا سرود شاعر دلسوخته «سید حسن خوش زاد» که خدای نگهدارش باد.

معرفت در ذات او بی انتها است\*\*\* صورت او صورت بدر دجاست

نور هاشم از جمالش منجلی است\*\*\* غیرت او غیرت مولی علیست

صولتش چون صولت شیر خداست\*\*\* در شجاعت رونوشت مرتضاست

در مصاف عشق محشر می کند\*\*\* پور حیدر کار حیدر می کند

تیغ آندر دست او بازیچه است\*\*\* پیش او صد مرد جنگی بچه است

هم چو عنقا پرگشایی میکند\*\*\* چون علی خیر گشایی می کند(3)

انصاف آن است که شاعران کوی کربلا شجاعت و شهادت و جنگ آوری حضرت علمدار کربلا را بسیار زیبا ترسیم کرده اند، خدای همه آنها را جزای خیر دهد. چرا که فضایل آن حضرت را در حد توان خود یافته اند و در وصف آن در سفته اند بنگرید به این شعر که چقدر

- 1- رياض القدس ج 2: 79.
- 2- رياض القدس ج 2: 79.
- 3- قفل شكسته: 178 و 179.

زیبا و لطیف، دلاوری آن بزرگوار را به نظم کشیده است:

در افتاد در جیش کوفه نهیب \*\*\* ز دلها روان گشت صبر و شکیب

یکی گفت این زاده حیدر است \*\*\* چو حیدر به پیکار، جنگ آور است

که را، تاب نیروی بازوی او است \*\*\* دو گیتی سبک در ترازوی اوست (1)

و دیگری عشق و فهم خود را چنین ابراز کرده است که:

جهان گفت حیدر کجا می رود \*\*\* جلال پیمبر کجا می رود

بدان بد، که گر نیزه بفراشتی \*\*\* کلاه از سر ماه برداشتی

عنان گر کند سست، سنگین رکاب \* ریاید به نی، افسر از آفتاب (2)

تذکر و آگاهی: «به خواست خداوند و عنایت حضرت زینب کبری علیها السلام در بخشهای آینده دلیل و برهانهایی آورده خواهد شد، که حضرت ابوالفضل از چنان قدرت و شوکتی برخوردار بوده است، که اگر یک تنه به جنگ سپاه روی می آورد، احدی از آن گروه کافر را باقی نمی گذاشت و روشن خواهد شد که این اشعار و بیشتر از آن، بیان گوشه ای بسیار اندک از جلال و جمال حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) است، بلکه حقیقت و عظمت او را فقط خدا و امامان معصوم (صلوات الله علیهم) می دانند، و این همه شعرهای زیبا، قطره ای از دریای فضایل آن حضرت است.»

#### 140- پژوهشی در واژه های «وَأبلی بلاء حسنا»

واژه «بلاء» را لغت شناسان عرب چنین معنی کرده اند:

«البلاء بالفتح و المد: ما یمتحن به و یختبر من خیر و شر»، (3)

بلاء چیزی است که به آن امتحان و آزمایش صورت میگیرد خیر باشد یا شر.

و در توضیح و شرح آن عبارت می خوانیم:

«و أصل البلاء فی کلام العرب: الاختبار و الإمتحان، و هو قد یکون بالخیر لامتحان

ص: 255

1- ریاض القدس 2: 81.

2- همان: 75.

3- ریاض السالکین ج 4: 135.

الشكر وقد يكون بالشكر لا امتحان الصبر... غير أن الأكثر في الشر أن يقال: بلوته، أبلوه بلاء، وفي الخير أبليته بلاء، و بلاء»(1)

اصل «بلاء» به معنای امتحان و آزمایش است، و این آزمایش کردن گاهی به وسیله چیزهای خیر و خوب است برای آزمایش شخص [که آیا شکر گذار است] و گاهی به سختی و محنت برای امتحان [که آیا بردبار می باشد] و غالباً «بلی» برای امتحان در برابر سختی و «أبلی» برای امتحان در برابر نعمت به کار گرفته می شود.

بنابراین فرق «بلاء» و «ابلاء» در امتحان به خیر و شر است، یعنی هرگاه بنده ای برای امتحان به او نعمت داده شود، و به او خیر و خوبی برسد، تا آزمایش شود که آیا شاکر است؟ عرب برای این گونه امتحان از واژه ای «أبلی» و «إبلاء» استفاده می کند، و اگر برای آزمایش، بنده ای را به سختی و مشقتی گرفتار کنند می گویند: «بلی» و یا «ابتلی» و به این تفاوت، بزرگان واژه شناس اعتراف کرده اند. (2)

بنابراین معنای اصلی در لغت «بلاء» آزمایش و امتحان افراد است.

اما گروهی بر آنند که این واژه در حقیقت در جایی به کار می رود، که با دادن خوبی به شخص و یا دچار کردن آن به سختی بخواهند، آنچه را که آن فرد در درون دارد ظاهر و آشکار کند، یعنی برای اینکه شکرگزاری و یا کفران نعمت که در باطن شخص نهان است، ظاهر و آشکار شود، و آن صفت را استخراج کرده و از قوه و استعداد به فعل برسانند او را مبتلی به نعمت می کنند و اگر بخواهند صبر و بردباری و یا بی صبری کسی را آشکار کنند و آن را از قوه به فعل برسانند، او را مبتلی به سختی و بلا می کنند. (3) تا درون هویدا شده او را دیگران به تماشا بنشینند. (4)

ص: 256

1- همان، ج 7: 249.

2- النهایه فی غریب الحدیث، ج 1: 153.

3- فروق اللغه: 210.

4- بحار الانوار ج 12: به نقل از شیخ اجل اقدم شیخ صدوق قدس سره در کتاب «الخصال ج 1: 146، در اینکه این معنی کلام شیخ است یا فرمایش امام صادق (صلوات الله علیه) بین دانشمندان حدیث شناس اختلاف است.

با توجه به آنچه گفته شد، سه معنی در معنای این کلام شریف وجود دارد، که می توان

گفت: هر سه معنی صحیح است.

معنای اول: در جمله اول خواندیم که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند: حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) همراه با حضرت سید الشهداء جهاد کرد، حال با این جمله: «و اَبلی بلاء حسنا» امام می فرمایند: حضرت عباس (سلام الله علیه) در این جهاد، جنگ نمایانی کرد و بسیاری از دشمنان حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) را به درک واصل کرد، و در حقیقت صفت قدرت و شهامت و شجاعتی را که خداوند در باطن او نهاده بود ابراز کرده و آشکار نمود.

به کارگیری این نعمت بزرگ در راه طاعت مولایش، هم شکر نعمت بود و هم باطن خود را آشکار کرد که بنده ای شاکراست، و هم دیگران صفت شکرگذاری او را تماشا کردند.

از این روی بعضی از مفسرین در معنای آیه شریفه « وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا »<sup>(1)</sup>

«يقال: أبتلى فلان، إذا اجتهد في صفة حرب أو كرم، ويقال: أبتلى بلاء حسنا»؛<sup>(2)</sup>

هرگاه کسی نهایت سعی و کوشش خود را در جنگ به کار ببرد، در حق او گفته می شود «ابلی بلاء حسنا».

و دیگری گفته است:

«أبلی فلان بلاء حسنا، ای قاتل قتالا شدیداً و صبر صبراً جميلاً، سمی به ذلك الفعل؛ لانه ما يخبر به المرء، فتظهر جلادته و حسن اثره»

؛<sup>(3)</sup>

تا این جمله «ابلی فلان بلاء حسنا» یعنی آن شخص کشت کشتن شدیدی [کشتار زیادی کرد] و از خود بردباری بزرگی به خرج داد، و این کشتن را «ابلی» می گویند زیرا آگاهی می دهد آن شخص از [شجاعت و شهامت خود] و آشکار می شود سخت کوشی او، [و دیگران آن شهامت و بردباری را از او می بیند].

ص: 257

1- انفال / 17.

2- تفسیر القاسمی، ج 8، ص 222 به نقل از زهری لغت شناس بزرگ عرب.

3- روح المعانی، ج 5، ص 174.

بنابراین می توان گفت که این جمله «أبلی بلاء حسنا» ضرب المثلی است که درباره کسی به کار می رود که در هنگامه کارزار با رشادت و شجاعت از کشته های دشمن پشته می سازد. (1)

از این که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) این ضرب المثل را درباره عموی بزرگوار خود به کار بردند می توان فهمید که حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) در روز عاشورا مردان زیادی از دشمنان حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) را به خاک انداخت. پس اگر شماری از مقتل نگاران شمار افرادی را که حضرت عباس (سلام الله علیه) در روز عاشورا به هلاکت رساند زیاد نوشته اند کلامی به گراف نگفته اند، چرا که دلیل آنها این فرمایش حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) است.

به هر حال این کلمه «ابلی» فعلی است که فاعل آن حضرت عباس (سلام الله علیه) است که به اصطلاح علمای نحو آن را باید به صورت «فعل معلوم» خواند یعنی این کلمه را به این صورت باید تلفظ کرد: «ابلی» یعنی «أبلی عمنا العباس بلاء حسنا، عموی ما حضرت عباس (سلام الله علیه) در روز عاشورا جنگی نمایان کرد. و دشمنان بسیاری را به جهنم فرستاد.»

معنای دوم: دومین معنایی که برای فرمایش مولایمان حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می توان ارایه کرد، اینکه: خداوند در پاداش جهاد حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) در پیش روی سرورش سید الشهداء (صلوات الله علیه)، نعمتی عظیم و بزرگ به او عطا کرد. دلیل این معنی تفسیری است که بزرگان دانش تفسیر در معنای آیه شریفه « وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا » گفته اند، شیخ بزرگوار طبرسی قدس سره در معنای آیه فوق می فرماید:

«ای ولینعم علیهم به نعمه ای فعل ذلك إنعاماً على المؤمنين»؛ (2)

خداوند به آن مؤمنین نعمتی عنایت کرد.

ص: 258

---

1- مرحوم سید علیخان قدس سره می فرماید: - «أبلی بنفسه بلاء حسنا، أي: جهادا عظيما»؛ بلاء حسن، یعنی جهاد عظیم و بزرگ». (ریاض السالکین، ج 1: 74) و در جای دیگر می فرماید: «أبلی فی الحرب بلاء حسنا، اذا ظهر بأسه حتی بلاء الناس أی خبروه»؛ یعنی صلابت خود را آشکار کرد و مردم آن را دیده و از آن آگاهی یافتند. (همان، ج 2: 99) بنابراین جهاد و جنگ حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) جنگ و جهادی بس عظیم و بزرگ بوده است که در روز عاشورا تنها از آن بزرگوار صادر شده است.

2- مجمع البیان ج 3: 814.

صاحب تفسیر روح المعانی» در تفسیر آیه فوق می نویسد:

«أی لیعطیهم سبحانه من عنده إعطاء جمیلاً» (1)

خداوند به آنها از نزد خود عطا کرد، عطا و بخشش جمیل و زیبا.

و گفتار ثعلبی در معنای آیه شریف فوق چنین است:

«ای ولینعم علی المؤمنین نعمه عظیمه...»؛ (2)

تا خداوند به مؤمنین نعمتی عظیم و بزرگ عنایت فرماید.

بنابراین معنای کلام مولا و سرورمان حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) این است که خداوند متعال به آن بزرگوار نعمتی عظیم و عنایتی جمیل و زیبا ارزانی داشت.

واژه «ابلی» را دو گونه می توان تلفظ کرد:.

1. «ابلی» یعنی به صورت فعل معلوم، در این صورت فاعل «الله جل جلاله» است. (3) و چنین معنی می شود: «خداوند به حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) نعمت عظیمی عنایت فرمود.»

2. «ابلی» یعنی به صورت فعل مجهول در این صورت فعل مجهول است، و معنای آن این است: «و نعمتی عظیم به حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) عطا شد.» که در این صورت احتمال دارد عطا کننده آن نعمت عظیم خداوند متعال باشد، همان گونه که محتمل است عطاکننده آن نعمت بزرگ حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) باشند.

## 142- نعمت عظیم به حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

از بین ایران در ایران بنابر معنای دوم، خداوند به حضرت نعمتی بزرگ عطا کرد، و آنچه که ذهن را مشغول به خود می کند، اینکه آن نعمت عظیم چیست؟ و این پرسشی است که پاسخ آن به سادگی به دست نمی آید. گرچه می توان با دقت در روایاتی که از ناحیه معصومین به دست ما رسیده - اگرچه در حد احتمال باشد - راهی به جواب آن پیدا نمود. و جوهی را بیان کرد.

وجه اول: رفعت و بلند شدن نام و یاد آن حضرت در عالم و جهان هستی، چنانچه در

ص: 259

1- روح المعانی ج 5: 174، تفسیر القاسمی ج 8: 22، ریاض السالکین ج 1: 384 .

2- الکشف و البیان فی تفسیر القرآن ج 3: 127.

3- یعنی فاعل این فعل «هو» است که مستقر است، و مرجع آن معهود ذهنی است، یعنی «الله جل جلاله»



زیارت آن حضرت آمده که:

«رفع [الله] ذکرک فی العلیین»؛

خداوند یادت را در عالم علیین بلند مرتبه قرار داد.

و بلند مرتبه نمودن نام آن حضرت توسط حی داور، کاشف از بلندی مرتبه خود آن حضرت نزد پروردگار عالمیان است، چرا که وقتی خداوند یادش را آن هم در نزد ساکنان عالم «علیین» بلند مرتبه کرد حتما خود آن حضرت از عظمت و بزرگی فوق العاده ای برخوردار است. وگرنه یادش بلند مرتبه نمی شد. و شاید آن نعمت عظیم، عبارت باشد از جلالت و عظمتی که خداوند به او عنایت کرده که از لوازم آن، عظمت و بزرگی خود او است.

وجه دوم: مقام و درجه ای است که خداوند به او ارزانی داشته که در قیامت همه شهدا آرزوی آن را می کنند. حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) در وصف عمومی بزرگوارشان فرمودند:

«... ان للعباس عند الله تبارک و تعالی منزله یغبطه بها جمیع الشهداء»؛<sup>(1)</sup>

همانا نزد خدای تبارک و تعالی برای عمومی مقام و جایگاهی است که همه شهدای عالم بدان مقام به او رشک برند.

بنابراین آن نعمت عظیم همان منزلت و جایگاهی است که حضرت قمر بنی هاشم در نزد خداوند تبارک و تعالی دارد.

حال سؤال مهم همین جا است که آن منزلت و مقام چگونه مقامی است که همه شهدا با آن جلالت و عظمت و بزرگی که دارند- همانند حضرت حمزه سیدالشهدا، حضرت جعفر طیار علیهما السلام، شهدای کربلا و...- آرزوی حضرت عباس (سلام الله علیه) را دارند، و بر حضرتش به خاطر آن منزلت رشک برند.

وجه سوم: تساوی حرمتش با حرمت اسلام، از همین روی حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در زیارت ایشان فرمودند:

ص: 260

---

1- ترتیب الأمالی ج 5: 186 به نقل از «امالی صدوق مجلس 70 حدیث 10، و توضیح این حدیث شریف ان شاء الله خواهد آمد .

«لعن الله أمه استحلّت منك المحارم، و انتهكت فيك حرمة الإسلام»؛

خداوند لعنت کند مردمی را که حرامهای خداوند را در حق تو روا داشتند، و باکشتن تو شکوه اسلام را شکستند.

تا پایان داد بنابراین شکوه و حرمت و عظمت اسلام همانا شکوه و عظمت و حرمت حضرت عباس (سلام الله علیه) بود، که با شکست آن، حرمت و عظمت اسلام شکست.

مرحوم مقرر قدس سره می گوید:

«... از اینجا معلوم می شود که حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) منزلت و رتبه دارد که به منزلت و مقامات امامان معصوم نزدیک است..... و این مقامی فوق عصمت است.»

با اندک تأمل راز فرمایش حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در این فراز از زیارت روشن می شود چرا که پیش از این گفته شد که «حقیقت ایمان، امام معصوم است.» و حضرت عباس (سلام الله علیه) با آن قدرت و جلالت حیدری از حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) دفاع کرد، و حقیقت دفاع از ولایت همان اسلام است، از این روی شکستن شکوه و جلال حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) شکستن شکوه و جلال اصل اسلام است. و هرکس حرمت اسلام را بشکند ملعون است، و لشکریان دشمن، حرمت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) یعنی اسلام را شکستند و مستحق لعن توسط امام معصوم (صلوات الله علیه) شدند. مرحوم مقرر میگوید:

«این خطاب را در هیچ یک از شهدای کربلا نمی یابیم، با وجود آن که آنان به برترین مرتبه فضل و برتری رسیده اند.» (1)

### 143- نتیجه بحث

سه وجهی که بیان شد - رفعت یاد، منزلت در نزد خدا، حرمت اسلام - در حقیقت پرده دار شکوه و جلال و عظمت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) می باشد، که اگر کسی را توان باشد که از این پرده ها بگذرد. شاید نور حقیقت حضرت عباس (سلام الله علیه) جلوه ای کند، و قلب را منور سازد. وگرنه در واقع همه این فضایل نشانی است از آن سپهر عالم ملکوت و رمزی

ص: 261

است برای مردان میدان معرفت. و اشارتی برای بزرگان اهل بشارت، و خدا می داند که آن حضرت را چه فضائل و مناقبی است که از ناحیه مقدسه امامان معصوم (صلوات الله علیهم) ما صادر شده و متأسفانه باد خزان حوادث آنها را از دست ما ربوده است، بنگرید به کلام شیخ صدوق که بعد از آوردن فرازی از کلام امام سجاد (صلوات الله علیه) در شأن حضرت عباس (سلام الله علیه) می فرماید:

«و الحدیث طویل أخذنا منه موضع الحاجة، و قد أخرجته بتمامه مع ما رویته فی فضائل العباس بن علی (صلوات الله علیهما) فی کتاب «مقتل الحسین بن علی (صلوات الله علیهما)» (1).

حدیث - امام سجاد (صلوات الله علیه) - طولانی است، آن مقداری که در این بحث نیاز بود از آن را، در اینجا آوردم، و همانا این حدیث و احادیث دیگری را که در فضایل حضرت عباس وارد شده، همه آنها را در کتاب «مقتل الحسین» آورده ام.

از عبارت معلوم می شود که اولاً: احادیث فضایل حضرت زیاد بوده است و ثانیاً همه آنها را شیخ اقدم و أجل صدوق قدس سره در کتاب «مقتل» آورده است. اما آنچه تأسف انگیز است، اینکه آن کتاب مفقود شده و به دست ما نرسیده تا فضایل حضرت عباس (سلام الله علیه) را دریابیم.

بنابراین فضایل فراوانی در شأن حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) از ناحیه مقدسه معصوم صادر شده که در پیچ و خم تاریخ و روزگار گم شده و ما از آن مناقب و فضائل محروم مانده ایم، و باید منتظر ماند تا دوران تاریک غیبت حضرت حجه بن الحسن - عجل الله تعالی فرجه الشریف - به سر آید، و آن حضرت به سرای ظهور درآید. به امید آن روزگار نور و نورانی، اللهم عجل لولیک الفرج.

#### 144- احتمال سوم

خداوند متعال به حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) عنایات فراوانی ارزانی داشته که به

ص: 262

---

1- الخصال: 68، «باب الاثنین، حدیث 10».

گوشه هایی از آن- به طور مختصر اشاره می شود. و شرح و تفصیل آن به خواست ایزدمنان در بخش «شرح اسماء و القاب آن حضرت» پرداخته خواهد شد.

### 145- 1. جلال و جمال جسمی حضرت عباس (سلام الله علیه)

پیش از این دانستیم که شکوه و جلال، حسن و جمال دو صفتی هستند که اولاً و بالذات از آن حضرت حق جل جلاله است. که از آن گاهی تعبیر به «اسماء جلالیه» و «اسماء جمالیه» تعبیر می شود و گاهی گفته می شود «صفات کمالیه»، که مظهر و نمود تام و کامل آن اسماء و صفات، وجود مقدس چهارده نور مقدس (صلوات الله علیهم) می باشد، که در حقیقت آن بزرگواران جایگاه تجلی صفات کمالیه -جلال و جمال به خداوند متعال هستند.

اما دیگران به حسب مقدار تسلیم و خضوعشان در مقابل مقام ولایت بهره برده و می برند. و آنچه مسلم است حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) بر بلندای قله تسلیم و خضوع در برابر ولایت ایستاده است، که احدی را توان دست رسی به آن جایگاه نیست، و از همین روی عالیترین تجلی آن صفات، در جسم و جان حضرتش نمودار شده و زیباترین نمودار مقام ولایت در جسم و جان است.

حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) با تمام وجود خود متوجه خورشید ولایت بود و از همین روی تمام صفات جلال و جمال امام در جسم و جانش تجلی یافت. (1) و در وصف جسم مبارک آن حضرت تاریخ نگاران نوشته اند:

همانا شکل و شمایل سرور ما حضرت عباس (سلام الله علیه) از نیکوترین و بهترین انسانهای نیک بود. و در بین مردان بنی هاشم که همگی زیباروی و نیکو قامت بودند از همه آنها زیباتر و خوش قامت تر بود. او مردی تنومند و بلند قامت و زیبا چهره بود، که هرگاه سوار بر بلند ترین اسبها می شد، پاهای مبارکش بر زمین خط می انداخت. (2)

صاحبان تاریخ ویژگی جسمی حضرت عباس (سلام الله علیه) را در سه امر مهم گزارش

ص: 263

1- کبریت احمر: 403.

2- بطل العلقمی ج 2: 120، به نقل از «مقاتل الطالبین».

کرده اند. 1. بلندی قامت. 2. تنومندی. 3. زیبایی چهره و این سه را در کمتر کسی تاریخ سراغ دارد. پهلوانی آن حضرت در هنگامه دفن شهدا از زبان مردان قبیله بنی اسداین گونه بیان شده که به امام سجاد (صلوات الله علیه) عرض کردند:

«بقی بطل علی المسناه»؛

هنوز در کنار نهر علقمه [بدن مقدس] پهلوانی باقی مانده است.

تنومندی و بلندی قامت، از مهمترین ویژگیهایی است که در هنگام نبرد صلابت و تسلط آن حضرت را بر هر حریفی آشکار می نمود و هم لریزه بر اندام دشمن می انداخت. هم قوت قلب دوست بود و هم اضطراب و سراسیمگی برای دشمن. از همین روی تا وقتی حضرت عباس زنده بود آرامش بر اهل حرم سایه افکنده بود، خواب را برای اهل حرم ارزانی داشته بود، و از چشم دشمن خواب را ربوده بود. و آنچه از کتابهای مقتل فهمیده می شود آن که چشم امید همه به حضرت عباس (سلام الله علیه) بود و این حقیقتی است که آن را از فرمایشات حضرت امام حسین و حضرت امام سجاد و حضرت زینب (صلوات الله علیهم) می توان به گونه ای آشکار و واضح فهمید..

#### 146- حضرت ابوالفضل در نگاه امام (صلوات الله علیه)

هنگامی که حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) برای گرفتن اجازه جهاد به محضر امام شرفیاب شد، حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) گریستند، و فرمودند:

«یا أخی أنت العلامة من عسکری و مجمع عددنا، فإذا مضیت یؤول جمعنا إلى الشتات و عمارتنا إلى الخراب»؛

ای برادر تو علامت و نشانه لشکر منی و جایگاه تجمع افراد من هستی، هرگاه بروی جمع ما متفرق و آبادانی ما خراب می شود. (1)

عالم محقق و تاریخ نگار پژوهشگر مرحوم ملاهاشم خراسانی می نویسد:

«محدث جلیل القدر حاج علی تبریزی از سید فاضلی از علمای عرب نقل می کند

ص: 264

---

1- وسیله الدارین: 237، نزدیک به همین معنا «بطل العلقمی ج 3: 231.

که جناب شیخ ازری این مصراع را گفت: «یوم أبوالفضل استجار به الهدی؛ [عاشورا روزی است که در آن] روز [مظهر] هدایت [یعنی حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه)] به حضرت ابالفضل پناه برد.» خیال کرد، شاید این مصراع مقبول حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه) نباشد، لذا مصراع دیگر را نگفت.

حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه) را در خواب دید که فرمود: صحیح است آنچه گفته ای، روز عاشورا من پناه بردم به برادرم ابا الفضل و مصراع دوم را [چنین] فرمودند: «والشمس من كدر العجاج لثامها؛ یعنی آن وقت که من پناه بردم به عباس (سلام الله علیه)، آفتاب، از تیرگی غبار معرکه کربلا، نقابی پیدا کرده بود.»<sup>(1)</sup>

### 147- ندای حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) بر بالین حضرت عباس (سلام الله علیه)

بنابر نقل اهل تاریخ، عمر سعد (لعنه الله) بعد از شهادت حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) دو روز در کربلا ماند<sup>(2)</sup> تا آنکه بتواند کشته های لشکر را دفن، و مجروحین سپاهش را مداوا کند و روز سوم شهادت از کربلا حرکت کرد.

خدا میداند در این دو روز چه بر سر اهل حرم سرور شهیدان (صلوات الله علیه) آمد، از یک طرف ضرب و شتم دشمن، از طرفی می دیدند که دشمن کشته های خود را به خاک می سپرد، اما بدن اصحاب کبار، چون حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه بر روی خاک افتاده است، جسم پاک و مقدس جوانان بنی هاشم را باد نوازش میکند، و اشک چشم زینب، رقیه، سکینه و... مرهمی است بر جراحات سر حضرت علی اکبر. یا علی! بدن مجروح ابا الفضل در کنار نهر علقمه افتاده است.

یا زهرا دخترانت اسیرند، و جسم فرزندت حسین بر روی خاک، یا رسول الله چگونه می توان تحمل کرد که کشته کافر دفن شود، اما بدن امام را آفتاب تماشا کند، خدایا چه گذشت بر دل زینب، و چه حال داشت آن دختر ناز دانه امام، یقین گاهی می رفت در دامن عمه، و گاهی می آمد نگاه به برادر می کرد، و گاهی می فرمود: عموجان ابا الفضل، مرا

ص: 265

1- منتخب التواریخ: 335.

2- بطل العلقمی ج 3: 26 به نقل از «تاریخ الطوال: 256.»

می زنند، اما غیر از تازیانه جوابی نمی نشنید. یا حسین، یا حسین، یا حسین، صلی الله علیه و آله.

به هر حال روز سیزدهم که دیگر از لشکر یزید در آن صحرا کسی نبود، زنان قبیله بنی اسد روی به میدان جنگ نهادند. بدن هایی غرقه به خون و مجروح در آن صحرا رها شده دیدند، غریب و بی کس. شتابان به قبیله برگشتند و به گفته عالم ربانی شیخ محمد باقر بیرجندی به مردان خود عتاب کردند:

«شما چه خواهید گفت جواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که فرزند او در نزدیک شما کشته شد و یاری نکردید او را؟ حال، پسر سعد کسان خود را دفن کرده و اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحاب او را گذاشته اند. بروید ایشان را دفن کنید، و بعضی عار را از خود بردارید.

پس مردان رفتند و خواستند ابتدا کنند به دفن سیدالشهداء (صلوات الله علیه) و او را نمی شناختند. ناگاه سواری روی به ایشان آمد و فرمود: «ما بالکم؟؟ حیرانی شما از چیست؟» گفتند: برای دفن شهدا آمده ایم و نمی شناسیم جسد [امام] حسین (صلوات الله علیه) را. چون آن سوار این را شنید به گریه درآمد و می گفت: «وا ایتا، وا ابا عبد الله لیتک حاضر و ترانی اُسیره ذلیلا، وای پدر جان، وای ابا عبد الله کاش حضور داشتی و میدیدی مرا که چگونه اسیر و خوار شده ام.»

پس فرمود: «أنا أرشدکم إلیه، من شما را به آن حضرت ارشاد میکنم.» و از اسب پیاده شد و میان قتلی [کشته ها] می رفت تا به جسد پدر بزرگوارش رسید و او را در آغوش کشید و میگریست و [می فرمود]: «یا ایتاه بقتلک قرت عیون الشامیین، یا ایتاه بقتلک فرحت بنو امیه، یا ایتاه بعدک طال حزنا یا ایتاه بعدک طال کرنا؛ پدر جان اهل شام با کشتنت به آرزوی خود رسیده و شاد شدند، بنی امیه نیز شادمان گشتند، ای پدر غم و اندوه ما بعد از تو همیشگی است، پدر جان غم و سختی ما بعد از تو طولانی شد.» پس قدری اندک از مصرع شریف [قتلگاه] دور شد، و کمی خاک را دور کرد. قبری کنده و لحد پرداخته پیدا کرد، پس آن بدن مطهر را برداشت و در قبر گذاشت و آن را پوشانید...

بعد تشریف بردند به نزد جسد مقدس اَبی الفضل (سلام الله علیه) و خود را بر آن جسد مطهر انداخت (1) و فرمود: «یا عماء لیتک تنظر حال الحرم و البنات و هن ینادین واعطشاه و اغربتاه، ای عمو کاش نگاه می کردی به حال اهل حرم و دختران که چگونه فریاد واعطش آنها و واغربتای آنها بلند است.» بعد بنی اسد را امر فرمود: به آنکه لحدی کنند و [حضرت] اَبَا الفضل (سلام الله علیه) را در آن لحد دفن نمود. (2)

مرحوم میرزا صدرالدین القزوینی می نویسد:

(... [امام سجاد (صلوات الله علیه) به اتفاق مرد و زن [قبیله بنی اسد] آمدند کنار نهر علقمه:

کشته ای دیدند دست و سر جدا \*\*\* زخمهایش کس نداند جز خدا

این تنش، یاران چه گویم از سرش \*\*\* پاره پاره قطعه قطعه پیکرش... (3)

### 148- ندای حضرت زینب علیها السلام

یکی از القاب حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) «حامی الطعینه» است، زیرا که آن حضرت نگهبان و حمایت کننده اهل حرم حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) به خصوص نگهدار، و حامی حضرت زینب علیها السلام بود، و سوار کردن و پیاده کردن آن حضرت توسط حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) صورت می گرفت، تا آنجا که هنگامی که دختر حضرت زهرا (صلوات الله علیها) می خواستند به زیارت قبر جد بزرگوارش حضرت رسول الله صلی الله علیه واله بروند، حضرت عباس (سلام الله علیه) او را همراهی می کرد.

صلابت و سطوت حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) در کربلا آرامش را بر اهل حرم ارزانی داشته بود، همان گونه که اضطراب و نگرانی را بر ارواح ضعیف دشمن پاشیده بود، و خواب و آرامش را از آنها ربوده بود، و آن چنان از قهر و غضب و خشم او در هراس بودند، که پی در

ص: 267

---

1- علامه محقق شیخ عبدالواحد مظفرچین می نویسد: «... فانحنی علیه وجعل ینتخب...»؛ امام سجاد (صلوات الله علیه) در مقابل

بدن مقدس حضرت عباس (سلام الله علیه) خم شد و بلند بلند گریست و فرمود:.... (بطل العلقمی ج 3، 266)

2- کبریت احمر: 495، بطل العلقمی ج 3: 265.

3- ریاض القدس ج 2، 221.



پی مواظب حمله حضرتش بودند. (1) و چه زیبا این حقیقت در این شعر جلوه نموده که:

اليوم نامت أعين بك لم تنم \*\*\* و تسهدت أخرى فعز منامها (2)

و اوج این دلنگرانی را در روزی که می خواستند اهل حرم را از کربلا ببرند می یابیم، و در آن روز اهل حرم در قتلگاه وارد شدند و بعد از سوزوگداز جانکاه وقتی دشمن دستور حرکت داد. اهل بیت امام حسین (صلوات الله علیه) به یکدیگر کمک کردند تا سوار بر شتران شدند. و بزرگ دختر حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) همه را کمک کرد تا سوار شدند. اما خود غریب و تنها در کنار شهدا ماند، کسی نبود تا کمک کند و حضرتش سوار شود. (3) از همین روی، صورت مبارک را به طرف نهر علقمه کرد و فرمود:

«أخي أبا الفضل!! أنت الذي أركبتي يوم خروجنا من المدينة فمن يركبني يأين والدي؟»؛ برادرم ابا الفضل!! روزی که از مدینه خارج شدیم تو مرا سوار بر شتر نمودی، ای پسر پدرم الآن چه کسی مرا سوار بر شتر نماید؟ (4)

آیا می دانید چه کسی حضرت زینب علیها السلام را سوار بر شتر کرد؟ عبدالله بن سنان نقل می کند، فضه (رضوان الله علیها) کنیز حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) آمد و آن حضرت را سوار بر ناقه کرد. (5)

با توجه به این سه مطلبی که نقل شد - خطاب امام، ندای امام سجاد و فریاد حضرت زینب (صلوات الله علیهم) - معلوم می شود که عظمت، صلابت، و قدرت و شجاعت حضرت عباس (سلام الله علیه) چه اندازه است که آن سه بزرگوار آن قدر توجه به حضرت عباس (سلام الله علیه) داشته اند، و از این توجه در می یابیم که خداوند متعال نعمت و عنایاتی فزون از حد به آن حضرت ارزانی داشته که مورد توجه دو امام معصوم (صلوات الله علیهما) قرار گرفته و نظر حضرت زینب کبری علیها السلام را به خود جلب نموده است.

ص: 268

1- بطل العلقمی ج 3: 546.

2- بطل العلقمی ج 3: 546، « امروز به خواب رفتند [و آرامش پیدا کردند] چشمانی که از ترس تو خواب نداشتند، و بی خواب شدند آن چشمانی که به خاطر تو خواب می رفتند.» یعنی با شهادت حضرت عباس (سلام الله علیه) آرامش به دشمن رسید، و اضطراب بر اهل حرم حاکم شد.

3- معالی السبطين ج 2: 86 به نقل از «اسرار الشهاده»

4- بطل العلقمی، ج 2، ص 78.

5- معالی السبطين، ج 2، ص 86 به نقل از «اسرار الشهاده».

و حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) نیز خوب از عهده شکرگذاری در درگاه الهی برآمده؛ چرا که همه آن نعمتها را نثار خاک پای امام خود حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) نمود. تا آنجا که از سر جان خویش نیز گذشت و «مضی شهیداً» و بر این شکرگذاری امام معصوم حضرت جعفر بن محمد و حضرت امام سجاد (صلوات الله علیهم) صحه گذاشت. از این روی می توان گفت «و ابلی بلاء حسنا» یعنی خداوند نعمت بزرگ به حضرت عباس (سلام الله علیه) عنایت کرد، و آن حضرت شکر گذار آن نعمت بود.

#### 149- یک پرسش و دو پاسخ

با وجود ولایت کلیه و تامه حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) بر تمام کاینات و شجاعت و صلابت آن حضرت که به جز معصوم کسی را آن دو مقام نیست چگونه می شود که آن حضرت خطاب به حضرت عباس (سلام الله علیه) می فرماید: «الآن انکسر ظهري» و یا «ارکب بنفسی یا أخی» و... و یا در آن شعر، پناه به حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) می برند، و یا امام سجاد (صلوات الله علیه) آن گونه با بدن عمو عمل می کند. و حال آنکه حضرت عباس هر قدر دارای صلابت و شجاعت و قوت باشد، باز بنده ای از بندگان حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه) است و نسبت به آن حضرت در شجاعت و شهامت کمتر است، چرا که هرچه دارد که همه چیز دارد، اما به هر حال پرتویی از امام معصوم (صلوات الله علیه) است.

پاسخ اول: پناه بردن و چشم امید به توان آن حضرت داشتن را اولاً می توان مقایسه کرد به پناه بردن حضرت رسول الله صلی الله علیه واله به حضرت علی اعلی (صلوات الله علیه) در جنگ أحد و جنگ... و خیلی از وقایعی که اتفاق افتاده است.

در یکی از جنگ ها به امر حضرت رسول الله صلی الله علیه واله، حضرت مولی (صلوات الله علیه) و جمعی از اصحاب که از آن جمله است جناب سلمان، در مدینه ماندند و حضرت نبی اکرم صلی الله علیه واله با اصحاب به جنگ رفتند. در هنگامه کارزار، لشکر اسلام رو به هزیمت گذاشت، و شکست خورد و نزدیک بود که اصحاب از حضرتش روی گردان شوند. در این هنگام حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد و عرض کرد:

«ای نبی الله خدایت سلام می رساند و تو را بشارت به پیروزی می دهد. و تو را می گوید: اگر بخواهی تو را به ملائکه کمک رسانم و اگر میخواهی پیروزی را به دست علی قرار دهم. که اگر خواستی او را بخوان تو را اجابت می کند.»

حضرت رسول الله صلی الله علیه واله، حضرت امیر المؤمنین علی (صلوات الله علیه) را انتخاب نمودند.

حضرت جبرئیل علیه السلام گفت: صورت مبارک را به طرف مدینه بگردان و بلند بگو:

«یا أبا الغیث أدرکنی، یا علی أدرکنی، یا علی ادرکنی».

جناب سلمان علیه السلام می گوید: من از کسانی بودم که با حضرت علی (صلوات الله علیه) در مدینه از جنگ تبوک باز مانده بودیم، و در یکی از آن روزها که حضرت به نخلستان تشریف برده بودند، من نیز با آن حضرت رفته و وارد نخلستان شدیم، آن حضرت بالای درخت خرما می رفتند و خرما می چیدند و پایین می ریختند، و من آنها را جمع می کردم. که ناگاه شنیدم که فرمودند:

«لیبک، لیبک ها أنا جئتک»؛

گوش به فرمان توهستم، گوش به فرمان توهستم، همین الان خدمت شما می رسم.

و از نخل خرما پایین آمدند در حالی که آثار غم در چهره مبارکش نمایان بود، و اشک چشمان بر گونه هایشان ریزان.

گفتم: یا ابالحسن شما را چه پیش آمده؟ فرمود: ای سلمان لشکر حضرت رسول الله صلی الله علیه واله شکسته شده و آن حضرت مرا می خواند، و از من کمک می خواهد. و آمدند منزل حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) و آن حضرت را خبردار کردند و بیرون آمدند.

آن گاه به من فرمودند: ای سلمان قدمهایت را دقیقاً جای گامهای من بگذار. سلمان می گوید: به گونه ای دقیق از آن حضرت پیروی کردم، ده گام برداشتیم که لشکر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله را مشاهده کردم.

پس حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه)، نعره ای کشیدند که لشکر دشمن از جا کنده شده، متفرق شدند.

در این هنگام حضرت جبرئیل علیه السلام نازل شد، و سلام کرد، حضرت رسول الله صلی الله علیه واله جواب

سلام او را داده و بسیار شادمان شدند. و حضرت مولی (صلوات الله علیه) روی به سوی پهلوانان دشمن نهاده، آنها را شکست دادند... و خداوند متعال به وسیله شجاعت و سطوت و همت حضرت علی ابن ابی طالب (صلوات الله علیه) جهاد را از دوش مؤمنان برداشت که «کفی الله المؤمنین القتال». و خداوند معجزه خود را به دست آن سرور آشکار کرد، که تمام امت از عهده آن برنمی آمدند. (1)

کو در این واقعه به گونه ای آشکار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله برای نجات لشکر اسلام پناه به حضرت امیرالمؤمنین حیدر (صلوات الله علیه) بردند، در حالی که می دانیم که حضرت علی (صلوات الله علیه) بنده ای از بندگاه آن حضرت است که خود مولی فرمودند: «إنما أنا عبد من عبید محمد» (2).

پاسخ دوم: اگرچه تعبیر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله به گونه کمک خواستن و پناه آوردن است، همان گونه که تعبیر حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) نسبت به حضرت عباس (سلام الله علیه) بود. اما این از باب احترام و عظمت بخشیدن به حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) و حضرت عباس (سلام الله علیه) است، و از همین روی مولی فرمود: «لیبک، لیبک، فرمان پذیریم» و گوش به فرمان شمایم، و همین گونه بود برخورد حضرت عباس (سلام الله علیه) با حضرت امام حسین (صلوات الله علیه)، که اعلان فرمان بری کرد.

### 150- معنای چهارم: دفاع از امام و دفاع از اسلام

می توان برای جمله نورانی حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) که خطاب به عموی بزرگوار خود فرمودند: «ابلی بلاء حسنا» معنای چهارمی را نیز فهمید. و آن اینکه جهاد در قسم است. 1- جهاد و جنگ برای تبلیغ و اشاعه دین. 2- جنگ و جهادی که برای دفاع از شخص مقدس پیامبر صلی الله علیه واله و یا امام معصوم (صلوات الله علیه) صورت می گیرد.

و بسیار روشن و واضح است که اگر جنگ و جهاد برای حفظ جان معصوم باشد برتر و

ص: 271

---

1- صحیفه الابراج ج 2: 54 به نقل از «بحار الانوار ج 267: 37، باب 53»

2- اصول کافی؛ توحید شیخ صدوق؛ نهج البلاغه.

بالا-تر است از جنگ و جهادی که برای جلب انسانی به دین باشد، که آن اصل و ریشه و تمام دین است و این برای نجات انسانی از گمراهی. و از همین روی مجاهدین جنگ بدر و احزاب برترند از مجاهدینی که در جنگ های دیگر شرکت کردند. و از این نکته نباید غفلت کرد که مجاهدین جنگ بدر، از همه جنگجویان دیگر برترند؛ زیرا که او از وجود و جان مقدس حضرت محمد صلی الله علیه و اله حراست کردند و ثانیاً شمار آنها اندک بود ولی با اندکی عدد، دست از حفاظت جان گرامی آن گرامی جان عالم نکشیدند.

و این حقیقت در واقعه کربلا- به گونه ای چشمگیرتر نمایان شد؛ چرا که همه اصحاب و بنی هاشم اولاً- برای حفظ جان عالم هستی حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) خود را به کشتن دادند، ثانیاً شمار آنها بسیار کمتر از شمار بدریون بود، علاوه بر اینکه لشکر دشمن چند برابر لشکر دشمن در جنگ بدر بود. و ثالثاً: در جنگ بدر اهل حرم نبودند، تشنگی نبود، فریاد و افغان زنان نبود.

و در میان شهدای کربلا حضرت عباس (سلام الله علیه) از همه شهدا کربلا بیشتر رنج کشید؛ چرا که اولاً: داغ همه شهدای کربلا بر جاننش نشست. ثانیاً: غربت و تنهایی امام را مشاهده کرد و دیگران فقط غربت را شاهد بودند، اما تنهایی امام را ندیدند، چون همگی امیدشان به حضرت عباس (سلام الله علیه) بود. ثالثاً: شاید آنچه قلب سردار کربلا را از هر چیز دیگر بیشتر می سوزاند ابراز تشنگی اطفال حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) به آن حضرت بود. بعضی از مقاتل نوشته اند: «بچه ها می آمدند پیش حضرت عباس و زبانشان را از تشنگی بیرون می آوردند. یعنی عمو جان بین زبانمان از تشنگی خشکیده است.» و دیدن این حال از کودکان خردسال برای سپه سالاری چون پسر علی مرتضی بسیار بسیار گران و سخت بود.

بنابراین حضرت عباس (سلام الله علیه) از یک طرف غربت و تنهایی امام را می دید، و از طرفی تشنگی اطفال را تماشا می کرد و از جانبی، اضطراب اهل حرم را می فهمید، و از طرفی هلهله لشکر دشمن را می شنید. و از سوی دیگر داغ مردانی چون حبیب بن مظاهر و جوانانی چون حضرت علی اکبر جگرش را داغ دار کرده بود. و از همین روی چون مرغ بسمل حیران بود. و این همه را هیچ کدام از شهدا کربلا نداشتند.

و این همان بلاء حسنی است که مولی و سرور ما حضرت عباس (سلام الله علیه) به آن مبتلا شد و الحق خوب از عهده برآمد تا آنجا که امام معصوم (صلوات الله علیه) لب به مدح و ثنایش گشود و خداوند یادش را آویزه جان عرشیان کرد، و حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) شفاعت شیعیان را حواله به دو دست مقدس جدا شده حضرتش نمود. (1)

صلی الله علیک یا بن امیرالمؤمنین .

گرچه دقایق کلام مولا و سرورمان حضرت صادق (صلوات الله علیه) بیش از این است، لیکن آنکه اهل اِشارت است همین مقدار او را بس است.

### 151- معنای « و مضی شهیدا »

واژه های «مضی» و «ذهاب» در معنی از یک جهت شبیه هستند و از جهتی با یکدیگر تفاوت دارند: «مضی» و «ذهاب» در اصل رفتن مشترک هستند، اما هرگاه کسی برود اما در حالی که پشت به چیزی کرده باشد، آن را «مضی» می گویند، اما «ذهاب» تنها «رفتن» را افاده می کند، چرا که رفتن یا به گونه ای است که انسان پشت به چیزی کرده و می رود، و یا اینکه می رود اما رویش به چیزی است و می رود. اولی را «مضی» می گویند و اصل رفتن را «ذهاب» می گویند. همان گونه که اگر کسی آمد و روی به چیزی داشت می گویند «أقبل» و اگر بدون توجه به چیزی بیاید آن را «مَجی» می گویند.

پس روی گردان شدن از چیزی را «مضی» می گویند، گرچه لازمه آن «رفتن» نیز می باشد.

پس «مضی» یعنی روی گرداند و رفت. (2) و از همین جا رمز اینکه حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند «مضی شهیداً: روشن می شود یعنی آن حضرت رفتند در حالی که از این دنیا روی گردان بودند» علاوه که این واژه استمرار و دوام را نیز در بردارد، یعنی حضرت عباس (سلام الله علیه) از این دنیا رفت در حالی که از آن همیشه روی گردان بود، و هیچگاه روی به این دنیا نیاورد. (3)

ص: 273

---

1- برای حفظ امانت باید بگویم: اصل این نکته از فرمایشات علامه محقق و تاریخ پژوه نامدار شیخ عبدالواحد مظفر علیهما السلام گرفته شده است. «البطل العلقمی، ج 1: 11».

2- الفروق اللغه: 302

3- ر.ک: مصباح المنیر، ماده «مضی» و سایر کتب لغت.

واژه «شهید» کلمه ای است بسیار مقدس و آن را معناهایی گوناگون است. شهید در فرهنگ عرب، یعنی کسی که چیزی را بالعیان دیده باشد، یعنی با چشم (1) و گوش دیده و یا شنیده باشد.

بنابراین واژه «حاضر»، «شاهد»، «عالم» و «مخبر» با هم تفاوت دارد، چرا که هر شاهدهی هم عالم است و هم حاضر است و هم مخبر، یعنی از نزدیک دیده و یا شنیده پس آن را می داند، و خبر می دهد به اینکه من شنیدم و با دیدم. (2)

اما در نزد شیعه به کسی «شهید» گفته می شود که در دفاع یا جهاد با اجازه پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و یا امام معصوم (صلوات الله علیه) یا نایب خاص آن بزرگواران مثل مالک اشتر به جهاد پرداخته در این راه کشته شود. (3)

## 152- چرا «شهید» را «شهید» می گویند؟

اما آنچه مهم است اینکه چرا به کسی که در راه خدا با اذن معصوم کشته شده شهید می گویند؟ شماری از محققین گفته اند «شهید» به معنای «مشهود» است یعنی «فعلیل» به معنای «مفعول» مثل آنکه به کشته «قتیل» گفته می شود و مقصود از آن «مقتول» است، و سر اینکه به چنین کسی «شهید» گفته می شود، این است که خداوند و فرشتگان شهادت می دهند به اینکه او را خداوند بخشوده و بهشت را به او عنایت کرده اند. (4) و شماری دیگر گفته اند «شهید» را، شهید می گویند، چون زنده، و حاضر است (5) و به نظر می رسد این نظر صحیح است چرا که خداوند متعال می فرماید:

«لا تحسن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون»؛

گمان مبرید آنها که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند، بلکه زنده هایی هستند که در نزد خدا روزی داده می شوند.

ص: 274

1- کتابهای فقهی و لغوی.

2- برای تحقیق بیشتر ر.ک: مصباح المنیر: 324، (ماده «شهد»): فروق اللغه: 89 «باب چهارم».

3- الروضه البهیه فی شرح اللعنه الدمشقیه ج 1: 53.

4- شرح لمعه ج 1: «کتاب الجهاد»، النهایه فی غریب الحدیث ج 2: 459، ریاض السالکین ج 1: 408.

5- النهایه فی غریب الحدیث ج 2، 459، ریاض السالکین ج 1: 408.

به نص آیه شریفه، شهید، حی و زنده است، با این تفاوت که نزد خداوند روزی می خورد.

### 153- مشاهده پیامبر بعد از رحلت

دلیل دیگر احادیث شریفه است، امام هادی (صلوات الله علیه) می فرمایند:.

«در یکی از روزها حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) به ابوبکر فرمود: «لاتحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بن أحياء عند ربهم يرزقون»؛ و من گواهی می دهم که: إن رسول الله مات شهيداً، والله ليأتينك، فأيقن إذا جئتك، فإن الشيطان غير متخيل به، فأخذ علي بيد أبي بكر، فأراه النبي صلى الله عليه واله فقال له: يا أبا بكر آمن بعلي و بأحد عشر من ولده؛ إنه مثلي إلا النبوه، و تب الى الله مما في يدك؛ فإنه لا حق لك فيه. قال: ثم ذهب فلم ير(1). حضرت رسول الله صلى الله عليه واله شهيد از دنیا رفت، و سوگند به خداوند که همانا نزد تو می آید، پس یقین داشته باش آن هنگام که نزد تو آمد؛ چرا که شیطان نتواند خود را به صورت او جا بزند.

پس حضرت مولی (صلوات الله علیه) دست ابوبکر را گرفتند، و پیامبر اکرم صلى الله عليه واله را به او را نشان دادند. پیامبر صلى الله عليه واله به ابوبکر فرمودند: ای ابوبکر به علی و یازده امامی که از فرزندان اویند ایمان بیاور، آنان مانند منند [در تمام ویژگیها و صفتهاى من [بجز نبوت. و از آنچه در دست گرفته ای [خلافت مسلمین] در نزد خداوند متعال توبه کن، زیرا تو را در آن حقی نیست، و آن گاه حضرت پیامبر صلى الله عليه واله تشریف بردند، و از دیده پنهان شدند.]](2)

### 154- نگرشی کوتاه به حدیث شریف

حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) برای اثبات خلافت و ولایت خود برای ابوبکر

متمسک به برهان - شکل اول در منطق - شده اند به این بیان:

ص: 275

1- اصول کافی ج 1: 533، «كتاب الحججه، باب ماجاء فى الأثنى عشر و النص عليهم (صلوات الله عليهم)، حدیث 13».

2- مرآة العقول ج 6: 230.



صغری: حضرت محمد صلی الله علیه و اله شهید شده اند.

کبری: هر شهیدی زنده است و حی.

دلیل کبری: آیه شریفه «لاتسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم یرزقون»؛ گمان مبرید که کسانی که در راه خدا کشته شده اند، مرده اند، بلکه همگی آنها زندگانند که از نزد پروردگارشان روزی می خورند».

نتیجه: پیامبر اسلام زنده اند، نمرده اند؛ زیرا شهید شده اند، و هر شهیدی زنده است.

حضرت مولی (صلوات الله علیه) برای ابوبکر به این دلیل قطعی اثبات کردند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله حی و زنده اند. آنگاه حضرت فرمودند: سوگند به خدا که آن حضرت نزد تو می آید، پس یقین داشته باش آنکه نزدت می آید، خود حضرت می باشد. چرا که شیطان نمی تواند به صورت آن حضرت درآید.

اما دیدن شهید - که حی و زنده است - کار هر کسی نیست، بلکه دیدن، و به کسی نشان دادنش با اراده معصوم است. از همین روی حضرت مولی (صلوات الله علیه) دست ابوبکر را گرفتند و آن حضرت را به او نمایاندند. و ابوبکر آن حضرت را مشاهده کرد و فرمایش آن بزرگوار را شنید. که حق با حضرت علی (صلوات الله علیه) است، و اینکه تو را حقی در خلافت نیست، و باید حق را به حق دار برگردانی.

#### 155 - نکته

از فرمایشات حضرت مولی علی مرتضی (صلوات الله علیه) فهمیده می شود که شهدا همگی زنده اند، و اینکه ابوبکر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله را دید، یعنی اینکه آن حضرت را با همان بدن مقدس اصلی مشاهده کرد. و این نظر بیشتر علما و دانشمندان شیعه است. (1) بنابراین شهدا، از جمله شهیدی که تمام شهدای عالم بر او رشک می برند. یعنی حضرت عباس (سلام الله علیه) با همان بدن مبارک خود حی و زنده اند.

به هر حال آنچه که نتیجه قطعی این آیه شریفه و این حدیث شریف است اینکه: «هرکس

ص: 276

در راه خدا با شرایط کامل کشته شود حی و زنده است، و حاضر است، می شنود و می بیند، و روزی او از نزد خدا می رسد. ولی مشاهده چنین کسی، کار هر کس نیست.»

### 156- حیات حضرت ابالفصل (سلام الله علیه)

حضرت عباس (سلام الله علیه) با اذن و اجازه و همراه حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) جهاد کرد و به مقام شهادت رسید، پس ایشان حی و زنده و حضور دارند. هم می شنوند و هم می بینند.

اما آنچه مهم است این که هر شهید به حسب سعه و جودی و آثار شخصیتی خود، بعد از شهادت حیات دارد. مثلاً- حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله که شهید و زنده اند با تمام آثار وجود مبارکشان زنده اند، یعنی آن حضرت صلی الله علیه و اله با آثاری چون «رحمه للعالمین»، «سراج منیر»، «بشیر و نذیر» و تجلی اعظم و... حیات دارند، از همین روی «سلام به ایشان» سلام به پیامبری زنده است و...

حضرت عباس (سلام الله علیه) نیز با همان ویژگی های شخصی و روحی که علمدار، سقا، باب الحوائج، کاشف الكرب و... هستند، حیات دارند. لذا هر کس او را صدا بزند فریادرسی می کند، و هر کسی به او متوسل شود حاجتش برآورده می شود، و می بینیم که چقدر کرامات و معجزات از نام آن حضرت به ظهور پیوسته است، بلکه حضرت حق، سعه و جودی و حدود هستی آن حضرت را بی انتها کرده است، تا آنجا که در عالم علین و ساکنان آن عالم، به بزرگی و عظمت یاد می شود. پس کشش و جودی آن بزرگوار از فهم و حد درک ما خارج، و نسبت به فهم ما بی انتها است.

### 157- خلاصه بحث

اولاً: حضرت عباس (سلام الله علیه) دارای عظمت و صلابت و بزرگی و جلالتی است که ستون اصلی در واقعه عاشورا به شمار می رود، و چشم امید همه عاشوراییان به او بود. تا آنجا که تا قبل از شهادت، آرام بخش دل اصحاب و یاران و اهل حرم حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) بود. و دشمن از ترس هیمنه او در اضطراب و تشویش و نگرانی بسر می برد.

ثانیا: بر اثر مجاهده عظیم و بزرگی که به اذن امام و در محضر امام و همراه امام از خود بروز داد خداوند به او علاوه بر تمام آن نعمتهای وجودی وجود مبارکش، نعمتی عظیم به او عنایات فرمود، تا آنجا که آسمان نشینان - عالم علیین - مدح و ثنای او می کنند که «رفع [الله] ذکرک فی علیین».

ثالثا: بر اثر آن جهاد بزرگ طبق نص حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) به شهادت رسید، چرا که جنگ او به اذن امام و همراه امام و در محضر امام بود.

رابعا: به نص آیه شریفه: «لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم

یرزقون» و استدلال حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) آن بزرگوار حی و زنده است.

خامسا: سعة وجودی و دامنه هستی آن حضرت، از حد و مرز فهم و ادراک ما بیرون است و کسی جز خدا و امام معصوم (صلوات الله علیه) از حد آن خبر ندارد، که بعضی از آن عظمتها را در روایات و متون تاریخی می توان مشاهده کرد.

بنابراین، این همه کرامات و معجزه که از توسل به حضرتش سراسر عالم را فرا گرفته قطره ای از عظمت و بزرگی او است. که اگر کسی بخواهد آن همه را جمع کند دهها بلکه صدها جلد کتاب نمی تواند جوابگو باشد. چرا که عظمت و جلال او از فرش تا عرش سایه افکنده و همه در تولای او مدح و ثنای او خوانند.

زهی مقام أبو الفضل و آن جلالت و شأن\*\*\* که نیست شبه و نظیرش به عالم امکان

جهان به او متوسل بود که می گردد\*\*\* به نام نامی او مشکلات خلق آسان(1)

از همین روی در آسمان ثنای او خوانند:

ذکر سماواتیان ثنای ابا الفضل\*\*\* خیل ملک خادم سرای ابا الفضل

هیچ ز بیگانگی به حق نبرد راه\*\*\* هر که نگردید آشنای ابا الفضل

پا مکش از درگهش که عقده گشایی\*\*\* هست به دست گره گشای ابا الفضل(2)

زبان و قلم کوچکتر از آن است که توان وصف و ثنای آن بزرگ را بتواند و چه زیبا سرود صغیر اصفهانی:

ص: 278

1- مصیبت نامه صغیر: 282.

2- همان: 179.

ای امیری که علمدار شه کرب و بلایی\*\*\* اسد بیشه صولت پسر شیر خدایی

و به نسب پور دلیر علی آن شاه عدوکش\*\*\* به لقب ماه بنی هاشم و شمع شهدایی

یک جهان صولت و پنهان شده در بیشه تمکین\*\*\* یک فلک قدرت و تسلیم به تقدیر و قضایی

من چه خوانم به مدیح تو که خود اصل مدیحی\*\*\* من چه گویم به ثنای تو که خود عین ثنایی (1)

#### 158- نکته

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند: «و مضمی شهیدا» و فرمودند: «و مات شهیداً» چرا که اصلاً شهید نمی میرد، چرا که طبق آیه شریفه «لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم یرزقون» موت و مردن شهید یک امر ظنی و وهمی است، یعنی اگر ما می بینیم، که کشته در راه خدا مانند سایر مردگان است، این یک و هم و گمان است که به نظر ظاهر بین ما می آید، وگرنه حقیقتاً شهید حی و زنده است، و از همین روی باید با همان لباسی که کشته شده دفن شود، و کفن لازم ندارد چرا که کفن از ویژگیهای مرده است، نه شهید که زنده است.

ص: 279

---

1- مصیبت نامه صغیر اصفهانی: 183.



«و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی منزله یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه.»

حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) در این فراز از حدیث شریف به والاترین جایگاه عمومی خویش اشاره کرده و جایگاه حضرت پرچمدار کربلا را در نزد خداوند متعال ترسیم می فرمایند، در این مقاله قبل از شرح و توضیح این فضیلت یگانه، به ناچار باید به بررسی واژه ها و پژوهشی کوتاه در جمله بندی آن پرداخت.

### بخش دوم: حدیث غبطه

#### اشاره

حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) می فریاند:

«... رحم الله العباس فلقد آثر و ابلی و فدی أخاه بنفسه حتی قطعت یداه. فأبدله الله عزوجل بهما جناحین یطیر بهما مع الملائکه فی الجنه کما جعل لجعفر بن أبی طالب. و أن للعباس عند الله تبارک و تعالی منزله یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه.»

(امالی شیخ اجل صدوق، مجلس 70، حدیث 10)

ص: 281



شيخ اجل اقدم محمد بن علي بن بابويه قمي معروف به «شيخ صدوق» رضي الله عنه مي فرمايد:

«حدثنا ابو علي أحمد بن زياد [بن جعفر] الهمداني قدس سره قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن محمد بن عيسى بن عبيد اليقطيني، عن يونس بن عبدالرحمن، عن ابن أسباط، عن علي بن سالم، عن أبيه، عن [أبي حمزه الثمالي] ثابت بن أبي صفية قال: نظر سيد العابدين علي بن الحسين (صلوات الله عليهما)، الى عبيدالله بن العباس بن علي بن ابي طالب (صلوات الله عليه) فاستعبر. ثم قال:

«ما من يوم أشد علي رسول الله صلى الله عليه واله من يوم أحد، قتل فيه عمه حمزه بن عبدالمطلب أسد الله و أسد رسوله، و بعده يوم مؤته قتل فيه ابن عمه جعفر بن أبي طالب.

ثم قال (صلوات الله عليه):

ولا يوم كيوم الحسين (صلوات الله عليه) از دلف إليه ثلاثون رجل، يزعمون أنهم من هذه الامه، كل يتقرب إلى الله عزوجل بدمه، و هو بالله يذكرهم فلا يتعظون، حتى قتلوه بغيا و ظلماً و عدواناً.

ثم قال (صلوات الله عليه):

رحم الله العباس، فلقد أثر و أبلى و فدى أخاه بنفسه حتى قطعت يده، فأبدله الله عزوجل بهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة كما جعل لجعفر بن أبي طالب. و إن للعباس عند الله تبارك و تعالى منزله يغبطه بها جميع الشهداء يوم القيامة». (1)

ص: 283

---

1- ترتيب الامالي ج 5: 186 به نقل از «أمالی صدوق، مجلس 70، حديث 10.» محدث خبير علامه شيخ علي نمازی شاهرودي دس سره مي گوید: «سند اين حديث شريف صحيح است» مستدرکات علم رجال الحديث ج 4: 350.



شیخ جلیل و بزرگ شیعه صدوقی رضی الله عنه بعضی از فرازهای این حدیث شریف را در کتاب «الخصال: 68، حدیث 101» با همین سند نقل کرده است.

مهم ترین شخصیت واقعه کربلا بعد از حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه)، حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) هستند. از این روی از طرفی به طور وسیع و گسترده ای مورد توجه تمام امامان معصوم (صلوات الله علیهم) قرار گرفته، و از طرف دیگر نظر تمام مورخین، مقتل نگاران، دانشمندان، و دوستان حتی دشمنان اهل البیت (صلوات الله علیهم) به سوی او جلب شده است.

از همین جهت می توان به این مطلب قطع پیدا کرد که از ناحیه مقدسه صاحبان ولایت کبرویه، روایات و احادیث فراوانی در بیان شأن و منزلت آن حضرت صادر شده است، که بعضی از آنها را شیخ بزرگ شیعه، شیخ صدوق در کتاب گران سنگ «مقتل الحسین (صلوات الله علیه)» گرد آورده که با تأسف و حسرت آن کتاب را گردباد حوادث تاریخی از دست ما رفته و ما را از وقایع کربلا به خصوص فضایل سرورمان حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) محروم کرده است.

و این عبارت دانشمند سترگ شیعه یعنی شیخ صدوق قدس سره -را پیش از این خواندیم - که می فرماید:

«وقد أخرجته [ای الحدیث المذكور] تمامه مع ما رویته فی فضائل العباس بن علی فی کتاب «مقتل الحسین»: (1)»

و همانا همه این حدیث شریف را با دیگر احادیثی که در فضایل حضرت عباس (سلام الله علیه) روایت کرده ام در کتاب «مقتل الحسین» آورده ام.

دل هر شیعه ای اندوهگین می شود و حسرت جانکاه می خورد از اینکه حوادث روزگار آن کتاب را رفته. اما چه باید کرد که آن کسانی که این کتابها را سوزاندند و یا به یغما بردند، در حقیقت از روش رهبران خود پیروی کردند که در خانه مولایمان را آتش زدند، و حضرت محسن (صلوات الله علیه) را کشتند و بهار عمر حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) را به خزان کشیدند.

ص: 284

بنابراین احادیثی که در فضایل و مناقب آن سرور و سردار، از محضر نورانی ائمه معصومین (صلوات الله علیهم) شرف صدور یافته، زیاد بوده که حدیث شریف مورد بحث نمونه ای از آن همه است. ولی به هر حال ظهور عظمت و بزرگی حضرت عباس (سلام الله علیه) خاموش نشد، و روز به روز بر آوازه حضرتش در گوش عالم افزوده می شود. و طومارها و کتاب هایی بیرون از حد و مرز در بیان عظمت آن حضرت تألیف و منتشر شده و می شود.

## 2- شرح و تفسیر فراز اول حدیث

این حدیث شریف این گونه آغاز می شود که «نظر سید العابدین علی بن الحسین (صلوات الله علیهما) الی عبید الله بن عباس (سلام الله علیه)...؛ امام سجاد (صلوات الله علیه) نگاه کردند به جناب عبید الله فرزند حضرت عباس (سلام الله علیه)...» از این جمله استفاده می شود که مجلسی بوده و عده ای از آن جمله فرزند حضرت عباس (سلام الله علیه) در محضر امام زین العابدین (صلوات الله علیه) حضور داشتند. و یا اینکه حضرت در جایی بودند که جناب عبید الله آمدند به محضر آن حضرت، و چشم مبارکشان به آن جناب افتاد. (1) و اشک آن حضرت جاری شد. پس از آن فرمودند: «ما من یوم أشد...» بنابراین سرمنشأ این حدیث شریف، جناب عبید الله بن عباس (سلام الله علیه) است، و برای روشن شدن هر چه بهتر، لازم است نگاهی هر چند کوتاه به شخصیت ایشان بشود.

ص: 285

1- در بعضی از تألیفات بزرگان چنین آمده: «حزن و اندوه بنی هاشم به درازا کشید، شماری از زنان هاشمی آمدند. و از حضرت زینب علیها السلام خواستند به محضر حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) شرفیاب شوند و از آن حضرت بخواهند که به این حزن پایان دهند. و در ایام عید جلوسی داشته باشند. امام سجاد (صلوات الله علیه) پذیرفتند. اما به دو شرط 1. کسی لباس نو نپوشد. 2. به آن حضرت تبریک و تهنیت گفته نشود، و زنان و مردان بنی هاشم و اصحاب دو شرط را پذیرفتند، تا اینکه عیدی فرا رسید و اعلان شد که حضرت سجاد (صلوات الله علیه) جلوس دارند، مردان و زنان بنی هاشم و اصحاب برای حضور هجوم آوردند. تا اینکه خبر به گوش جناب عبید الله رسید که در آن زمان کودکی خردسال بود. آمد نزد جد اش حضرت ام البنین علیها السلام و گفت: آقا عید گرفته اند. لباس نو تم کن تا محضر آن سرور برسم. حضرت ام البنین لباس ایام کودکی حضرت عباس (سلام الله علیه) را بر قامت جناب عبید الله پوشاند، و او راهی حضور مولی شد، همین که چشم حضرت سجاد (صلوات الله علیه) به عبید الله، آن هم با لباس کودکی حضرت عباس (سلام الله علیه) افتاد شروع به گریه کردند» شاید بتوان گفت: آن چه در حدیث ابی حمزه ثمالی است، در همان مجلس و بعد از دیدن جناب عبید الله باشد. خدا دانا و عالم به حقایق امور است.

### 3- نگاهی کوتاه به شخصیت جناب عبیدالله بن عباس

اندیشوران تاریخ و پژوهشگران نسب شناس در عدد فرزندان حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) نظرهای گوناگونی ابراز کرده اند، اما همگی اتفاق نظر دارند که یکی از فرزندان آن حضرت جناب عبید الله است و نسل حضرت عباس (سلام الله علیه) از او ادامه یافته است.

جناب عبیدالله را دانشمندان نسب شناس چنین توصیف کرده اند:

«او عالمی بزرگ بود که مردم او را به کمال و بزرگی و زیبایی و سخاوت شناخته و می ستوده اند، وی به سال 155 هجری از دنیا رحلت کرد.»<sup>(1)</sup>

علامه محقق سید مقرر قدس سره می گوید:

«او را در نزد حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) جایگاهی بس بزرگ بود. او را به جهت پدر بزرگوارش احترام می کردند و هرگاه او را می دیدند، اشک می ریختند..... و هنگامی که از حضرتش سبب گریه را می پرسیدند، می فرمود: هرگاه او را می بینم،

جایگاه پدرش در کربلا به یادم می آید.»<sup>(2)</sup>

علامه محقق شیخ عبدالواحد مظفر قدس سره می گوید:

«عبید الله فرزند حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) مرد جلیل القدر و دانشمندی بود که در دامن حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) پرورش یافت، آن حضرت دختر خود را به تزویج او در آورد. و علاوه بر آن سه بانوی محترمه دیگر را به او تزویج کرد، و قصد حضرت این بود که نسل عموی بزرگوارشان حضرت عباس (سلام الله علیه) زیاد گردد.»<sup>(3)</sup>

جناب عبید الله در هنگام شهادت پدر بزرگوارش طفلی صغیر بود که حضرت ام البنین علیها السلام او را به دوش می گرفت و به قبرستان بقیع می آمد و در مصایب واقعه عاشورا می گریست.<sup>(4)</sup>

ص: 286

1- أدب الطف ج 1: 226 به نقل از کتاب «المجدی»

2- العباس بن علی (سلام الله علیهما): 200.

3- بطل العلقمی ج 3: 486.

4- همان: 478.

بنابراین عیدالله در سال 61 هجری که واقعه کربلا اتفاق افتاد بین 2 تا 4 ساله بوده که حضرت ام البنین علیها السلام می توانسته او را به دوش بگیرد. پس می توان حدس زد که سال تولد او تقریباً سال 57 هجری بوده است. و مادر بزرگوار او «لبابه» دختر عیبید الله بن عباس بوده است. (1)

بنابراین آن هنگام که چشم مبارک حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) به جناب عیبید الله افتاد، ایشان دوران خردسالی را می گذرانده اند. و فرمایش امام (صلوات الله علیه) برای گوش زد کردن عظمت و بزرگی عموی بزرگوارشان حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) بوده است.

#### 4- محورهای چهارگانه حدیث حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه)

با دقت و ژرف اندیشی، روشن می شود که کلام امام دارای چهار محور مهم است:

محور اول: بیان سخت ترین روزهای عمر حضرت رسول الله صلی الله علیه واله که علت آن شهادت حضرت حمزه سیدالشهدا و حضرت جعفر طیار علیهما السلام بوده است.

محور دوم: سخت ترین روز حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) که از آن سخت تر برای هیچ کس در عالم هستی وجود نداشته و نخواهد داشت.

محور سوم: مقایسه ای که از باطن کلام امام استفاده می شود.

محور چهارم: بیان ویژگیها و فضایل حضرت عباس (سلام الله علیه).

به خواست الله جل جلاله بررسی و پژوهشی کوتاه در حد فهم این حقیر در اطراف این چهار محور پیگیری خواهد شد.

محور اول در حقیقت مقدمه چینی و آماده سازی ذهن مخاطبین است برای بیان چهارمین محور که در حقیقت، مقصود اصلی حضرت امام زین العابدین (صلوات الله علیه) است، به دیگر بیان، امام در آغاز کلام مبارک خویش سخت ترین روزهای عمر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله و علت آن را بیان می فرماید، آنگاه می فرماید هیچ روزی سخت تر از روز حضرت امام

ص: 287

---

1- ان شاء الله به تحقیق و پژوهش در این بحث - اولاد و همسر حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) - در کتاب چهارم سقای معرفت خواهد آمد.



لشکر اسلام بعد از حضرت حیدر (صلوات الله علیه)، حضرت حمزه سیدالشهدا علیه السلام بود.

اما بر اثر کوتاهی و سرپیچی گروه کمانداران از فرمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله، دشمن فرصت را غنیمت شمرد و از پشت به لشکر اسلام حمله ور شد، و خاک رعب و وحشت را در چشم و دل جنگجویان مسلمان پاشید و گوش و چشم آنها را از کار انداخت. (1)

و تنها کسانی که اعتقاد کامل و شجاعت بی نهایت داشتند، به جهاد ادامه دادند تا شهید شدند. از جمله کسانی که تا نهایت هستی، پای از میدان بیرون نهاد تا به شهادت رسید، حضرت حمزه علیه السلام بود. این شهر آشوب می نویسد:

«و کان حمزه یحمل حملاته کاللیوث ثم یرجع الی موقفه فکمن وحشی تحت الشجره، قال [الامام] الصادق (صلوات الله علیه) فرقه وحشی فوق الثدی فسقط و سدوا علیه فقتلوه»؛ (2)

[در آن هنگامه] حضرت حمزه حمله های خود را به دشمن چونان شیران پی در پی انجام می داد و پس از هر بار به جایگاه قبل خود بر می گشت. «وحشی» غلام حبشی زیر درخت کمین کرد و اسلحه خود را به سینه آن حضرت نشانه گرفت، آن حضرت بر زمین افتاد کفار اطرافش را گرفتند و او را به شهادت رساندند.

## 7- جایگاه حضرت حمزه علیه السلام در اسلام

شکوه و جلال و صلابت آن حضرت از طلوع بعثت جلوه نموده و با اسلام و اهل بیت عصمت و طهارت (صلوات الله علیهم) عجین شده و تا روز قیامت که سوار بر ناقه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله وارد صحرای محشر شود، ویر تبلیغ پیامبران گواهی دهد، و به شفاعت دوستان خود بپردازد، تداوم دارد. او که بر قائم معرش به این جمله شریف «أسد الله و أسد رسوله و سید الشهداء» ثنایش کردند، کسی است که حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) به او افتخار می کند و حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) در هنگامه عاشورا و وقت تنهایی می فرمایند: «... و احمز تاه و لا حمزه لی...» و حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) در هنگام غربت

ص: 289

1- بحار الانوار ج 20: 49.

2- مناقب آل ابی طالب ج 1: 244.

به زیارت مرقدش می رود و از تربتش «سبحه» می سازد. کجا کسی تواند که در وصفش قلم زند، ولی کار با کریمان دشوار نیست، از همین روی این قلم با اعتراف به ناتوانی خود، و عرض پوزش از ساحت مقدس حضرتش، به امید شفاعتش به اندازه وسع و ظرفیت خود به بیان عظمت و صلابت و فضایل او می پردازد.

### 8- شادی پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله از اسلام حضرت حمزه علیه السلام

در روزها و سالهای اول بعثت که حضرت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و اله تنها بود و جز اندکی انگشت شمار به اسلام نگرویده بودند، در آن اوقاتی که حضرتش به تبلیغ می پرداخت و قرآن می خواند، مخصوصاً در مسجدالحرام، شیوخ قبایل و مردان کفر، به اذیت و آزار آن حضرت می پرداختند، یکی از جسورترین رؤسای قبایل، ابوجهل ملعون بود که سخت پیامبر عزیز و گرانقدر اسلام را اذیت می کرد.

یک روز عصر، ظلم و ستم و جسارت و اهانت خود را به بدترین صورت انجام داد. بعضی گفتند: هنگامی که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله مشغول تلاوت سوره «الرحمن» بود، جسارت کرده - قلم شکسته باد - خاک بر صورت مبارک آن حضرت پاشید، و بعضی گفتند: محتوای سکمه گوسفندی را بر سر و روی حضرت ریخت، گردن مقدس و مبارک آن حضرت را با پای خود مورد جسارت قرار داد. و به جمع عشیره خود که در گوشه ای از مسجد الحرام اجتماع کرده بودند رفت. این جسارت بزرگ موجب سر و صدا در مکه شد. و مردم به دور هم گرد آمده و از اهانت آن ملعون به ساحت قدس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله سخن می گفتند.

روش حضرت حمزه علیه السلام آن بود که روزها به شکارگاه خود می رفت، و هنگام بازگشت قبل از آنکه به خانه رود. به طواف کعبه می رفت، آن روز هم به شکار رفته بود و هنگام بازگشت در حالی که شمشیر خود را حمایل کرده بود و هر کس او را می دید، از صلابت و شکوه او ترس در دلش جای می گرفت، به قصد طواف کعبه به طرف مسجد الحرام در حرکت بود که کنیز صفیه -خواهر بزرگوارش - جسارت و اهانت ابوجهل به حضرت رسول

اکرم صلی الله علیه و آله را به او خبر داد، غیرت هاشمی او به جوش آمد و آثار خشم و غضب در چهره مبارکش هویدا شد. باز در بین راه دوزن دیگر خبر جسارت را به او گزارش کردند، آن حضرت برگشت و پرسید: آیا شما خود جسارت و اهانت ابوجهل را به پسر برادرم مشاهده کردید؟ پاسخش دادند: آری.

آن شیر دل‌آور و پهلوان نامور هاشمی در حالی که غضب و خشم از تمام وجودش می‌بارید، آمد و آمد، تا بالای سر ابوجهل قرار گرفت ابوجهل به عجز و ناله افتاد و گفت او به خدایان ما اهانت می‌کند، و... با کمان خود بر سر ابوجهل کوبید، و فرمود: چرا به پسر برادرم اهانت کردی؟ مگر نمی‌دانید که من بر دین او هستم، اگر مردانگی می‌دانید، با من به نبرد برخیزید، بدانید که گواهی می‌دهم: «لا اله الا الله» و «آن محمدا رسول الله»، و به منزل خود برگشت، این عمل بسیار بزرگ حضرت حمزه علیه السلام در بین مردم و لوله‌ای به راه انداخت، مسلمانان را خوشحال، و خاک یأس و ناامیدی بر قلب مشرکین پاشید. (1)

بنابراین حضرت حمزه علیه السلام در آن واقعه، اسلام خود را ابراز کرد، نه اینکه «در آن حادثه ایمان آورد». و اینکه بعضی از تاریخ‌نویسان نوشته‌اند: «فردای آن روز اسلام آورد»، بر اساس یک توهم، بلکه عناد است؛ چرا که حضرت حمزه، بنده برگزیده الهی بود. علاوه بر اینکه معتبرترین و قدیمی‌ترین متن تاریخی «سیره ابن اسحاق» این جمله را گزارش نکرده و ابن هشام نیز که آن را تلخیص نموده و «السیره النبویه» نام نهاده، نیاورده است.

## 9- دو امر مهم در پی اسلام آوردن حضرت حمزه

اسلام آوردن آن حضرت سه امر مهم را در پی داشت:

امر اول: سرور و شادی بسیار بزرگ و زیاد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ چرا که او قدرتمندترین جوانمرد قریش بود و با شکوه‌ترین مرد آن سامان به شمار می‌رفت.

امر دوم: اینکه دیگر احدی از قریش جرأت نکرد به ساحت قدس حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهانت کند، و اگر اذیتی کردند، به یاران آن حضرت بود.

ص: 291

---

1- آنچه نقل شد برگرفته از کتاب شریف «بحار الانوار ج 18: 211» و «السیره النبویه ج 1: 292 و 293» و... می‌باشد.



بنابراین با اسلام آوردن حضرت حمزه مسلمانان عزت و شکوهی پیدا کردند و این حقیقتی است که حتی ابن کثیر که خود حامل روح خبیث اموی و از دشمنان سرسخت خاندان نبوت است، می نویسد:

«فكان حمزه من أعز الله به الدين»؛

حمزه از کسانی است که خدا دین را به وسیله او عترت بخشید. (1)

مهم ترین اثر این واقعه سرور قلب سید و سرور جهان هستی بود اما این خوشحالی تا چه زمانی ادامه داشت؟ و این شادمانی قلب مقدس آن حضرت در چه زمانی به سختترین و غمناک ترین واقعه تبدیل شد؟ پاسخ آن را باید در واقعه جنگ «أحد» یافت. چرا که حضرت حمزه علیه السلام کسی بود که به خاطر دفاع از وجود نازنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله اسلام آورد، و تا آخرین لحظه عمر، این شیوه مقدس را ادامه داد، تا روز غمبار «أحد» پیش آمد، و غمناکترین لحظات عمر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله را رقم زد.

## 10- جنگ «أحد» و جایگاه حضرت حمزه علیه السلام

جنگ «أحد» در روز شنبه 15 شوال، سال سوم هجرت در کنار کوه «أحد» (2) واقع شد. در این جنگ لشکر کفر به سرکردگی ابوسفیان بود و شمار آنها را سه هزار نفر گفته اند و لشکر اسلام هفتصد نفر بودند. (3) در ابتدای جنگ، لشکر اسلام پیروز شد، و حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) تمام پرچمداران لشکر کفر را به خاک هلاکت افکندند.

در نزدیکی میدان جنگ، دره ای بود که شماری از لشکر کفر به سرکردگی خالد بن ولید

(لعنه الله) کمین کرده بودند. و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله برای جلوگیری از خروج این افراد، پنجاه تیرانداز را به سرکردگی عبدالله بن جبیر در بالای تپه قرار داده و به آنها دستور دادند که تحت هیچ شرایطی سنگر خود را رها نکنند، ولی متأسفانه این افراد وقتی پیروزی لشکر

ص: 292

1- السیره النبویه لابن کثیر ج 1: 446.

2- این کوه در دو میلی مدینه واقع شده و در اینکه چرا آن را «أحد» نامیده اند؛ بین دانشمندان تاریخ نگار نظرهایی به وجود آمده است، بعضی گفته اند: چون این کوه از کوههای دیگر فاصله دارد. و کوه تنها و یکه ای است، لذا آن را «أحد» نامیده اند. السیره الحلبیه ج 2: 216، إرشاد الساری ج 9.

3- اعلام الوری ج 1: 176.

اسلام را دیدند سنگر را رها کرده و برای جمع آوری غنیمت روی به سوی میدان نهادند، و هرچه عبدالله بن جبیر آنها را نهی کرد، گوش ندادند.

دشمن همین که سنگر تیراندازان را خالی دید حمله کرد و جناب عبدالله جبیر را به شهادت رساندند و پس از خروج از کمین گاه به لشکر اسلام تاختند. و لشکر شکست خورده قریش که این وضعیت را دریافتند، به جنگ برگشتند و همین باعث هزیمت و شکست مسلمانان شد. و شمار زیادی از لشکریان پابه فرار گذاشته و اطراف پیامبر را خالی کردند. دشمن نیز فرصت را غنیمت شمرده و برای به شهادت رساندن پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و حضرت امیر مؤمنان علی (صلوات الله علیه) و حضرت حمزه علیه السلام ناجوانمردانه وارد معرکه شد و تا آنجا پیش رفتند، که سنگ به صورت مبارک حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله پرتاب کرده صورت مبارک آن حضرت را مجروح نمودند.

در این هنگامه شمار زیادی از افراد مثل «عثمان بن عفان»<sup>(1)</sup> پابه فرار گذاشتند و البته شماری دیگر هم در تاریخ از آنها نام برده شده، ولی در آن هنگامه که حلقه محاصره برای به شهادت رساندن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله تنگ شده بود، فقط چند نفر به دفاع پرداختند که آنها عبارتند از حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه)، حضرت حمزه علیه السلام که شهید شدند و جناب ابودجانة انصاری، که آن قدر زخم بر پیکر او وارد شد که دیگر توان مقاومت نداشت، و در آخر تنها یک نفر بود که از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله دفاع می نمود و او حیدر کرار، صفدر بی همتا، حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) بود ولی از جنگیدن و دفاع و یا زخمی شدن افراد شناخته شده، ذکری به میان نیامده است. و لذا این پرسش همچنان باقی است که این افراد در آن لحظات حساس کجا بودند؟ چه کردند؟ و چه طور شد که وقتی دوباره لشکر کفر شکست خورد، آشکار شدند؟

## 11- جهاد حضرت حمزه علیه السلام

شجاعت و صلابت و قدرت آن حضرت، به اندازه ای است که او را در وصف اول

ص: 293

---

1- تاریخ الطبری ج 2: 522، البدایه و النهایه لابن کثیر ج 4: 28.

شجاعان و پهلوانان عرب به شمار آورده اند، و جنگ آوری او در جنگ «أحد» چنان نمایان شد که دوست و دشمن را به تحسین واداشت. غلام حبشی «وحشی» که آن حضرت را به شهادت رسانده است، می گوید:

«والله إنی لأنظر إلى حمزه يهد الناس بسيفه ما يليق به شيئاً...» (1)

سوگند به خدا میدیدم حمزه را که لشکر دشمن را منهدم می کرد، به گونه ای که احدی را باقی نمی گذاشت و هیچ جنگجویی تاب ایستادن در مقابل او را نداشت. ابن شهر آشوب می نویسد:

«حضرت حمزه چونان شیر به دشمن حمله می کرد. [آنها را میکشت و دور می کرد] و به جایگاه خویش بر می گشت.» (2)

شوق و شادابی آن حضرت تا آنجا بود که در هنگامه جنگ «أحد» فرمود:

سوگند به آن کس که قرآن بر او نازل شده امروز غذا نخواهم خورد تا با دشمنان با همین شمشیر به جهاد پردازم... (3)

از همین روی تاریخ نگاران گفته اند:

روز شنبه جنگ «أحد» واقع شد و حضرت حمزه علیه السلام، روز جمعه و شنبه

روزه دار بودند. (4)

بنابراین آن حضرت در حالی که روزه بود با مظلومیت به شهادت رسید.

## 12- تنهایی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

همه اصحاب و لشکریان از دور حضرت پراکنده شده بودند. و هرچه حضرت می فرمود: إلی عباد الله، إلی عباد الله، به سوی من آید ای بندگان خدا، به سوی من آید ای بندگان خدا (5) گوش نمی کردند و فرار را برقرار ترجیح می دادند، و از بین این همه سپاه تنها دو نفر باقی ماندند و از حضرت دفاع کردند یکی حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) بود و دیگری

ص: 294

1- السیره النبویه ج 3: 70، قوله «یهد» ای ینهدم، «السیره الحلبیه ج 2: 226.»

2- مناقب ابن شهر آشوب ج 1: 244.

3- بحار الانوار ج 20: 125

4- همان، سفینه البحار ج 2: 436

5- بحار الانوار ج 20: 26 و 70.

هم جناب ابودجانہ سماک بن خرشہ انصاری کہ بہ حدی مجروح شد کہ قدرت دفاع را از کف داد. و تنها کسی کہ از جان مقدس حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ حفاظت کرد، حضرت حیدر کرار (صلوات اللہ علیہ) بود. تا آنجا کہ زخمهای زیادی بر بدن مبارکش وارد شد، و شمشیر آن حضرت شکست، و حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ والہ شمشیر ذوالفقار خود را بہ ایشان عطا کرد. (1)

و چنان از جان آن حضرت دفاع می کرد، کہ تمام لشکر بلکہ فرشتگان الہی را بہ شگفتی

و داشت کہ جبرئیل علیہ السلام در میان زمین و آسمان فریاد بر آورد: در این

لا سیف الا ذوالفقار\*\*\* ولا فتی الا علی (2)

بلکہ بعضی گفته اند کہ بہ پیامبر صلی اللہ علیہ والہ خطاب شد:

ناد علیا مظهر العجائب\*\*\* تجده عوناً لک فی النوائب

کل غم و ہم سینجلی\*\*\* بولایتک یا علی یا علی (3)

بزرگان اهل معرفت، این دو بیت شریف را «کلمه علویہ تفصیلیہ» و «باب باطن» می گویند و برای آن آثار بسیاری ذکر کرده اند.

### 13- ابودجانہ، بار حضرت مهدی (عجل اللہ تعالی فرجه)

«ابودجانہ سماک بن خرشہ انصاری از اصحاب بزرگ حضرت رسول صلی اللہ علیہ والہ بود و علاوہ بر قدرت و شہامت و شجاعت، از دانشمندان اصحاب بہ شمار می رود. (4) وی در دفاع از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ والہ آن قدر از خود گذشتگی بہ خرج داد، و آن قدر جراحت بر بدن او وارد شد کہ توان جنگیدن نداشت، حضرت مولی (صلوات اللہ علیہ) بدن مجروح و بی رمق او را در نزد حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ والہ آورد. (5)

وی در جنگ یمامہ بہ شہادت رسید و شماری از مورخین گفته اند: وی زنده بود تا اینکہ

ص: 295

1- بحار الانوار ج 20: 71.

2- همان و: 84 و 85 و...

3- همان: 73.

4- الوافی بالوفیات صفدی ج 15: 449، «604»، أسد الغابہ فی معرفہ الصحابہ ج 2: 451 شماره (2235)

5- بحار الانوار ج 20، 108.

در جنگ صفین، در رکاب حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) به شهادت رسید.» (1) وی از یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به شمار می رود که در هنگام ظهور آن حضرت در رکاب حضرتش خواهد بود. حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرمایند:

«از پشت کوفه بیست و هفت نفر با حضرت قائم (صلوات الله علیه) خروج می کنند: پانزده نفر از قوم حضرت موسی، که مردم را به حق هدایت می کرده و روی به سوی او داشتند، و هفت نفر اصحاب کهف، و یوشع بن نون، و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر، و همگی آنها در خدمت حضرت، و از یاوران حضرت به شمار رفته و حاکمان از طرف آن حضرت خواهند بود.» (2)

#### 14- سخت ترین روز عمر حضرت رسول صلی الله علیه واله

همان گونه که پیش از این گفته شد، حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) فرمودند: «سخت ترین روزهای عمر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله دو روز بود، یکی روز شهادت حضرت حمزه و دیگری روز شهادت جعفر علیه السلام» شاید یکی از علت های آن، این بود که حضرت حمزه علیه السلام رکن و عمود و یکی از مهمترین شجاعان مسلمان بود که سراسر زندگی او در دفاع از وجود مقدس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله گذشت. چرا که پیش از این نوشته شد که اساسا سبب مسلمان شدن آن بزرگوار، هنگامی بود که در دفاع از وجود مقدس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله به معارضه با ابوجهل پرداخت، و سبب شهادت او هم هنگامی بود که در جنگ «أحد» در دفاع از شخص آن حضرت به جنگ پرداخته بود. و این حقیقتی است که می توان آن را از کلام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله فهمید.

ابن مسعود می گوید:

ما گریه زیاد و شدید حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله را ندیدیم مگر هنگامی که چشم مبارکشان بر بدن حضرت حمزه علیه السلام افتاد. بلند بلند گریستند به حدی که به هق هق

ص: 296

1- الوافی بالوفیات صفدی ج 15: 449، «645»، أسد الغابه فی معرفه الصحابه ج 2: 451 شماره (2235)»

2- الإرشاد ج 1: 93، معجم الرجال ج 9: 318 به نقل از «إرشاد شیخ مفید قدس سره»

افتاده و فرمودند: «یا حمزه یا عم رسول الله، و أسد الله و أسد رسوله یا حمزه یا فاعل الخیرات یا حمزه یا کاشف الكربات، یا حمزه یا ذاب عن وجه رسول الله»؛ ای حمزه! ای عموی رسول خدا و شیر خدا و شیر رسول خدا، ای حمزه! ای نیکوکردار، ای حمزه! ای برطرف کننده اندوه ها، ای حمزه! ای دفاع کننده از رسول خدا. و همین طور گریه آن حضرات ادامه داشت. (1)

بنابراین حضرت حمزه علیه السلام یکی از مهم ترین مدافعان اساس اسلام، یعنی وجود مقدس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله بود، که وجود او غم و اندوه را از آن حضرت می زدود، و آن حضرت را شاد می کرد، علاوه بر اینکه پهلوانی یکه تاز بود، تا آنجا که او را در عرش و در فرش به عنوان «أسد الله» و «أسد رسول الله» می شناختند. تاریخ نگاران در توصیف جنگیدن وی چنین نگاشته اند:

«کان حمزه یقاتل بین یدی رسول الله صلی الله علیه و اله بسیفین و هو یقول: «أنا أسد الله»؛ (2) حضرت حمزه علیه السلام با دو شمشیر در حضور حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله می جنگید و می گفت: «من شیر الهی هستم.»

### 15- عمر حضرت حمزه

به هر حال حضرت حمزه علیه السلام در روز شنبه 15 شوال سال سوم هجرت در حالی که روزه بود به شهادت رسید و از عمر مبارک آن حضرت 57 سال گذشته بود بنابر اینکه بگوییم آن حضرت دو سال قبل از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله به دنیا آمدند، و اگر گفته دیگر مورخین پذیرفته شود که چهار سال قبل از پیامبر عزیز به دنیا آمدند عمر ایشان در هنگام شهادت 59 سال بود. و او اولین شهیدی بود که پیامبر بر بدنش نماز خواندند. (3)

ص: 297

---

1- ذخائر العقبی فی مناقب ذوالقربی: 181، مؤلف احمد بن عبدالله طبری، متوفای 694، چاپ مصر، به سال 1356، از روی نسخه دارالکتب المصریه، شرح مسند ابی حنیفه: 526، مؤلف ملا-علی قاری، متوفای سال 1014، چاپ دارالکتب العلمیه، بیروت، السیره النبویه و الاثار المحمدیه، حاشیه «السیره الحلبیه ج 2: 54».

2- السیره الحلبیه ج 2: 226، سطر 12: السیره النبویه و الاثار المحمدیه، حاشیه السیره الحلبیه ج 2، 31، الاستیعاب ج 1: 426.

3- أسد الغابه ج 2: ص 54 و ص 55.

آنچه بین شیعیان و مخالفین مسلم و قطعی است، و همه مسلمانان به آن اعتقاد دارند آن است که شهید راه خداوند متعال زنده است، چرا که صریح قرآن کریم است، و پیش از این در این موضوع گفتگو شد، که اگر مؤمنی با تمام شرایط جهاد - ظاهراً و باطناً - کشته شود شهید است، و شهید حئی و زنده است. و آنجا که حضرت حمزه علیه السلام نه تنها «شهید» بلکه

«سید الشهداء» و «أفضل الشهداء» است، بنابراین آن بزرگوار زنده است. از همین روی همه

گروه های اسلامی - اعم از شیعه و مخالفین آنها - اعتقادشان بر آن است که حتی بدن مقدس ایشان در قبر همان گونه که شهید شده باقی مانده و مرور زمان و خاک در آن هیچ تأثیری ندارد. سهیلی می گوید:

«آنچه از آیه شریفه «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحياء» بر می آید اینکه شهدای احد و غیر آنها بر همان صورتی هستند که شهید شده اند. بر اثر گذشت زمان های طولانی هیچ تغییری در جسم آنها به وجود نمی آید مانند حضرت حمزه علیه السلام. در زمانی که معاویه چشمه ای را در محل دفن شهدای احد حفر کرد، همانا بدن حضرت حمزه علیه السلام را صحیح و سالم یافتند که هیچ تغییر نکرده بود، بلکه تیشه ای که به انگشت مبارک آن حضرت اصابت کرد، باعث شد که خون جاری شود...» (1)

وی در آخر گفتارش به دو نکته اشاره می کند، اول آنکه می گوید: «و الأخبار بذلك صحیحه؛ روایات این واقعه همه صحیح هستند.» و دوم روایتی از قول رسول اکرم صلی الله علیه واله نقل می کند که آن حضرت فرمودند:

«الأنبياء فی قبورهم أحياء يصلون فی قبورهم»؛

پیامبران در قبرهایشان زنده اند و در قبورشان نماز می گذارند.

وی در ادامه کلامش، معتقد می شود که شهدا نیز هم همین گونه هستند. (2) به هر حال، آنچه مسلم است قبر حضرت حمزه نورانی است و بدن مقدس حضرتش در آن قطعه زمین

ص: 298

1- الروض الأنف ج 1: 211 و 212.

2- الروض الأنف ج 1: 211 و 212.

موجب تقدس آن جا است از این روی حضرت صدیقه طاهره، فاطمه الزهرا (صلوات الله علیها) بعد از پدر بزرگوارشان به زیارت آن حضرت می رفتند، زیرا زیارت قبر مقدسش به منزله زیارت خود او است. که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله فرمودند:

«من زارنی و لم یزر عمی حمزه فقد جفانی»؛<sup>(1)</sup>

هر کس مرا زیارت کند، و عمویم حمزه را زیارت نکند به من جفا نموده است.

بلکه تربتش آن چنان مقدس است که سرور زنان عالم، حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها)

از آن خاک، تسبیح - سبحة - ساخت و به آن ذکر میگفت. ابراهیم بن محمد ثقفی روایت کرده است که:

«تسبیح سجده حضرت زهرا (صلوات الله علیها) از ریسمانی از پشم بود که بر آن گره زده بود، و به وسیله آن خدا را ذکر می کرد. تا اینکه حضرت حمزه علیه السلام به شهادت رسید. حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) از خاک قبر آن حضرت تسبیح هایی ساخت و با آن ذکر می گفت و مردم هم به پیروی آن حضرت از تربت پاک حضرت حمزه، تسبیح ساخته و با آن ذکر خدا می گفتند.»<sup>(2)</sup>

از همین روی، سلار که از بزرگان فقهای شیعه است می فرماید:

«تربت شهدا و صلحا مقدس است و سجده بر آن فضیلت دارد.»<sup>(3)</sup>

## 17- پناهگاه حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها)

پناه آوردن حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) بعد از شهادت پدر بزرگوارشان به قبر نورانی

حضرت حمزه علیه السلام در تاریخ برجسته و مشهور است، محمود بن لبید می گوید:

«آن گاه که حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله از دنیا رفتند، به طور دائم حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) بر سر قبر شهدا و قبر حضرت حمزه علیه السلام می آمد و آن جا می گریست، در یکی از آن روزها من به زیارت حضرت حمزه علیه السلام رفته بودم که

ص: 299

1- وسائل الشیعه ج 6: 456.

2- مکارم الاخلاق، ج 2: 30، وسائل الشیعه، ج 6: 455.

3- الحدائق الناظره ج 7، 261.



دیدم آن حضرت در بالین قبر می‌گرید پس صبر کردم که حضرت از گریه باز ایستاد، سلام کردم و گفتم: «از گریه شما بندهای قلبم گسسته شد.» آن حضرت در جواب فرمود: «یا ابا عمرو حق لی البكاء فقد أصبت بخیر الآباء رسول الله، واشوقاه إلی رسول الله»؛ ای ابا عمر من سزاوار به گریستن هستم، چراکه من مصیبت زده به بهترین پدر هستم آه که چقدر مشتاق ملاقات رسول الله صلی الله علیه واله هستم.» (1)

اما محمود بن لبید برای ما نقل نکرد که چرا آن حضرت بر سر مرقد حضرت رسول صلی الله علیه واله گریه نمی‌کرد؟ چرا حضرتش بر سر قبر منور حضرت حمزه می‌آمد؟ چرا زنان مدینه او را تنها گذاشتند؟

یا زهرا صلی الله علیک شما در مدینه غریب شدید، زنان مدینه شما را رها کردند، بلکه گفتند: در مدینه بر پدر بزرگوارتان گریه نکنید، شما را زدند، خانه ات را به آتش کشیدند، اما حضرت امام حسن و امام حسین (صلوات الله علیهما) شما را همراهی می‌کردند و حضرت حیدر شما را با احترام به بیت الاحزان می‌برد و می‌آورد، قلم که به این جا رسید قلبم را آتش زد، چرا که در روز عاشورا وقتی حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) را شهید کردند نگذاشتند دختر بزرگوارتان به زیارت بدن مقدس حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) برود، خیمه های آنان را آتش زدند، آنان را با تازیانه از این سو و آن سو می‌بردند یا زهرا، همراه آنان امام سجاد (صلوات الله علیه) بود که علاوه بر بیماری درغل و زنجیر بود، یا فاطمه زهرا، سرهای مقدس را بر سر نیزه در جلوی چشمان آنان به نمایش گذاشته بودند صلی الله علیکم و لعنه الله علی اعدائکم.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی قدس سره می‌گوید:

«حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) بعد از وفات پدر بزرگوار خود هر هفته، روز دوشنبه و پنجشنبه به زیارت حضرت حمزه و شهدای احد می‌رفتند و در آنجا نماز می‌خواندند و دعا می‌کردند، و ترک نکردند تا وفات فرمودند.» (2)

ص: 300

1- سفینه البحار ج 2: 422، به نقل از «بحار الانوار ج 36: 352».

2- مفاتیح الجنان، «زیارت حمزه در احد»

فضیلت شهیدان جای گفت وگو نیست، چرا که آنها حی و زنده در نزد خدای روزی می خورند اما در بین شهدا، حضرت حمزه از جایگاهی ویژه برخوردار است که او را بعد از اوصیا، افضل خلائق قرار داده است. بنابراین، بین شهدا او است که گوی سبقت را از همه رفته و در این مسابقه سرفراز بیرون آمده و باعث شده که گل های سرسبد هستی که هیچ کس را با آنان نتوان قیاس کرد یعنی حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله به وجود او سرفرازی و افتخار کنند.

### 18- گوشه ای از فضایل حضرت حمزه علیه السلام

مقامات و مناقب حضرت حمزه علیه السلام را برشمردن و یا درک آن نمودن برای این قلم، بیرون از حد توان است، ما چگونه می توانیم به معنای «أسد الله و «أسد رسوله» برسیم؟ کجا ما را قدرت فهم «سید الشهداء» و «أفضل الشهداء» بودن آن بزرگوار است؟ درجات او در قیامت که نمونه آن، «شهادت برای پیامبران است» کجا در حیطة ادراک چون حقیر است؟ .. لکن

آب دریا را اگر نتوان کشید\*\*\* هم به قدر تشنگی باید چشید

پس به نقل یک حدیث در عظمت او بسنده می کنیم تا روشن شود حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و امامان معصوم (صلوات الله علیهم) که گوهرشناسان جهان هستی هستند، این گوهر یک دانه را چگونه محک زده اند که به وجود او در عالم سرفرازی می نمایند.

### 19- افضل الشهداء

حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) در ضمن گفتار نورانی خویش می فرمایند:

«... ألا إن أفضل الخلق بعد الأوصياء الشهداء و أفضل الشهداء حمزه بن عبدالمطلب...»؛<sup>(1)</sup>

بافضیلت ترین آفریده ها بعد از اوصیاء، شهدا هستند، و بافضیلت ترین شهدا حمزه پسر عبدالمطلب است.

ص: 301

---

1- اصول کافی، کتاب الحجّه، باب مولود النبى صلی الله علیه و اله، حدیث 34.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله می فرمایند:

«... علی قائمه العرش مکتوب، حمزه أسد الله و أسد رسوله و سید الشهداء»؛<sup>(1)</sup>

بر قائمه عرش نوشته شده: حمزه، شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان است.

## 20- راز شکوه حضرت حمزه علیه السلام

عقل این نویسنده ناچیز، کوتاهتر از آن است که مهر سپهر عمومی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله را فهم کند، یا با بیان الکن خود در صف مداحان حضرت اسدالله و أسد رسوله صلی الله علیه و اله در آید، که «دست کوتاه و خرما بر نخیل» لکن به تفضل و برکت حضرت حق جل جلاله، و عنایت حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) این توفیق حاصل شد که با این نوشتار گسسته چونان کلاف سردرگم در صف مشتریان محبت یوسف «أحد» جای گیرم، الحمدلله رب العالمین.

شاید تنها کسی که سه بار با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله بیعت نمود، حضرت حمزه علیه السلام بود، بار اول در مکه اسلام آورد. که همه مورخین اعم از علمای شیعه و مخالفین به آن اعتراف کردند. دومین بار آن شبی بود که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله عازم جنگ بدر بودند، در آن شب حضرت علی و حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیهما) و حضرت حمزه علیه السلام را خواستند و فرمودند: «بایعونی بیعه الرضا، با من بیعت کنید بیعت رضا.» حضرت حمزه عرض کرد: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله بر چه چیزی بیعت کنیم؟ و مگر ما پیش از این بیعت نکردیم؟» حضرت فرمودند: «ای أسد الله و أسد رسول خدا، بیعت کن با خدا و رسول خدا به اینکه وفادار و استوار باشی برای پسر برادرت، تا ایمانت کامل شود.» حضرت حمزه علیه السلام گفت: «چشم سمعا و طاعه.» و دست خود را گشود.

آنگاه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله فرمود:

«دست خدا، بالای همه دست ها است. علی [صلوات الله علیه] امیر مؤمنان است و حمزه، سید الشهداء است و جعفر، در بهشت پرواز کننده است و حضرت فاطمه (صلوات الله علیها)

ص: 302

---

1- اصول کافی ج 1: 244، کتاب الحججه، باب أن الأئمة ورثوا علم النبی صلی الله علیه و اله و جمیع الأنبياء ...

سرور و سید زنان جهان استوامام حسن و امام حسین [صلوات الله علیهما] سروران جوانان بهشت هستند. این شرطی است از طرف خداوند برای تمامی مسلمانان، اعم از جن و انس و هر کس به این عهد و پیمان وفا نماید، خدا اجر و پاداشی عظیم به اومی بخشاید  
«...»(1)

و سومین بار شبی بود که حضرت حمزه علیه السلام فردای آن روز به شهادت رسید، یعنی شب جنگ «أحد»، حضرت امام موسی کاظم (صلوات الله علیه) می فرماید:

«آن شبی که فردایش حضرت حمزه علیه السلام به شهادت رسید، حضرت رسول خداصلی الله علیه واله او را خواستند، و به او فرمودند: زود است که غیبت طولانی بکنی.(2) پس چه میگوی آن هنگام که بر خدا وارد شوی، و از شرایط دین و شرایط ایمان از تو پرسند؟ حضرت حمزه علیه السلام گریه افتاد و عرض کرد مرا ارشاد کن و آنچه را باید بگویم به من بفهمان. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله فرمودند:

«ای حمزه! گواهی بده به «لا اله الا الله» و این که من رسول او هستم. حضرت حمزه عرض کرد: گواهی دهم. حضرت فرمودند: و اینکه بهشت و جهنم حق است... و روز قیامت می آید و هیچ شکی در آن نیست، صراط و میزان، حق است و ... گواهی بده که «علیا امیر المؤمنین». حضرت حمزه علیه السلام عرض کرد: گواهی میدهم و اقرار میکنم به ولایت آن حضرت و ایمان دارم به آن، و ولایت آن حضرت را تصدیق میکنم.» پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله فرمودند: «[ای حمزه گواهی بده به اینکه] امامان از ذریه حسن و حسین (صلوات الله علیهم) می باشند و در ذریه حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) هستند.» حضرت حمزه علیه السلام عرض کرد: ایمان به آن دارم و آن را تصدیق میکنم. پس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله فرمودند: «ای حمزه! شهادت بده که حضرت فاطمه (صلوات الله علیها) سیده زنان جهان است.» حضرت حمزه عرض کرد: چشم، آن را نیز تصدیق می کنم.

ص: 303

1- بحارالانوار ج 22: 278 به نقل از کتاب «الطرف» سید بن طاووس.

2- اشاره و کنایه به شهادت است، چرا که شهید نمی میرد، بلکه زنده است، لکن از دید چشمان ظاهر بین ما نمانده است، و از همین روی است که حضرت خطاب به حمزه می فرماید: «یوشک آن تغیب غیبه بعیده»

پس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله فرمودند: ای حمزه! شهادت بده که «حمزه سید الشهداء، و أسد الله و أسد رسوله و عم اییها؛ حمزه سرور شهیدان، و شیر خدا و شیر رسول خدا و عموی پدر فاطمه (صلوات الله علیها) است.»

از آنچه گفته شد: معلوم گردید که معیار کمال ایمان، ولایت است، و رفعت درجه حضرت حمزه نیز بر همان اساس است حضرت امام کاظم (صلوات الله علیه) در دنباله فرمایش خود چنین می فرمایند:

همین که حمزه این جملات را شنید آن قدر گریه کرد که با صورت بر زمین افتاد و پی در پی پیشانی مبارک حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله را بوسه می زد. پس حضرت رسول خدا فرمودند: ای حمزه شهادت بده که پسر برادرت [جعفر] در بهشت با ملائکه پرواز کننده است.»

حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله خطاب به حمزه فرمودند:

«وَأَنْ مُحَمَّدٌ وَالْخَيْرُ الْبَرِيَّةِ، تَوْمَنٌ يَا حَمْزَةُ بِسِرِّهِمْ وَعَلَانِيَتِهِمْ وَظَاهِرِهِمْ وَبَاطِنِهِمْ، تَوَالِي مِنْ وَالِهِمْ، وَتَعَادِي مِنْ عَادِهِمْ»؛

شهادت بده که حضرت محمد صلی الله علیه واله و آل او بهترین آفریده اند، ای حمزه به پنهان و آشکار و ظاهر و باطن آنها ایمان داشته باش، دوست بدار هرکس آنها را دوست بدارد، و دشمنی کن با هر که با آنان دشمنی میکند.

آخرین کلام حضرت حمزه علیه السلام این بود:

«نعم یا رسول الله أشهد الله و أشهدك، و كفى بالله شهيدا»؛

گواهی میدهم، و ایمان دارم، و بر آن چه گفتم خدا و شما را گواه میگیرم، و خدا برای گواهی به آنچه گفتم کافی است.

و در آخر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله فرمودند:

«سددك الله و وفقك؛ خداوند ایمانت را محکم و تو را توفیق عنایت فرماید...<sup>(1)</sup>»

و البته دعای حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله مستجاب است، و بر اثر آن ایمان، و پذیرفتن

ص: 304

ولایت و امامت امامان معصوم (صلوات الله علیهم)، حضرت حمزه علیه السلام را به بالاترین مقام رساندند که همان «سید الشهداء بودن ایشان است.»

## 21- حضرت حمزه علیه السلام بر بلندای قله سروری

از آنجا که گفته شد معیار و میزان بزرگی و بزرگواری در عالم ملک و ملکوت پذیرفتن ولایت است و حضرت حمزه علیه السلام آن را پذیرفته و هستی خود را نثار قدم مبارک حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله کرد. توانست بالاترین رتبه را که همان «سید الشهداء» بودن است از آن خود کند.

حضرت سلمان می گوید، در آن روزهایی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله در بستر بیماری بودند من در محضر آن حضرت نشسته بودم که حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) داخل شدند، همین که چشم مبارک آن حضرت به پدر بزرگوارشان افتاد و آن حالت را مشاهده کردند. به گریه افتادند، و سیلاب اشک بر رخسار مقدسشان جاری شد، [و گفتگویی بین آن دو بزرگوار واقع شد.]

جناب سلمان آن گفتگوی را گزارش کرده، یکی از فرازهای آن گفتگوی نورانی این است، که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله خطاب به حضرت زهرا (صلوات الله علیها) فرمودند:

«... و شهیدنا سید الشهداء و هو حمزه بن عبدالمطلب عم ابیک، قالت: یا رسول الله هو سید الشهداء الذین قتلوا معہ؟ قال: لا، بل سید الشهداء اولین و آخرین خلا الانبیاء و الأوصیاء...»؛ (1)

و شهید ما «سیدالشهداء» است و او حمزه پسر عبدالمطلب، عموی پدر تو است. حضرت زهرا (صلوات الله علیها) عرضه داشتند: یا رسول الله، آیا او سید شهیدانی است که با او [در جنگ احد] کشته شدند؟ حضرت فرمودند: نه، بلکه او سید و سرور شهدای اولین و آخرین هستند، غیر از پیامبران و اوصیاء پیامبران.

ص: 305

---

1- کمال الدین: 263، «باب 10:24»، و دیگر کتابها این فراز حدیث را از همین کتاب نقل کرده اند، مانند: بحار الانوار ج 22:280.

این حدیث شریف به گونه ای صریح و آشکار دلالت می کند که حضرت حمزه علیه السلام سید و سرور تمامی شهیدان عالم است. جز اینکه انبیاء و اوصیاء انبیاء از این عموم و شمول استثنا شده اند، و واضح است که امامان معصوم (صلوات الله علیهم) و حضرت امام حسین (صلوات الله علیهم) که سروران اوصیاء پیامبران گذشته اند، سید و سرور حضرت حمزه هستند، بلکه ایمان به ولایت آن بزرگواران باعث شد که حضرت حمزه به آن درجه عالی برسد.

## 22- نکته ای لطیف

این لقب پراج، ما را راهنمایی می کند که حضرتش جایگاهی بلند در نزد خداوند دارد، تا به آنجا که در روز قیامت شاهد و گواه پیامبران، و شفاعت کننده محبین خود است، بلکه سوار بر ناقه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله وارد محشر می شود.

اما حضرت عباس (سلام الله علیه)، گرچه این لقب به طور صریح از امامان معصوم (صلوات الله علیهم) برای آن حضرت به دست ما نرسیده، اما او را جایگاهی است در نزد خداوند که همه شهدای عالم بر آن غبطه می خورند، تا آنجا که یادش و نامش در عالم علین بلکه همه عالم بلند است، بلکه آنچه را حضرت حمزه علیه السلام و حضرت جعفر علیه السلام داشتند، حضرت قمر بنی هاشم به تنهایی دارد. بنگرید به این دو فراز حدیث شریف امام سجاد (صلوات الله علیه) فراز اول: «...فأبدله الله عز وجل بهما جناحین یطیر بهما مع الملائکه فی الجنة كما جعل لجعفر» فراز دوم «و أن للعباس عند الله تبارک و تعالی منزله یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه.» آیا فراز اول اشاره به رتبه حضرت جعفر علیه السلام و فراز دوم اشاره به مقام حضرت حمزه علیه السلام نیست؟ خداوند متعال عالم است و امام سجاد (صلوات الله علیه) دانا به حقایق امور می باشد. به خواست خداوند متعال توضیح این دو فراز خواهد آمد.

## 23- اصحاب امام حسین (صلوات الله علیه) برترین اصحاب

آنچه مسلم و قطعی است اینکه اصحاب حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) نیز سروران شهدا می باشند، چرا که طبق نص کلام امام معصوم (صلوات الله علیه) اصحاب آن حضرت برترین

اصحاب می باشند. بلکه اکنون که حقایق تاریخ اقوام و ملل جهان تا اندازه‌های آشکار شده می توان گفت: در هیچ زمان و مکانی و در هیچ ملتی هرگز مردانی به عظمت و شوکت یاران حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) وجود نداشته، و به وجود نخواهد آمد. حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) در شب عاشورا به بی مانند‌ی آن بزرگواران تصریح فرمودند:

«فإني لا أعلم أصحاباً أوفى ولا خيراً من أصحابي ولا أهل بيت أبر ولا أوصل من أهل بيتي»؛<sup>(1)</sup>

[امام حسین (صلوات الله علیه)] را گروهی از مسلمانان یاری میکنند که آنها سید و سرور شهدای امت من می باشند.

و در زیارت آن بزرگواران می خوانیم که :

«... أشهد أنكم أنصار الله - جل اسمه - وساده الشهداء في الدنيا والآخرة...»؛<sup>(2)</sup>

گواهی میدهم که شما یاران خدایید، و در دنیا و آخرت سید و سرور شهیدان می باشید.

بر شمردن ویژگیهای آن اصحاب بزرگ از حوصله این نوشتار خارج است و آنچه گفته آمد نمونه ای است از شوکت و جلالت و عظمت آن بزرگواران.<sup>(3)</sup>

بنابراین حضرت حمزه علیه السلام و شهیدان کربلا سید و سرور همه شهدای عالم می باشند. آن هم سید و سرور در دنیا و آخرت. بر همین اساس باید گفت: که حضرت حمزه علیه السلام و شهدای کربلا و واقعه عاشورا و مردان آن میدان یک استثنا در عالم هستی می باشند، چرا که آن بزرگواران در آن هنگامه تاریک، مردانی بودند که با آن همه صدمات جان خود را نثار قدم مبارک حضرت سلطان شهیدان حسین (صلوات الله علیه) نمودند و سرور و سالار این اصحاب یعنی حضرت عباس (سلام الله علیه) برترین آنها می باشد؛ چرا که در بین شهدای اصحاب حضرت

ص: 307

---

1- الارشاد ج 2: 91، اعلام الوری ج 1: 455، روضه الواعظین: تاریخ طبری ج 3: 315، الکامل فی التاریخ ج 3: 416، البته در نقل این کلام شریف اندکی اختلاف است. مثلاً در «الکامل فی التاریخ» چنین آمده است: «فإني لا أعلم أصحاباً أوفى ولا أخیر من أصحابی، ولا هل بیت أبر ولا أوصل من أهل بيتي فجزاكم الله جميعاً عنى خيراً» الکامل فی التاریخ، ج 3: 416.

2- کتاب المزار، بحار الانوار ج 98: 217.

3- مرحوم شیخ محمدباقر بیرجندی قدس سره، در کتاب «کبریت احمر: 408» نسبتاً بحث مفصلي آورده و روایاتی را گردآورده که برای تحقیق بیشتر مناسب است.



رسول خدا صلی الله علیه و اله دو شهید برترین بودند که یکی به لقب «سید الشهداء» سرافراز شد، یعنی حضرت حمزه، و دیگر به تاج «دوبال داشتن» سرافرازی یافت. اما حضرت عباس (سلام الله علیه) به تنهایی علاوه بر آن دو صفت به صفت‌های دیگر ستوده شد.

#### 24- سه منقبت از مناقب حضرت عباس (سلام الله علیه)

منقبت اول: حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) فرمودند:

«فأبدله الله بهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة كما جعل

الجعفر بن أبي طالب»

یعنی آنچه را به حضرت جعفر علیه السلام دادند، به حضرت عباس (سلام الله علیه) نیز دادند.

دومین منقبت: حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) در دنباله فرمایش خویش می فرمایند:

«إن للعباس عند الله تبارك وتعالى منزله يغبطه بهاجمیع الشهداء».

خدای تبارک و تعالی برترین مقام را به حضرت عباس (سلام الله علیه) داده که تمامی شهیدان او رشک برند: چرا که کلمه «جمیع الشهداء» نص و صریح است در عموم و شمول، به طور قطع همه شهدا را شامل می شود، به این معنی که همه شهدا بدون استثنا بر منزلت حضرت عباس (سلام الله علیه) رشک برده و غبطه می خورند.

سومین منقبت: رفعت و بلندی یاد آن حضرت در عالم علین بلکه در تمام جهان هستی یعنی همه هستی و ساکنان عالم بالا، یادش را گرامی داشتند، و او را به بزرگی و عظمت یاد می کنند، که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در «زیارت نامه» خطاب به حضرت عباس (سلام الله علیه) می فرمایند:

«رفع [الله] ذکرک فی علین» و در بعضی از نسخه های آن زیارت نامه شریفه چنین آمده است: «رفع [الله] ذکرک فی العالمین».

البته ذکر فضائل و مناقب حضرت عباس (سلام الله علیه) بیش از آن است که به شمار آید مگر آنکه حضرت حجه بن الحسن (صلوات الله علیه) ظهور کنند و پرده از جمال دل آرای او بردارند، تا عظمت و جلالت، و جمال دل آرای حضرت قمر بنی هاشم بر همگان آشکار شود، آنگاه

همه عالم در مقابل آن سرو چمن آرای باغ ولایت کرنش می کنند.

و آخرین کلام آنکه وقتی چشمان مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه و اله به بدن مثله شده حضرت عمومی بزرگوارشان افتاد بسیار گریستند و فرمودند: «یا حمزه یا عم رسول الله یا أسد الله و أسد رسوله و یا فاعل الخیرات و یا کاشف الکربات و یا ذاب عن وجه رسول الله» اما همین که چشمان مقدس حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) به بدن مطهر حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) افتاد فرمودند: «الآن انکسر ظهري» و نکته آن روشن است: چرا که بعد از شهادت حضرت حمزه علیه السلام حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله در کنار خود حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) را داشتند، هنوز شماری از اصحاب کبار چونان حضرت جعفر، حضرت سلمان، حضرت عمار، حضرت ابوذر و... پروانه وار اطراف وجود مقدس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله می چرخیدند. اهل حرم در غربت نبودند. و...

اما جانها برای عزیزی بسوزد که از یک طرف بدنهای غرقه به خون یاران چونان جناب حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و... و اهل بیت چونان حضرت علی اکبر، حضرت قاسم و... نقش زمین می بیند، اهل حرم او تماشاگر صحنه های جنگ و شهادت بودند، فریاد و ابتاه، و اعطش، گوش فلک را پر کرده بود- چشم امید همه به بازوان پر توان حضرت عباس (سلام الله علیه) بود. و آن هنگام که نخل قامتش بر زمین افتاد، آرامش نیز از چشمان اهل حرم رفت و امام (صلوات الله علیه) تنها و بی یاور شدند. و لذا هیچ روزی به سختی روز حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) نبوده و نیست، که «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله».

دو سیدالشهدا داشت خواجه لولاک\*\*\* گرفت دین حق از خونشان بنا و بقاء

یکی عمومی گرامی او به جنگ احد\*\*\* یکی حسین عزیزش به دشت کربلا

یکی به خنجر بیداد صورتش مثله\*\*\* یکی به تیغ جفا شد سرش جدا ز قفا

سخن شراره شد و سینه سوخت، دل میگفت\*\*\* که روز یوسف زهرا کجا و حمزه کجا

اگرچه پیکر حمزه ز تیغ شد مثله\*\*\* ولی نبود سرش در میان طشت طلا

صفیه خواهر حمزه تن برادر دید\*\*\* ولی ندید اسیری چو زینب کبری

صفیه رأس برادر ندید بر سرنی\*\*\* صفیه بسته نشد بازویش به شام بلا

جنگ موته نیز دارای ویژگی هایی بود که یکی از مهم ترین آنها، شهادت حضرت جعفر بن ابی طالب علیهما السلام است.

جنگ موته که در جمادی الاولی سال هشتم هجرت به وقوع پیوست، یکی از جنگهای پراهمیت در تاریخ اسلام است، چرا که امپراطوری قدرتمند روم به رهبری هرقل (1)، سپاهیان خود را که سرشار از غرور پیروزی بر ایرانیان، بازگشته بودند. برای سیطره بر جهان آن روز، آماده می کرد. تا یکی دیگر از موانع خود را که کشور نو بنیاد اسلام بود از سرراه بردارد، از این رو ارتش مجهز و پرهیبت خود را که از نظر عده و عده در آن روزگار بی نظیر بود در منطقه ای به نام «بلقاء»- که امروز در کشور اردن قرار گرفته است- گرد آورده بود. و منتظر فرصت بود تا با یک حمله برق آسا بر جزیره العرب بتازد و آن را به تصرف لشکر جرار خود درآورد.

این لشکر بی شمار، دست به قتل و غارت مسلمانان می زد. بلکه به قبایلی که تازه مسلمان شده بودند شیخون زده و آنها را به شهادت می رساند. این حرکات آزاردهنده که خبر آن به مرکز کشور اسلام می رسید. و اساس اسلام را تهدید می کرد حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله را بر آن داشت که برای دفع شر آنان لشکری را به سرکردگی حضرت جعفر طیار علیه السلام که شمار آنها سه هزار جنگجو بود به مقابله آنها روانه کند، این لشکر بعد از سه روز با شتاب و حرکت شبانه روزی خود را در «موته»، خسته و کوفته به دشمن رساندند، و از طرفی لشکر روم خود را به طور ناگهانی با لشکری از جان گذشته روبرو دید و همین امر اضطراب و ترس را در دل آنها به وجود آورد. وگرنه اصلا مقابله این دو سپاه ممکن نبود، چرا که لشکر اسلام سه هزار ولی لشکر رومیان که مجهزترین و کارآمدترین لشکر آن زمان بود دو بیست هزار نیروی کارآزموده رومی و پنجاه هزار از قبایل عرب که مسیحی بودند داشت (2).

ص: 310

1- هرقل مثل قمطر «دستورالعلماء ج 3: 210»

2- السیره النبویه والاثار المحمدیه، حاشیه السیره الحلبیه ج 2: 225 سطر 19: السیره الحلبیه ج 3: 66، البته عدد لشکر هرقل را مختلف نوشته اند. این بیشترین عددی است که در تاریخ ثبت شده است.

به هر حال بین این دو لشکر در منطقه ای به نام «موته» جنگی سخت درگرفت، و هفت روز به طول انجامید و سرانجام به قدرت الهی لشکر دشمن شکست خورده، دست از جنگ کشید. (1)

## 26- شهادت حضرت جعفر علیه السلام

آنچه در صفحات تاریخی علماء شیعه به ثبت رسیده آن است که فرماندهی لشکر به حضرت جعفر علیه السلام واگذار شد و این حقیقتی است که در روایت موثق از حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) نقل کرده اند. (2) و آن بزرگوار برای دفاع از کیان اسلام جنگی کرد که تمام تاریخ نگاران شیعه و مورخین مخالفین به بیان ویژگیهای آن پرداخته اند. حضرت امام باقر (صلوات الله علیه) می فرمایند:

«چون حضرت جعفر طیار شهید شد، پنجاه جراحات به بدنش رسیده بود، که بیست و پنج جراحات در روی مبارکش بود.» (3)

آن حضرت در هنگامه جنگ هیچ شک و دو دلی در خود راه نداد، به خلاف دو فرمانده شهید دیگر یعنی زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه که سعید بن مسیب میگوید: شنیدم که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله می فرمود:

«متمثل [و نمایان] شدند برای من، جعفر و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه [سه سردار شهید جنگ موته]، در خیمه ای از مروارید، و هر یک بر تختی نشسته بودند، پس زید و ابن رواحه را دیدم که در گردن ایشان کجی می نمود، و جعفر مستقیم بود. و هیچ عیبی در او نمی نمود. از سبب آن پرسیدم - یا به من گفته شد - آن دو وقتی آثار مرگ را مشاهده کردند اندکی رو از جنگ برتافتند و جعفر آن را هم نکرد.» (4)

ص: 311

1- همان: 67.

2- حیات القلوب ج 4: 1156 به نقل از شیخ طبرسی قدس سره در «إعلام الوری ج 1: 212»، مناقب آل ابی طالب ج 1: 257.

3- همان، إعلام الوری ج 1: 213، مناقب آل ابی طالب ج 1: 258.

4- حیات القلوب ج 4: 1162، الاستیعاب ج 1: 314، الروض الأنف ج 7: 37.

و در تاریخ حلبی و استیعاب و ... می خوانیم که عبدالله بن عمر - که خود در جنگ موته حضور داشت به گفته است:

«نود زخم شمشیر و نیزه بر شانه ها و سینه حضرت جعفر علیه السلام وارد شد. در هنگام عصر که او در خون شناور بود به محضرش رسیدم و خواستم او را آب بدهم، فرمود من روزه ام، آب را در سپرم بریز که اگر تا مغرب زنده بوم، بنوشم، اما آن حضرت قبل از غروب آفتاب به شهادت رسید و در هنگام شهادت چهل و یک

سال از عمر شریفش گذشته بود.»(1)

آن حضرت در جنگ «موته» علاوه بر فرماندهی، علمدار لشکر نیز بود، لذا هم می جنگید و هم از پرچم نگهداری می کرد. با دست راست لواء و علم را برافراشته می داشت، و با دیگر دست می جنگید، تا اینکه دست راست او را قطع کردند، پس با دست چپ علم را بلند نگه داشته بود تا اینکه دست چپ او را نیز قطع کردند، آن حضرت با دو بازوی خود علم را در حالی که به سینه می فشرد برافراشته نگه داشته بود، تا اینکه او را شهید کردند.(2)

### 27- شهادت حضرت عباس و حضرت جعفر (سلام الله علیهما)

حضرت جعفر علیه السلام امیر لشکر بود، دست راست او را از بدن جدا کردند با دست چپ پرچم را گرفت، دست چپ او را نیز قطع کردند، با دو بازوی خود علم را گرفت، و دشمن برای سقوط پرچم با شمشیر و نیزه به او حمله کرد، تا آنجا که بیست و پنج زخم به صورت مبارکش وارد کردند. ولی او همچنان پرچم را برافراشته و به هدایت جنگ، مشغول بود و نتوانستند او را از پای در آورند. تا اینکه چشمان آن حضرت را نشانه گرفتند، به گونه ای که خون از چشمان حضرت فوران نمود.(3) در این حالت بود که از حرکت باز ایستاد و دشمن توانست او را از پای در آورد. و علم به خاک افتاد. و او در حالی که روزه بود تشنه به شهادت

ص: 312

1- السیره الحلبیه ج 3: 69، الاستیعاب ج 1: 313.

2- الروض الأنف ج 7: 15.

3- السیره النبویه، ج 2: 226.

رسید. اما سپاه همچنان باقی بود، چرا که در جنگ موته با اینکه عدد مسلمین سه هزار، و شمار دشمن بیش از دویست هزار بود. تنها دوازده نفر شهید شدند.<sup>(1)</sup> و بقیه به سلامت به مدینه برگشتند.

همین گونه بود، شهادت سالار کربلا حضرت عباس (سلام الله علیه)، با این تفاوت که حضرت عباس (سلام الله علیه) در حین علمداری باید از جان حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) حفاظت میکرد. و هم باید برای اطفال تشنه آب می آورد، به دیگر بیان، در کربلا اهل حرم، تشنه، غریب، داغدیده بودند. و هم بدن شهدارا در کنار خیمه نظاره می کردند. ترس و دلهره از دشمن آنها را مضطرب و سراسیمه کرده بود، مولای او یعنی حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) دیگر سپاهی نداشت. او یکه و تنها هم باید از جان امام دفاع کند، هم آب برای تشنگان حرم بیاورد، و هم اهل حرم را آرام کند، و هم باید با لشکریان ابن سعد بجنگد، و علاوه بر تمام مصیبت یاران و برادران و برادرزادگانی چون حضرت علی اکبر و حضرت قاسم علیهما السلام را بر جان بخرد. بنابراین کجا می توان مصایب و شداید حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) را با کسی دیگر مقایسه نمود. امام و مولای ما حضرت سجاد (صلوات الله علیه) می فرماید: «لا یوم کیوم ابی عبدالله».

## 28- گریه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله

شهادت حضرت جعفر علیه السلام برای حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله بسیار گران بود، و حضرتش در چندین موضع برای آن بزرگوار اشک ریختند، بلکه شهادت آن بزرگوار حضرت رسول الله صلی الله علیه واله را بیمار کرد.<sup>(2)</sup> و اهمیت حضرت جعفر علیه السلام تا آنجا است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله شخصا برای تسلیت به خانه آن بزرگوار تشریف بردند.

ص: 313

---

1- السیره النبویه و الاثار المحمدیه صلی الله علیه واله ، حاشیه سیره الحلبيه ج 2، 227، سطر 18.

2- مرحوم علامه مجلسی قدس سره می نویسد: «کلینی به سند موثق از حضرت صادق (صلوات الله علیه) روایت کرده است که: روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله در مسجد بود، ناگاه حق تعالی هر بلندی را برای آن حضرت هموار کرد، و هر پستی را بلند کرد. [تا زمین هموار شد. ] تا نظر آن حضرت بر جعفر طیار افتاد، که با کفار کارزار می کرد، تا آنکه دید که او کشته شد. پس به صحابه فرمود: جعفر کشته شد، و از شدت اندوه دردی در شکم حضرت بهم رسید.» حیات القلوب ج 4: 159، الکافی ج 8: 276، بحار الانوار ج 21: 58.

حضرت امام کاظم (صلوات الله علیه) می فرمایند:

«وقتی خبر شهادت جناب جعفر علیه السلام به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله رسید بر اسماء بنت عمیس همسر جناب جعفر وارد شدند و فرمودند: فرزندانم کجایند؟ اسماء فرزندان جعفر را که دو نفر بودند - عبدالله، عون - نزد آن حضرت آورد. [آن حضرت در حالی که اشک بر محاسن شریفشان جاری بود] دست مبارک خود را بر سر آنها کشیدند.

اسماء گفت: یا رسول الله به گونه ای دست بر سر آنها می کشید که گویا یتیم شده اند؟ حضرت از عقل و هوش اسماء شگفت زده شدند و فرمودند: مگر نمی دانی که جعفر علیه السلام به شهادت رسیده اند؟ اسماء گریه افتاد، حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله به او فرمودند: گریه نکن جبرئیل مرا خبر داد که: «أن له جناحین فی الجنة من یاقوت أحمر، همانا برای جعفر در بهشت دو بال است از یاقوت قرمز»

اسماء عرض کرد: ای رسول خدا اگر مردم را جمع کنید و آنها را به فضل جعفر آگاه کنی، فضل او فراموش نمی شود. حضرت [باز هم] از عقل این زن تعجب کردند. پس حضرت دستور دادند برای خانواده جعفر غذا بفرستید، و از آن روز طعام فرستادن برای خانواده مصیبت زده سنت شد.» (1)

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید:

«حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله به او فرمودند: «و جعل له جناحین من یاقوت یطیر مع الملائکه فی الجنة»؛ برای جعفر دو بال از یاقوت قرار داده شد، که در بهشت با فرشتگان پرواز می کند،... و حضرت مردم را جمع کرده و بر بالای منبر رفته و این

فضیلت جناب جعفر را به مردم اعلان نمود.» (2)

و این عمل و رفتار حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله از حرمت و عظمت حضرت جعفر علیه السلام پرده برداشته، و گویای اهمیت و حرمت آن بزرگوار نزد سید و سرور عالم حضرت محمد

ص: 314

1- المحاسن ج 2: 194، بحار الانوار ج 21: 55، وسائل الشیعه ج 3: 231.

2- المحاسن ج 2: 193، الطبقات الکبری ج 4: 39، اسد الغابه ج 1: 34 و...

مصطفی صلی الله علیه و اله است. بنابراین شهادت حضرت جعفر علیه السلام برای حضرت پیامبر اکرم بسیار سخت و گران بود. چنانچه دیدن آن بزرگوار شادی را به قلب مبارک حضرت به ارمغان می آورد.

### 29- شادمانی حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و اله

در اینجا مناسب است یکی از روزهای شادمانی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله بیان شود، و آن روزی بود که خبر فتح خیبر را به آن حضرت دادند، و در همان روز خبر مسرت بخش دیگری را به عرض آن حضرت رساندند، و آن ورود حضرت جعفر علیه السلام از حبشه بود. بسطام می گوید: به حضرت امام جعفر صادق (صلوات الله علیه) گفتم: قربانت گردم. آیا مرد ملازم و همراه برادر [دینی] خود می شود. حضرت در جواب فرمودند:

بله، همانا رسول خدا صلی الله علیه و اله روزی که خیبر فتح شد، به او خبر رسید که جعفر [از بلال حبشه] آمده است. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: «والله ما أدری بأيهما أنا

أشد سروراً أبقدم جعفر أو بفتح خیبر»؛ سوگند به خدا که نمیدانم بکدامیک بیشتر شادمانم؟ آیا به بازگشت جعفر یا فتح خیبر. «طولی نکشید که جعفر به خدمت آن حضرت رسید. حضرت از جا برخاست و همراه او شد و بین دو چشم او را بوسید.» (1)

### 30- هدیه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله به جناب جعفر طیار

وقتی حضرت جعفر علیه السلام برگشتند و خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله رسیدند و آن جمله مشهور را از زبان مبارک حضرت شنیدند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله به او هدیه ای عطا کردند. در دنباله حدیث سابق حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرمایند:

«حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و اله به جعفر فرمودند: ای جعفر آیا [نمی خواهی] چیزی به تو عطا کنم؟ آیا [نمی خواهی] چیزی [ماندگار] به تو بدهم؟ آیا [نمی خواهی] تو را دوست داشتنی کنم؟

ص: 315

---

1- تهذیب الاحکام ج 3: 186، «باب صلاه التسییح، حدیث 1»، سیرسلف الصالحین ج 2: 318، أسدالغابه ج 1، 342، الطبقات الکبری ج 4، 35.



مردم گمان کردند که حضرت به او طلا و نقره خواهد بخشید! جعفر عرض کرد: بله می خواهم یا رسول الله صلی الله علیه و اله ، حضرت به او فرمود:

چهار رکعت نماز بخوان هرگاه خواستی، اگر توانستی هر روز و گرنه هر دو روز یکبار، یا هر جمعه، یا هر ماه یا هر سال، که همانا خداوند گناہانی که بین آنها انجام داده ای می بخشاید، [پس در دستورالعمل نماز] فرمودند. نماز را شروع کن پس قرائت کن [حمد و سوره را بخوان] پس از آن پانزده مرتبه بگو: «سبحان الله، والحمد لله، ولا اله الا الله، و الله اکبر» هر گاه به رکوع رفتی همین ذکر را ده بار بگو، و همین که سر از رکوع برداشتی ده بار همین ذکر را بگو، به سجده که رفتی در سجده هم ده بار بگو، پس هرگاه سر از سجده برداشتی باز هم، همین ذکر را ده بار بگو، در سجده دوم نیز همین گونه ده بار بگو، و وقتی سر از سجده دوم برداشتی همان ذکر را ده بار بگو، پس آن ذکرها 75 مرتبه می شود. که در چهار رکعت سیصد مرتبه خواهد شد و در مجموع 1200 [ذکر خدا گفته شده است] و در رکعت اول، سوره «قل هو الله احد» را می خوانی، و در رکعت دوم، سوره «قل یا ایها الکافرونه» را. (1)

در اینجا تذکر دو نکته لازم است:

نکته اول: راجع به ثواب و آداب این نماز دستورات متعددی آمده است.

نکته دوم: در رکعت اول 75 بار مجموعه آن ذکر تکرار می شود که در چهار رکعت آن می شود 300 مرتبه، و چون این ذکر خود چهار ذکر است 1. سبحان الله، 2. الحمد لله 3. لا اله الا الله 4. الله اکبر، مجموع آن می شود 1200 مرتبه.

فضایل آن حضرت به اینجا ختم نمی شود. فضایل او در قیامت بیش از این است. بلکه او فضلی دارد که غیر از برادرش حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) کسی دیگر آن فضیلت را ندارد، و آن اینکه چهارمین شخصیتی است که اسلام آورد.

ص: 316

1- همان.

### 31- دومین مسلمان

ابن اثیر می نویسد:

«جعفر بن ابوطالب پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه واله و برادر [حضرت] علی بن ابی طالب (صلوات الله علیه) از طرف پدر و مادر است، او شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه واله بود هم از جهت سیما و هم از جهت اخلاق، و اسلام آوردن او اندکی پس از اسلام آوردن برادرش بود.

روایت شده است که: ابوطالب وقتی دید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله نماز می خوانند و حضرت علی (صلوات الله علیه) در سمت راست او مشغول نماز خواندن است. به فرزند دیگرش یعنی جعفر، دستور داد، در سمت چپ پسر عمویت بایست و نماز بخوان. (1)

### 32- سؤالی شگفت آور:

آیا می شود در آن دوران غربت و تنهایی حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله ، که به جز حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) هنوز هیچ کس ایمان نیاورده بود، حضرت ابوطالب به دیگر فرزندش جعفر امر کند که همراه پسر عمو و برادرت نماز بخوان، ولی خودش ایمان نداشته باشد؟ بنابراین باید بگوییم: سومین شخصیتی که بعد از حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) و حضرت خدیجه کبری علیها السلام ایمان آورد حضرت ابوطالب علیه السلام بود، و حضرت جعفر علیه السلام چهارمین نفری است که مسلمان شد.

### 33- مقام حضرت حمزه و حضرت جعفر علیهما السلام در روز قیامت

یوسف بن ابی سعید می گوید: یکی از روزها که در محضر حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) بودم آن حضرت فرمودند:

«چون روز قیامت فرا رسد، و خداوند متعال خلائق را گرد آورد، اولین پیامبری که او را صدا زنند، نوح [پیامبر] علیه السلام خواهد بود. پس به او گفته شود: آیا رسالت

ص: 317

---

1- أسد الغابه ج 1: 341، السیره الحلبیه ج 1: 269، السیره النبویه و الاثار المحمدیه. حاشیه السیره.

خویش را ابلاغ کردی؟ او می گوید: بله. به او گفته می شود. چه کسی برای تو گواهی می دهد؟ پس نوح می گوید: محمد بن عبدالله صلی الله علیه واله»

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در ادامه کلام مبارکشان فرمودند:

«پس نوح علیه السلام حرکت کرده و از میان مردم میگذرد تا به حضور حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله - در حالی که آن حضرت بر تلی از مشک به همراه حضرت علی (صلوات الله علیه) ایستاده اند - میرسد - و [مراد] از آیه شریفه «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» (1) همین است - به رسول خدا صلی الله علیه واله می گوید: یا محمد خداوند متعال از من پرسید: آیا رسالت خود را ابلاغ کردی؟ من گفتم: آری. به من فرمود: آیا کسی هست که برای تو گواهی و شهادت بدهد؟ گفتم: حضرت محمد صلی الله علیه واله حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله می فرماید: ای جعفر و ای حمزه بروید و برای نوح علیه السلام شهادت بدهید که رسالتش را ابلاغ نموده است.»

سپس حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند:

«فجعفر و حمزه هما الشاهدان للأنبياء بما بلغوا»؛

پس جعفر و حمزه آن دو گواه و شاهد هستند، که برای پیامبران [در روز قیامت] گواهی می دهند.

یوسف بن ابو سعید می گوید: عرض کردم خداوند مرا فدای شما کند: پس حضرت علی (صلوات الله علیه) کجا هستند. [یعنی چه رتبه و مقامی دارند] حضرت فرمودند:

«هو أعظم شأنًا من ذلك»؛ او شأنش بالاتر و عظیمتر از شهادت برای انبیاء است. (2)

نکات و لطایفی در این حدیث شریف وجود دارد که شرح و تفسیر آن از حوصله این کتاب خارج است، ولی بیان دو نکته از آن نکات در اینجا ضروری می نماید.

ص: 318

1- ملک / 27: «و چون وعده الهی را نزدیک ببینند، روی کافران سیاه گردد و گفته شود این همان چیزی است که آن رامی طلبیدید».

2- تفسیر برهان ج 8: 76، سفینه البحار ج 1: 592، بحار الانوار ج 7: 282، همگی به نقل از «کافی»، ج 8: 267 حدیث 392.

در این حدیث شریف اشاره شد که آیه کریمه: «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ» ناظر به این است که روز قیامت جایگاه حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) به حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله بسیار نزدیک است. و همین که دشمنان آن جایگاه را می بینند، از شدت ناراحتی سیاه می شوند، و به آنها گفته می شود. این همان چیزی است که تقاضا می کردید.

بیش از ده حدیث از ناحیه مقدسه امامان معصوم (صلوات الله علیهم) صادر شده که آیه شریفه مذکور، ناظر است به کسانی که در این دنیا غاصب ولایت حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) می باشند. بنابراین با توجه به این احادیث شریفه، آیه کریمه مذکور را باید این گونه ترجمه کرد:

«پس وقتی [منکران ولایت حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه)] او را می بینند که [در روز قیامت] نزدیک و همراه [حضرت رسول اکرم می باشند صلی الله علیه واله] رخسارشان سیاه می شود، و به آنها گفته می شود. این است چیزی است که آن می خواستید.» (1)

تذکر: اینکه بعضی از ترجمه های قرآن که «زلفه» را عذاب معنی کرده اند، با سیاق آیات قبلی سازگار نیست، و هم مخالف لغت عربی است، و نیز برخلاف احادیث شریفه ای است که بعضی از آنها صحیحه، و بعضی از آنها موثقه است.

### 35- نکته دوم: اشاره به مقام حضرت عباسی (سلام الله علیه) در روز قیامت

فضائل و مناقب حضرت جعفر و حضرت حمزه علیهما السلام آن قدر بلند و فراوان است که فهم ما از درک آن کوتاه است. چگونه می توان درک کرد که آن دو بزرگوار گواه و شاهد برای پیامبران هستند، و چگونه می توان فهمید، سرور قلب نازنین حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله را از اسلام آوردن حضرت حمزه علیه السلام یا ورود حضرت جعفر علیه السلام، آن هم قلبی که تجلی اعظم

ص: 319

1- مرحوم سید هاشم بحرانی در تفسیر «برهان ج 8: 76» و «ج 7: 123» این روایات را گرد آوری نموده است.

خدا و کلمه تامه الهی و رحمه للعالمین است، و یا حزن و اندوه و گریه آن حضرت را بر آن دو بزرگوار. بزرگوارانی که مایه افتخار امام معصوم (صلوات الله علیه) قرار گرفته اند. بنابراین حد و مرز ما نیست که بخواهیم آن دو شخصیت الهی را با کسی دیگر مقایسه کنیم. چرا که عقل ما خیلی کوچکتر از عظمت و جلالت آنها است.

اما می توان این احادیث را با احادیثی که در شأن و عظمت حضرت ابی الفضل العباس (سلام الله علیه) از ناحیه مقدسه امامان معصوم (صلوات الله علیهم) صادر شده کنار یکدیگر گذاشت، تا شاید روزنه ای هرچند کوچک به شکوه و جلال حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) در پیش چشم اندیشه ما گشوده شود.

و آن وقتی است که منزلتی که به حضرت عباس (سلام الله علیه) داده است و جایگاهی که نزد خداوند متعال دارد را دریابیم. حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) می فرماید:

«إن للعباس عند الله تبارک و تعالی لمنزله یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه»؛ به درستی که، برای عباس نزد خداوند متعال منزلتی است که همه شهیدان به خاطر آن منزلت در روز قیامت بر او غبطه و رشک برند.

این «منزلت» چیست؟ خدایا به حرمت حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) ما را فهم و درک این منزلت عنایت فرما. شاید بتوان گفت یکی از آثار آن «منزلت» این است که خداوند متعال «یاد او را در علین رفعت و شکوه داده است» یعنی در عالم علین یاد و ذکر او عظیم و رفیع و بلند است که: «رفع [الله] ذکرک فی علین».

### 36- توسل به حضرت جعفر علیه السلام راه رسیدن به حوایج

یکی از مطالبی که جای هیچ انکار نیست، این که حضرت حمزه و حضرت جعفر علیهما السلام مورد احترام خداوند متعال و حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند، از این روی یکی از سریع ترین راههای اجابت دعا توسل به آن دو بزرگوار است، بلکه برای رسیدن به خواست هایمان از محضر امامان معصوم (صلوات الله علیهم) بهتر آن است که همراه با شفیع برویم که شفاعت او رد نمی شود.

جناب عبدالله بن جعفر می گوید:

«هرگاه از عمویم حضرت علی (صلوات الله علیه) درخواستی داشتم، و آن حضرت نمی پذیرفت میگفتم: به حق جعفر، [یعنی پدرم را شفیع قرار میدادم] درخواستم را را بپذیر، و آنچه را می خواهم به من عطا کن، فوراً حضرت خواسته ام را پذیرفته و آنچه را می خواستم به من عطا میکرد.» (1)

گمان نشود که آن حضرت از دنیا رفته و دیگر در دنیا منشأ اثر نیست. بلکه آن حضرت و حضرت حمزه و دیگر بزرگان به حسب مراتب و درجات در دنیا می توانند حاضر شوند. و منشأ اثر باشند. همانگونه که حضرت جعفر در نماز بر جنازه حضرت سلمان حضور یافتند.

### 37- حضور حضرت جعفر برای نماز بر بدن حضرت سلمان

در قسمتی از یک روایت که در رحلت حضرت سلمان علیه السلام وارد شده است چنین می خوانیم:

«وقتی حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) برای غسل و نماز و کفن جناب سلمان به مداین آمدند و آن جناب را غسل داده و کفن نمودند، هنگام نماز خواندن «الله اکبر» را بلند می گفتند. و در همان حال دیدم که با او دو مرد است. آن حضرت فرمودند: «أحدهما جعفر أخي، و الآخر الخضر و مع كل واحد منهما سبعون صفا من الملائكة، في كل صف الف الف ملك»؛ یکی از این دو مرد برادرم جعفر و دیگری خضر پیامبر است. و با هر کدام از آنها هفتاد صف از فرشتگان است که در هر صفی هزار هزار - یک میلیون - فرشته است.» (2)

بنابراین آن حضرت در عالم دنیا تأثیر گذارند، و می توان با توسل به آن حضرت به خواست خداوند متعال به حاجات خود رسید. و این حدیث شریف نکته هایی بس زیبا دارد که نباید از آنها غفلت کرد. باید این زمان گذاشت تا روز دگر.

ص: 321

1- الاستيعاب في معرفة الأصحاب ج 1: 314، أسد الغابه ج 1: 314، سفینه البحار ج 1: 595.

2- سفینه البحار ج 1: 595، بحار الانوار ج 22: 595، نفس الرحمان في فضائل سلمان: 153 «الباب السادس عشر، حدیث دوم».

یکی از فضایل حضرت جعفر علیه السلام آن است که فرزندش جناب عبدالله افتخار دامادی حضرت علی مرتضی و حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیهما) را داشت، چرا که حضرت زینب کبری علیها السلام همسر آن جناب بود. اما پرسشی که دل مشغولی بسیاری از شیفتگان حریم ولایت است، این است که آیا جناب عبد الله بن جعفر کفو حضرت زینب علیها السلام دختر حضرت علی مرتضی و حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیهما) بوده است؟

شکی نیست که جلالت و عظمت حضرت زینب کبری علیها السلام آنقدر بلند است، که عقل حیران شده و اعتراف به عجز و ناتوانی خود می نماید. در شکوه و جلال او همین بس که در واقعه عاشورا که از آدم تا خاتم الاوصیاء صلی الله علیه واله متوجه آن بوده اند، شخص سوم آن واقعه است. بلکه بعد از واقعه عاشورا شخص اول آن می باشد. و بعد از شهادت حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه)، شیعیان به او پناه می بردند. کافی است که شما در این حدیث شریف نیک بنگرید، تا پی به عظمت آن حضرت ببرید.

شیخ اجل اقدم صدوق قدس سره با دو سند نقل می کند که احمد بن ابراهیم گفت:

«در سال 262 هجری محضر جناب حکیمه<sup>(1)</sup> دختر حضرت امام جواد (صلوات الله علیه) خواهر امام هادی (صلوات الله علیه) و عمه امام حسن عسکری (صلوات الله علیه) - رسیدم و از پشت پرده با او راجع به دین گفتگو نمودم، پس امامان معصوم (صلوات الله علیهم) را یک به یک نام برد. پس گفت: [امام دوازدهم] حجه بن الحسن (عجل الله تعالی فرجه) می باشد. به او گفتم: این اعتقاد بر اساس معاینه [و معجزه] است یا بر اساس خبر؟ گفت: بر اساس نامه ای که امام حسن عسکری (صلوات الله علیه) به مادرشان [حدیث] نوشته اند. گفتم: آن فرزند حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه [کجا هستند؟] گفت: مستور و نهان است. گفتم: پس شیعیان به چه کسی پناه ببرند. گفت به جده اش مادر امام حسن عسکری (صلوات الله علیه) گفتم: آیا اقتدا کنم به امامی که وصی او یک زن است؟ پس گفت: «اقتداء بالحسین بن علی،

ص: 322

1- در بعضی از نسخه ها به جای «حکیمه»، «حلیمه» و «خدیجه» می باشد.

فإن الحسين بن علي (صلوات الله عليهما) أوصى إلى أخته زينب بنت علي في الظاهر، فكان ما يخرج عن علي بن الحسين (صلوات الله عليهما) من علم ينسب إلى زينب سترأً على علي بن الحسين؛<sup>(1)</sup> این وصیت در حقیقت اقتدا به حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) است؛ زیرا وصی آن حضرت به حسب ظاهر حضرت زینب

دختر [امیرالمؤمنین امام] علی (صلوات الله علیه) بود، و هر چه علم از ناحیه امام امام سجاد (صلوات الله علیه) صادر می شد، به حضرت زینب علیها السلام نسبت داده می شد. برای اینکه امام سجاد مخفی و مستور بمانند.»<sup>(1)</sup>

با توجه به این حدیث شریف اولاً: به حسب ظاهر وصی امام حسن عسکری (صلوات الله علیه) مادرشان حضرت «حدیث» بود، همان گونه که وصی امام حسین (صلوات الله علیه) حضرت زینب بود. ثانیاً وظیفه شیعیان بود که در همه امور به حضرت حدیث، مادر امام حسن (صلوات الله علیه)، مراجعه کنند. همان گونه که بعد از شهادت امام حسین (صلوات الله علیه) شیعیان پناه به حضرت زینب می بردند. ثالثاً: وصی بودن حضرت زینب علیها السلام آن قدر در بین خاندان رسالت مشهور بوده و در نزد شیعیان آشکار بوده که احمد بن ابراهیم آن را قبول کرده است. علاوه بر آنکه از این کلام عظمت مادر امام حسن عسکری (صلوات الله علیه) نیز آشکار می شود.

### 39- شخصیت جناب عبدالله بن جعفر

پدر بزرگوارش حضرت جعفر طیار علیه السلام است، و مادرش أسماء بنت عمیس، این بانو بعد از شهادت حضرت جعفر علیه السلام به همسری ابوبکر در آمد و ثمره آن ازدواج جناب محمد بن ابی بکر بود که از یاران خالص حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) شد، و در راه ولایت آن حضرت به شهادت رسید، و آنگاه به ازدواج با حضرت مولی (صلوات الله علیه) مفتخر شد، که نتیجه آن، عون بود که در رکاب حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) جان خود را فدا کرد.

جناب عبدالله بن جعفر ده ساله بود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه واله از دنیا رحلت فرمود. و در سن نود سالگی از دنیا رفت. حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله درباره او فرمود:

ص: 323

---

1- کمال الدین: 507 و 501. «باب 45 حدیث 27 و حدیث بین 36 و 37.»



«... و أما عبدالله فشيبه خلقى و خلقى»؛ (1) عبدالله خلق و خویش شبیه من است.

از همین روی است که کفو حضرت زینب کبری علیها السلام است.

#### 40- محور دوم، سخت ترین روز جهان هستی

در محور قبل دانسته شد که سخت ترین روزهای عمر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه واله دو روز بود؛ یکی روز جنگ «أحد» که حضرت حمزه علیه السلام به شهادت رسید و دومین روز، روز جنگ «موتة» که حضرت جعفر طیار شربت شهادت نوشید. که در حقیقت حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله، دو تن از وفادارترین و شجاع ترین و کارآمدترین مردانی را که خالصانه از وجود اقدس نبی خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله دفاع و حراست می کردند، از دست دادند. چرا که آن دو بزرگوار علاوه بر برجستگی شخصیتی که همتایی نداشتند، عمو و عموزاده پیامبر نیز بودند و از اهل بیت آن حضرت به شمار می رفتند.

زیرا بعد از آن دو، کسی که در رتبه آنان در بین اصحاب و اهل بیت آن حضرت در شجاعت، قدرت، اخلاص، وفا و جنگ آوری باشد، وجود نداشت و تو گویی آن حضرت غریب و بی یاور شدند. و تنها یک نفر باقی مانده بود که در تمام صفات جلال و کمال برترین بود و آن وجود اقدس حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) بود.

گرچه اصحاب باوفایی چونان سلمان و ابوذر بودند، اما مردانی به شهامت و شجاعت و جنگ آوری آن دو، کسی نبود مگر حضرت مولی (صلوات الله علیه). از همین رو، حضرت تنها شدند زیرا تنها حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) باقی مانده بود. اما در کربلا کار خیلی سخت تر بود. که نمی توان هیچ روز سختی را در عالم حتی سخت ترین روزهای عمر حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله را با آن مقایسه نمود. راز آن را در این کلام حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) باید به دست آورد که می فرمایند:

«و لا یوم کیوم الحسین [ (صلوات الله علیه) ] [إزدلف إليه ثلاثون ألف رجل یزعمون أنهم من

ص: 324

---

1- الطبقات الكبرى ج 4: 37 سطر 11، السیره النبویه و الاثار المحمدیه. حاشیه السیره الحلبيه ج 2: 229 سطر 30.

هذه الأمه، كل يتقرب إلى الله عزوجل بدمه، و هو بالله يذكرهم فلا يتعظون، حتى قتلوه بغيا و ظلماً و عدواناً؛

هیچ روزی مانند روز امام حسین (صلوات الله علیه) نیست، [چرا که] سی هزار مرد برای به شهادت رساندن آن حضرت سخت به او تاختند. و گمان می کردند از این امت [امت رسول الله صلی الله علیه و اله] هستند، هر کدام برای ریختن خون آن حضرت قرب به خدا می جستند، و آن حضرت خدا را به آنها متذکر می شد [و موعظه می نمود] ولی آنها نمی پذیرفتند و متذکر نمی شدند، تا اینکه از روی سرکشی و ستمکاری و دشمنی آن حضرت را کشتند.

حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) در این محور از فرمایش خویش اشاره می فرمایند که اگرچه دو روز، از سخت ترین روز های عمر حضرت نبی اسلام صلی الله علیه و اله بود، ولی هیچ روزی به روز حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) نیست، یعنی هیچ روز سختی را - حتی روزهای سخت پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله - را نمی توان با سختی روز حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) مقایسه نمود. آنگاه سختی آن روز را در پنج فراز بیان می فرماید:

#### 41- فراز اول، «إزدلف إليه ثلاثون ألف رجل»

دانشمندان شیعه و تاریخ نگاران مخالفین همگی بر این حقیقت که شمار یاران و اصحاب امام حسین (صلوات الله علیه) هفتاد دو نفر بود اتفاق نظر دارند. و از این هفتاد و دو نفر، سی و دو نفرشان اسب سوار، و چهل نفر دیگر پیاده بودند. (1) و از طرفی لشکریان زیادی از طرف عبید الله بن زیاد (لعنه الله علیه) به طرف کربلا گسیل شد، که طرمح بن عدی خطاب به حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) می گوید:

«...وظاهر الكوفه مملوء بالخيل و الجيوش يعرضون ليقتصدونك، فأنشذك الله إن قدرت أن لا تتقدم إليهم شبرا فافعل»؛ (2)

ص: 325

1- البدایه و النهایه ج 8: 178 سطر 12، تاریخ طبری ج 5: 422 سطر 6.

2- البدایه و النهایه ج 8: 174.

پشت کوفه مملو از اسب سواران و لشکریانی است که به قصد جنگ با شما آماده شده اند، تو را به خدا سوگوند، اگر می توانی یک وجب به طرف آنها پیش مرو.

کلام طرمّاح بن عدی براین که لشکریان زیادی که شاید طرمّاح نتوانسته آنها را به شمار بیاورد، آماده جنگ با حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) شده بودند بسیار گویا و آشکار است.

بنابراین لشکر دشمن از حد و اندازه گذشته، از همین رو حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) در این فراز از فرمایشش می فرماید: سی هزار مرد جنگی حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) را محاصره کرده بودند، یعنی آنقدر نزدیک به آن حضرت بودند که حرکت آن همه لشکر با هر نوع حرکتی از ناحیه آن حضرت هماهنگ بود. برای این که روشن شود چه اندازه لشکر دشمن به حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) نزدیک شده بود، باید نگاهی به معنای «ازدلف» داشت.

## 42- معنای «ازدلف»

جوهری می گوید:

«از دلفوا ای تقدموا»؛ (1) یعنی روی به او نهادند.

ابن منظور می گوید:

«معنی از دلفنا جمعنا»؛ (2) ازدلف یعنی گردآوری کردن و جمع نمودن.

و همو گوید:

«از دلف الشی، قربه»؛ (3)

یعنی نزدیک کردن چیزی یا فردی به کسی را «ازدلف» می گویند.

زبیدی می گوید:

از دلف منها ای دنا» (4) یعنی به او نزدیک شدند.

وی سپس می گوید:

ص: 326

1- الصحاح ج 4: 1370.

2- لسان العرب ج 4: 69.

3- همان.

4- تاج العروس ج 23: 403.

«و از دلفه: اُدناه الی هلا که»؛ (1) نزدیک کرد او را برای نابود کردن.

نکته ای که نباید از آن غفلت کرد اینکه «ازدلف» باب «افتعال» است، و اصل آن «از تلف» است که بنا بر قاعده صرفی «تاء» تبدیل به «دال» شده است. و هرگاه «فعلی» را به باب «افتعال» برده و استعمال کنند به این معنی است که آن فعل واقع شده است. مثل «کسرت الکوز، کوزه را شکستم» که اگر کوزه شکسته شد میگویند «انکسر الکوز، کوزه شکسته شد.»

بنابراین، اینکه حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) فرمودند: «از دلف إلیه ثلاثون ألف رجل» یعنی سی هزار مرد جنگی را عبید الله بن زیاد جمع آوری کرد و آنها را در نزدیکی آن حضرت گرد آورد تا آن حضرت را به شهادت برسانند، و آن لشکر - سی هزار مرد - در نزدیکی حضرت امام حسین گرد آمدند تا آن حضرت را به شهادت برسانند. آنها

#### 43- هدف از اعزام لشکر ویژه

از کلمه «إلیه» فهمیده می شود که آن سی هزار مرد جنگی فقط برای به شهادت رساندن امام اجتماع کرده بودند، و در حقیقت هدف آنها شخص حضرت (صلوات الله علیه) بوده است، نه کس دیگر.

این لشکر سی هزار نفری آن قدر کار را بر امام سخت گرفته و حلقه محاصره را تنگ گرفته بودند، گویی دری بود در حبس لشکر. و اگر بخواهیم دریابیم که چگونه کار را بر عزیز زهرا سخت گرفته بودند. باید به کلام حر توجه نمود، که خیلی زیبا از حلقه محاصره دشمن پرده برداری می کند.

#### 44- ترسیم لشکر دشمن، از دیدگاه جناب حر علیه السلام

وقتی جناب حر علیه السلام از توبه و استغفار در محضر حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) فراغت حاصل کرد، و با اجازه از محضر آن امام بزرگ اجازه میدان دریافت، روی به سوی لشکر کافر ابن زیاد نهاد و خطاب به آنها فرمود:

ص: 327

«...أدعوتهم هذا العبد الصالح حتى إذا أتاكم أسلمتموه...أمسكتم بنفسه و أخذتم بكظمه وأحطم به من كل جانب... فصار كالأسير في أيديكم...»؛(1)

آیا شما این بنده صالح را دعوت کردید تا هنگامی که آمد او را تسلیم کنید..... سخت، نفس او را گرفته اید، و به راه نفسش چنگ انداخته اید. و راه او را از هر سوسد نموده اید، پس او اسیر چنگال شما شده است...

اگر در کلمات جناب حر علیه السلام دقت شود، می توان تا اندازه کمی صحنه عاشورا را تصور کرد. چرا که لشکر دشمن چنان حلقه محاصره را برای امام تنگ کرده بود. و جمعیت لشکر آن قدر زیاد بوده که گویانفس کشیدن برای امام سخت شده بود، اگر کسی بخواهد صحنه ای را که سی هزار نیروی ویژه به علاوه دهها هزار مردم دیگری که به قصد دشمنی، غارت، تملق و چاپلوسی ابن زیاد و یزید به کربلا آمده بودند و همگی آنها گراگرد هفتاد و دو نفر مرد، و شماری زن و کودک حلقه زده اند و موجهایی از هزاران انسان و اسب که اطراف این افراد معدود را احاطه کرده اند و صدای هلهله آنها و شیهه های اسبهایشان و گرد و غباری که از حرکت آن همه مردم به آسمان به پا می خیزد را ترسیم کند، آنهم در وقت کم، آیا واژه هایی رساتر و کوتاه تر از واژه های جناب حر می توان یافت، «أمسکتم بنفسه، نفس او را گرفته اید»، «أخذتم بكظمه (2) چنگ در گلوی او انداخته اید «احطتم به من كل جانب و از هر سو او را احاطه کرده اید».

#### 45- این همه لشکر تنها برای یک نفر

پیش از این اشاره شد که سی هزار نیروی ویژه به علاوه هزاران نفر دیگر در کربلا برای یک هدف مشخص، گرد آمده بودند، و آن به شهادت رساندن حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) بود. اما آن هفتاد و دو نفر جان نثار حضرتش بودند. و در حقیقت برای حفظ جان سید الشهداء (صلوات الله علیه)، جان خود را نثار خاک پای آن امام معصوم نمودند. وگرنه آن لشکر جرار در کربلا نیامده بود مگر برای قتل غریب فاطمه (صلوات الله علیها). و این

ص: 328

1- الارشاد ج 2: 100؛ تاریخ طبری ج 5: 428.

2- ای اخذتم بنفسه «صحاح ماده کظم»

حقیقتی است که هم حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) آن را صریحا بیان داشتند، و هم در کلمات اصحاب و یاران آن حضرت بدان تصریح شده است، و صریح کلام حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) نیز می باشد.

#### 46- شب عاشورا، شب مرخص نمودن تمامی اصحاب

شب عاشورا، که حصر خیمه های حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) به نهایت رسید، و بر همه آشکار شد که فردا جنگی بی نظیر در صحرای کربلا- اتفاق می افتد، و همه دانستند که آن امام غریب (صلوات الله علیه) و هر که با او باشد، شهید می شوند. آن حضرت اصحاب، بنی هاشم و هر که با او بود در خیمه مبارک خود جمع نمود و خطبه ای خواند.

حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) می فرمایند: من در حالی که بیمار بودم خودم را نزدیک کردم تا آنچه امام می فرماید بشنوم، شنیدم که آن حضرت خطاب به اصحاب فرمودند:

«خدا را بهترین ثنا و سپاس میگویم، و او را بر راحتی و سختی شکر گزارم، بارالها تو را ستایش میکنم بر اینکه ما را به پیامبری [ حضرت محمد صلی الله علیه و اله ] بزرگی بخشیدی، و قرآن را به ما آموختی، و در دین، ما را فقیه و دانا گرداندی، و ما را چشم و گوش و جان دادی، و ما را از مشرکان قرار ندادی.

أما بعد: فإني لا أعلم أصحابه أوفى ولا خيرا من أصحابي، ولا أهل بيت أبر ولا أوصل من أهل بيتي فجزاكم الله عنى خير الجزاء ألا وأنى قد أذنت لكم فانطلقوا جميعا فى حل ليس عليكم منى ذمام، هذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملا»؛

من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود و خاندانی نیکوکارتر، و پیوند جوتر از خاندان خود نمی شناسم، آگاه باشید، همانا که من به شما اجازه دادم، همگی با خاطری آسوده رهسپار شوید، که از جانب من بر شما بیعتی نیست. این تاریکی شب شما را فرا گرفته آن را شتر راهوار خود بگیرید [و بروید].(1)

توجه به این خطبه نورانی نشان می دهد که حضرت با تعریف از اصحاب و مردان

ص: 329

هاشمی رضایت خاطر خود را از آنها بیان کرده و با خشنودی قلبی به آنها اجازه رفتن می دهد، و از سوی دیگر بیان می کنند که در این صحرای بلاخیز این همه لشکر قصد جان شما را ندارند، فقط برای کشتن من گرد آمده اند. بنابراین کسی جز من در اینجا نماند.

و صراحت این معنا را در نقل دیگری می یابیم. طبری و ابن کثیر و دیگران ادامه خطبه نورانی حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) را چنین گزارش کرده اند:

«... فإن القوم انما يطلبوني، و لو قد أصابوني لهما عن طلب غيري...» (1)

همانا این گروه [و لشکر بزرگی که این جا جمع شده اند] هدفشان من هستم، و چنانچه به من دست یابند، دیگران را فراموش می کنند. (2)

بنابراین آن خیل عظیم دشمن که ترکیبی از نیروهای ورزیده و مخصوص و جنگ آورانی مشهور و مردانی ستیزه جو بودند، همگی هماهنگ و به دنبال یک مقصد حرکت می کردند و آن هدف چیزی جز به شهادت رساندن حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) نبود. و از همین روی می بینیم که محور اصلی گفتار اصحاب و خاندان آن حضرت هم همین جهت بود، که ای غریب فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) ما می مانیم و جان خود را نه یک بار، که هزار بار فدای خاک قدمت می کنیم. برای روشن شدن این حقیقت گذاری کوتاه به فرمایشات آن بزرگواران لازم است:

#### 47- سخن حضرت عباس (سلام الله علیه) و بنی هاشم در شب عاشورا

وقتی فرمایش امام به پایان رسید. بنی هاشم و اصحاب هر کدام به نوبه خود سخنی گفتند. حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) بر پا ایستاد و عرض کرد:

«لم نفعل ذلك؟! لنبقي بعدك، لا أرنا الله ذلك أبدا»؛

ص: 330

1- تاریخ الطبری ج 5: 419، البدايه و النهايه ج 8: 176، سعادة الدارين: 203.

2- آنچه مسلم است آن حضرت خطبه ای خوانده اند، و در آن خطبه مطالبی را فرموده اند، که از جمله آن مطالب اجازه رفتن به اصحاب و بنی هاشم بوده است، و اینکه آن حضرت از رفتن آنها ناخرسند نیست، بلکه چه بمانند و چه بروند، از آنها خشنود است، و اینکه آن لشکر عظیم فقط کشتن او را می خواهند، نه کس دیگر. اما آن خطبه را دانشمندان چه شیعه و چه مخالفین با شکل های متفاوتی نقل کرده اند. که در اینجا به آن اشاره شد.

چرا ما چنین کنیم؟! [یعنی شما را تنها گذاشته، برویم] برای اینکه بعد از شما زنده و بمانیم!! خداوند چنین روزی [که ما زنده باشیم و شما شهید شده باشید] را هیچ وقت به چشم ما نشان ندهد.

تمام بنی هاشم به پیروی از حضرت عباس (سلام الله علیه) همین گونه سخن گفتند؛ چرا که می خواستند بگویند: یا ابا عبدالله ما با شما می مانیم و جان خود را فدای قدم شما کرده و تا زنده ایم نمی گذاریم کسی به شما جسارت کند.

#### 48- گفتار مسلم بن عوسجه در شب عاشورا

جناب مسلم بن عوسجه ایستاد و خطاب به حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) عرض کرد:

«آیا از شما کناره گیری کرده و رهایت کنیم؟ پس برای ادای حق شما چه عذری در پیشگاه خدا آوریم؟ [من شما را رها نمی کنم] تا اینکه نیزه ام را در سینه آنان فرو برم، و مادامی که دسته شمشیرم در دستم می باشد، آنها را می کشم و هرگاه سلاحی نداشتم، با سنگ به آنها حمله خواهم کرد. سوگند به خدا! ما شما را رها نمی کنیم تا خداوند متعال بداند ما غیبت رسول الله صلی الله علیه و اله را محفوظ نگه داشته و حرمت نهادیم به اینکه از شما حمایت کردیم.

والله لو علمت انی أقتل ثم أحيى ثم أقتل ثم أحيى ثم أذرى يفعل ذلك بي سبعين مره ما فارقتك حتى ألقى حمامى دونك»؛

سوگند به خدای سبحان اگر بدانم همانا من کشته می شوم پس زنده می شوم و باز کشته می شوم و زنده می شوم سپس [همگی اعضای بدنم ذره ذره شود و همگی چون غبار] پراکنده شوم، و هفتاد بار با من چنین کنند، از شما جدا نمی شوم تا اینکه کبوتر جانم را به پای شما اندازم... (1)

ص: 331



## 49- کلام زهیر بن القین البجلی در شب عاشورا

بعد از خطابه جناب مسلم بن عوسجه، جناب زهیر بن القین به پا خواست و خطاب به حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) عرضه داشت: «والله لوددت أني قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتى أقتل هكذا ألف مره و أن يدفع بذلك القتل عن نفسك و عن أنفس هؤلاء الفتیان من أهل بیتک»؛ (1)

به خدا دوست دارم [اگر میشد] همانا کشته شوم، سپس زنده شوم، و باز کشته شوم تا هزار بار این گونه زنده و کشته شوم، و خدای متعال به این نوع کشته شدنم، کشته شدن را از شما و این جوانان هاشمی که از خاندان شما هستند، دور گرداند.

از جمله کسانی که بلند شد، و خطبه ای به همین مضمون خواند جناب «سعید بن عبدالله الحنفی» بود. (2) و تمامی اصحاب و مردان بنی هاشم هماهنگ و هم نوا و هم گفتار بودند، و انصافا آنچه را در شب عاشورا گفتند، همگی در روز عاشورا عمل کرده و خود را فدای امام زمان خود حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) نمودند.

## 50- نتیجه بحث

از آنچه گذشت، معلوم شد که همگی آن لشکر اعم از لشکر ویژه که شمار آنها سی هزار مرد جنگاور بود و دیگر افراد ستیزه جو که شمار آنها با تفاوت بسیار به نقل آمده، یک هدف را دنبال می کردند و آن به شهادت رساندن شخص امام بود، و دیگر اصحاب و خاندان آن حضرت در حقیقت جان نثاران امام بودند، بنابراین، فرمایش حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) که فرمودند: «سی هزار نفر بر علیه امام حسین (صلوات الله علیه) گرد آمدند.» و مقصود آنان به شهادت رساندن حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) بود به گونه ای واضح و روشن آشکار می شود.

ص: 332

1- الارشاد ج 2: 92، إعلام الوری ج 1: 456، إِبصار العین: 97 تاریخ طبری ج 5: 419، البدایه و النهایه ج 8: 177،

2- أَبصار العین: 125، البدایه و النهایه ج 8: 177 و...

فراز دوم: «یزعمون أنهم من هذه الامه، كل يتقرب إلى الله عزوجل بدمه»

حضرت امام سجاد (صلوات الله عليه) در فراز اول، عدد و شمار آن لشکر را بیان فرمودند، و در این فراز به ویژگی های روحی آنها می پردازند، ویژگی اول روحی آنها این بود که می پنداشتند، در شمار امت اسلام و پیروان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله می باشند، و دومین ویژگی آنها این که ریختن خون مقدس حضرت امام (صلوات الله علیه) را عبادت انگاشته و برای تقرب به خداوند متعال به آن مبادرت می ورزیدند

### 51- حمله غروب روز ناسوعا

از این رو وقتی عمر سعد غروب روز نهم محرم خواست دستور حمله به حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) را صادر کند و آماده حمله به خیمه گاه امام شد. پیش از حمله شمر خود را به خیام حرم رساند و گفت:

«این بنو آختنا»؛ فرزندان خواهرمان کجایند؟

حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) همراه جناب جعفر و عثمان و عون به سوی او آمدند و گفتند:

«ما ترید»؛ چه می خواهی؟

شمر گفت:

«أنتم یا بنی أختی آمنون»؛ شما ای فرزندان خواهرم در امان هستید.

حضرت عباس (سلام الله علیه) و دیگر برادران او فرمودند:

«لعنک الله و لعن أمانک، أتؤمننا و ابن رسول الله لا أمان له!!!»؛

خداوند تو و امان را لعنت کند، آیا ما در امان باشیم و پسر رسول خدا صلی الله علیه و اله در امان نباشد.

شمر که خدایش لعنت کند، برگشت، و آنگاه بود که عمر سعد دستور حمله را با این اشعار صادر کرد که:

«یا خیل الله إرکبى و أبشرى»؛ ای اسب سواران خدایی، سوار شده [و حمله را آغاز کنید] و بشارت باد شما را [به بهشت] (1)

ص: 333

این شعار که لشکر دشمن را به جنبش واداشت، نشانگر این حقیقت است که آنها خود را مسلمان و جنگ ظالمانه خود را عبادت، و انگیزه خود را در این جنایت بی نظیر جهان هستی نزدیک شدن به خدا می پنداشتند. به دیگر سخن، آن سی هزار نیروی ویژه انگیزه شان قرب الی الله است. از این روی با صدور فرمان جنایت، همگی گوش به فرمان برای حمله به حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) به حرکت درآمدند.

## 52- بلاء عظیم

یکی از سخت ترین موقعیت هایی که برای حضرت امام حسین (صلوات الله علیه)، به وجود آمد، برخورد با این قوم منحرف و ستمکار بود، زیرا از یک طرف امام مظهر لطف و رحمت الهی است که اقتضاء می کند، لطف و مرحمت او شامل این دسته از مردم نیز بشود، و آنها را هدایت کند، و از طرفی هم ایمانشان باطل و مسلمان بودنشان خیالی بیش نبود، و از طرفی دیگر آماده ریختن خون آن امام رحیم و رؤوف نیز بودند، از همین روی هر چه امام می خواست آنها را موعظه کند و خدا را به یاد آنها اندازد، و از جنایتی بزرگ که در صدد ارتکاب آن هستند منع کند، نمی پذیرفتند.

آری، امام (صلوات الله علیه) و یاران باوفای او هر چه آنها را پند و اندرز می دهند، آنان پذیرا نمی شوند، اصحاب برای هدایت این لشکر و آن مردمان نابکار چه سخنها که نگفتند، خود امام چه قبل از ظهر عاشورا و چه بعد از آن، حتی در لحظاتی که غریب و تنها بودند چه خطبه ها که خواندند، و چه نصیحتها که برای نجات آن مردمان کردند، حتی آن لحظاتی که تنها و غریب بودند، با لبی عطشان و قلبی داغدار و بدنی مجروح خطبه خواندند، حتی به استغاثه روی آوردند. تا شاید کسی از آن مردمان گمراه و ملحدان اسلام نما، و کافران بی اعتقاد، هدایت شود.

اما هر قدر که امام می خواستند این دو سدلند و سخت را که آن مردمان دچارش شده بودند بشکنند، به این معنی که یا آنها را هدایت کنند و یا لااقل از جنگ منصرف سازند آن مردم نپذیرفتند. و این خود محنتی حیرت انگیز بود. حضرت امام باقر (صلوات الله علیه) می فرماید:

«بلیه الناس علینا عظیمه، ان دعونا هم لم یستجیبوا لنا، و ان ترکناهم

لم یهتدوا بغيرنا!». (1)

بلا و محنت مردم بر ما حیرت انگیز و دهشتبار بار (2) است، اگر آنها را بخوانیم [به این راه حق] از ما نمی پذیرند، و اگر آنها را رها کنیم به غیر از طریق ما هدایت نمی شوند.

### 53- فراز سوم، «حتی قتلوه بغیا و ظلما وعدوانا»

آن سی هزار لشکر جنگ آزموده که خود را مسلمان انگاشته بودند گرداگرد حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) حلقه زدند، و هر آنچه امام آنها را به حق می خواند نپذیرفتند، تا اینکه از روی سر کشی به گونه ظالمانه و از روی دشمنی آن حضرت را به قتل رساندند. این قلم را توان برای بیان چگونگی شهادت حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) نیست، اما چه خوب است که با خود این گونه زمزمه کنیم:

بیا رویم دلا سوی کربلای حسین \*\*\* پیا کنیم در آن غمسرا عزای حسین

بیا رویم و ببینیم تافتاده کجا \*\*\* ز صد رزین به زمین قامت رسای حسین

بیا رویم و ببینیم زیر خنجر شمر \*\*\* که تر نموده لب خشک جان فزای حسین

بیا رویم و ببینیم وقت جان دادن \*\*\* که سوی قبله کشیده دست و پای حسین

بیا رویم و ببینیم حضرت عباس \*\*\* کجا ز پای فتاده است در هوای حسین

بیا رویم و ببینیم تاعلی اکبر \*\*\* کجا نموده سر و جان خود فدای حسین

بیا رویم و ببینیم شد کجا به سما \*\*\* نوای العطش طفل بینوای حسین

بیا رویم و ببینیم زینب افکار \*\*\* کجا به سینه و سر می زند برای حسین

هزار شکر که «جودی» چو در وجود آمد \*\*\* ندید در همه ما سوا، سواى حسین (3)

ص: 335

1- الارشاد ج 2: 167، بحارالانوار ج 46: 288، ذیل حدیث 11.

2- فرهنگ معاصر عربی - فارسی: 455، ماده «عظم، عظیمه»

3- عزاداری سنتی شیعیان ج 5: 86.

#### 54- محور سوم: شهادت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

همانگونه که دانسته شد، کلام نورانی حضرت امام زین العابدین (صلوات الله علیه) دارای سه بخش بسیار مهم است، و هر بخشی دارای چندین فراز، که بخش اول فرمایش آن حضرت متوجه سخت ترین روزهای عمر مبارک حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله بود، و بخش دوم فرمایش امام یکی از ویژگیهای روز عاشورا و واقعه حیرت انگیز کربلا را روشن می کند، و سومین بخش این حدیث شریف - که در حقیقت هدف اصلی این روایت نورانی است - نمایانگر جلال و عظمت حضرت عباس (سلام الله علیه) است.

حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) در آخرین بخش فرمایش خویش می فرماید:

«رحم الله العباس، فلقد اثر و أبلى وفدا أخاه بنفسه، حتى قطعت يدها، فأبدله الله عز وجل بهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة كما جعل لجعفر بن أبي طالب. وإن للعباس عند الله تبارك و تعالی لمنزله يغبطه بها جميع الشهداء يوم القيامة»؛

رحمت و شفقت و مهربانی خداوند متعال بر حضرت عباس [سلام الله علیه] همانا به تحقیق آن بزرگوار دلبستگی زیادی به امام حسین (صلوات الله علیه) داشت، و از عهده جنگیدن به خوبی برآمد. و جانش را قربانی آن حضرت نمود. تا آنجا که دو دستش از بدن جدا شد. از همین روی خداوند در عوض آنها دو بال به او داد که در بهشت با فرشتگان پرواز می کند، همانگونه که برای حضرت جعفر [صلوات الله علیه] قرار داد.

و به درستی که نزد خداوند متعال برای [حضرت] عباس [سلام الله علیه] رتبه و مقامی است که همه شهیدان در روز قیامت به خاطر آن جایگاه بر او غبطه می خورند و رشک می ورزند.

#### 55- توضیح فراز اول از کلام حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه)

آخرین محور فرمایش حضرت امام زین العابدین (صلوات الله علیه) دارای سه فراز است که به خواست خداوند متعال به شرح و توضیح آن پرداخته می شود، زیرا حضرت امام

سجاد (صلوات الله عليه) بعد از آنکه در حق عموی بزرگوارش دعا کرده و می فرمایند: «رحم الله العباس» سه ویژگی برای حضرت ابا الفضل (سلام الله عليه) در روز عاشورا بیان می فرمایند، ویژگی اول «آثر» و دومین ویژگی «دو اُلی» و سومین ویژگی حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله عليه) را چنین بیان می فرمایند: «و فدئاً آخاه بنفسه، حتی قطعت یداه».

یکی از خصوصیات باب الحوائج حضرت عباس (سلام الله عليه) این بود که در روز عاشورا جسم و جان خویش را ایثار نمودند. برای روشن شدن این ویژگی لازم است بدانیم واژه «ایثار» دارای دو معنی است:

1. معنایی که در فرهنگ نامه های لغت عرب به آن پرداخته شده است.

2. معنایی که دانشمندان اخلاق و علمای سیر و سلوک به آن توجه کرده اند.

## 56- واژه «ایثار» در فرهنگ عرب

این واژه ریشه در «آثر» دارد که به اصطلاح دانشمندان علم صرف به باب «فعال» رفته و کمله «ایثار» از آن به وجود آمده است. زبیدی لغت نامه نویس مشهور، در معنای آن چنین گفته است:

«و آثر: اختار (1) و فضل، و قدم و فی التنزیل: «تَاللَّهِ لَقَدْ أَثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا» (2) قال الاصمعی، آثر تک ایثاً ای فضلتک، و آثر کذا بكذا، إتبعه ایاه و...» (3).

با دقت در عبارت فوق که بیانگر معنای کلمه «ایثار» می باشد می توان گفت: این واژه در سه معنا کاربرد دارد:

1. انتخاب کردن و برگزیدن؛ یعنی هرگاه انسان بین دو چیز یکی را برگزید، می گویند: ایثار کرد.

2. برتر داشتن، یعنی هرگاه چیزی و یا کسی نسبت به شخص دیگری برتری یافت و مقدم شد. به همین معنا است مانند آیه شریفه فرمود: «سوگند به خداوند که او تورا بر ما برتری داد و مقدم داشت.»

ص: 337

---

1- الکلیات ماده اثر .

2- یوسف / 91 .

3- تاج العروس ج 10 : 20 .

می توان فرمایش حضرت علی بن الحسین (صلوات الله علیهما) را که فرمودند: «حضرت عباس (سلام الله علیه) «آثر [ الحسین ]» بر هر سه معنا حمل کرد. چرا که حضرت عباس (سلام الله علیه) همواره در انتخاب و برگزیدن آزاد بود؛ زیرا اولاً شب عاشورا امام حسین (صلوات الله علیه) همه اصحاب، فرزندان و برادران خود را اجازه رفتن دادند و فرمودند: من بیعت خود را برداشتم. ثانیاً آوردن امان نامه از طرف عبید الله بن زیاد توسط کرمان غلام ابی محمل و ثالثاً امان شمردن عصر تاسوعا و در هر سه مورد، ایشان، امام حسین (صلوات الله علیه) را برگزید.

و چون آن بزرگوار، حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) را برگزید، معلوم می شود که آن حضرت را برتر از خود می دانست و از همین روی آن بزرگوار را بر جان خود مقدم داشت. و از آن حضرت پیروی و تبعیت نمود.

### 57- تحقیق

گرچه لغت شناسان عرب برای واژه «ایثار» سه معنای متفاوت آورده اند، اما با دقت و ژرف اندیشی در استعمال و کاربردهایی که عرب از این واژه دارد، معلوم می شود. این واژه فقط یک کاربرد دارد و آن در جایی است، که انتخاب و گزینش کسی یا چیزی به خاطر برتری و فضیلت آن باشد، و بعد از انتخاب پیروی و تبعیت از آن گزینه گزینش شده را همراه داشته باشد، بنابراین هر «انتخابی» را با مقدم شده ای راویا هر پیروی شده ای را «ایثار» نمی گویند، بلکه هرگاه انسان، گزینه ای را به خاطر فضیلت و برتری آن برگزیند، و خود را فرمان بردار آن کند، عرب میگوید: «آثره» یعنی او آن شخص را به خاطر برتری و فضیلتی که داشت برگزید و از او پیروی کرد.

### 58- «ایثار» از دیدگاه دانشمندان «اخلاق» و «عرفان»

واژه «سخا» و «جود»، «مواسات»، «ایثار» در اصل و معنا با یکدیگر مشترکند، ولی دارای تفاوتهایی نیز می باشند. بخشش و عطا از روی نرمی و محبت و بدون منت معنایی است. (1)

ص: 338

که هر چهار کلمه بر آن دلالت دارند، اما این عطا و بخشش وقتی از زاویه های گوناگون بررسی شود، تفاوت‌هایی به وجود می آید:

هرگاه کسی از آنچه دارد، مقدار کمتر از آنرا ببخشد، او را «سخی» و عطای او را «سخا» می گویند. و اگر مقدار بیشتر را آن را ببخشد، او را «جواد» و کردارش را «جود» می گویند، و اگر همه آنچه را دارد - هرچه هست - ببخشد و برای خود هیچ نگذارد، او را «مؤثر» و رفتارش را «ایثار» می نامند. (1)

بنابراین «ایثار» یعنی مقدم داشتن دیگران بر خود، در آنچه که بدان نیازمند است. و اگر خود را در آنچه دارد با دیگری مساوی دانست آن را مساوات می گویند. (2)

بنابراین عالی ترین مرتبه عطا و بخشش همانا «ایثار» است، یعنی دیگران را بر خود مقدم داشتن. و عالی ترین مرتبه «ایثار» فدا کردن و پیشکش نمودن جان است. یعنی برای حفظ جان دیگری، به دفاع برخیزد، و تا پای جان، جانفشانی نماید، و اگر با قصد و نیت تا پای جان ایستاد و او را حفظ کرد می گویند: ایثار جان نمود. و اگر در این راه جانش را از دست داد، می گویند: جانش را فدا نمود. و از این بیان، فرق «ایثار بالنفس» با «فداء النفس» روشن می شود.

### 59- ایثار اصحاب و یاران امام حسین (صلوات الله علیه)

گفته شد که «ایثار» یعنی گزینش و انتخاب و پیروی کردن از کسی از آن جهت که آن فرد دارای فضیلت و برتری است. همه اصحاب و یاران حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) جان خود را نثار آن حضرت نمودند چون فضیلت و برتری آن حضرت را می دانستند. اما زاویه دید فضیلت و برتری امام در دیدگاه‌ها بسیار متفاوت است. همان گونه که ایثار آنها نیز فرق دارد. که با اندک تأملی در فرمایشات آن اصحاب عظیم الشأن این تفاوت مشاهده می شود. که برای نمونه به بررسی دیدگاه جناب «زهیر بن القین» و ایثار او به عنایت و توفیق الهی پرداخته می شود.

ص: 339

---

1- بطل العلقمی ج 2: 350 به نقل از «غرر النصائح الواضحه: 234» تألیف رشید الوطواط.

2- همان: 348 به نقل از «تعريفات جرجانی، 163»



گرچه درخشش نام زهیر بن قین بر آسمان کربلا و روز تاسوعا و عاشورا چونان ستاره نورانی در پیچ و خم روزگار ماندگار است، و یاد او را در مسیر کربلا و واقعه عاشورا می‌یابیم، اما دریچه‌هایی به زندگی او را می‌توان، از همانجا باز نمود. گرچه تاریخ از او و قبل از واقعه کربلا برای ما مطالب زیادی را به ارمغان نیاورده است.

بعضی از همسفران جناب زهیر از قبیله «فزاره» و «بجیله» که در برگشت از مکه همراه او بوده‌اند، یکی از مهمترین وقایع آن سفر را چنین گزارش کرده‌اند:

«ما با کاروان حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) در راه بازگشت از مکه همراه شدیم، و هیچ چیزی ناراحت کننده تر برای ما نبود مگر اینکه در این مسیر با آن حضرت (صلوات الله علیه) هم منزل شویم. و بخواهیم در یک منزل اُتراق کنیم. تا اینکه در یکی از منزل‌های بین راه به ناچار هم منزل شدیم. هنگامی که در آن منزل مشغول غذا خوردن بودیم، پیک امام روی به ما آمد و سلام کرد و سپس وارد شد و گفت: «ای زهیر بن قین مرا حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) فرستاده تا به نزدش بروی.» [همین که پیام آن را حضرت شنیدیم [هرچه از غذا در دست داشتیم بر زمین انداختیم، [سخت خاموش و بی حرکت ماندیم] چنان که گویی بر سرمان پرنده ای نشسته است] و همگان حیرت زده نمی‌دانستیم چه باید کرد و چه باید گفت، و تو گویی هوش از سر ما رفت.]

دیلم همسر جناب زهیر لب به سخن گشود و گفت: سبحان الله! ای زهیر آیا پسر رسول خدا صلی الله علیه و اله تو پیغام فرستاده که نزدش بروی و نمی‌روی!!! [خوب است] نزدش روی و کلامش را بشنوی، آنگاه برگردی» پس زهیر نزد حضرت رفت، و دیری نپایید که نزد ما آمد چنان خندان و فرخنده و شادمان بود که نور از صورتش می‌تابید. دستور داد که خیمه‌های او را برچیده و زاد و توشه اش را جمع کنند، و آنها را به سوی خیمه‌های حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) ببرند، آنگاه همسرش را طلاق داد و گفت به خانواده خود ملحق شو، چرا که دوست ندارم به خاطر من

آسیبی به تو برسد، آنگاه روی به یاران خود کرد و گفت: هر کس از شماها دوست دارد از من پیروی کند [و به امام بیوندد] وگرنه این آخرین دیدار ما است. سپس گفت: می خواهم برای شما حدیثی و خاطره ای را نقل کنم:

همانا در لشکر کشی و جنگ «بلنجر» خداوند پیروزی نصیبمان کرد. [در آن جنگ] جناب سلمان هم با ما بود. روی به ما کرد و گفت: «آیا از این پیروزی و غنیمتهایی که به دست آوردید، شادمان شدید؟!»، گفتیم: آری، او گفت: «إذا أدرکتکم (1) شباب آل محمد صلی الله علیه واله فکونوا أشد فرحاً بقتالکم معهم مما أصبتم الیوم من الغنائم فأما أنا فأستودعکم الله»، آنگاه که جوانان آل محمد صلی الله علیه واله را یافتید، شادمانتر باشید، به خاطر همراهی با آنها در جنگ از پیروزی و به دست آوردن غنیمتهایی که امروز به دست آوردید، اما من زود است که با شما خداحافظی کنم [و از میان شما بروم] و زهیر با گروه امام ماند تا اینکه به شهادت رسید.» (2)

این ملاقات را دانشمندان شیعه و تاریخ نگاران مخالفین در کتابهای خود آورده اند و دقت در آن، نکات و لطایف زیبایی به دست می دهد که به بعضی از آنها اشاره می شود.

نکته اول: همراهان زهیر از اینکه با حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) هم منزل شوند ناراحت بودند، اما آیا زهیر هم از وقوع آن ناراحت بود؟ این نکته ای است که این قطعه ای تاریخ هیچ گونه دلالتی بر آن ندارد. و شاید ملحق نشدن زهیر به خاطر مصلحتهایی بوده که ما چندان از آن آگاهی نداریم. و شاید بتوان گفت: زهیر در پی به وجود آمدن فرصتی بود تا به آن حضرت ملحق شود، و آمدن پیک بهترین فرصت بود، علاوه بر آنکه با این آمد و شد فضیلتی از فضایل اصحاب امام را آنهم از زبان بزرگترین صحابی پیامبر اکرم صلی الله علیه واله برای همراهان خود بیان کند.

نکته دوم: عمل شدن به توصیه جناب سلمان، دانستیم که جناب سلمان فرمود: آن روزی که جوانان آل محمد صلی الله علیه واله را یافتید، شادمانتر باشید، و دیدیم که وقتی جناب زهیر نزد

ص: 341

---

1- ابن اثیر جزری فرمایش جناب سلمان را این گونه نقل می کند: «سید شباب اهل محمد صلی الله علیه واله ... هرگاه شما به سید و سرور جوانان آل محمد صلی الله علیه واله نزدیک شدید...» الکامل فی التاریخ ج 3: 403.

2- الارشاد ج 2: 72، تاریخ طبری ج 5: 396، الکامل فی التاریخ ج 3: 403.

همسفران خود برگشت: چنان شادمان و فرحناک بود که برق شادی در چهره او دیده می شد.

نکته سوم: جناب زهیر با بیان جریان جنگ «بلنجر» و پیشگویی جناب سلمان جواب سؤالهای نهانی همسفران خود را داد. چرا که آنها از خود سؤال می کردند که چه اتفاقی افتاده که جناب زهیر پس از این همه کناره گیری از امام به او پیوست.

نکته چهارم: آنچه را جناب زهیر از جنگ «بلنجر» و فرمایش جناب سلمان برای دوستان خود گفت، می دانست. و از همین روی وقتی شنید، امام خروج کرده، حرکت کرد تا به حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) ملحق شود، و دلیل این مدعی سخن عبدالله بن عبدالعزیز البکری الأندلسی متوفای 487 قمری است، وی بعد از نقل کلام جناب زهیر که از جناب سلمان علیه السلام در جنگ بلنجر نقل می کند، می نویسد:

فلما سمع زهیر بخروج الحسین بن علی تلقاه، (1) فكان فی جملته وقتل معه بکربلا. (2)

پس وقتی که زهیر بیرون رفتن و خروج امام حسین (صلوات الله علیه) را شنید به استقبال آن حضرت شتافت. و در شمار اصحاب او بود تا اینکه به شهادت رسید.

کلام «ابن بکری» صراحت دارد که زهیر خواستار ملاقات حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) بود. و دلیل آن را همان پیشگویی جناب سلمان می داند، و این سخن، سخن حقی است، چرا که زهیر این را از قبل می دانسته و معنا ندارد که از ملاقات با امام گریزان باشد.

## 61- جمع بین کلام ابن بکری و دیگر تاریخ نگاران

از همراهان زهیر نقل شد: که ما از ملاقات با امام ناخرسند بودیم، تا پیک امام آمد و از شخص زهیر دعوت شد، ولی بکری اندلسی می گوید: او خود به استقبال امام شتافت. به نظر می رسد که در این دو کلام هیچ تنافی نیست. زیرا آنچه را شیخ مفید قدس سره و طبری و دیگران نقل کرده اند، دلالت نمی کند که جناب زهیر از امام گریزان بود.

ص: 342

---

1- «تلقى»: به استقبال رفتن، پذیره شدن «فرهنگ معاصر عربی به فارسی: 624»؛ زیرا «تلقى» باب «تفعل» است، و در این عبارت به معنای «استلقى» است زیرا جواب «لما» است. بنابراین معلوم می شود که جناب زهیر خواستار ملاقات با امام (صلوات الله علیه) بود.

2- معجم ما استعجم ج 1: 276.

سؤال: عین عبارت شیخ مفید قدس سره و طبری این بود که: «... فلم یکن شیء أبغض الینا من أن ننازله فی منزل»؛ نزد ما چیزی ناگوارتر از این نبود که با امام (صلوات الله علیه) هم منزل شویم. و این دلالت آشکار دارد بر اینکه جناب زهیر و همراهانش از امام گریزان بودند و گریزان بودن با استقبال، ناسازگار است؟

جواب: اولاً این سخن، سخن زهیر نیست، بلکه سخن گروهی است که زهیر نیز، همراه آنها بوده و از هم منزلی امام گریزان بوده اند. و این دلیل نمی شود که همه آن گروه همین عقیده را داشته باشند، افرادی که از این دو قبیله - فزاره و بجیله - با یکدیگر همسفر بوده اند، رو در رو شدن با امام را، خوش نداشته اند و جناب زهیر هم چون از قبیله بجیله بوده با آنها همراه بوده، ولی در صدد فرصتی بوده تا به محضر امام بشتابد، تا اینکه در آن منزلی که گروه قبیله فزاره و بجیله مجبور شد با امام در یکجا اُتراق کنند، وسایل حضور جناب زهیر به محضر امام فراهم شد.

بنابراین، عقیده بعضی از یک گروه را نمی توان به تمامی افراد گروه نسبت داد، به ویژه وقتی دلیل و مدرکی داشته باشیم که بعضی از افراد یک گروه نظر مخالف با دیگر افراد آن دارند، و بهترین مدرک ما پنج چیز است: 1- سخن ابن بکری اندلسی، 2- تمسک جناب زهیر به کلام سلمان. 3- عملکرد جناب زهیر و سخنان او در عصر تاسوعا و شب و روز عاشورا. 4- همراه شدن پسر عمویش با جناب زهیر که همان زمانی که زهیر به محضر امام شرفیاب شد، سلمان بن مضارب بن قیس بجلی نیز به محضر امام رسید. زیرا هر دو با یکدیگر از سفر حج باز می گشتند. (1) 5- ملحق شدن «دلهم» همسر جناب زهیر به خاندان حضرت امام حسین (صلوات الله علیه).

## 62- همسر زهیر

وقتی جناب زهیر به همسرش «دلهم» گفت: به قبیله خود ملحق شو، چرا که من خوش ندارم به خاطر من آزاری به تو برسد، وی در جواب گفت:

ص: 343

---

1- ابصار العین فی انصار الحسین (صلوات الله علیه): 100.

«أتحب أن تكون مع ابن المرتضى، ولا أحب أن أكون مع بنت المصطفى»؛<sup>(1)</sup>

آیا تو دوست دارای که با پسر حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) باشی، ولی من دوست ندارم با دختر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله باشم.

او با شوی خود به کاروان حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) ملحق شد، و همراه آنها به اسارت رفت.

سؤال: اگر کسی بگوید: پس چرا وقتی پیک امام، جناب زیر را دعوت کرد که به محضر حضرت شرفیاب شود، حیران شد که چه کند؟ و همسرش او را وادار کرد که به محضر امام مشرف شود؟

جواب: اگر ما آنچه را که تاریخ نگاران در این واقعه به نگارش در آورده اند بپذیریم باید گفت: که جناب زهیر در حقیقت در پی فرصتی مناسب بوده است، که به امام بپیوندد. با هم منزل شدن با امام و آمدن پیک و کلام دلهم همسرش، این فرصت گرانبه‌ایم برای او به دست آمد، و در واقع این سه امر، زمینه رسیدن به محضر امام را برای او فراهم کرد.

بنابراین ابن بکری اندلسی مقصد و هدف و نیت جناب زهیر را به نقل در آورده است، و دیگر مورخان از مقصد زهیر سخنی به میان نیاورده اند، بلکه تنها چگونگی رسیدن آن جناب را به محضر حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) گزارش کرده اند. پس حقیقت آن است که جناب زهیر خود به استقبال امام شتافت، آری او که همراز و همنشین جناب سلمان فارسی علیه السلام بوده دست از دامن حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) و اولاد او بر نمی دارد، و جان خود را به محبت دشمنان آن حضرت آلوده و متعفن نماید.

### 63- یادداشت

آنچه را در این حادثه نباید از یاد برد اینکه بدانیم مصلحت و حکمت این همراهی جناب زهیر با آن گروه و حوادثی که در این همراه بودن، اتفاق افتاده چیست؟ آیا نمی شود گفت: یکی از حکمت‌های این عملکرد جناب زهیر آن بوده است که می خواسته فضائل و مناقب

ص: 344

---

1- معالی السبطین ج 1: 379، به نقل از «تاریخ اعثم کوفی»

حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) را برای همسفران خود بیان کند؟ و از آنها بخواهد که با او در این عمل همراه شوند، همانگونه که پسر عمویش با او همراه شد؟

بلکه می توان گفت: حکمت تأخیر زهیر بن القین و تحریک همسراو، شباهت زیادی به حکمت تأخیر جناب حبیب بن مظاهر و تحریک و تهییج همسر او دارد.

«...عموزادگان حبیب بن مظاهر به او گفتند: شنیده ایم می خواهی به یاری امام حسین (صلوات الله علیه) بشتابی؟ ما هرگز نخواهیم گذاشت. جناب حبیب به آنها گفت: چنین اراده ای ندارم، این خبر به گوش همسرش رسید، برآشفته و خطاب به حبیب گفت: گویا دوست نداری به یاری امام حسین (صلوات الله علیه) بروی؟ حبیب فرمود: همین گونه است. [مقصود حبیب می تواند دو چیز باشد: 1- آزمایش همسر خود 2- نهان داشتن تصمیم خویش] همسر حبیب وقتی پاسخ شوی خود را شنید، گریه کرد و گفت: آیا فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود: این دو فرزندم حسن و حسین (صلوات الله علیهما) سروران جوانان بهشت می باشند. فراموش کردی؟! آیا نامه او را می خواندی و به یاری او نمیشتابی؟ جناب حبیب گفت: می ترسم فرزندانم یتیم و تویبوه شوی. همسر حبیب گفت: من و فرزندانم اقتدا می کنیم به زنان هاشمیه و فرزندان امام حسین (صلوات الله علیه)، و خداوند ما را کفایت می کند.

همین که حبیب دانست همسرش وفادار و در تصمیم خود جدی است به او گفت: عازم کربلایم...»<sup>(1)</sup>

#### 64- آیا زهیر بن القین «عثمانی» بود؟

«عثمانی ها» کسانی بودند که بعد از کشته شدن عثمان به تحریک معاویه و عایشه و بعضی از سیاست بازان آن زمان به خونخواهی عثمان به هیجان در آمدند، و اولین عملکرد آنها به راه انداختن «جنگ جمل» در بصره بود. آرام آرام، این گروه تبدیل به یک فرقه و مذهب شدند. که در محبت عثمان غلو و افراط می کردند.<sup>(2)</sup> و عداوت و دشمنی خود را به

ص: 345

1- معالی السبطین ج 1: 369.

2- فتح الباری شرح صحیح البخاری ج 7، 14.

حضرت امیرالمؤمنین علی (صلوات الله علیه) و خاندان آن حضرت ابراز کرده (1) و شیعیان و محبان آن حضرت را به ستوه آورده و آزار و اذیت می نمودند. (2)

روشن است که اگر کسی چنین اعتقادی داشته باشد به طور طبیعی در صف دشمنان حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) قرار می گیرد، و اگر جناب زهیر - العیاذ بالله - عثمانی بود، بی درنگ خود را به صف لشکر عمر سعد می رساند، تا دشمنی و عداوت خود را آشکار کرده و انتقام خود را از فرزند حضرت مولی (صلوات الله علیه) بگیرد.

ولی با توجه به جنگ «بلنجر» و کلام جناب سلمان به جناب زهیر در شأن حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه)، و گفتار ابن بکری اندلسی، و خطبه ها و گفتگوهای جناب زهیر در واقعه کربلا - و عملکرد او در روز عاشورا، و عنایت ویژه حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) به او تا آنجا که او را به پرچم داری میمنه - سمت راست لشکر - سپاه خود گمارد. همه اینها به گونه ای واضح و آشکار، ما را به این حقیقت راهنمایی می کند که حضرت زهیر بن قین از شیعیان و مخلصان خاندان حضرت مرتضی (صلوات الله علیه) بود و با اشتیاق به حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه) پیوسته است. و کسانی که او را متهم به «عثمانی» بودن کرده اند راه درست نپیموده اند.

### 65- خاستگاه توهین به جناب زهیر بن القین

اگر سر نخ این توهین را در فراز و نشیب تاریخ پیگیری کنید، ریشه آن را در کربلا، در روز تاسوعا پیدا می کنید، و اولین کسی که لب به این توهین گشود را در لشکر عمر سعد می یابید و او کسی نبود جز «عزوه بن قیس»

عصر تاسوعا وقتی لشکر به خیمه های حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) هجوم

ص: 346

1- الجمل: 131، تحفه الأحوزی ج 10، 139 .

2- حسن بن شاذان در نامه ای به حضرت امام هشتم (صلوات الله علیه) از جفاء مردم «واسط» و ایزاء و آزار، گروهی از عثمانیه شکایت می کند، حضرت در جواب می نویسد: «ان الله تبارک و تعالی أخذ میثاق اولیائنا علی الصبر فی دولة الباطل، فاصبر لحکم ربک، فلو قد قام سید الخلق لقالوا یاویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وحد الرحمن و صدق المرسلون. کافی ج 8: 247

آورد حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله عليه) همراه یک گروه بیست نفری که در بین آنها جناب حبيب بن مظاهر و جناب زهير قرار داشتند، به فرمان امام راه را بر لشکر عمر سعد بستند، و حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله عليه) پیام امام را به عمر سعد رساند، و وقتی شنید که آنها می گویند: یا تسلیم یا جنگ. سردار سپاه امام برگشت تا سخن عمر سعد را به امام برساند، آن گروه بیست نفری همچنان در مقابل آن لشکر جلاد چونان سد آهنین ایستادند و جناب حبيب لب به سخن گشود و خطاب به سپاه کافر فرمود:

«چه زشت مردمانی که فردای قیامت نزد خداوند، فرزندان پیامبر خداصلی الله علیه واله را کشته باشند، و قاتل عباد و مجتهدین این شهر - کوفه - باشند.»

عزره بن قیس که در سپاه یزید بود گفت:

«ای حبيب هر چه توانستی از خود تعریف کردی.»

جناب زهير به دفاع برخاست و گفت:

«ای عزره بن قیس، خدا آنها را مدح کرده و هدایت نموده است، از خدا بترس، که او من خیرخواه توام، تو را به خدا ای عزره بن قیس بپرهیز از اینکه کمک به گمراهی کنی در کشتن نفسهای پاک»

آنگاه عزره بن قیس خطاب به زهير توهین کرده و گفت:

«یا زهير، ما کنت عندنا من شيعه أهل هذا البيت، إنما کنت عثمانياً؛»

ای زهير! ما تو را از شیعیان اهل بیت [پیامبرصلی الله علیه واله] نمی انگاشتیم، و همانا تو [در نزد ما] عثمانی بودی.

و چه زیبا جناب زهير این اتهام را رد کرده و خطاب به او می فرماید:

«أفلس تبتدل بموقفي هذا، أني منهم...»؛

آیا همین که من اینجا [در کنار شیعیان امام حسین (صلوات الله علیه)] ایستاده ام برای تو کافی نیست که همانا من از [شیعیان] آن خاندان هستم... (1)

جناب زهير با همین جمله کوتاه «أفلس تبتدل بموقفي هذا، اني منهم» این اتهام بلکه

ص: 347



توهین را از دامن پاک خود زدود. یعنی ای عزروه بن قیس چرا که در پندار خود چونان عنکبوت مرا متهم می کنی، من همیشه از شیعیان این خاندان بوده ام. (1)

از همین روی در روز عاشورا، خطاب به حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) عرض کرد: «ارید ان احدثک بحدیث وعیه...» (2) آنگاه جریان ازدواج حضرت شاه ولایت را با جناب ام البنین بیان نمود. و این خود دلیلی روشن است که جناب زهیر از چاکران آستانه حضرت مرتضی علی (صلوات الله علیه) بوده است.

## 66- کلام زهیر در شب عاشورا

وقتی خطبه امام (صلوات الله علیه) در شب عاشورا پایان یافت و اجازه رفتن به همه عنایت فرمود، بنی هاشم و اصحاب به نوبه سخن گفتند تا اینکه نوبت به جناب زهیر رسید، برخاست و خطاب به مولای عالم حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) عرضه داشت:

«والله لوددت أني قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتى أقتل هكذا الف مره و أن الله يدفع بذلك، القتل عن نفسک و عن أنفس هؤلاء الفتيان من أهل بيتک»؛ (3)

سوگند به خداوند همانا دوست دارم که من کشته شوم، سپس زنده گردم، پس کشته شوم، هزار بار، و خداوند به این کشته شدنهایم، کشته شدن را از شما و این جوانان هاشمی دور نماید.

آیا این سخن که بیانگر سویدای جان زهیر است و عشق و شور او را به ساحت مقدس امام و جوانان بنی هاشم گوشزد می کند، می شود از کسی سر بزند که عثمانی بوده است؟

ص: 348

1- در جای خود ثابت است که «جمله اسمیه» مقید به زمان و مکان نیست، بلکه مفید استمرار است، و جناب زهیر شیعه بودن خود را با این جمله اسمیه «انی منهم» که به لفظ «أن» تأکید شده است به گوش عزروه و تمام عالم رسانید، یعنی همه بدانید من به طور مستمر و دایم شیعه خاندان حضرت علی مرتضی بوده و هستم. و این تهمت است که تو ای عزروه و هم اندیشانت بر من روا داشته اید. و با کمال تأسف می بینیم که قلم بدستان و سخندانان از سر بی مهربی به تکرار سخن سرباز یزید می پردازند. و چه زیبا است اگر در سخنان و عملکرد جناب زهیر از سرمهر نگریسته شود. و کلام تاریخ نگاران با روشی موشکافانه مورد ارزیابی قرار داده شود تا نوری از این مرد بزرگ کربلا بر قلبها تابیده شود.

2- در مطالب پیشین گذشت.

3- الإرشاد ج 2: 92، تاریخ طبری ج 5، 419، أمالی صدوق، 154، مجلس 30 حدیث 1، بحار الأنوار ج 44: 316.

حضرت سالار شهیدان (صلوات الله علیه) لشکر خود را آرایش داد. به اینکه پرچم میسره - سمت چپ لشکر - را به جناب حبیب بن مظاهر عطا کرد و زهیر را علمدار میمنه - سمت راست - سپاه نمود و لواء - پرچم بزرگ - را که در قلب لشکر بود به دست حیدری حضرت عباس (سلام الله علیه) سپرد، و اصحاب و بنی هاشم آماده نبرد شدند.

در هنگامه نبرد ظهر شد، و وقت نماز، امام (صلوات الله علیه) همراه اصحاب، نماز ظهر را خواندند، و بعد از نماز جناب زهیر وارد کارزار شد، و صد و بیست نفر از مردان جنگی عمر سعد را به هلاکت رساند تا آنکه بر اثر جراحات بسیار، دشمن اطراف او را گرفت و به شهادت رساند. (1)

فاضل محترم آقای محمد کاظم فخار چه زیبا سروده است که:

از میان عاشقان باصفا\*\*\* یک دلاور صاحب عز و وفا

رهنورد عشق و پیمان بلا\*\*\* در خط سلطان و شاه کربلا

او زهیر و پهلوانی بی بدل\*\*\* شیر مردی دلریا و بی مثل

ساغر و جامش دمامد پرشرر\*\*\* می، کشیده در گلوگاه خطر

برحسین بن علی دل داد و سر\*\*\* مهر مولا در دلش چونان گهر

ای که گفتمی اوست عثمانی طریق\*\*\* او بلی گفته به حیدر چون عقیق

او حسینی بوده از روز ازل\*\*\* نی مرید مردمان پردغل

مدعایم در سخن این قول او\*\*\* راه حق را با دل آینه جو

در میان عرصه گاه پر بلا\*\*\* تهمتی بشنید از قوم دغا

گفت فردی پیرو عثمان بدی\*\*\* پس چرا از عشق حیدر بیخودی

بر خروشید و بجوشید و بگفت\*\*\* عقل گویا تا ابد در گل بنخفت

در جوابش داد باصوت جلی\*\*\* بنده هستم بر حسین بن علی

چون که فرموده رسول مرسلین\*\*\* تو حسین از من مرا از او ببین



میمنه دار سپاه حق منم\*\*\* نعره مستی و یا حق میزنم  
هرچه دیدم در وجود مصطفی\*\*\* بینم اکنون در عزیز مرتضی  
من حسینی مسلک و دیوانه ام\*\*\* از مرام دیگران بیگانه ام  
من ترابم در سرای بوتراب\*\*\* ذره ای از نور پاک آفتاب  
بوده ام از ابتدا تا انتها\*\*\* حلقه بر گوش حریم مصطفی  
ذم عثمان می کنم در هر نفس\*\*\* من گلم نی همنشین خار و خس

### 68- ایثار حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

امام سجاد (صلوات الله علیه) در این فراز از حدیث شریف، سه ویژگی را برای حضرت عباس (سلام الله علیه) بیان می فرماید: 1- ایثار 2- ابلاء 3- فدا شدن. چرا که می فرمایند:

«رحم الله العباس، فلقد أثر وأبلی، وفدا اخاه بنفسه»

سابقا گفته شد: که ایثار از محاسن اخلاق، و ریشه در پاکی سرشت انسان دوانیده، و نسیم دل افروزی است که پرده از روح زیبا برداشته و عطر دلنواز جان را به مشام انسان می رساند. و هرگاه روح و جسم انسان ایثارگر، بزرگ باشد، و عظمت او به گستردگی عالم گسترده باشد، تا آنجا که ساکنان عالم بالا یادش را برای خود افتخار دانند، و دستور پروردگار خود بدانند، و او همه هست خود را به پای «نور عظمت الهی» نثار کند، آن هم از روی معرفت و دانایی به اینکه آن نور، «نور جلال و جمال» است. دیگر اینجا پای عقل یارای رفتن ندارد و از درک بشر خارج می گردد، چرا که نه توان شناخت آن ایثارگر را تواند، و نه حقیقت آن نور را قدرت فهم دارد، و نه معنای ایثار را در این کهکشانی بی انتهای فداکاری می فهمد، و دیگر اینجا زبان بند آید و قلم لنگ شود و چشم عقل، کور گردد.

اگر کسی را تمنای آن است که قطره ای از عظمت ایثار حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) را بفهمد باید به سه چیز توجه کند. 1- عظمت روح، قوت جسم و کاردانی حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه)، 2- عظمت و جلال حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) 3- قرب و معیت حضرت عباس (سلام الله علیه) به امام حسین (صلوات الله علیه)

این قلم را نه بضاعت علمی و نه روشنایی دل است. از همین روی اقرار به عجز و ناتوانی خود کرده، و خود را معاف از وصف جلال و جمال امام حسین (صلوات الله علیه) دانسته، و از هیبت حضرت عباس (سلام الله علیه) بر خود می لرزد، تا چه رسد که بخواهد قرب و معیت آن بزرگوار را به سید الشهداء حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) ترسیم کند. چرا که محال است خفاش وصف آفتاب نموده و تاریکی نور را به نمایش بگذارد، که نور عقل در مقابل امام و امامت خاموش می شود، همانگونه که نور شمع در مقابل نور خورشید بی رونق است.

### 69- یادداشت، در ناتوانی این قلم

خدا گواه است که گاه گاهی قلم را بر صفحه کاغذ انداخته، و خود را بسیار بسیار کوچکتر از آن می یابم که بخواهم حتی کلمه ای در وصف آن بزرگواران بنویسم. چرا که عقل نهیب می زند که ای نادان، تو که از دانش بهره ای و از نویسندگی توشه ای و از نور معرفت ذره‌های نیندوخته ای؛ کوری، چگونه می خواهی در حریم جلال و جمال الهی وارد شوی و آن را در این ورق ها ترسیم کنی. و انصافاً تشریحی است. این کلام عقل را می پذیرد اما شوق برانگیزد که: ما بیچارگان دل شکسته و محتاجان حقیر را، نه در مسجد گذارند که رندید، نه در میخانه که خامید. و نه در دولتسرای اربابان ثروت و شهرت که نه شیر دوشیدنی دارید، و نه پستی که بتوان بر آن سوار شد که فقیرید و حقیر، پس ما را به جز درگاه خداوند روؤف و رحیم راهی نیست، که او کریم است و بنده نواز، و راه آن است که روی به سوی حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) کنیم که او «رحمه الله الواسعه» است، و دست به دامن حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) زنیم که او «باب الحسین» است و درب درگاه ولایت.

بنابراین آنچه می خوانی و می نویسی نه در شأن آن انوار الهی است، اما درب خانه آنها زدن است، پس باید درب زد، تا مشمول رحمت شوی، و از نیاز به درگاه بی نیاز و توسل به اسماء حسناى آن ذات لایزال نباید دست کشید، که تنها چاره ما بیچارگان همین است و بس.

از همین روی آنچه بر این قلم در وصف آن بزرگواران جاری است نه ریشه در دانش نویسندگی دارد، و نه هنر نویسندگی است، و نه روشنایی دل، بلکه از روی عجز و لابه و نیاز به

پیشگاه خدای بی نیاز و ابراز کرنش در مقابل اسم اعظم الهی حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) و دست توسل به دامن علمدار اوست.

## 70- عظمت روح، قوت جسم و کاردانی حضرت عباس (سلام الله علیه)

برای پی بردن به عظمت و بزرگی روح حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) سه راه وجود دارد. 1. گفتار آن حضرت 2. کردار آن بزرگوار 3. فرمایشات امامان معصوم (صلوات الله علیهم) که نمایانگر جلال و عظمت روحی آن حضرت می باشد.

گفتار آن حضرت را می توان در سه مرحله مورد توجه قرار داد. 1. روزگار صباوت و کودکی 2. روزگار بزرگ سالی 3. فرمایشات آن حضرت در راه کربلا و شب و روز عاشورا، گرچه تاریخ نگاران و راویان حدیث سخنان اندکی را از آن حضرت برای ما به سوغات گزارش کرده اند. اما همین اندک نیز بسیار ارزشمند و غنیمت است.

زیرا که با یک نگاه تند و سریع به فرمایشات آن حضرت در می یابیم که آنچه مورد توجه آن حضرت بوده دو چیز است. 1. توحید 2. ولایت و امامت، و این دو محور در فرمایشات آن حضرت موج می زند.

دوران کودکی: آن هنگام که حضرت عباس کودکی خردسال بود، پدر بزرگوارش حضرت سید الموحیدین علی مرتضی (صلوات الله علیه) او را بر زانو نشانیده و به او فرمودند:

«قل (واحد) فقال: (واحد) فقال: قل (اثنان) قال: أستحي أن أقول باللسان الذي قلت (واحد)، (اثنان)؛<sup>(1)</sup>

بگو «یک» [حضرت عباس (سلام الله علیه) عرض کردند: «یک»] سپس حضرت مولی (صلوات الله علیه) فرمودند: [بگو: «دو»] [قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) عرضه داشتند] شرم میکنم به زبانی که «یک» گفته ام «دو» بگویم.

این سخن به ما می فهماند که حضرتش چنان غرق در توحید است، که از دستور پدر

ص: 352

---

1- مستدرک الوسائل ج 15: 215، «کتاب النکاح، ابواب احکام الأولاد، باب 79، ح 16» به نقل از «مجموعه الشهد، مخطوط، مقتل خوارزمی، فصل ششم.»

می یابد که «واحد» (1) یعنی خدای متعال «یکتا» است. وقتی این کلمه را بر زبان جاری می کند، یعنی صفت واحدیت الله جل جلاله را می خواهد. و این استغراق در مقام توحید، که آرزوی عالمان عارف است که بعد از سال ها دانش اندوزی، و تحمل ریاضتها شاید توان یافت آن را پیدا کنند. آقای ما حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) در دوران کودکی به آن دست یافته بود. و این نیست مگر از علم لدنی که خداوند به فرزند برومند حضرت مولای موحدان، شاه ولایت حضرت مرتضی (صلوات الله علیه) عطا کرده بود.

و از اینجا به خوبی روشن می شود فرمایشی را که آن حضرت در روز عاشورا در هنگامه کارزار خطاب به لشکر کفر فرمودند:

«... ما أشرکت بالله طرفه عين...»؛

من به اندازه یک چشم به هم زدن به خدای متعال شرک نورزیدم... چرا که حضرتش از کودکی مجذوب حضرت حق سبحانه و تعالی بود، به اندازه ای که «واحد» را فقط ذات خدا می داند که او «یکتا» است و «دو تا» نیست، این همان «فناء فی الله» است، و جایگاه بلند مرتبه ای است که بعد از چهارده نور پاک (صلوات الله علیهم)، کسی را توان دریافت آن نیست، بلکه آقای ما حضرت عباس (سلام الله علیه) در خردسالی در مقام بلند «المتحقق بمعرفة الحق» (2) نشسته است.

راز آن را می خواهی؟ بنگر که این طفل کم سن و سال را چه کسی بر زانوی خود نشانده است؟ او قافله سالار قبیله توحید است، او آموزگار حضرت جبرئیل علیه السلام است، او قبله سلطان الموحدین، حضرت ابراهیم (صلوات الله علیه) است، او نفس تجلی اعظم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله است، او عبد حبیب خدا، او شاه ولایت، مظهر و مظهر الله جل جلاله، حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) است، که آن پدر، این پسر را شایسته است.

از همین روی باید گفت، چنانچه گفته اند:

ص: 353

- 
- 1- واحد یعنی خدای متعال مثل و شبیه ندارد، توضیح بیشتر به کتاب «الفروق اللغویه، 132. الباث الثامن» مراجعه شود.
  - 2- معرفت خداوند در آن حضرت ثابت و استوار شده است، یعنی آن بزرگوار آینه تمام نمای معرفت به حضرت حق است، برای توضیح بیشتر رجوع کنید به کتاب «لطائف الأعلام فی إشارات أهل الإلهام، 455»

نامش عباس است، عباس علی \*\*\* در وجودش عشق و احساس علی

او که:

معرفت در ذات او بی انتها است \*\*\* صورت او صورت بدر الدجا است

نور هاشم از جمالش منجلی است \*\*\* غیرت او غیرت مولی علی است

صولتش چون صولت شیر خدا است \*\*\* در شجاعت رونوشت مرتضی است

در مصاف عشق محشر می کند \*\*\* پور حیدر کار حیدر می کند

تیغ در دستان او بازیچه است \*\*\* پیش او صد مرد جنگی بچه است (1)

## 71- توحید در کربلا

کربلا یعنی قبله موحدان، عاشورا یعنی روز خدا، و حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) یعنی سردار معرفت الله، او کسی است که در دامن جلوه الله جل جلاله زبان به جز توحید نمی گشاید و در میدان کارزار کربلا می فرماید: «برای یک لحظه به خداوند شرک نیالودم» و مولایش آن رادمردی است که در هنگامه ای که از اسب بر زمین قرار می گیرد و ... می فرماید:

«بسم الله و بالله و علی مله رسول الله» (2)

هرکس به راهی می رود تا به رتبه «معرفت الهی» دست یابد، گاهی آن را در سیر و سفر در «اسفار» می جوید، و گاهی انتظار نسیم گشایش از «فتوحات مکیه» می کشد، و بر عقل خود نگین «فصوص الحکم» می زند، و انس با خدا را از «مصباح الانس» می جوید، ما را چراغ انس «مصباح هدی» است، و ذکر و ورد ما، «یا حسین» است، و «ریاضات» ما سوز دل بر مصایب کربلا است.

ای سالکان، ای عارفان ما را سپه سالار توحید کربلا از همه عارفان بی نیاز کرده است. کدامین عارف به خاک پای آقای ما می رسد، کدامین موحد، توان درک ذره ای از عظمت جلال و جمال الهی سرور ما حضرت حسین (صلوات الله علیه) را دارد. تا چه رسد به مقام توحیدی آن حضرت .

ص: 354

1- قفل شکسته: 176 و 178.

2- بحار الانوار، ج 45: 53.



اگر کسی خداشناس شد از کربلا بهره جست، و اگر کسی رازی بر او باز شد از عاشورا شد، پس چرا بر سر سفره خداشناسی کربلا ننشینم و جان خود را در معرض نسیم فتوحات نینوا قرار ندهم. و اگر کسی به این راه سر نهاد، عارفی دروغین است و آنکه جان بر سر راه این قافله نهاد، نور توحید در قلبش گذاشته شد.

غرور و کبر تا کی، تا بکی در گفتن و خواندن \*\*\* به چوگان عمل دستی زن، ار خواهی تو گو بردن

پشیمانی ندارد سود از اول فکر آخر کن \*\*\* که آب رفته را بر جوی نتوان بازگردادن

مقیم میکده باش و مکن ترک طریقت را \*\*\* که تا نوشی ز آب عذب در هنگام کوچیدن

بخوان از دفتر عشاق حرفی، گر پسندیدی \*\*\* تعلم کن به نزد هادی کل، راه پیمودن

برو اندر پی آب حیات و خضر فرخ پی \*\*\* تو دانی که خضر کیست اندرا این تکاپیدن؟

بدان خضر تو می باشد حسین آن زاده زهرا \*\*\* که برد از جمله عشاق، گوی عشق بازیدن

تو بشنیدی خبر ز آب حیات و هیچ میدانی \*\*\* که آب چشمه چشم است اندر وقت گرییدن

ولی بر آن عزیز مصطفی آن کشته عطشان \*\*\* که خون اندر غمش از آسمان بنمود باریدن (1)

## 72- سردار توحید و سالار کربلا

اگر خواسته باشیم، چرخش قلم را بر اساس رویکرد عرفان اصطلاحی قرار دهیم، باید

ص: 355

گفته شود: آقای ما حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه)، در همان آغاز کودکی به آخرین مقام عرفانی دسته یافته بود، چرا که اربابان عرفان اصطلاحی میگویند.

«منتهی المعرفة: هو اعتبار الواحده المسماه بحضرة الجمع، اذ ليس ورائها سوى غيب الذات»<sup>(1)</sup>

آخرین مرز معرفت، نگرش<sup>(2)</sup> [به مقام] حضرت واحدیت است، که آن را «حضرت جمع» گویند؛ زیرا پس از آن به جز «غیب ذات الهی» چیز دیگری نیست.

زیرا هرگاه نور خداوند بر عبد و بنده ای غلبه کند، مظهر صفات الهی می شود غیر از خداوند چیزی نمی بیند، و همه هستی را آفریده او می یابد، پس همه توجه و حواسش به او است. چرا که همه هستی آفریده او و نشانی از آن بی نشان است، بنابراین او «واحد» است و

«اثان» و «دویی» وجود ندارد. پس آنچه هست «او» است و یا نشانهای او.

از همین روی قافله سالار توحید، و باب الله الاعظم حضرت مرتضی (صلوات الله علیه) به فرزند برومند خویش می فرمایند: بگو «واحد» و او می گوید و در همین مقام ثابت می ماند. و آنگاه که مولی از او می خواهد که بگوید «اثان» پسر می گوید: با زبانی که گفتم «واحد»، شرمم می شود که بگویم «اثان»؛ زیرا غیر از «خدای واحد» چیز دیگری نیست، تا «اثان» و «دو تا» صحت داشته باشد. و مولی از این همه معرفت مسرور می شود.

بنابراین آقای ما حضرت عباس (سلام الله علیه) در همان کودکی به مرز پایانی «معرفت الهی» صعود کرده بود. و اما اینکه چرا مولای موحدان به حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) فرمود: بگو «اثان» شاید از آن جهت بوده که می خواسته اند مقام و رتبه «معرفت الهی» فرزند بزرگ مرتبه خود را به ما دوستاران کوشش بفهمانند. تا دریابیم که زاده سرور خداشناسان، علمدار خداشناسی است.

پس حضرت عباس (سلام الله علیه) با چنان رتبه ای در مقام توحید علمدار «امامت و ولایت» است و در مقابل سرور توحید حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) چونان عبدی مطیع، در پی

ص: 356

1- لطائف الأعلام: 553، جامع الأصول فی الأولیاء: 156.

2- فرهنگ معاصر: 418.

فرمان او است. و اگر میخوانیم که «آن حضرت در مقابل سرور و مولای خود چونان عبدی ذلیل بود و همیشه چونان غلامی حلقه بگوش می ایستاد» اقتدا به پدر خود نموده که در مقابل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عبدی است که فرمود: «إنما أنا عبد من عبید محمد (1)».

پس اگر جویای «معرفت الله» و تشنه باده توحید و در دل سودای شناخت خدای متعال داری، و واله و شیدای امامت و ولایتی، چرا به این سو و آن سو می دوی، بیا که آب معرفت در دست «سقای معرفت» پور حیدر حضرت عباس (سلام الله علیه) است، به سوی او بشتاب تا سیرابت کند. و همان گونه که در مشکلات زندگی «یا ابا الفضل» گویی، در آسمان معنویت هم ناچاری که «یا ابا الفضل» گویی، که سرچشمه آب بقا در دستان گره گشای او است. آری «پور حیدر کار حیدر میکند».

### 73- یادداشت، در اسم این کتاب

«آن ایامی که این قلم مشغول تألیف این کتاب بود، و کارهای آخرین را به تحقیق نشسته بود، در نام این نوشتار حیران بود. گه گاه، نامی را به دلالت عقل بر این مجموعه می پسندید، و بعضی از دوستان اسمی را پیشنهاد می کردند. ولی هیچ کدام چنگی به دل نمی زد، تا اینکه در اوقات خلوتی که ساعت، دوازده شب را نشانه گرفته بود، این گونه به نظر رسید که نام این کتاب باید «سقای معرفت» باشد، و در همین لحظه چشم به ورقه ای از کتاب شعری افتاد که بعدها فهمیدم «دیوان عمان سامانی» است و آن شعر این بود:

ساقیا قربان چشم مست تو \*\*\* چند چشم می روان بر دست تو

برفکن آن آب عشرت را به جام \*\*\* بیش از این مپسند ما را تشنه کام

این شد که نام این نوشته «سقای معرفت» شد.

### 74- حرمت ابا الفضل، حرمت اسلام

و چون حضرت عباس (سلام الله علیه) بر اثر بصیرت نافذه ای که داشت به آخرین مقام معرفت

ص: 357

---

1- اصول کافی ج 2: 70 و 71، «کتاب التوحید، باب الکون و المکان، حدیث 5 و 8».

الهی رسیده بود، و سر بر آستان جلال و جمال الهی یعنی حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) نهاده بود. در جایگاه «صلب الایمان» و اصل و کمر اسلام قرار داشت. حرمت نهادن و پاس داشتن حریم او بزرگ داشت اسلام شد. همان گونه که پرده دری و توهین به او، هتک حرمت اسلام است، و چه دل انگیز است فرمایش حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) که فرمودند:

«لعن الله أمه استحلّت منك المحارم، و انتهکت فیک حرمة الإسلام»؛

نفرین و لعنت الهی بر آن مردمانی باد که محارم الهی را در شأن تو حلال شمردند و با کشتن تو حرمت اسلام را زیر پا نهادند. (1)

محقق دانشمند سید عبدالرزاق مقرر در توضیح این کلام میگوید:

«این کلام شریف ما را به منزلتی عظیم از قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) که فوق درجه عصمت است واقف می سازد؛ زیرا همانند این خطاب را درباره هیچ یک از شهدای کربلای کربلانی یابیم، با وجود آنکه آنان به برترین مرتبه فضل و برتری رسیده اند. که دیگر شهدا بدان دست نیازیده اند...»

بلکه آن خطاب در مورد [حضرت] علی اکبر که هیچ شکی در عصمتش نیست وارد نشده است، از اینجا معلوم می شود که [حضرت] عباس (سلام الله علیه) منزلت و مقامی دارد که قریب [نزدیک] به مقامات ائمه اطهار (صلوات الله علیهم) است.

و همان گونه که اسلام بدانان حفظ می شود، و با شهادتشان حرمت دین زیر پا نهاده شده، همان طور هم به سبب وجود او [یعنی حضرت عباس (سلام الله علیه)] اسلام حفظ گشته و با شهید شدنش، حرمت دین از میان رفته است. و این مقامی فوق عصمت است. که در مورد آن حضرت انتظار می رود. (2)

و از همین جا در می یابیم که معرفت به مقام آن حضرت واجب است. تا حرمت او پاس داشته شود. و خدای ناکرده توهینی به او روا داشته نشود.

ص: 358

---

1- مزار شیخ مفید: 124.

2- سردار کربلا: 238، ترجمه کتاب «العباس بن علی (سلام الله علیه)».

## 75- وجوب معرفت به مقام حضرت عباس (سلام الله علیه)

از گفتار گذشته روشن شد که شکستن حرمت ابا الفضل، عذاب الهی را در پی دارد و هرچه که موجب عقاب الهی و لعن خداوندی شود، به طور قطع و یقین حرام است. بنابراین برای پاس داشت حریم این آقا، باید به مقام و منزلت آن حضرت شناخت پیدا کرد. و جایگاه بلند او را شناخت.

از همین روی در فرازی از زیارت نامه آن بزرگوار، حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرمایند:

«لعن [الله] من جهل حقک»؛<sup>(1)</sup> نفرین و لعنت الهی بر کسی که حق تو را نشناخت.

این کلام نورانی امام به گونه ای آشکار دلالت می کند که بی خبری و نادانی نسبت به حق حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) موجب لعن الهی است. و هرگاه نادانی نسبت به حق آن حضرت موجب لعن باشد، معرفت و آگاهی از مقام و منزلت آن حضرت واجب است. پس همان گونه که معرفت به امام معصوم واجب است، آگاهی به مقام و جایگاه حضرت عباس (سلام الله علیه) ضروری و واجب می شود.

و از همین روی است، که تا کسی اطلاع از مقام و منزلت آن حضرت نداشته باشد، محال است بتواند از مقام و منزلت حضرت ابا عبد الله (صلوات الله علیه) آگاهی یابد. و هرگاه کسی بخواهد «عبد صالح» شود، باید معرفت نسبت به امام معصوم (صلوات الله علیه) داشته باشد و «عبد صالح» شدن بدون معرفت به منزلت و مقام امامان معصوم (صلوات الله علیهم) محال است، چرا که آنان رکن «توحید»، «امامت» و «ولایت» هستند، و بدون آن هیچ انسانی «عبد صالح» نمی شود.

## 76- معنای «عبد صالح»

«عبد صالح» غیر از «عمل صالح» است، عدالت ورزیدن، ترحم، نماز خواندن و... کرداری است نیکو، و عملی است صالح. انسانی را که ذات او پاک، و شخصیت او از هرگونه زشتی و کژی دور باشد، «عبد صالح» و بنده نیکو میگویند.

ص: 359

---

1- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت عباس (سلام الله علیه).

بنابراین «کردار نیک» غیر از «انسان نیک» است. چرا که ممکن است کردار نیک از انسانی پلید سر بزند. و یا بر اثر لغزش کرداری زشت از انسانی نیک بروز کند. و زیباترین حقیقت آن است که کرداری نیک از آدمی نیک سرشت، به ظهور برسد. و این وقتی است که انسان در باطنش نور «ولایت» بدرخشد، و کردارش بر اساس فرمان امامت بروز نماید، یعنی از جهت روحی و حیث کرداری «تسلیم» در مقابل خدا و حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله باشد. و گرنه ممکن است کرداری نیک از انسانی که سرشت پاک ندارد ظاهر شود، مانند کسی که در صف اول نماز جماعت شرکت کند، اما پاک سرشت نباشد و هدف او ارائه عمل به دیگران باشد چنین کسی نمی تواند خلوص داشته باشد، و نمازش ریایی است، چونان اناری که ظاهرش زیبا است اما باطنش سیاه و خاکستر است.

پس باید اول «عبد صالح» شد، آنگاه عمل صالح انجام داد، که فرمودند: «إنما الأعمال بالنیات»، نیت و قصد، در حقیقت روح عمل است که ریشه در جان «عبد صالح» دارد پس اگر عمل صالح باشد، اما جان آن عمل فاسد باشد، عمل صالح پوستی است زیبا، که جانی خبیث در آن دمیده شده است. از همین روی عمل صالح وقتی طیب و پاک و حی است که از روح آن، یعنی از نیت پاک حی و طیب سرچشمه گرفته باشد.

### 77- جایگاه حضرت عباس در عالم «ملک» و «ملکوت» و «قیامت»

تمام هستی ظاهری دارد که آن را «عالم ملک» گویند و دارای باطنی و حقیقتی است که «عالم ملکوت» خوانند، و «عالم قیامت» که روز آشکار شدن حقیقتهای عالم است، و زمام همه این عوالم به دست الهی است که «(1)» و «فَسَدَّ بَحَانَ الَّذِي بَيَّدَهُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (2)

و هویدا است که در عالم آفرینش، آفریده ها هم از جهت ظاهر و هم از جهت باطن متفاوت آفریده شده اند، ولی بعضی از مخلوقات الهی از چنان شأن و جایگاهی برخوردارند که هیچ آفریده ای را با آنها قیاس نتوان کرد مگر در یک چیز و آن مخلوق بودن است. مثلاً

ص: 360

1- مؤمنون / 88 .

2- یس / 83.

قرآن کریم که ظاهر آن، مانند دیگر کتابها، در قفسه کتاب گذاشته می شود، نوشته و یا طبع می شود، اما همین قرآن در ظاهر با کتابهای دیگر تفاوتهای فراوانی دارد. نجس کردن، توهین به آن و یا مس آن برای غیر انسان طاهر، حرام است. و یا این که تمام کلمات آن نورانی است، و با همین حجم محدود، علوم نامنتهائی را دربردارد، که «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَأْسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (1) و «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» (2) است، و این حقایق را «عقلهای مردان عادی نمی تواند بفهمد» (3) و باطن آن «نور» است که «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (4) و در قیامت به صورتی زیبا برای اهل قرآن جلوه نمایی می کند (5).

و بر همین میزان چهارده نور پاک هستند، که ظاهری دارند که در این عالم ملک جلوه نموده اند، گرچه همین ظاهر ملکی و بشری آنها با دیگران متفاوت است و آنها در حقیقت و باطن عالم ملکوت، نور جلال و جمال الهی می باشند (6). و از همین روی فرمودند: «لا يقاس بناهل البيت أحد» همان گونه که هیچ کتابی با «قرآن کریم» قابل مقایسه نیست و از آنجا که آقا و سرور و مولای ما حضرت عباس (سلام الله علیه)، بعد از امامان معصوم از جایگاه بلند و بزرگی برخوردار است که نزدیک به مقام و جایگاه امام معصوم است، از این قاعده مستثنا نیست، از همین روی او را ظاهری است، همان گونه او را باطن و ملکوتی است، و حقیقت او در قیامت آشکار می شود.

بررسی و پژوهشی عمیق ما را به ظاهر و باطن و حقیقت آن حضرت به گونه ای رهنمون می کند که عقل از درک آن عاجز و هوش از سر انسان می گریزد و انسان را با حیرانی و دهشتزدگی بزرگی، روبرو می کند که مقابل عظمت و جلالت آن بزرگوار زانوی ادب، بر زمین بزند. برای روشن شدن این حقیقت به نمونه هایی از این واقعیت در عالم ظاهر و ملک و عالم ملکوت و عالم قیامت به اختصار اشاره می شود تا معلوم شود آقای ما کیست.

ص: 361

1- انعام / 59.

2- نحل / 89

3- اصول کافی ج 1: 49 «کتاب فضل العلم، باب الرد إلى الكتاب و السنه»

4- واقعه / 79.

5- اصول کافی ج 2: 436، کتاب فضل القرآن، حدیث: 2.

6- ر، ک «سقای معرفت ج 2»

## 78- ویژگی اول؛ «شُرکت در غسل امام حسن مجتبی (صلوات الله علیه)»

غسل امام را فقط امام می تواند انجام دهد. این ویژگی را بهتر آن است که از قلم دانشمند ژرف اندیش سید مقرر قدس سره بهره ببریم:

«و به سبب همین مراتب عالی است که اهل البیت (صلوات الله علیهم)، او را در کارهای بلندمرتبه خود، که افراد عادی را در آن وارد نمی کردند، شرکت می بخشیدند. که از آن جمله است. مشارکت او در غسل حضرت امام حسن مجتبی (صلوات الله علیه) با حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه)

و خواننده بعد از اینکه مرتب امامت و مقام دست نیافتنی امام را دانست و توجه نمود که امر تغسیل و تکفین امام را جز امام انجام نمی دهد، و چاره ای یابد جز آنکه اذعان آورد کسی که در کنار حجت معصوم بدین امر می پردازد، بزرگ ترین فرد در عالم وجود، بعد از ائمه طاهرین (صلوات الله علیه) می باشد...»<sup>(1)</sup>

## 79- ویژگی دوم «دفن آن بزرگوار توسط امام معصوم»

یکی از ویژگیهای معصوم آن است که غسل، کفن، نماز و دفن او را باید معصوم انجام دهد. و این حقیقتی است که به نور عقل و روشنی نقل باید بر آن اعتقاد کرد. زیرا جسم معصوم در این چهار حالت، خصوصیات دارد که هیچ کس غیر از معصوم تحمل دیدن آن را ندارد، و از همین رو وقتی ابن عباس بن عبدالمطلب در غسل دادن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت مرتضی علی (صلوات الله علیه) کمک می کرد، چشمان او را بست، چرا که در آن حال اگر چشمش به بدن مقدس حضرت محمد صلی الله علیه و آله می افتاد، کور می شد.<sup>(2)</sup>

از همین روی اعتقاد همگی دانشمندان شیعه، بر آن است که «امام را فقط امام می تواند غسل، کفن، نماز و دفن نماید.» جناب شیخ اقدم اجل کلینی قدس سره در «اصول کافی»، «کتاب الحججه» عنوانی را به نام «إن الامام لا یغسله إلا الامام» مطرح کرده است.

ص: 362

1- عباس بن علی (سلام الله علیه): 129 سردار کربلا: 241، به نقل از «ذخائر العقبی، 141»

2- ترتیب الامالی ج 2: 578، حدیث 1064، به نقل از «امالی الطوسی، مجلس 35، حدیث 9»، این روایت در کافی ج 3: 221، کتاب الجنائز» نیز نقل شده است.



بلکه یکی از نشانه های امامت امام، حضوراوست در نزد امام پیشین که از دنیا رفته برای غسل و کفن و دفن او، و یکی از مهم ترین دستاویز شیعیان، برای معرفت امام روزگار خویش همین نکته بوده است. به ویژه آن زمان هایی که شناخت امام بسیار سخت بوده است. مثل امامت امام هشتم (صلوات الله علیه) و امامت حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

## 80- آمدن امام سجاد صلوات الله علیه برای دفن شهدای کربلا

وقتی حضرت امام کاظم (صلوات الله علیه) در بغداد به شهادت رسیدند، گفتگو در امامت بالا گرفت، تا آنجا که گروهی منکر امامت امام رضا (صلوات الله علیه) شدند. که آنها را «واقفیه» نام نهادند. در همان روزهای اولیه شهادت امام کاظم (صلوات الله علیه) سه نفرشان به نزد حضرت امام هشتم (صلوات الله علیه) شرفیاب شدند و در همین موضوع با حضرت رضا (صلوات الله علیه) به گفتگو پرداختند. یکی از محورهایی که از آن بحث به میان آمد، آمدن حضرت علی بن الحسین (صلوات الله علیه) به کربلا، برای دفن حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) بود.

علی بن ابی حمزه بطائنی(1) به امام هشتم (صلوات الله علیه) گفت:

«همانا ما روایت می کنیم از پدران شما [که فرموده اند]: «إن الأمام لایلی أمره إلا الامام؛ همانا امام عهده دار کارهای او [مانند: غسل، کفن، نماز و دفن] نمی شود مگر امامی که مثل او باشد.»

امام هشتم (صلوات الله علیه) به او فرمودند: مرا آگاه کن از حضرت حسین بن علی (صلوات الله علیهما) آیا امام بود یا نه؟ علی بن ابی حمزه گفت: آری امام بود. حضرت امام رضا (صلوات الله علیه) به او فرمودند: پس چه کسی امور او را به عهده گرفت؟ ابن ابی حمزه گفت: حضرت علی بن حسین (صلوات الله علیه) امام فرمودند: امام زین العابدین (صلوات الله علیه) کجا بودند؟ ابن ابی حمزه گفت: در کوفه به دستور عبید الله بن زیاد زندانی بودند. آن حضرت از زندان خارج شدند و

ص: 363

---

1- وی منکر امامت حضرت امام علی بن موسی الرضا (صلوات الله علیهما) شد، و حرص به مال دنیا باعث جهنمی شدنش شد، زیرا سی هزار دینار طلا از اموال امام کاظم (صلوات الله علیه) در نزدش بود، و همین علت «واقفی» شدنش بود. (منتهی المقال ج 4: 328).

برای دفن و کفن پدر بزرگوارشان به کربلا آمدند، و لشکر ابن زیاد ندانستند. (1)

امام هشتم (صلوات الله علیه) به او فرمودند:

«وقتی برای حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) ممکن باشد که از کوفه به کربلا بیایند، با اینکه در غل و زنجیروزدان بودند، پس برای صاحب این امر [که خود آن حضرت می باشند] ممکن است که به بغداد برود و عهده دار امور پدرش [امام کاظم (صلوات الله علیه)] بشود و [به مدینه] بازگردد و حال آنکه نه در حبس بود و نه در اسارت...» (2)

بنابراین آمدن حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) به کربلا برای دفن شهدا، علاوه بر اینکه برخاسته از اعتقادات صحیح ما شیعیان است، از مسلمات نزد تمام گروه های شیعی است. بر همین اساس حضرت علی بن موسی الرضا (صلوات الله علیه) در مناظره و گفتگو با منکرین امامت حضرتش، رفتن خود را به طور معجزه آسا به رفتن جد بزرگوارشان به کربلا تشبیه می کنند.

اما شرح و تفصیل آمدن حضرت زین العابدین (صلوات الله علیه) و چگونگی دفن شهدارادانشمندان «مقتل نگار» با اندک تفاوتی در نقل به تحریر کشیده اند.

## 81- بنی اسد و دفن شهدا

پیش از این اشاره شد که وقتی زنان و دختران بنی اسد عازم دفن شهدا شدند، غیرت مردان آن قوم به جوش آمد و به کمک زنان قوم خود به قتلگاه آمدند. دیدند:

قتلگاهی کشتهای عریان در او \*\*\* بحر خونی گوهر غلطان در او قتلگاهی تن در او، بی سر همه \*\*\* پایمال لشکر کافر همه

بدنهایی دیدند منور، اما بعضی از آنها به مانند پیر مرد هشتاد ساله، و بعضی کودکان سه ساله، جوانانی نارس، هرکدام چونان برگ خزان در هم ریخته اند. عقلها از سر رفت و

ص: 364

1- از گفتار علی بن ابی حمزه بطنانی آشکار می شود، که آمدن امام سجاد (صلوات الله علیه) به کربلا برای دفن شهدا برای شیعیان آن روزگار به اندازه ای روشن و آشکار بوده، که امام هشتم (صلوات الله علیه) تشریف بردن خود را به بغداد برای به عهده گرفتن امور حضرت امام کاظم (صلوات الله علیه) از طریق معجزه به آن مستند می کنند. و ابن ابی حمزه مجبور به پذیرفتن آن می شود ولی متأسفانه برای تصرف در هم و دنیار به امامت امام هشتم (صلوات الله علیه) سر فرود نیاورد، و منکر آن حضرت شد.

2- اختیار معرفه الرجال ج 2: 764، و عیون اخبار الرضا.

ندانستند و نمی توانستند، بدنهای مقدس شهدا را از هم تمییز دهند، چه کنند؟

ناگهان گلگون سواری باشتاب\*\*\* شد عیان بر رخ برافکننده نقاب

آن سوار عالی مقدار میان قتلگاه رسید، اجساد شهیدان را دید.

بسان حضرت یعقوب ناله سر می کرد\*\*\* که او پسر پسر و این پدر پدر می کرد

به سر عمامه سبزی و لیک ژولیده\*\*\* بسان چشم غزالان سیاه پوشیده

فرمود چرا حیرانید؟ قوم بنی اسد شرح ماجرا را گفتند: و اینکه آمدیم برای دفن شهدا، اما نمی دانیم که این بدنها از آن کیست؟ آقا کدام است و غلام کدام؟ حضرت فرمودند: همه را من می شناسم. یک یک شهدا را آوردند، و امام معرفی کردند و آن قوم آنها را دفن کردند.

ناگهان شد بانک و او بیلا بلند\*\*\* از تمام آن گروه مستمند

پیکری دیدند افتاده به خاک\*\*\* قطعه قطعه پاره پاره چاک چاک

از حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) پرسیدند، ای سرور و آقای ما، این بدن، که با دیگر شهدا فرق دارد، و او را جلال و عظمتی است که در دیگر بدنها نیست، از آن کیست؟

بزرگ مصیبتی شد، هنگامی که چشم مبارک حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) بر بدن مقدس پدر (صلوات الله علیه) افتاد، بدن ایشان را در آغوش کشید و چه نجواها کرد. و چه ناله ها زد:

آن تن صد پاره را در برگرفت\*\*\* ناله های دلخراش از سر گرفت

گفت این خود مایه جان من است\*\*\* جان فدای این که جانان من است

این تن قربانی جان وفا است\*\*\* این شهید خنجر قوم دغا است

این که افکنده مرا در شور و شین\*\*\* ای مسلمانان حسین است این حسین

دفن این تن جز مرا مقدور نیست\*\*\* غیر من این گنج را گنجور نیست

پس شماها ای گروه اشکبار\*\*\* ایستید از کرد من در یک کنار

تاکنم از پرده دل کفن او\*\*\* خاکی افشانم به سر در دفن او

غیر من لایق نباشد این مقام\*\*\* لایلی امر الإمام إلا الامام (1)

1- ریاض القدس ج 1 : 231 اشاره است به حدیث شریفی که سابقا گفته شد، «هیچ کس نمی تواند عهده دار امر امام شود مگر امام» یعنی کفن و دفن امام معصوم را باید امام معصوم به عهده گیرد.

بنی اسد قبل از آمدن حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) هرچه خواستند بدن امام را جا به جا کنند نتوانستند از همین روی وقتی امام می خواستند بدن اقدس حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه) را دفن کنند، بنی اسد خواستند به آن حضرت کمک کنند. حضرت فرمودند: من امر او را کفایت می کنم. آن قوم به حضرت عرض کردند.

ای برادر عرب چگونه به تنهایی می توانی دفن کنی و حال آنکه ما همگی هرچه کردیم نتوانستیم آن بدن را حرکت دهیم.

حضرت گریه شدیدی کردند و فرمودند: با من کسی هست که کمک کند، پس دو دست مبارک را زیر بدن [آن حضرت نموده] و فرمودند: «بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی مله رسول الله هذا ما وعدنا الله ورسوله ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» پس به تنهایی بلند کردند و احدی از ما شرکت در آن نداشت...» (1).

هیكل توحيد و نقش کبریا\*\*\* کرد مأوی در حصیر بوريا

هاتفی زد بانگ بهر آن جناب\*\*\* رب الارباب است این، ماللتراب (2)

## 82- آمدن حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) بر بالین علمدار

هنگامی که آن حضرت از دفن شهدا و حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) فراغت جستند. تشریف آوردند کنار نهر علقمه، همین که بالین سر عمو رسیدند:

«فانحنی علیه و جعل ینتحب و یقول: یا عماه! لیتک تنظر حال الحرم و البنات و هن ینادین: واغربتاه»؛ (3)

خم شد و با صدای بلند گریست و می فرمود: ای عمو کاش بر حال [اهل] حرم و دختران نگاهی می کردی که چگونه فریاد میزنند: واغربتاه.

پس حضرت دستور دادند لحدی آماده کردند، و خود آن بزرگوار آن حضرت را به تنهایی دفن نمودند. (4)

ص: 366

1- رمز المصیبه ج 3: 76 و 77 به نقل از «الایقاد» شاه عبد العظیمی.

2- ریاض القدس ج 2: 221

3- بطل العلقمی ج 3: 266، کبریت احمر: 495، اسرار الشهاده ج 3: 171

4- همان و رمز المصیبه ج 3: 78

و این نکته ای است که نباید از آن غفلت کرد، و رازی است که هر کس نتواند، رمزش را بگشاید. چرا که حضرت عباس (سلام الله علیه) از چنان مقامی برخوردار بود که امام معصوم او را به خاک سپرد. اما فهم این مقام را چه کسی توان فهم دارد؟ مگر اینکه پیامبر مرسل باشد، یا فرشته مقرب، یا مؤمنی که خداوند جانش را آزموده باشد، چرا که همان گونه که کلام آن بزرگواران «صعب» است، درک رفتار آنها نیز برای همه ممکن نیست.

### 83- عالم ملکوت و ویژگی حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

یکی از ویژگیهای مهم و قابل دقت آن حضرت، فرمایش حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) است که در یکی از فرازهای زیارت نامه ای که به جناب ابی حمزه ثمالی دستور دادند خطاب به حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) می فرمایند:

«رفع ذکرک فی علیین»؛ خداوند یادت را در علیین بلند گرداند.

و در بعضی از نسخه های این زیارت شریفه آمده است: «رفع ذکرک فی العالمین»؛ خداوند یادت را در جهانها بلند گرداند. آنچه باید فهمید اینکه «رفعت ذکر» چیست؟ عالم علیین چه عالمی است؟ و چرا به آن حضرت، چنین مقامی عطا شده است؟ و این بلندی یاد آن حضرت، چگونه است؟ اگر بخواهی راز این حقیقت را دریابی، باید در آیه شریفه: «**وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ**» (1) و آیه شریفه: «**كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبِيَاءِ لَفِي عَلِيَيْنِ \* وَمَا أَذْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ**» (2) اندیشه کنی و از آنجا به این فراز از زیارت منتقل شوی، شاید راهی گشوده شود.

ولی آنچه آشکار است آنکه «عالم علیین» عالم ملک نیست، بلکه از جهان باطن و عالم ملکوت به شمار می رود، و در آن جهان که جهان نیکان و مقربان و جایگاه کتاب اعمال پاکان است، و عالم بلندی است و ساکنان آن همه از مقربان درگاه حضرت حق جل جلاله هستند، خداوند، یاد آقا و مولی و سرور ما را در آنجا بلند مرتبه گردانیده است.

ص: 367

1- سوره انشراح.

2- مطفین / 18.

«علیین» در فرهنگ عرب، یعنی مراتب بلند و عالی که همراه با جلال و شکوه است (1)، مثلاً فرمانده کل قوا، علاوه بر اینکه مرتبه عالی و بلندی است، دارای شکوه و جلال نیز هست، به خلاف مرتبه رئیس الوزرای، که مرتبه بلندی است اما از شکوه و جلال برخوردار نیست. بنابراین هرگاه عالی ترین مراتب همراه با شکوه و جلال باشد آن را «علیین» می گویند، درک این مراتب عالیّه فقط به مشاهده است، و قلم و زبان از وصف آن ناتوان می باشد.

یکی از ویژگیهای «علیین» آن است که «نامه عمل ابرار و نیکوکاران در آن قرار دارد و تو نمی دانی «علیین» چیست، کتاب تمام اعمال نیکوکاران در آن گردآوری می شود، آن کتاب اعمال بندگان الهی را مقربان درگاه خداوند مشاهده می کنند. (2)

بنابراین «علیین» جایگاهی است که نامه عمل ابرار در آن قرار دارد، و مقربان درگاه ایزد منان در آنجا حضور دارند، و آن نامه اعمال را مشاهده می کنند، و در آنجا نام حضرت ابا الفضل را خداوند رفعت بخشیده، چرا که خداوند او و نامه عملش را بلند مرتبه کرده و همین باعث شده که ساکنان آن جایگاه باشکوه، به امر الهی یاد او را به بزرگی یاد کنند. و وقتی در آن جایگاه بالا و شکوه مند که ساکنانش همگی مقربان درگاه حضرت عزت هستند، یادش را رفیع می یابند؛ ساکنان عوالم دیگر به طریق اولی نامش را به بلندی یاد می کنند.

شاعر دلسوخته حسینی چه زیبا سرود:

رفعت ذکرش نگر در نه فلک \*\*\* سرخوش از جام وصالش هر ملک

شور نامش را نگر در آسمان \*\*\* کیست این مخلوق حق، این لامکان

بر بلندای فلک این زمزمه است \*\*\* معرفت در جام شاه علقمه است

بر خرد فریاد لاهوتی زدم \*\*\* آتشی بر عقل ناسوتی زدم

نعره و سوز و نیازی درگرفت \*\*\* از مرامش جام دل آتش گرفت

ص: 368

1- مجمع البیان ج: 332

2- مطفین / 18: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنَ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُونَ، كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»

در سماوات و زمین و در زمان\*\*\* در تمامی ملل، جمله جهان

در کلیسا، بتکده، آتشکده\*\*\* در دل هر عاشق سودا زده

بر درش افتاده هر شاه و گدا\*\*\* خیمه اش بر مردمان دارالشفاء

کیست یا رب این چنین بی دست و سر\*\*\* برده عقل و دل ز ابناء بشر

در سماوات و زمین نامش برند\*\*\* درد عشقش را به جانها می خرنند

پس ندا آمد ز ساقی ولا\*\*\* حضرت صادق امام ماسوی

ذکر او بر برج علیین بود\*\*\* هر ملک از ذکر او گیرد مدد

او اباالفضل است سالار حسین\*\*\* تک یل دشت بلانور دو عین(1)

### 85- عالم «قیامت» و ویژگی حضرت عباس (سلام الله علیه)

منزلت و جایگاه حضرت عباس (سلام الله علیه) نزد خدای متعال چنان بلند مرتبه است که تمامی شهدا آرزوی آن جایگاه را در دل خود دارند، و این حقیقتی که حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) از آن پرده برداشتند و فرمودند: «إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَنْزِلَةٍ يَغْبِطُهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» واز نشانه های آن جایگاه یکی آن است که «یاد او را در «علیین» رفیع گردانده» و در قیامت به او «دو بال عنایت میکنند که در بهشت به پرواز درمی آید.»

و این رتبه، رتبه ای است که عالم دنیا به خاطر کوچکی و تنگی آن نمی تواند آن را تحمل کند و قیامت که «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»(2) است، این سر الهی - منزلت حضرت قمر بنی هاشم در نزد خداوند متعال - آشکار می شود.

### 86- گردآوری مطالب پیشین

از آنچه گفته آمد، به روشنی این نکته را در می یابیم که کردار حضرت عباس (سلام الله علیه) در

ص: 369

1- اثر ذوق لطیف فاضل محترم، جناب آقای محمد کاظم فخار (سلمه الله).

2- طارق / 9.



دوران زندگانی مبارکشان به ویژه روز عاشورا از چنان عظمتی برخوردار است که موجب شده «یادش در علین رفیع شود» و «منزلتی نزد خدا بیابد که همه شهیدان بر آن رشک برند» و «معرفت او لازم شود» و «هتک حرمتش مساوی با هتک حرمت اسلام گردد» و او دارای «قوت و صلابت ایمان باشد.»

بنابراین «ایثاری» که در کربلا در مقابل مولی و سرور خود حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) و یاران و اهل حرم آن حضرت ابراز کرد، با ایثار هیچ ایثارگری قابل مقایسه نباشد. چرا که او «همه هستی خود را ایثار کرد و خوب از عهده آن برآمد. (1)» تا آنجا که جان خود را فدیة و قربانی حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) نمود.

## 87- محور چهارم، «و فدی اُخاه بنفسه...»

ابن فارس در معنای «فدا» می گوید:

«الفاء و الدال و الحرف المعتل [ای الیاء] کلماتان متباینان، فالاولی: أن يجعل شی مکان شی حمی له، و الاخری: شی من الطعام»؛ (2)

«فاء» و «دال» و «ی» دو لفظ از آن تشکیل می شود که در معنا با همدیگر تضاد و تفاوت دارند، واژه اول، به معنی اینکه چیزی جای چیزی دیگری قرار بگیرد به منظور حمایت کردن، و دیگر واژه به معنای اندکی از خوردنیها است.

ابن منظور می گوید:

«الفداء: أن تشتريه... فدیته بایی و أمی و فدیته بمالی کانه اشتريته و خلصته به... و قوله عز وجل: «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» أي جعلنا الذبیح فداء له و خلصنا من الذبیح... وافتدی بكذا اذا تحاماه و انزوی عنه... فيكون المراد بالفداء التعظیم، و الإكبار لأن الانسان لا يفدی إلا من يعظمه فيبذل نفسه له...»؛ (3)

فداء به معنای خریدن است، وقتی گفته می شود: پدر و مادرم را فدای او کردم، گویا

ص: 370

1- .. فلقد اثر و ابلی...

2- مقایس اللغه ج 4: 483

3- لسان العرب ج 10: 205، «با دقت در کلام این منظور معلوم می شود که گفتار او شرح و توضیح کلام ابن فارس است»

او را خریده و از گرفتاری که داشته، خلاص نموده است، و معنای آیه شریفه: «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» یعنی ذبح بزرگی را به جای حضرت اسماعیل قرار دادیم، و او را از ذبح شدن خلاص کردیم... مقصود از «فداء» تعظیم و بزرگ شمردن است؛ است چرا که انسان خود را فداء کسی نمی کند، مگر اینکه او را بزرگ بدانند، که در این

صورت جانش را در راه نجات او می بخشد.

### 88- تحقیق در معنای «فداء»

بنابر این ریشه و اصل معنای واژه «فداء» عبارت است از اینکه کسی چیزی از خود را مثل مال، یا حتی جان خود را برای نجات کسی و یا برطرف کردن گرفتاری کسی نثار کند، و اگر کسی از جان خود برای حمایت کسی مایه بگذارد، و حاضر باشد برای حفظ و نجات کسی از جان خود بگذرد معلوم می شود، آن شخص بسیار بزرگ و عظیم است. از این روی چون حضرت اسماعیل در نزد خدای عزوجل بزرگ و عظیم بود، برای حفظ جان او، آن گوسفند از بهشت آورده شده تا به جای آن حضرت ذبح شود.

پس اگر گفته می شود: «فداک نفسی» یعنی خدا جانم را عوض جان شما قرار دهد، تا جان شما محفوظ بماند. و البته این در صورتی است که آن شخصی که جانش را فدا می کند، مقصودش تعظیم و بزرگ شمردن آن کس باشد که جان فدایش می شود.

باتوجه به آنچه گفته شد: معلوم می شود که واژه «فداء» گاهی در معنای حقیقی به کار می رود، منتهی به خاطر تعظیم، و گاهی مراد از آن، فقط تعظیم و بزرگ شمردن دیگر شخص است.

### 89- فدایی حضرت امام حسین (صلوات الله علیه)

آنچه در روز عاشورا از جانب حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) به وقوع پیوست، «فداء» به معنای حقیقی آن بود، یعنی واقعا حضرت عباس (سلام الله علیه) برای حمایت و حفظ جان حضرت ابا عبدالله الحسین (صلوات الله علیه)، جان خود را به خاطر عظمت و جلالت آن حضرت عوض جان آن حضرت قرار داد تا جان حضرت سید الشهداء محفوظ باشد.

و لذا در روز عاشورا، هنگامی که از یاران و جوانان بنی هاشم دیگر کسی باقی نمانده بود. و دشمن درصدد برآمد که امام را به شهادت برساند، سرور و آقای ما حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) جان خود را برای حفظ و حمایت و دفاع، عوض جان سرور و آقای مولای خود حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) قرار داد. و در این کردار تا جایی پیش رفت که دو دست مقدسش قطع شد.

## 90- شعاع عظمت حضرت عباس در عصر تاسوعا

اگر از سر کنجکاوی خواسته باشید به یک جلوه از بزرگی و جلالت حضرت ساقی کربلا پی ببرید، باید خود را به عصر تاسوعا در کربلا ببرید، آن هنگامی که خورشید در حال غروب کردن بود، و سپاه کفر یزید به فرمان عمر سعد و شعار «یا خیل الله اركبی و بالجئه ایشری»<sup>(1)</sup> به طرف خیمه های حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) به جنبش درآمدند. و آن هنگام که سبط حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله سر به زانو داشت، و اصحاب و جوانان بنی هاشم به سرکردگی حضرت عباس (سلام الله علیه) به پاسداری خیمه ها مشغول بودند.

عصر آن روزی که اهل حرم - زنان و کودکان - چونان جزیره ای بودند که امواج سهمگین سربازان کفر و عناد از چهار طرف آنان را به هیجان و می داشت. آن کشتی که ناخدایش مظلوم کربلا بود و لنگرگاهش پور علی مرتضی (صلوات الله علیه)، صیحه اسبها از یک طرف چونان رعد، و گرد و غبار برخاسته از حرکت کافران از طرف دیگر چونان ابرهای سیاه و متراکم، قیامت را در چشم اهل حرم مجسم می ساخت. و در مقابل این همه، تک یل ام البنین، چونان خورشید بر اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و اله نور اطمینان می افشاند و غرش نعره او، قلب دشمن را به اضطراب و می داشت.

در این هنگامه محشر، دختر حضرت زهرا (صلوات الله علیها)، زینب کبری علیها السلام به محضر نور الانوار، رکن اصلی عالم امکان و پایه محکم ایمان حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) رسید، و خبر هیجان دشمن را به حضور آن حضرت عرضه داشت:

ص: 372

«یا اخی أما تسع الأصوات قد اقتربت؟!» (1)

ای برادر صداهای دشمن را نمی شنوی که نزدیک شده اند.

صدیقه صغری عقيله اهل بیت رسول الله صلی الله علیه واله، حضرت زینب کبری، نفرمود: «دشمن به ما حمله کرد» بلکه فرمود: «فریادهای دشمن بلند شده و با سرعت نزدیک می شود.» یعنی حمله دشمن را با کنایه و اشاره بیان کرد، چرا که دشمن هر چند شمار آنها زیاد، و تجهیزات آنها بی حد است، اما در مقابل قدرت امام هیچ است، بلکه دشمن در مقابل سردار کربلا چونان گنجشکانی کوچک در مقابل بازی قدرتمند و تیز پرواز می باشند. (2)

امام به او فرمودند:

«رسول خدا صلی الله علیه واله را دیدم... که فرمود: «إنک تروح إلینا»؛ همانا تو به سوی ما رهسپار خواهی بود.»

همین که دختر حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) این سخن برادر شنید،

«فلطمت أخته وجهها و نادت بالویل»؛ (3)

بر صورت خود لطمه زد و فریاد واویلا سرداد.

امام او را فرمودند:

«لیس لک الویل أخیه أسکتی رحم الله»، (4)

ای خواهر، بر تو وای نیست، آرام گیر خدای تو را رحمت فرماید.

در بین گفتگوی دو فرزند حضرت زهرا (صلوات الله علیها)، حضرت عباس (سلام الله علیه) پیش آمد و در این نشست خانوادگی، با ادب هر چه تمامتر - و چه زیبا - عرض کرد: ایران

«یا اخی أتاک القوم»؛ (5) ای برادر این گروه دشمن به نزد شما آمده اند.

بنگر به کلام پور حیدر، که نفرمود: دشمن حمله کرد، بلکه عرض کرد: دشمن به نزد شما

ص: 373

1- همان: 90.

2- حضرت عباس (سلام الله علیه) در خطبه ای که بر بالای بام کعبه خواند فرمود: «لولم تکن مشیه مولای مجبوله من مشیه الرحمن، لوقعت علیکم کالسقر الغضبان علی عصفیر الطیران، اگر مشیت سرورم که سرشته از اراده خدای رحمن است نبود، چونان بازی خشمناک در میان گنجشکان در پرواز در بین شما می افتادم»، سقای معرفت ج 2: 165 و 166

3- همان

4- همان

5- همان

آمده اند. چرا که همه عالم از جمله آن دسته قوم بدسیرت به اذن خدا در تحت ولایت حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) می باشند، و حضرت عباس (سلام الله علیه) به خاطر نافذ البصیره» بودنشان بر این مقام برادر آگاه بودند.

## 91- یا عباس، ارکب - بنفسی أنت یا أخی

امام روی به برادر کرده، فرمودند:

«یا عباس، ارکب - بنفسی أنت یا أخی، حتی تلقاهم و تقول لهم: ما لکم و ما بدا لکم؟ و تسألهم عما جاء بهم»؛ (1)

ای عباس سوار شو - جانم فدایت - و به نزد آن قوم برو، و برگو به آنها: چه می خواهند، و چه پیش آمدی برای آنها پیش آمده؟ و بپرس برای چه آمده اند.

آنچه که در این قطعه تاریخی - آن هم در آن هنگامه استثنایی - جلب توجه می کند. سه ویژگی مهم است: 1. ورود حضرت عباس در جلسه ای که امام و خواهر بزرگوارش بایکدیگر داشتند، و آن حضرت را در جریان حمله دشمن گذاشتن؛ 2. اولین جمله امام به برادر - ارکب بنفسی انت یا اخی - 3. واگذاشتن مهمترین مأموریت در حساسترین موقعیت.

## 92- ویژگی اول: حضور در نشست

اگر اندکی تأمل شود، دریچه هایی از عظمت، شوکت و اهمیت حضرت عباس (سلام الله علیه) بر روی دیدگان قلب گشوده می شود، چرا که در بین اصحاب مردان بزرگی چون حضرت حبیب بن مظاهر، حضور داشتند، و در بین بنی هاشم شخصیت های نام آوری چونان حضرت علی اکبر علیه السلام وجود داشتند. اما هیچ کدام قدم پیش ننهاده، و این پرسشی است که قلب را به طپش واداشته و انسان را حیران می کند. از یک طرف حرکت چندین هزار مرد جنگی برای حمله به کاروانی که هفتاد و دو مرد دارد و بقیه زنان و کودکان هستند. و از سوی دیگر برجسته ترین آفریده الهی که واسطه فیض الهی بر عالم هستی است، یعنی حضرت

ص: 374

---

1- الإرشاد ج 2، 90؛ تاریخ الطبری ج 5: 416.

اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) با دختر بزرگ حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) و حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) یعنی حضرت زینب کبری مشغول گفتگو هستند.

و از محتوای این جلسه همین قدر می دانیم که امام (صلوات الله علیه) خیرازشهادت دادند و اینکه لطمه زدن صدیقه صغری حضرت زینب کبری علیها السلام دیده و فریاد او ایلا شنیده شد. و این خود حکایت از اهمیت آن نشست دارد. این دو امر - حمله دشمن و نشست این خواهر و برادر - فضایی سنگین از حیرت و دلهره را بر مردان ارودی کربلا به وجود آورد. و تنها مردی از آن مردان توان حضور آن محضر را دارد. که مقرب ترین افراد به حضرت سید الشهدا (صلوات الله علیه) و حضرت زینب کبری علیها السلام باشد، و علاوه سنگین ترین مسئولیت را در کربلا به عهده داشته باشد. و او کسی نبود جز سرور و سید و آقا و مولای ما، حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه).

آه چه زیبا بود آن هنگام که سرو بلند ام البنین با قدی رسا، سینه ای ستبر، بازوانی محکم، و شمشیرحمایل، در مقابل دو نور دیده زهرای بتول زانوی ادب بر زمین زد و از محضر مولای خود کسب تکلیف کرد. چه اشکهای شوقی که از دیدگان مردان مرد کربلا - فرو ریخته، جانم به قربان چشمهایت ای مسلم بن عوسجه ای حبیب بن مظاهر ای زهیر بن قین وای...، که شکوه گرد آمدن سه نور دیده حضرت صفدر را به تماشا نشستید، و قربان خاک پایت ای علی اکبر و ای قاسم بن حسن، آن هنگام که بر پای ایستاده و تماشاگر آن صحنه بودید. ای خدای مهربان اگر چه قابل نیم، اما تو خود میدانی که سرگشته آن کویم، به مهربانیت به ما هم لیاقت عطا فرما، تا چشم ما نیز به نور نور دیدگان زهرای بتول منور شود.

به هر حال حضرت عباس (سلام الله علیه) گزارش جنب و جوش لشکر دشمن را به عرض حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) رساند. و حضرت دستورات لازم را صادر فرمودند. ولی قبل از فرمان این جمله مشهور و اعجاب برانگیز را خطاب به برادر فرمودند:

«یا عباس - اركب بنفسی أنت یا أخی»؛

ای عباس - سوار بر اسب شو جانم فدای تو ای برادرم.

بالا برد خدای همیشه لوای تو\*\*\* چون چشم شه فتاد به قد رسای تو

سیمای مرتضی مگر از چهره تو دید\*\*\*گفتا سوار شو که جانم فدای تو(1)

### 93- ویژگی دوم، «ارکب بنفسی أنت یا أخی»

از کلمه «ارکب؛ سوار شو» معلوم می شود، که حضرت عباس (سلام الله علیه) در هنگامی که به محضر امام برای رساندن خبر حمله لشکر دشمن شریفاب شده بودند، از اسب پیاده شده بودند، اما همین که فرمان سوار شدن را صادر می کنند، این جمله نورانی و شگفت آور را نیز بیان می کنند: «...جانم فدایت ای برادرم...»

پیش از این دانستیم که، «فداء» یعنی اینکه کسی برای رهایی و حفظ و دفاع از جان دیگری جان خود را پیشکش کند، و این در صورتی است که انسان برای آن شخص عظمت و شکوه و جلال قائل باشد، و او را برتر بداند، و آنچه مسلم و قطعی است، حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) برتر بلکه در عظمت با هیچ کس حتی حضرت عباس (سلام الله علیه) قابل مقایسه نیستند، پس راز این فرمایش چیست؟ رمز این راز را باید در نقش کلیدی حضرت عباس (سلام الله علیه) در کربلا و «اهمیت» وجودی آن حضرت جستجو نمود.

### 94- نقش کلیدی در کربلا

اهمیت حضرت عباس (سلام الله علیه) خصوصاً در هنگامه کربلا بر همه آشکار بود. چشمهای تمام اهل حرم به وجود آن حضرت دوخته شده بود، و آرامش آنها ریشه در قدرت و شوکت او داشت، و از آن سوی نیز قلب لشکریان دشمن از شنیدن نام عباس به لرزه می افتاد، بر همین اساس بود، که ابن زیاد امان نامه فرستاد، و شاعر عرب چه زیبا این حقیقت را به تصویر کشید و گفت:

اليوم نامت أعين بك كم تنم\*\*\*وتسهدت أخرى فعز منامها(2)

نوشتار دانشمند نامدار و پژوهشگر دریاب، علامه مظفر قدس سره، در توضیح این شعر دیدنی

ص: 376

- 1- اثر ذوق لطیف حضرت حجه الاسلام جناب حاج آقا حسن رجبیان (دام عزه).
- 2- «امروز چشمهایی که به خاطر ترس از تو خواب نمی رفتند، [بعد از شهادت تو] به خواب رفتند، و چشمهای دیگر [که به خاطر وجود تو به خواب می رفتند دیگر] بی خواب شدند، و خوابیدن بر آن چشمان دشوار شد.»



«... افراد بیشمار و کوفیان، و لشکر انبوه آنان، شبها از ترس حضرت یا ابا الفضل (سلام الله علیه) خواب به چشمانشان نمی رفت، زیرا می ترسیدند، آن حضرت به آنها حمله کند، همان گونه که در شب عاشورا بر آنها حمله برد، و با قدرت حیدری آن لشکر در هم تنیده را از هم درید. چونان تبدادی که پره‌های مرغان را برهم بریزد. از همین روی دشمن پی در پی در جستجوی اخبار و عملکرد آن حضرت بود، [جاسوسانی را گمارده بود تا رفت و آمد و عملیات آن حضرت را زیر نظر بگیرند،] آنان همانند مرغ سنگ‌خواره [قطا] که از صیاد خود در هراس است، از جمله آن حضرت نگران بودند.

و خیمه نشینان حرم حسینی مطمئن به نگهبانی و نگهداری آن حضرت بودند، چرا که شیر بر هر کس که در کنام آن در آید می‌گردد. پس تمام اهل حرم به محفوظ بودن خود اطمینان داشتند،... و آنگاه که آن حضرت به شهادت رسید، کار بر عکس شد، آنکه می ترسید آرام گرفت و آنکه آرام بود پریشان شد...» (1).

بنابراین حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) از چنان شخصیتی برخوردار است که دوست و دشمن هر دو چشم به او دوخته اند، دوست دل به حمایت و دفاع او بسته و دشمن از هیمنه او دل افکار است. اگر خواسته باشیم زیباترین و رساترین تعبیر را از موقعیت حضرت عباس (سلام الله علیه) به ویژه در کربلا داشته باشیم باید به این کلام نورانی حضرت ابا عبد الله الحسین (صلوات الله علیه) دقت داشته باشیم، آن هنگام که حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) اجازه میدان خواست، امام (صلوات الله علیه) به شدت گریستند، و فرمودند:

«یا أخی کنت العلامه من عسکری، و مجمع عددنا، فاذا أنت غدوت، یؤول جمعنا إلى الشتات، و عمارتنا إلى الخراب»؛ (2)

ای برادر من تو علامت و نشان لشکر منی، و جایگاه و گردآورنده افراد ما هستی، پس

ص: 377

1- البطل العلقمی ج 3: 546

2- اسرار الشهادة ج 2: 394، وسیله الدارین: 337، اکیلی المصائب: 535 به نقل از «المنتخب للطریحی»: 312»، عوالم ج 17: 284

اگر تو بروی [و شهید شوی] جمع ما متفرق، و آبادی ما تبدیل به خرابه می شود. از این فرمایش امام (صلوات الله علیه) به خوبی استفاده می شود که رکن رکین و ستون اصلی در کربلا آن حضرت است، تا به آنجا که پناه گاه همه بوده است. و با دقت و ژرف اندیشی می توان به نکاتی چند دست یافت که به بعضی از آن در اینجا اشارت می شود.

### 95- نکته اول: «کنت العلامه من عسکری»

روشن است که آخرین شهید کربلا- قبل از شهادت حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه)، حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) بودند. بنابراین آن وقت که آن حضرت اجازه میدان می خواست، هنگامی بوده که تمام اصحاب و بنی هاشم شهید شده بودند. بنابراین از اینکه امام (صلوات الله علیه) می فرمایند: «نماد لشکر من هستی» روشن می شود که علم و نشانه لشکر بودن حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) از آن جهت بوده که او به تنهایی نمادیک لشکراست، و به تنهایی یک لشکر بوده است، و لشکر دشمن از این نماد در وحشت بوده است.

### 96- نکته دوم: «مجمع عددنا»

«عدد» یعنی افراد که به صورت فرد، فرد باشند، و «مجمع» یعنی جایگاهی که آن افراد در آنجا به یکدیگر ضمیمه شده و الفت و محبت بین آنها برقرار می شود، گویا حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) می فرمایند: تا تو هستی، افراد ما به اهل حرم - جمعند، و هرگاه از میان بروی، این اجتماع متفرق شده و از هم می پاشند.

### 97- نکته سوم: «عمارتنا الی الخراب»

تا زمانی که افراد حول یک محور جمع باشند، عمارت و آبادانی برقرار است. و همین که افراد متفرق شدند، عمارت و آبادانی روی به از هم گسستگی آورده و خراب می شود. با رفتن حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) امام بی یار و یاور شدند و تنها و غریب به شهادت رسیدند و در پی آن خیمه ها طعمه آتش کینه حامیان سقیفه شد و آن آبادانی خراب شد.

بنابراین حضرت عباس (سلام الله علیه) عمود و قوام کربلا بوده و هست. که با شکسته شدنش کربلا شکسته شد، و امید حرم ناامید شد، بلکه شهادت آن حضرت، پیشینه شهادت امام حسین (صلوات الله علیه) گردید. (1)

## 98- غبار گرفتگی نور الانوار

آن هنگام که حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) به مصاف دشمن رفت و به شهادت رسید، خورشید نور الانوار امامت و ولایت (2) را غبار گرفت، و اثر خود را در گرفتگی خورشید بر جای گذاشت، و مردم آن را مشاهده نمودند، به بیان دیگر آن هنگام که حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) از زیادی غم و اندوه اجازه میدان خواست و اراده فرموده بود که انتقام خون پاک ترین مردان هستی را از منافقین و کفار حاضر در آن میدان بگیرد، حزن و اندوه بر قلب اقدس امام وارد شد، و گریه زیادی نمود که محاسن شریفش از آشک پر شد، و از آنجا که امام قلب عالم هستی است، حزن و اندوه حضرتش بر تمام عالم اثر کرد، و از آن جمله حزن و اندوه در غبار گرفتگی خورشید ظهور یافت، همانگونه که وقتی حضرت سیدالشهدا (صلوات الله علیه) شهید شد، آثار آن در عالم به طور گوناگون آشکار شد، و یکی از آن نشانه ها کسوف و گرفتگی خورشید بود و دیگر نشانه آن سرخ و خونین شدن زمین و آسمان بود و این نشانه ها به اندازه ای واضح و آشکار بود که حتی دانشمندان سنی مذهب آن را با سندهای متعدد نقل کرده اند از جمله ابن جوزی که از دانشمندان حنبلی مذهب، و دشمنی او با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله معروف است می نویسد:

ص: 379

1- و همان گونه شد که حضرت عباس (سلام الله علیه) بر بام کعبه فرمود: «... کیف یمكن لکم قتل ابی عبدالله الحسین (صلوات الله علیه) ما دمت حیا سلیلا، تعالو أخبرکم بسییله، بادروا قتلی، و اضر بوا عنقی لیحصل مرادکم... چگونه ممکن می شود شهید کردن ابی عبدالله الحسین (صلوات الله علیه) مادامی که من زنده هستم و شمشیرم از غلاف بیرون کشیده باشد، بیاید تا شما را از راه کشتن امام آگاه کنم. بشتابید برای کشتن من و گردنم را بزنید، تا به مقصودتان برسید...» سقای معرفت ج 2: 165، چرا که وقتی حضرت به شهادت رسید یکی از لشکریان یزید به عمر سعد، شهادت امام را تبریک گفت، گفتندش که امام زنده است گفت: عباس که شهید شد یعنی امام شهید شد، همان صفحه 164»

2- در احادیث و روایات گوناگون از حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله به «نور الانوار» تعبیر شده است همان گونه که همین تعبیر را راجع به حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) داریم. «سقای معرفت، ج 2»

«سبب سرخی آسمان آن است که چون کسی غضبناک شود، چشم های او سرخ می شود، و حضرت باری تعالی منزّه از جسمیت است، و در قتل حسین [صلوات الله علیه] غضبناک شد و سرخی را در آسمان که بزرگ ترین مخلوقات او بود، ظاهر ساخت و افق را سرخ ساخت برای بزرگی جنایت.» (1)

بنابراین حزن و اندوه امام از اراده برادر برای جنگ، باعث غبار گرفتگی عالم شد، زیرا قلب عالم هستی را غبار غم گرفت. و مؤید این حقیقت قضیه ای است که تاریخ نگار مشهور و دانشمند پژوهشگر، مرحوم حاج ملا هاشم خراسانی نقل می کند، وی می نویسد:

«محدث جلیل القدر حاج ملا علی تبریزی از سید فاضلی از علماء عرب نقل می کند که جناب «ازری (2)» این مصراع را گفت: «یوم أبو الفضل استجار به الهدی [روز عاشورا] روزی است که نماد هدایت به حضرت عباس (سلام الله علیه) پناه برد.» جناب ازری گمان کرد شاید این مصراع مقبول حضرت سیدالشهدا (صلوات الله علیه) نباشد، لذا مصراع دیگر را نگفت.

حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) را در خواب دید که فرمود: صحیح است، آن چه گفته ای، روز عاشورا من پناه بردم به برادرم ابوالفضل و مصراع دوم را [آن حضرت خود چنین فرمود: «والشمس من كدر العجاج لثامها؛ آن وقت که من پناه بردم به عباس، آفتاب، از تیرگی غبار معرکه کربلا، نقابی پیدا کرده بود.» (3)]

اهمیت حضرت عباس (سلام الله علیه) از یک طرف، و شخصیت والا و بزرگ آن حضرت از طرف دیگر سزاوار احترام است، و همان گونه که گفته شد، واژه «فداء» -جانم به فدایت، قربانت گردم - گاهی برای بزرگ داشت و تعظیم به کار می رود. و از این روی حضرت امام حسین (صلوات الله علیه)، به حضرت عباس (سلام الله علیه) می فرمایند: «بنفسی انت...» و گرنه مسلم

ص: 380

1- إكليل المصاب، 41. به نقل از «تذکره الخواص: 273»

2- محمد الرضا بن عبد الصمد بن مراد الأزری البغدادی، عالمی فاضل و شاعری ادیب بود، وی به سال 1162 هجری قمری متولد و در سال 1240 رحلت نمود. وی معاصر با سید بحر العلوم بوده و قصیده ای بلند در مدح او سروده است. از اشعار او است قصیده ای در شهادت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) که بیت مذکور، از همان قصیده است. «الطلیعه من شعراء الشیعه ج 2: 241» «أعیان الشیعه ج 14: 53»

3- منتخب التواریخ: 335

است که هیچگاه «أشرف» قربانی «شریف» و «اعظم» فدای «عظیم» نمی شود. بلکه کلام امام (صلوات الله علیه) محض احترام گذاشتن به حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) است، از همین روی فقیه سترگ و دانشمند اندیشمند بزرگ میرزا ابوالفضل طهرانی قدس سره (1) می فرماید:

این جمله [بأبی أنت وانی] (2) و مشابه آن مثل «انت بنفسی»، «روحی فداک» [در اصل وضع شده برای دعا.. و معنای آن چنان است که اگر بلایی یا آفتی وارد شود، خدای جان پدر و مادر مرا [و یا جان مرا] فدیة و وقایه [و عوض جان] تو کند، و روح آن دو نفر [و یا روح خودم] آماج تیر آن بلا- شود... [خلاصه این که کاربرد آن بیشتر] در مطلق تعظیم و تجلیل [می باشد]... و مقصود جز جلالت و بزرگی مخاطب نیست... و در این زمان مرسوم شده می نویسند، از قبیل «روحی فداک»... که مقصود [نویسنده] ابدأ از [آن] فدای واقعی نیست، بلکه مراد رعایت عظمت و ملاحظه قدر مکتوب الیه است... (3)

بنابراین مقصود حضرت سید الشهدا (صلوات الله علیه) از این جمله نورانی - یا عباس ارکب بنفسی أنت یا اخی - بزرگ داشت و عظمت بخشودن و آشکار کردن جلالت حضرت عباس (سلام الله علیه) است.

### 99- ویژگی سوم، مهم ترین مأموریت در حساس ترین موقعیت

عصر تاسوعا وقتی لشکر عمر سعد به جانب خیمه های حضرت ابا عبدالله الحسین (صلوات الله علیه) هجوم آورد، بیست نفر از مردان سپاه آن حضرت - که بین آنها حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه و زهیر بن قین حضور داشتند - به سرکردگی حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) در مقابل آن انبوه لشکر صف آرای کرده و مانع از پیشروی آنها شدند. وقتی لشکر دشمن متوقف شد، حضرت عباس (سلام الله علیه) فرمود:

ص: 381

1- وی از شاگردان به نام میرزای بزرگ شیرازی قدس سره به شمار می رود که به سال 1317 قمری در طهران وفات یافت و در صحن امام زاده حمزه در حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد.

2- زیارت عاشورا

3- شفاء الصدور فی شرح زیارت العاشور: 272 «شرح فراز بایی أنت واتی از زیارت عاشورا»

«چه چیزی برایتان پیش آمده؟ و چه می خواهید؟»

گفتند:

«فرمان امیر به ما رسیده که متعرض شما شویم تا شما سر تسلیم فرود آورید یا با شما بجنگیم.»

حضرت فرمود:

«شتاب نکنید، تا نزد مولایم بروم و خواست شما را به محضر او عرض کنم.»

و حرکت کرد و نزد امام آمد تا کسب تکلیف کند. امام فرمودند:

«إرجع اليهم فان استطعت أن توخرهم إلى الغدوه، و تدفعهم عن العشي، لعنا نصلی لربنا اللیله و ندعوه و نستغفره، فهو یعلم أنى قد أحب الصلوه له و تلاوه کتابه والدعا و الاستغفار»؛

بازگرد نزد آنها، و اگر توانستی خواسته آنها را تا فردا به تأخیر انداز، آنها را امشب از ما برگردان، تا امشب را برای پروردگاران نماز گذاریم، و دعا بخوانیم و استغفار نماییم. خدا می داند که همانا من نماز خواندن، و تلاوت قرآن و استغفار را دوست دارم. (1)

نکته: «حضرت فرمودند: از آنها شبی را برای ما مهلت بگیر، بلکه فرمود: خواسته آنها را تا فردا به تأخیر بینداز، و تو گویی که امام می داند که سردارش چنین قدرتی را دارا است.»

حضرت اباالفضل در پی فرمان مولی نزد لشکریان یزید آمد، و خواسته سرور و مولایش را بر آنان تحمیل کرد (2)، و آنان سر تسلیم در مقابل اراده و خواسته آن حضرت فرود آوردند، و حضرت عباس (سلام الله علیه) همراه سفیری از جانب لشکر دشمن به حضور مولی شرفیاب شدند، و آن سفیر از جانب عمر سعد گفت:

«شما تا فردا صبح وقت دارید که تسلیم شوید و یا آماده جنگ باشید.»

ص: 382

1- الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد ج 2: 90؛ تاریخ طبری ج 5: 416

2- با توجه به این جمله شریفه «إن استطعت أن توخرهم إلى الغدوه، و تدفعهم عن العشي» معلوم می شود که امام (صلوات الله علیه) نفرمودند: از آنان بخواه...، بلکه فرموده اگر استطاعت و قدرتی داری [خواسته] آنها را به تأخیر بینداز و آنها را از ما برگردان» و واضح است که این جمله نورانی کنایه از قدرت حضرت عباس (سلام الله علیه) است، و با اندک ریزینی معلوم می شود که حضرت علمدار اراده مولایش را بر آن قوم دغا تحمیل کرد.

نکته: «در فاصله زمانی که حضرت سردار، دررفت و شد بین امام و لشکر دشمن بود، جناب حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین با دشمن به گفتگو پرداختند» (1).

بنابراین در حساس ترین نقطه شروع واقعه عاشورا، حضرت عباس (سلام الله علیه) هم سردار لشکر بود و هم سفیر تام الاختیار امام، و از همین روی یکی از القاب آن حضرت را «سفیر الحسین (صلوات الله علیه)» گفته اند.

نکته: «پیش در آمد واقعه عاشورا، عصر تاسوعا بود که نقطه آغاز آن به نام حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) رقم خورد. و جالب است که نقطه پایانی آن واقعه نیز سکه اش به نام حضرت عباس (سلام الله علیه) خورد، زیرا شب و روز عاشورا با سفارت پور حضرت حیدر (صلوات الله علیه) شروع شد، و آخرین فدایی فرزند حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) نیز یل نامدار حضرت ام البنین علیها السلام بود.»

### 100- سرفرازی بر فراز عالم

انسانها بر چهار دسته اند: 1- کودک منشان محدود 2- فرزندان زمان و مکان 3- مردان فوق زمان و مکان خویشان - مردان فرا زمانی و مکانی.

دسته اول: انسانهای کودک منش، آنها کودکان زمان و مکان خویش اند، که در یک زمان و مکان محدودی زاده و بالیده شده و خزان می گردند. این گونه افراد سرگرم بازیچه فرزندان زمان و مکان خود هستند، به اینکه نانی به دست آورند، و روزگار خویش را یا به سرگرمی های روزمره خویش به سر می کنند، و یا در پی جستجو از اخبار فرزندان زمان خود هستند، روزنامه می خوانند، اخبار گوش می دهند که بدانند فرزندان زمانشان چه گفته اند و چه کرده اند و...

دسته دوم: فرزندان زمان، آنها کسانی هستند که بر زمان و مکان خود چیره شده اند، و دیگران را به خود مشغول نموده اند. مثل رئیس جمهور، رئیس شهر و یا رئیس محله، که توانسته اند بالنده شوند و بر زمان خود سوار شوند، اینها از یک شهرت و یا قدرت معنوی و

ص: 383

یا مادی بهره برده اند و دیگران را به دنبال خود می کشند. اما این گونه افراد از زمان و مکان خود فراتر نمی روند، همانند رییس جمهوری که به مدت 4 یا 8 سال بر کرسی ریاست تکیه می زند، و همه چشم و گوش به او می دوزند، اما همین که از صندلی ریاست پایین آمد، زمانش نیز به پایان می رسد.

دسته سوم: مردان زمان و مکان. این افراد به گونه ای بر بلندای زمان و مکان قرار می گیرند، که انسانهایی که در زمانهای دیگر می آیند آنها را می بینند، فرق نمی کند که این مردان، مردان علم باشند چون بو علی سینا، یا مردان سیاست باشند، مانند کورش، و یا جنایتکار باشند مانند چنگیزخان مغول.

دسته چهارم: انسانهای که از زمان و مکان فراتر رفته و بر فراز عالم هستی - ملک، ملکوت و قیامت - چونان کوهی قد برافراشته اند. این مردان بزرگ و یا بزرگ مردان گیتی را، کسی جز آنان که حاکمان ملک و ملکوت و قیامتند. یعنی چهارده نور پاک (صلوات الله علیهم) نمی تواند بشناسد.

بزرگ مردی که بر تارک عالم ملک، و جهان ملکوت و روز قیامت چونان خورشید فروزنده قد علم کرده و همه عالمیان چشم به عظمت و جلالت او دوخته اند مولا و آقا و سرور ما حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) است، او بلندترین مرد این جهان است چرا که هر کجا می نگری پرچم نامش افراشته، مسلمان و غیر مسلمان چشم به او دوخته و او را می ستایند؛ چرا که هر جا نام حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) آورده شود، انسان به طور ناخود آگاه به یاد حضرتش می افتد، همانند نام «قرآن» که هر جا باشد، «نهج البلاغه» نیز هست. هر جا نام و یاد امام و آقای عالم حضرت سید الشهدا (صلوات الله علیه) بلند شود، یاد و نام سفیر و سردارش نیز بلند می شود.

او در عالم ملکوت نیز بر قله بلند ایستاده که «رفع ذکرک فی علین» و در جهان آخرت نیز منزلتی نزد خدا دارد که همه مبهوت می شوند و شهدا که برترین هستند، غبطه او را می خورند. در اینجا یاد آوری چند نکته ضروری می نماید.

تذکر اول: از آنجا که امامان معصوم (صلوات الله علیهم) محیط بر عالمند. آن بزرگواران از این



قاعده استثناء می باشند چرا که «لا یقاس بهم احد» هیچ کس با آنها مقایسه نمی شود. حتی سرور ما حضرت عباس (سلام الله علیه).

تذکر دوم: بعضی از مردان روزگار، مردان ملکوت نیز هستند. مانند جناب سلمان فارسی، مالک اشتر، محمد بن مسلم، زراره بن اعین، شیخ طوسی و علامه مجلسی. و بعضی فقط مردان ملک و این جهان ظاهری می باشند، مانند، شاه عباس صفوی یا ناصرالدین شاه. اما مردانی نیز هستند که نشان آنها در این عالم بی نشانی آنها است و فقط مردان ملکوتی از رمز و راز آنها سر در می آورند و نشان آنها را پی می گیرند.

تذکر سوم: این تقسیم بندی انسانها در گروه های متفاوت، نسبی است، چرا که بعضی فقط در یک محله، و بعضی در یک شهر و بعضی در یک کشور و گاهی نیز در تمام کشورها نام آورند، و بعضی بر مقطعی از تاریخ و بعضی در تمام تاریخ قابل شناسایی هستند، و آنها را، انسان بر فراز تاریخ می نامند، خواه بلندی آنها به خاطر علم و دانششان باشد چون خواجه نصیر طوسی، و یا به جهت فراست و پاکیشان چونان سید بن طاووس، و یا ظلم و جنایتشان باشد چونان تیمور لنگ، و هیتلر و...

تذکر چهارم: دانستن این نکته ضرورت دارد که مرد روزگار شدن چندان مهم نیست؛ زیرا اگر انسان خیلی هم بزرگ شود و از زمان برتر گردد و دیگران نماد او را ببینند و نامش برند و حالاتش را بدانند، برای او در قبر سودی ندارد، مگر آنکه او را به نیکی یاد کنند و او خداشناس باشد و ولایت مدار، وگرنه آوازه را در قبر چه سود؟!

## 101- ما چه کنیم؟

با پی بردن به عمق آنچه گفته شد، این پرسش در کنج ذهن لانه می کند که ما چه کنیم که از طفل بودن زمان خود خارج شویم؟

پاسخ آن خیلی سخت نیست، فقط یک جو همت، و یک ذره استقامت لازم دارد. و از طرفی راه صحیح را تشخیص دادن. بنابراین اگر می خواهیم از اینکه بازیچه دیگران نباشیم، خود بوده و به بلوغ برسیم و مرد زمانها و مکانها بلکه از مردان ملکوت به شمار آییم و از

غرق شدن در زمان، نجات یابیم، دو کار را هم زمان باید انجام دهیم:

اول آن که به خود و اطرافمان نظری عمیق بیندازیم، و دریابیم که ما آفریده نشده ایم که آلت دست نفسمان باشیم و یا بازیچه دیگران، اگر به خود آییم و از غفلت بگریزیم و هوشیار شویم که در حال غرق شدن در خواسته های کودکانه خود و دیگران می باشیم به فکر نجات می افتیم. که اولین قدم به قول عارفان «یقظه» و بیداری از خواب غفلت است، و چه زیبا فرمود سرور جهان حضرت علی (صلوات الله علیه):

«الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا»؛ (1) مردم خوابند، آنگاه بیدار می شوند که می میرند.

ساعتی در خود نگر تا کیستی \*\*\* از کجایی وز چه جایی چیستی

در جهان بهر چه عمری زیستی \*\*\* این جمع هستی را بزن بر نیستی

از حسابت تا خبردارت کنم

آخر از خود یکقدم برتر گذار \*\*\* این خیالات هوی از سر گذار

کام دنیا را به گاو و خر گذار \*\*\* یک نماز از شوق چون جعفر گذار

تا به خلد عشق طیارت کنم (2)

و چه غصه ها که می خورند از اینکه فرصت های مرد شدن را از دست داده که حضرت فرمودند:

«إضاعة الفرصه غصه»؛ (3) فرصت عمر را از دست دادن غصه خوردن را در پی دارد. چرا که فرصتها چونان ابردر نظر آرام می آیند، ولی به

سرعت از از افق زندگی انسان میگذرند که باز حضرتش فرمودند:

«الفرصه تمر مر السحاب». (4)

دوم: اینکه دریابیم، ما غرق شدگان دریای بی انتهای خواسته های نفس وزمانیم و جستجو کنیم که کشتی نجات بخشمان کیست؟ و در

این بیابان تاریک، نور روشنایی بخشمان در کدامین سوی است، تا دست نیاز به سوی او دراز کنیم و چشم به سوی روشنی او بدوزیم.

ص: 386

1- نهج البلاغه: کلمات قصار.

2- سلوک حضور (بر سجاده شعر) ج 1: 250.

3- همان.

4- همان.

آن کشتی نجات و آن نور روشنی بخش درگاه «رحمه الله الواسعه»، که هم دلسوز است و مهربان، تا آنجا که نورش در همه جا گسترده و کشتی نجات بخشش در همه جا حضور دارد، و آن کربلای حسین و نور نوردیده زهرای بتول (صلوات الله علیها) است، که حضرتش «سفینه نجات» و «مصباح روشنی راه» است پس باید بشتابیم به سوی او و دست بر آن کشتی زینم و چشم و گوش به او بسپاریم، و خود را در فرمان او درآوریم، که ما را از گردباد زمان نجات بخشد و به سوی ملکوت اعلی رهنمون گردد، و از مردان سرافراز عالم ملکوت گرداند، که مرد این جهان شدن چندان مهم نیست، بلکه اصلا اهمیت ندارد.

پس اگر بررسی ما چه کنیم؟ این ناچیز همین سؤال را از مردی ره یافته راه رفته ای پرسیدم او گفت:

«مهر مهر حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) بر جان خود زن، تا به خواسته خود - مرد ملکوت شدن - برسی» (1).

خواهم ای دل محو دیدارت کنم \*\*\* جلوه گاه روی دلدارت کنم

واله آن ماه رخسارت کنم \*\*\* بسته آن زلف طرارت کنم

در بلای عشق دلدارت کنم

تا شوی آواره از شهر و دیار \*\*\* تا شوی بیگانه از خویش و تبار

بگسلی زنجیر عقل و اختیار \*\*\* پس به صحرا سرنهی دیوانه وار

پای بنده یارت کنم (2)

و باید بدانی آن «مهر» بر دست «باب حسین» حضرت عباس (سلام الله علیه) است، که او عبد صالح است و أبالصالح «پدر نیکوکاران» و باده معرفت حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) را باید از دست سقای معرفت یعنی حضرت قمر بنی هاشم نوشید.

اگر مهر حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) در جانی جایگزین شد و قلبی را فرا گرفت، حرارت آن مهر در چنان سینه ای، نشاط می آفریند به گونه ای که داغ آن محسوس و شادابی

ص: 387

---

1- آنچه نوشته شد فهم حقیر بود از بیانات او، وی پیر مردی است که از فناء در عشق کربلا قلبی منور دارد، عمرش دراز و عشقش در فزون باد.

2- سلوک حضور ج 1: 250.

آن فراروی هر انسانی قرار می گیرد، و این حرارت سردناشدنی است، چرا که این محبت، الهی است و این نور خدایی است، و هیچگاه نور خدا خاموش نمی شود. که هر عشقی پایانی دارد، و هر حرارتی فسرده خواهد شد. غیر از مهر حسین که اگر در سینه ای لانه کرد، آن را ملکوتی می کند، و در دیگران نور می آفریند. از همین روی امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند:

«إن لقتل الحسين حراه في قلوب المؤمنين لاتبرد أبدا»<sup>(1)</sup>.

و راز آن حرارت این است که قلب مؤمن ظرف معرفت آن حضرت است، و جالب آنکه، این معرفت در جان مؤمنان مخفی نگاه داشته شده است. دقت کنید در این نکته: محبت حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) در جان ایمانیان آشکار است، اما آنچه پنهان است معرفت آن حضرت است. و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چه زیبا به این حقیقت اشاره فرمودند: مقداد بن اسود کندی می گوید: شنیدم که آن حضرت فرمودند:

«...ان للحسين [صلوات الله علیه] في بواطن المؤمنين معرفه مكتومه...»<sup>(2)</sup>

همانا در جان مؤمنان معرفت امام حسین (صلوات الله علیه) نهان است.

بنابراین، این همه دل بستگی و وابستگی شیعیان به حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) ریشه در جان آنها دارد، گرچه خود نمی دانند، ما می بینیم که شیعیان چقدر شیدای اویند، و هر جا پرچم آن حضرت بلند شود بی اختیار عرض ادب می کنند، اینها همه سر چشمه از محبت آن حضرت دارد، و این محبت ریشه در معرفت ناپیدا .

## 102- روحیه اصحاب در روز عاشورا

بررسی روز عاشورا و حوادثی که در آن اتفاق افتاد، خصوصاً حالات معنوی اصحاب حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) و شجاعت و شهامتی که از خود بروز دادند، کاری بس پردامنه و نیازمند دانسته های فراوانی است که از عهده این قلم خارج است به ویژه اگر

ص: 388

1- مستدرک وسائل الشیعه ج 1: 318.

2- بحار الأنوار ج 43: 271، حدیث 39، صفحه 271 سطر 9» به نقل از «الخرائج و الجرائح ج 2: 841»

خواسته باشیم، حالات و گفتار و کردارهایی که از حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) صادر شده را ترسیم کنیم. آن هم با توجه به اینکه دختران و فرزندان و اهل حرم گوهان آن روزاستثنایی آفرینش بودند. ولی از باب «آب دریا را اگر نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید» و برای تبرک قلم و روحمان و روشن شدن عظمت شهادت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) به بعضی از زوایای آن حادثه عظیم و پرهیمنه خدایی آن هم بسیار مختصر باید پرداخت.

تمامی اصحاب و یاران کربلا از بزرگان میدان دانش، بینش عبادت و اهل قرآن و ولایت بودند، و در شجاعت و شهامت سرآمد مردان روزگار به شمار می روند و بعضی از آنها از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله بودند.

به بیان دیگر: اگر بخواهیم آن حادثه استثنایی تاریخ بشریت را بشناسیم و به عظمت حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) پی ببریم، باید نگاهی به شخصیت هایی که در جان نثاری برای آن حضرت، مردانه پای فشردند و تا آخرین لحظه های حیات عاشقانه گرد وجود مقدس حضرتش چرخیدند، داشته باشیم.

ولی از آنجا که این نوشتار را گنجایش چنین پژوهشی نیست بلکه نیازمند تألیف جداگانه ای است که بحمدالله و المنه، تألیفات گرانمایی در این زمینه به رشته های تحریر کشیده شده است (1)، اما برای اینکه این نوشتار نیز دور نمایی از آن روز پر عظمت داشته باشد به طور فشرده بحث را در سه موضوع - احادیث، متن تاریخ، و نمونه ای از شخصیت های آن واقعه - ادامه می دهیم.

### 103- دو ویژگی شهدای کربلا

شکی نیست که کسانی که در رکاب حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) و به فرمان آن حضرت شهید شدند، دو ویژگی مهم داشتند.

ص: 389

---

1- مثل إِبْصَارِ الْعَيْنِ فِي أَنْصَارِ الْحُسَيْنِ (صلوات الله علیه)، تألیف علامه محقق شیخ طاهر سماوی، انصار الحسین (صلوات الله علیه)... الثوره و الثوار تألیف محقق اندیشمند سید محمد علی الحلو و...

ویژگی اول: برترین شهدای عالمند. اصبح بن نباته می گوید:

«روزی حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) در حالی که دستشان در دست حضرت امام حسن مجتبی (صلوات الله علیه)... فرمودند: آگاه باشید که من می گویم: خیر الخلق بعدی و سیدهم اینی هذا و هو امام کل مؤمن و مولی کل مؤمن بعد وفاتی ألا و أنه سیظلم بعدی كما ظلمت بعد رسول الله صلی الله علیه واله، و خیر الخلق و سیدهم بعد الحسن، اینی أخوه الحسین المظلوم بعد أخیه، المقتول فی أرض کربلا، أما [الا] إنه و أصحابه من ساداه الشهداء یوم القیامه و..»؛<sup>(1)</sup> بهترین خلق بعد از من و سرور آفرینش این فرزندم می باشد [یعنی امام حسن مجتبی (صلوات الله علیه)] و او بعد از من امام و سرور مؤمنان است، آگاه باشید که زود است بعد از من به او ظلم شود همان گونه که من بعد از رسول خدا صلی الله علیه واله مظلوم شدم.

و بهترین خلق خدا و سرور مخلوقات الهی بعد از او فرزندم برادرش [امام] حسین [صلوات الله علیه] است، او در زمین کربلا کشته می شود آگاه باشید که او و اصحابش از سروران شهدا در روز قیامت به شمار می روند».

از همین روی می بینیم که اصحاب آن حضرت از اینکه در رکاب آن حضرت به شهادت می رسند خدای را سپاس میگویند.

حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) می فرمایند:

«من با پدرم بودم در آن شبی که فرادیش به شهادت رسید، آن حضرت به اصحابشان فرمودند: «این تاریکی شب را سپر خود قرار داده [و بروید] زیرا مقصود این لشکر منم. و اگر مرا بکشند، به شما هیچ گونه التفات و توجهی ندارند. [بروید] که شما آزادید.» آنها گفتند: «سوگند به خدای این کار [رفتن ما] شدنی نیست.» حضرت فرمودند: «همه شما [اگر بمانید] کشته خواهید شد و هیچیک از شما باقی نمی ماند.» آنها همگی گفتند: «الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معک»؛ خدای را سپاس که ما را در کشتن شدن با شما شرافت و بزرگی عطا فرمود.»

ص: 390

ویژگی دوم: روز عاشورا و شهادت مردان آن زمین مقدس، و جهاد آن جوانمردان خدایی با هیچ روزی و هیچ جنگ و جهادی هیچ گونه شباهتی ندارد. زیرا مردان هر جهاد و مبارزه و قتال و جنگی به امید پیروزی بر حریف خود پای به میدان جنگ میگذارند، اما در کربلا همه مردان آن وادی برای کشته شدن پای به میدان می گذاشتند، میکشیدند تا کشته شوند، آنها نمی کشتند تا زنده بمانند، و مقصود آنها از این همه تلاش این بود که جان امام عصر خود را حفظ کنند. و حال آنکه خود آن امام معصوم (صلوات الله علیه) بارها فرموده بود، که کشته خواهید شد. مثل اینکه فرمود: «سوگند به آنکه جان حسین در دست او است، حکومت بنی امیه استوار نمی شود مگر اینکه مرا بکشند و آنها قاتل من هستند.» (1) و مرا خواهند کشت.

و یا اینکه به اصحاب خود فرمودند:

«ما أرانی إلا مقتولاً»؛

کسی مرا نمی بیند مگر اینکه کشته شده باشم. (2)

بنابراین اصحاب می دانستند که کشته خواهند شد و می دانستند که حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) نیز کشته می شود. و این کشته شدن، آن قدر اهمیت داشت که باید اذن آن از طرف خدای متعال داده شود، و در روز عاشورا خدای متعال این اذن را عنایت فرمود.

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرمایند:

«امام حسین (صلوات الله علیه) نماز صبح را خواندند، سپس رو کردند به اصحاب و فرمودند: «إن الله قد أذن فی قتلکم (3) فغلیکم بالصبر»؛ (4) خداوند متعال کشته شدن شما را رخصت داد. پس بر شما باد به صبر و بردباری.» .

ص: 391

---

1- کامل الزیارات: 152 و 153، «باب 23 حدیث 17 و 19»

2- کامل الزیارات: 152 و 153، «باب 23 حدیث 17 و 19»

3- «قتل» مصدر مجهول است، یعنی کشته شدن مثلاً گاهی گفته می شود: «زدن زید قبیح است» و گاهی گفته می شود «زده شدن زید قبیح است» بر همین اساس «قتل» مصدر است که می شود آن را اینگونه معنا کرد «کشتن» که مصدر معلوم است، «کشته شدن» که مصدر مجهول است، و سیاق کلام در این حدیث شریف دلالت میکند که «قتلکم» یعنی کشته شدن شما که مصدر مجهول می باشد

4- همان: و این حدیث شریف در کتاب شریف «کامل الزیارة» با چهار سند نقل شده است.

برای حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) خطاب به اصحاب بزرگوار خود که بعضی از آنها از بزرگان حدیث و قرآن و فهم و دانش بودند و بعضی علم بلایا و منایا داشتند، جمله ای فرموده که برای شیعیان دل انگیز و زیبا است و آن اینکه فرمودند: «إن الله قد أذن فی قتلکم...» خدا اذن به کشته شدن شما داد، این که امام می فرمایند: «خدا اذن داد...» به ما می فهماند، که آن حضرت «خزانه علم الله» و «مشیه الله» و «محدث» از طرف خدا و «باب الله» و «عین الله» و «اذن الله» و... می باشند. «آنها که منکرند بگو رویه رو کنند.»

و این نکته بس شگفت است، چرا که در جهاد همه مجاهدین، یک حکم کلی وجود دارد که از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه واله و یا امام معصوم (صلوات الله علیه) صادر می شده است، اما در کشته شدن عاشوراییان، رخصت ویژه از جانب الهی داده شد، آن هم در صبح روز عظیم کربلا و این هم دلیل دیگری است بر استثنایی بودن واقعه عاشورا. و اگر تأملی دقیق بر همین کلمه شریفه - إن الله قد أذن فی قتلکم - شود، چشمه هایی از جلال و عظمت و فضایل حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) و اصحاب آن حضرت گشوده می شود، تا رزق و روزی چه کسی باشد؟

#### 104- نکته ای لطیف، در جمع بین سه حدیث

حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) به اصحاب باوفای خود که همگی در کربلا شهید شدند سه خطابه داشته اند.

خطاب اول: در شب عاشورا روی به اصحاب بزرگوار خود کرده، فرمودند:

«...أما بعد: فإني لا أعلم أصحاباً أوفى ولا خيراً من أصحابي، ولا أهل بيت أبر ولا أوفى من أهل بيتي، فجزاكم الله عني خيراً، ألا واني لا ظن أنه آخريوم لنا من هؤلاء. ألا واني قد أذنت لكم، فانطلقوا، جميعاً في حل، ليس عيكم حرج مني ذمام، هذا الليل قد غشيكم فاتخذوه جملاً» (1)

بعد از حمد و ثنای خدای و صلوات بر سولش و آل او: همانا من اصحابی با وفاتر

ص: 392



و نیکوتر از اصحاب خود نمی شناسم، و اهل بیته نیک کردار و مهربانتر از اهل بیت خود سراغ ندارم خدا همه شما را از طرف من پاداش خیر بدهد، آگاه باشید، که این آخرین روز ما از دست این مردم است، آگاه باشید، که شما را رخصت دادم، خود را آزاد کنید و همگی شما از ناحیه من در حلیت هستید، هیچ سختی از جانب من بر شما نیست، این شب شما را از دید دشمن پنهان میدارد آن را، شتر را هوار خود قرار دهید و بروید.

آنچه لازم است از این خطابه نورانی بدانیم سه مطلب است.

مطلب اول: این کلام شریف گویای مدح اصحاب مورد خطاب می باشد: چرا که می فرمایند، من هیچ یارانی را بهتر از شما نمی دانم [چرا که] بهتر از آنان، در عالم هستی وجود ندارد وگرنه امام به آن علم داشت.

مطلب دوم: اینکه تمامی آنها کسانی بودند که در کربلا شهید شده بلکه کسانی بودند که در عالیتین درجات تسلیم و عشق و محبت به آن حضرت قرار داشتند که نمونه آن را در کلام زهیر می خوانیم که خطاب به حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) عرض کرد: «دوست دارم هزار بار کشته شوم و زنده شوم و از این کشته شدنم شما و اهل بیت شما سالم بمانید.»

مطلب سوم: امام با توجه به اینکه عشق و اخلاص آنها رامی دانست و صفا و صمیمیت آنها مسلم بود به آنها اجازه فرمودند که بروند، و از این رفتن به آنها ضرر مادی و معنوی نمی رسید چرا که امام آنها را حلال کرده و اعلام فرمود: هیچ ضرر و حرجی از طرف من بر شما نیست.

با توجه به آنچه گفته شد، حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) در این خطبه شریف به آن اصحاب بزرگ و یاران مخلص، حجت را از دو جهت تمام کرد. اول آنکه: یقین بدانید که هرکس فردا با من در کربلا بماند شهید می شود. دوم: آنکه آزاد هستید که بروید و هیچ گناهی بر شما نیست. و یاران و اهل بیت آن حضرت با علم به شهادت خویش اعلام کردند که تا جان خود را فدای آن حضرت نکنند از پای نخواهند نشست. مگر آنکه در خاک و خون غلتان شوند. و از پای در آیند.

خطاب دوم: که حقیقت آن بشارت به اصحاب است یعنی آن هنگام که اصحاب و اهل بیت، یقین به کشته شدن پیدا نمودند، و باز با همین یقین در کشته شدن در پیشگاه امام پای فشردند. و از امتحان به نیکویی به در آمدند. امام فرمایش و حدیثی که از جد خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله شنیده بودند برای آن بزرگ مردان کربلا بیان فرمودند.

حضرت امام باقر (صلوات الله علیه) فرمودند:

«حضرت حسین بن علی (صلوات الله علیهما) قبل از آنکه کشته شود به اصحاب خود فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله به من فرمود: «إنک ستساق إلى العراق، و هی أرض قد إلتقی فیها النبیین، و أوصیاء النبیین، و هی أرض قد تدعی «عموراء» و إنک لتستشهد بها و یتشهد جماعه معک من أصحابک لا یجدون الم مس الحدید و تلا: «یا نأرُ کونی بَرْدًا و سَدَّ لَمَّا عَلَی إِبْرَاهیمَ» (1) تكون الحرب برداً و سلاماً علیک و علیهم فابشروا، فوالله لئن قتلونا فإنا نرد علی نبینا...»؛ (2)

زود است که به زور به عراق برده شوی و آن سرزمینی است که پیامبران و اوصیاء آنها با آن برخورد کرده اند. و آن زمین را «عموراء» می گویند. و همانا تو در آنجا به شهادت خواهی رسید، و گروهی که با تو هستند، نیز شهید خواهند شد. این گروه درد و رنج مس شمشیر را نمی یابند. و آیه شریفه «ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش» را تلاوت کردند [و فرمودند]: جنگ برای تو و آنها گلستان است.»

[آنگاه حضرت اباعبدالله صلوات الله علیه] فرمودند: بشارت باد بر شما، سوگند به خدا اگر ما را بکشند، همانا ما بر پیامبر خود وارد می شویم.

آنچه از این کلام شریف دریافت می شود: اولاً بشارت به شهادت شما را حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله بیان کرده اند ثانیاً این میدان شهادت، که هنگامه ای از آتش جنگ و نیش شمشیر و خنجر و نیزه است و آتش تشنگی و غربت، جانها را می سوزاند، چونان گلستان، زیبا و باصفا برای شما می شود همان گونه که کوه آتش برای حضرت ابراهیم خلیل (علی نبینا و آله و علیه السلام)

ص: 394

1- انبیاء/69.

2- مختصر البصائر: 139 به نقل از «الخرائج و الجرائح ج 2: 861»، «بحار الانوار ج 53: 61» به نقل از مختصر البصائر و...

گلستان شد. با این تفاوت که شما از این شعله های خشم دشمن، به دامن پرنور حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله می رسید.

و همین بشارت، اصحاب را عاشق جنگ و شهادت کرده و هر لحظه انتظار رفتن به میدان را می کشیدند. و چه بسا پی در پی خواستار اجازه میدان رفتن می شدند. تا اینکه خطاب سوم صادر شد.

خطاب سوم:

خطاب سوم را از زبان حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) باید شنید که فرمودند:

«امام حسین (صلوات الله علیه) نماز صبح را با اصحاب خود خواندند، سپس رو کردند به آنها و فرمودند:

«ان الله قد أذن فی قتلکم، فعلیکم بالصبر»؛

خداوند متعال به کشته شدنتان اجازه داد، پس بر شما باد صبر و بردباری(1).

بنابراین واقعه عظیم کربلا یک استثناء، در عالم هستی است، که هیچ کس و هیچ واقعه ای را نمی توان با آن سنجید. و حقیقت آن را نمی شود فهمید. بلکه به جز تعبد و تسلیم در مقابل آن روز و اعتقاد به آنچه از ناحیه مقدسه امامان (صلوات الله علیهم) صادر شده است، راه دیگری نیست. که «لا یوم کیومک یا أباعبدالله». و آنچه از ناحیه قدسی معصومین (صلوات الله علیهم) در رابطه آن روز و آن سرزمین صادر شده است. اقامه مجلس عزا و گریه بر آن شهیدان والا مقام است، و این حقیقتی است که اگر کسی اندک مراجعه ای به روایات کند، و کمی انصاف به خرج دهد، در می یابد.

به هر حال انوار عظمت روحی حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) بر جان آن اصحاب جلیل و بزرگ می تابید و آنان چونان پروانه ای سبکبال می خواستند هر چه زودتر خود را فدای آن نور زمین و آسمانها کنند، از همین روی آنها می خواستند کشته شوند. این واقعیتی است که حتی در کتابهای تاریخ نگارانی متعصب و کینه جو مانند «طبری» و «ابن کثیر» می توان نشانهایی از آن را یافت. ابن کثیر می نویسد:

ص: 395

«كثرت المبارزه يومئذ بين الفرقين والنصر في ذلك لأصحاب الحسين (صلوات الله عليه) لقوه بأسهم و إنهم قوم مستميتون...»؛

بين [لشكریان امام (صلوات الله عليه) و سپاه دشمن] درگیریهای فراوان به وقوع پیوست، و پیروزی با اصحاب امام حسین (صلوات الله علیه) بود، زیرا آنها دلاوران بی باکی بودند که خواستار کشته شدن بودند. (1)

### 105- نکته ای که نباید غفلت کرد

اگر آنچه را که این مورخ گزارش کرده، ضمیمه کنیم به اینکه شماری از اصحاب حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) پیرمردانی سالخورده بودند، مانند: جناب حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، انس بن حارث کاهلی، و شماری دیگر، که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند مثل حضرت قاسم بن حسن (صلوات الله علیهما)، روشن می شود که هفتاد و دو نفری که در بین آنها پیرمردانی 80 ساله و نوجوانان کم سن و سال بودند، چگونه توانستند در اول روز عاشورا لشکر جراری را که حداقل 30 هزار، شمار آنها بود، از پای درآوردند، تا آنجا که شماری از مشاوران عمر بن سعد پیشنهاد ترک جنگ را می دهند (2). و شماری دیگر گفتند: تنها راه چاره آن است که اسبهای آنها را پی کنید و از دور با سنگ و تیر آنان را مورد هدف قرار دهید. (3) و عمر بن سعد پیشنهاد دوم را پذیرفت و با همین طرح از شکست قطعی لشکر کفر جلوگیری کرد.

### 106- یادداشت، در چرایی این شهادت

آنچه مسلم است اینکه اولاً- این واقعه عظیم به فرمان و اذن خداوند متعال صورت گرفت و چون خداوند تعالی «علیم» و «حکیم» و «قدیر» است، حتماً مصلحت یا مصلحتهایی داشته است که چنین دستوری را به حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) داده است.

و

ص: 396

1- البدایه و النهایه ج 8: 182 سطر 11.

2- همان.

3- همان.

بدیهی است که از کار خدای منان سؤال نمی شود، بلکه اوست که از کار دیگران سؤال می کند که «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» (1) چرا که عقل ناقص بشری به کار و فرمان خدایی نمی رسد، بلکه باید عبودیت خود را انجام دهد.

ثانیا: آثار بزرگی که آن واقعه بزرگ بر جهان ملک و ملکوت و قیامت گذاشته و می گذارد را ما می توانیم در روایات بیابیم. از جمله آنها اینکه اسلام حقیقی یعنی تشیع را در طول تاریخ همین واقعه حفاظت کرده، شما ببینید، ماه محرم و روز و شب عاشورا چه غوغایی در این عالم به پا می شود. و سیاستمداران ضحاک صفت و مخالفین خون آشام شیعه چقدر شیعه کشته اند و می کشند، تا شاید اساس اسلام را برهم زنند. اما همین که هلال محرم در آسمان هویدا می شود، شیعیان علم و پرچم کربلا را بر بلندای عالم برافراشته می کنند، و این نشان اعظم قرآن و نبوت را بر سینه زمین و زمان می کوبند. و این چراغ هدایت را روشن کرده تا آنجا که شعاع آن در تمام عالم گسترده می شود. و همه انسانها را متوجه قرآن و نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله می نمایند. کور باد چشمانی که نمی توانند ببینند. و بریده باد آن زبانهایی که مخالفت می کنند، و شکسته باد آن دستانی که کارشکنی می کنند. و چنین بوده و هست که:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (2)

می خواهند نور خدا را با دهنهای خود خاموش کنند، ولی خدای متعال تمام کننده نور خویش است، گرچه کافرهای نمی پسندند.

چراغی را که ایزد برفروزد\*\*\* هر آنکس پف کند ریشش بسوزد بنابراین تنها واقعه ای که تعظیم آن در طول تاریخ استمرار داشته و دارد، شهادت حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) و اصحاب و یاران آن حضرت است. و این اثر عظیم و بزرگی است که بر روز عاشورا مترتب گشته است. و این بزرگداشتها چه اثرات معنوی و ظاهری برای شیعیان داشته و دارد، که اگر بخواهیم تمام آثاری که از آن واقعه ظاهر شده و می شود برشمیریم، این نوشتار به درازا میکشد، از قبیل بخشش گناهان، روح امید، نشاط معنوی و...

ص: 397

1- انبیاء / 23.

2- صف / 8

مقتل نگاران گفتگویی را از حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) و حضرت عباس (سلام الله علیه) نقل کرده اند و چنین نگاشته اند:

«در آخرین لحظات واقعه عاشورا حضرت عباس (سلام الله علیه) چون تنهایی برادر را دید، آمد محضر برادر و عرض کرد: «یا اخی هل من رخصه؟ فبکی الحسین (صلوات الله علیه) بکاء شدیداً ثم قال: یا اخی أنت صاحب لوائی و إذا مضیت تفرق عسکری. فقال العباس: قد ضاق صدري و سئمت من الحياه و أريد أن أطلب ثاری من هولاء المنافقین»<sup>(1)</sup>؛

برادر آیا رخصت هست؟ حضرت امام (صلوات الله علیه) گریه شدیدی کردند سپس فرمودند: ای برادر تو صاحب لواء منی، و اگر بگذری، جمع من پراکنده می شود. حضرت عباس (سلام الله علیه) عرض کرد: «سینه ام تنگ شده و از زندگی ملول شده ام. و میخواهم انتقام خونم را از این دورویان بگیرم.»

### 108- لغت شناسی

رخصه: فرق «رخصت» و «اذن» در این است که هرگاه اجازه ای خواسته شود، و در همان مرحله اول اجازه داده نشود، بلکه پی در پی کسی از مولایش اجازه بخواهد و صادر نشود، آنگاه در مرحله آخر که طلب اجازه می کند و اصرار بر آن داشته باشد می گویند: «رخصت»، بنابراین «رخصت» خواستن اجازه است پس از آنکه اجازه ای بر کاری داده نشده باشد.<sup>(2)</sup>

بنابراین معلوم می شود، حضرت عباس (سلام الله علیه) چندین نوبت اجازه رفتن می خواسته اند و حضرت مولی به او اجازه نداده اند.

تحقیق مطلب آن است که ریشه «رخصت» به معنای سهل گرفتن و آسان نمودن است، و هرگاه کار به کسی سخت شود و دیگر توان آن را نداشته باشد،<sup>(3)</sup> خواهش آسان و سهل شدن را می کند، و گویا حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) با این تعبیر «رخصت» می خواهد و عرض می کند مولای من، کار دیگر برای من سخت شده و توان تحمل آن را ندارم، یعنی آقا دیگر

ص: 398

1- عوالم العلوم ج 17: 284، البطل العلقمی ج 3: 231، به نقل از «مصائب المعصومین: 259» تألیف عبدالرزاق یزدی.

2- فرهنگ لاروس ج 1.

3- مصباح المنیر، 224 «ماده رخص».

تنهایی شما را نمی توانم تحمل کنم، سینه ام تنگ شده و از زندگی بی زار شده ام، و از طرفی این خونهای به ناحق ریخته، عطش انتقام مرا افزون کرده است، کار را بر من آسان فرمایید، و اجازه بدهید به میدان بروم.

و از همین جا می توان فهمید که کار در عصر عاشورا چه اندازه سخت و طاقت فرسا بوده که حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) که کوه بلند صبر و بردباری است، و در اوج قله توحید نشسته، دیگر توان تحمل نداشته، و از تنگی سینه و سنگینی تحمل آن، به محضر حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) شکوه می کند و از همین جا نیز می توان دریافت که سختی کار عاشورا را دیگر کسی جز حضرت اباعبدالله الحسین نمی تواند تحمل کند. و این بلاء عظیم را دیگر هیچ دوشی نمی تواند بر خود هموار کند، جز فرزند حضرت زهراى بتول (صلوات الله علیها).

و آنچه مرا حیران کرده صبر حضرت زینب کبری علیها السلام است، زیرا آنچه را حضرت ابوالفضل تحمل کرد، دید، و آنچه را حضرت عباس (سلام الله علیه) به حسب ظاهر ندید، آن را نیز دید، یعنی تنهایی حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) و شهادت آن حضرت را، آتش زدن خیمه ها، شیون کودکان، اسیری شهرها، یا ابوالفضل (سلام الله علیه) شلاق خوردن دختر زهرا را، سیلی خوردن رقیه را ندیدید، یا بقیه الله روحی فداک چه صبری داشت عمه بزرگتان، آن موقع که دیدگان حضرتش بر بدن مقدس امام افتاد. محتشم کاشانی می گوید:

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان\*\*\* بر پیکر شریف امام زمان فتاد

بی اختیار نعر؛ «هذا حسین» از او\*\*\* سرزد چنانکه آتش از او در جهان فتاد

پس بازبان پرگله آن بضعه بتول\*\*\* رو در مدینه کرد که «یا ایها الرسول»

این کشته فتاده به هامون حسین تست\*\*\* وین صید دست و پا زده در خون حسین تست (1)

ص: 399

و وصال شیرازی حال آن بانوی عظیم را چنین بیان کرده است:

ای میر کاروان گه آرام نیست خیز\*\*\* ما را ببر به منزل مقصود و خوش بخواب

من یک تن ضعیفم و یک کاروان اسیر\*\*\* وین خلق بی حمیت و دهری پر انقلاب

از آفتاب پوشمشان یازچه چشم خل\*\*\* اندوه دل نشانمشان یا که التهاب

### 109- گریه حضرت امام حسین (صلوات الله علیه)

وقتی حضرت عباس (سلام الله علیه) رخصت خواست، امام گریه زیاد نمود. حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه)، امام است، و نور درک و فهم عقلها در نزد عظمت او کور می شود، و دیگر راه به جایی نخواهد برد، او آرایش زمین و زمان و عالم ملکوت است، بنابراین علت گریه آن حضرت را ما نمی توانیم بفهمیم و آنچه به ذهن ما برسد در حد توان فهم ما است، نه آنچه که حقیقت دارد، از همین روی با اعتراف به عجز و ناتوانی خویش آنچه که صاحب این قلم می فهمد این است:

اولاً: امام برای اجازه گرفتن هیچ یک از اصحاب و بنی هاشم گریه نکردند، مگر هنگامی که حضرت علی اکبر علیه السلام عازم میدان شدند، و ثانیاً، از کلمه «ثم» معلوم می شود که گریه آن حضرت طولانی بوده است، چرا که «ثم» دو معنای را با هم افاده می کند. فاصله 2. ترتیب، از همین روی از گریه امام سه مطلب استفاده می شود. 1. اهمیت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) در نزد امام 2. اینکه امام می دانست دیگر آخرین ساعات زندگی علمدار کربلاست. 3. هنگام اسیری دختر حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) حضرت زینب کبری علیها السلام نزدیک شده است، چرا که با شهادت یل تک سوار نینوا، پشت و پناه اهل حرم می شکند.

فرزند حضرت زهرا بتول (صلوات الله علیها) از رخصت طلبیدن قهرمان کربلا گریه می کند پس چه حال خواهد داشت آن وقتی که حضرت عباس (سلام الله علیه) را بابدنی مجروح، غرق خون، دستهای جداشده، چشمانی تیر خورده، در میان هلله و رقص دشمن مشاهده کند، اگر بخواهیم سختی آن لحظه را در سیمای امام مشاهده کنیم. و حال حضرت را در کنار بدن بردار بینیم، این سخن «الآن إنکسر ظهري» آینه کاملی است.



علامه مظفر قدس سره، بعد از تحقیق و بررسی عمیقی که راجع به «علم» و «لواء» در تاریخ و لغت نموده چنین اظهار نظر می کند:

«اللواء هو العلم الذی ینصب فی محل إقامة امیر جیش علامه له» (1)

لواء، آن پرچمی است که در جایگاه امیر لشکر نصب می شود تا علامت و نشانه او باشد.

و از آنجا که جایگاه امیر لشکر در «قلب» لشکر است، لواء همیشه در نزد امیر لشکر برافراشته می شود، و دو جناح لشکر یعنی «میمنه» و «میسره» لشکر هم که خود دارای علم و پرچم هستند در حقیقت به جنگ می پردازند. ولی صاحب لواء که به فارسی آن را «علمدار» می گویند، همیشه در کنار امیر است تا از او حمایت کند و در مقابل دشمن از شخص او حفاظت نماید.

بنابراین «صاحب لواء» علامت و نشانه برقراری لشکر و قوت و قطب سپاه می باشد، همان گونه که علامتی است برای دشمن که بدانند سپاه و امیر سپاه بر پا می باشند. با توجه به آنچه گفته شد، معلوم می شود اگر پرچم میمنه و میسر بیفتد، و حتی همه لشکر کشته شوند ولی «لواء» برافراشته بماند، معنای آن این است که هنوز امیر سپاه قدرت جنگیدن دارد.

و از آنجا که «لواء» به دست کسی سپرده می شود که مدار قدرت سپاه است و چه بسا نیروی هزار مرد جنگی را دارد، دشمن را به هراس می اندازد، و این در جنگهای قدیم بسیار اتفاق می افتاده است که برافراشتگی «لواء» موجب پیروزی می شده و اگر چه اینکه بیشتر سپاه کشته شده یا تشنه و یا فرار نموده باشند، مثل آنچه در جنگ «احد» اتفاق افتاد، و یا اینکه یک مرد نیرومند به تنهایی یک شهر را می گشوده است مثل «مجزأه بن ثور البکری السدوسی» که یک تنه شهری را فتح کرد و با ده هزار مرد جنگی کارزار کرد و پیروز شد. (2)

با توجه به آنچه گفته شد، به خوبی روشن می شود که حضرت عباس (سلام الله علیه) صاحب

ص: 401

1- البطل العلقمی ج 2: 87

2- البطل العلقمی ج 2: 24 به نقل از «الکامل للمبرد ج 2: 171».

«لواء اعظم» بود، و همیشه در کنار حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) می جنگید. و از وجود مقدس آن حضرت حفاظت می نمود، و آن حضرت خود به تنهایی یک سپاه بود، و از همین روی حضرت خطاب به او فرمود: «أنت العلامة من عسکری» چرا که او هم یک لشکر بود و هم نشانه عسکر. و از همین روی می بینم تا آن حضرت زنده بود، کسی جرأت نزدیک شدن به امام (صلوات الله علیه) و یا خیمه ها را نداشت، و وقتی به تنهایی رو به روی سپاه ایستاد، احدی را یارای مقابله با او نبود. بلکه باید گفت: آن حضرت هم محافظ مولی بود. و هم وقتی اصحاب در محاصره دشمن قرار می گرفتند، آن حضرت به تنهایی حلقه محاصره را می شکست و آنها را نجات می داد.

بلکه باید گفت: تمام میدان کربلا جولانگاه آن حضرت بوده است که به طور پراکنده فرازهایی را نقل نموده اند. مثل کشتن «مارد بن صدیف» و پس گرفتن «طاویه».

با توجه به این همه می توان قدرت و جنگ دانی و جنگ آوری او را دانست که انصافاً باید گفت: شجاعت عباسیه، فرع شجاعت علویه است که پور حیدر کار حیدر می کند.

## 110- دشوار شدن حیات

حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) در جواب امام (صلوات الله علیه) عرضه می دارد: «قد ضاق صدري؛ سینه ام تنگ شده است.» و «سئمت من الحياه؛ از زندگی ملول گشته ام».

اگر بخواهیم بدانیم که چرا آن حضرت از زندگانی خسته شده، و سینه او تنگ آمده است، باید در کلمه «ثاری» که می فرماید: «و أريد أن أطلب ثاری من هؤلاء المنافقين؛ و می خواهم از این منافقین خونخواهی کنم.»

زیرا «ثاری» یعنی طلب خونم را بکنم، و واضح است که حضرت هنوز شهید نشده اند. بنابراین مراد حضرت از این کلمه - به حسب فهم نگارنده - این است که آن حضرت اراده کرده انتقام خون شهیدان کربلا را از دورویان حاضر در کربلا بگیرد، چرا که آن حضرت علمدار و سپه سالار آن شهیدان بود. و خون آن شهیدان، خون آن حضرت است.

بنابراین منشأ این خستگی از زندگانی و تنگی سینه، شهادت شهیدان سرفراز کربلا است

و کشته شدن آن رادمردان جهان هستی، حیات را بر آن حضرت سنگین کرده، و سینه آن بزرگوار را خسته نموده بدین سبب از حضرت اجازه انتقام می خواهد. و خدا می داند که اگر حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) اجازه انتقام می داد، آن پور حضرت حیدر (صلوات الله علیه)، کسی را در کربلا زنده نمی گذاشت، سطوت و قدرت آن حضرت به حدی بود که دشمن از حضور آن حضرت در کربلا در تشویش و هر آن، از جمله آن حضرت در هراس بودند. و به اصطلاح زمان ما، لشکر دشمن همیشه به صورت آماده باش به سر می برد. و آنگاه که حضرتش به شهادت رسید، دشمن آسوده شد، و چه زیبا علامه محقق محمد مهدی حایری قدس سره این حقیقت را ترسیم کرده است:

به خدا سوگند اگر در لوح قضا و قدر الهی نرفته بود که آن حضرت در آن روز شهید می شود و کمر حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) از شهادت آن حضرت بشکند.

همانا حضرت عباس (سلام الله علیه) تنها با دست چپ همه اهل کوفه را نابود می کرد.

لولا القضا لمحی الوجود بسیفه \*\*\* والله یقضی ما یشاء و یحکم

اگر قضا و قدر الهی نبود با شمشیرش همه هستی را نابود می کرد. و خداوند است که حکم می کند به آنچه می خواهد. (1)

آری، حضرت عباس (سلام الله علیه) اجازه جنگ خواست، و گریه کرد، التماس نمود، اما این سؤال همچنان باقی مانده است که آیا امام (صلوات الله علیه) به او اجازه میدان دادند؟

### 111- یادداشتی از قلم محقق عارف محمد رضا کلباسی قدس سره

\* یادداشتی از قلم محقق عارف محمد رضا کلباسی قدس سره (2)

وی بعد از ترسیم واقعه روز عاشورا و ممانعت جدی دشمن در جلوگیری از برداشت آب می نویسد:

ص: 403

1- معالی السبطين ج 1: 440.

2- وی از نوادگان کلباسی بزرگ است که به سال 1295 قمری به دنیا آمد و در محضر بزرگانی چون آخوند کاشی، و جهانگیرخان شاگردی می کرد و مدتی در تهران و زمانی در نجف از محضر آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی بهره ها برد. و به اصفهان بازگشت حاکم اصفهان سلمان خان رکن الملک « مسجد رکن الملک » را در تخت فولاد اصفهان جهت او ساخت. و در آخر در مشهد مقدس رحل اقامت افکند. و به تدریس و تالیف مشغول بود تا در سال 1383 قمری از دنیا رحلت نمود و در صحن عتیق به خاک سپرده شد.

«...در تمام بنی هاشم و اصحاب یک نفر بود که این وضعیت - صدای ضجه و ناله العطش اطفال - تأثیری بیشتر در او داشته و از دیدن این مناظر بیش از دیگران رنج می برد و حق هم داشت، این فرد عالیقدر و بزرگوار حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) بوده که به واسطه علل ذیل بیش از همه در رنج و غم فرورفته بود.

1. یک بار در شب، به امر آقا و برادر خویش با وجود ممانعت دشمنان، آب به خیام حرم آورده بود و سقای اهل بیت نامیده می شد و این منصب برای او بود. از این رو، توقع تشنگان آل رسول صلی الله علیه و اله از او امری معلوم است.

2. جناب عباس (سلام الله علیه) بالفطره و بالوراثه دارای حمیت و فتوت و غیرت زیادی بود که به اندک ناملایم و خلاف حقیقتی، متغیر می شد.

3. شجاعت و غیرت بسیار حضرت تحمل شنیدن ضجه کودکان را از او سلب میکرد.

4. نسبت به برادر، بسی علاقمند و وفادار بوده و راضی به ایذاء و آزار روحی او نمی شد. و این ضجه کودکان را در [حضرت امام] حسین (صلوات الله علیه) مؤثر می دید بدین جهت خدمت برادر شرفیات شده و عرضه داشت که «قد ضاق صدري... ای مولای من سینه ام از کثرت ناملایماتی که از این قوم ناسپاس می بینم تنگی نموده از زندگی دنیا بیزار، و اراده خونخواهی دارم»<sup>(1)</sup>.

وی سپس بیان خود را چنین ادامه می دهد:

«[حضرت] ابوالفضل (سلام الله علیه) جوانی سی و چهار ساله، بلند قامت و زیباروی بود به طوری که «قمر بنی هاشم» لقب یافته بود. قوی بازو، سلحشور و دلاور، دارای جمیع کمالات صوری و معنوی، درس نبرد و جنگ را از پدر بزرگوار خود آموخته و در طی محاربات آن فرمانده نامی، تجربه ها اندوخته و نام نامیش در کلیه قبایل عرب به شجاعت مشهور گشته بود.

جناب عباس (سلام الله علیه) با این صفات و خصایص نیکو در وفا و صفا و ارادت به مقام [حضرت امام] حسین (صلوات الله علیه) از کلیه اردوی حسینی ممتاز و

ص: 404

---

1- الدعوه الحسينيه الى نصره الاسلاميه، 156، با اندکی تغییر در عبارت پردازی.

سرسلسله ای وفاداران و مورد رشک و غبطه عامه فداکاران است. [حضرت امام] حسین (صلوات الله علیه) با داشتن برادری چون [حضرت] ابوالفضل (سلام الله علیه) از دریا دریا لشکر باک نداشت...

سران سپاه [دشمن] نیز به این صفات و نیرومندی، [حضرت] عباس (سلام الله علیه) را می شناختند. بهترین دلیل، این است که شمر در موقع عزیمت از کوفه به کربلا از ابن زیاد در خواست امان نامه ای برای [حضرت] عباس (سلام الله علیه) و برادران او نمود و گرفت، ولی اینکه گفت: «فرزندان خواهر مایند» تصور نشود از نقطه نظر قرابت و رحم این عمل از او صادر گردیده، نه. [بلکه] می خواست بدین وسیله از ضربت شمشیر [حضرت] عباس (سلام الله علیه)، لشکر این زیاد را رهایی بخشوده و از این راه خدمتی هرچه بزرگتر به حزب سفیان نماید.»(1)

## 112- آخرین فرمان، آوردن آب

آنچه تاریخ برای ما به ارمغان آورده است، اینکه حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) بعد از آن همه التماس نه تنها اجازه ندادند بلکه به آن حضرت فرمودند:

«فاطلب لهؤلاء الأطفال قليلا من الماء»؛ برای این بچه ها کمی آب بخواه.(2)

حضرتش فرمودند: کمی آب برای این کودکان بخواه از همین روی حضرت عباس (سلام الله علیه) در پی فرمان روی به آن قوم دل سنگ نهاد و به نزدشان رفت، آنها را پند و اندرز داد و از خدای ترساندشان و آبی برای خردسالان خواست. اما سودی نبخشید، چاره را آن دید که به محضر مولا برگردد و نتیجه اجرای فرمان را به محضر سید و سرور جهان هستی برساند و چنین کرد.

## 113- مرحله اول اجرای فرمان

به بیان دیگر، حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) امر امام را در دو مرحله به اجرا در آورد. مرحله

ص: 405

1- همان: 159.

2- عوالم ج 17: 284.

اول: حضرت سوار بر اسب شد و به سوی دشمن حرکت کرد. و در جایی قرار گرفت که صدای او به همه می رسید، مهار اسب را کشید؛

(و آنها را پند داده و از عاقبت ستمکاری بر حذر داشت، ولی سودی نداشت. (1))

بعضی از کتابهای مقاتل سخنان آن حضرت را چنین نقل کرده اند که:

«هذا الحسين بن فاطمه يقول: إنكم قتلتم أصحابه وإخوته وبنی عمه وبقی فریداً مع عیاله واطفاله».

صاحب «زبده الاسرار» این مرحله را زیبا به نظم کشیده است:

کوفیان را هم به آواز جلی \*\*\* بس نصیحت کرد عباس علی

کاین حسین ای قوم مرآت خداست \*\*\* حاسد او حاسد ذات خداست

یک زمانم گوش بر حجت کنید \*\*\* از انبیاء و قومشان عبرت کنید

گر شما را حجت این قرآن بود \*\*\* فرض حق، اکرام بر مهمان بود

جنگ با مولای عالم از چه رو \*\*\* می نشاید با خدا شد جنگجو

گر چه بستید آب را بر روی وی \*\*\* گر چه ناچه جسم او کردید پی

جزو و جسم او بدند اصحاب او \*\*\* جمله را کشتید، پیشش روبرو

با همه این کفر و جهل و خیرگی \*\*\* وین همه طغیان و ظلم و تیرگی

توبه، گر آرید زین عصیان همه \*\*\* رو کنید از کفر بر ایمان همه

من به عفو او، شما را ضامنم \*\*\* زآنکه باب رحمت و عفو منم (2))

وی سپس اشعار خود را چنین ادامه می دهد:

ز آن همی گویم به آواز بلند \*\*\* بر شما از راه لطف این وعظ و پند

ورنه ما از جنگ روگردان نئیم \*\*\* بهر حق، در بذل جان محکم پییم

جمله دانید اینکه حیدر دوده ایم \*\*\* راه صحرای فنا پیموده ایم (3))

به هر حال حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) بعد از پند و اندرز به نزد امام برگشت، و آنچه واقع

---

1- عوالم ج 17: 184.

2- زبده الأسرار: 142.

3- همان: 145.

شده بود به پیشگاه آن حضرت عرضه کرد. در این هنگامه صدای العطش، العطش کودکان از خیمه ها به آسمان بلند بود، و همین باعث شد که آن حضرت مرحله دوم فرمان امام را به اجرا بگذارد.

#### 114- مرحله دوم اجرای فرمان

یکی از غمبارترین صحنه های عاشورا عطش و تشنگی کودکان خردسال است که تاب را از آنها گرفته بود، تا آنجا که کار را بر حضرت امام حسین و حضرت سقا (صلوات الله علیهما) بسیار سخت کرده بود. و همین انگیزه شد که فرمان امام برای آب خواستن صادر شود.

از همین روی، تشنگی بر حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) چنان سخت شد که خود برای آوردن آب از شریعه فرات، سوار بر مرکب شدند و از طرفی صدای «العطش، العطش» کودکان جان سقا را نیز خسته کرد، همین که حال اطفال را مشاهده کرد و از طرفی دید که شاه کربلا بر زین اسب نشسته و به حرکت در آمده (1) خود را مهیای آب آوردن نمود. علمدار کربلا نیز نیزه به دست گرفت و مشک بر دوش انداخت و سوار بر اسب شد تا در کنار سید و سرور و امام خود باشد؛ او علمدار سلطان کربلا است باید در هنگام کارزار سلطان، پیشمرگ او باشد. او باید آب بیاورد و او باید به پیشواز خطر برود. (2) پرچم دار عاشورا در حالی که لواء اعظم را در دست داشت، در کنار مولای خود حرکت می کرد.

باید این نکته را یافت که چرا آن هنگام که حضرتش برای آب آوردن می رفت، علم را نیز برافراشته بود. با اندکی تأملی راز آن هویدا می شود، و آن اینکه در آن هنگام شاه کربلا نیز به حرکت آمده بود، یعنی سوار بر اسب برای آب حرکت فرموده بود. و واضح است که هر جا سرور و سلطان باشد باید علمدار، پرچم سلطان را در همان جا به اهتزاز در آورد.

ص: 407

---

1- عوالم ج 17: 292، الارشاد ج 2: 79.

2- آنچه گفته شد با توجه به متن تاریخی است که صحنه آخرین ساعات کربلا و آخرین لحظات عمر حضرت عباس سلام الله علیه در کنار حضرت ابا عبدالله الحسین صلوات الله علیه را ترسیم نموده است. و با توجه به آنچه گفته شد، جای هر گونه پرسش را از آن دو متن که به ظاهر مخالف همدیگر است را برطرف می کند، یعنی «الارشاد ج 2: 79» و «عوالم ج 17: 292» و «تاریخ طبری ج 5: 79»



از حرکت امام و سردار کربلا که برای آب آوردن مهیا شده بود، ازدهای لشکر دشمن به هیجان آمد و در پیچ و تاب شد، تا از آب برداشتن حضرت سقا (سلام الله علیه) جلوگیری کند. از همین روی تمام لشکر به جنگ مولا پرداختند و این جنگ ناعادلانه که یک طرف آن لشکر بی شمار دشمن و سلاح فراوان و در طرف دیگر تنها یک سردار و یک علمدار؛ یعنی حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) و حضرت عباس (سلام الله علیه) بود، ادامه یافت. به حدی که تشنگی بر مولای عالم سخت شد، از اسب پیاده شد و قصد آب فرات فرمود و حضرت عباس (سلام الله علیه) پیشاپیش آن حضرت، هم زمان، هم علمداری می کرد و هم خود را به شریعه رسانده بود و مشک را پر از آب نموده، سوار بر اسب شد.

در این هنگام مردکی از لشکرگاه دشمن فریاد برآورد: «نگذارید امام به آب فرات دست یابد» و امام او را نفرین کرده، فرمودند: «اللهم اظمنه؛ خدایا تشنگی و عطش را بر او چیره گردان» آن مرد نابکار خشمگین شد و تیری به طرف حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) رها نمود که بر فک آن حضرت اصابت کرد، حضرت تیر را از دهان مبارک خویش بیرون کشید و بنا به نقلی حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) خود را رسانید و آن تیر را بیرون آورد. (1)

حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) دو دست مبارک را بر زیر چانه گشود همین که در کف حضرت پراز خون شد آن را به طرف آسمان ریخت و فرمود:

«اللهم إني أشكو إليك ما يفعل بابت بنت نبيك»؛

خدایا از آنچه بر فرزند دختر پیامبرت می آید به تو شکایت میکنم.

در این هنگام دشمن با تمام قوا و توان اطراف حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) را گرفت، و بین آن حضرت، و حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) جدایی انداخت. و از آنجا که دشمن دریافته بود، دست حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) دست امام حسین (صلوات الله علیه) است، و تا آن حضرت را به شهادت نرسانند، کار کربلا یکسره نمی شود، تصمیم گرفتند، آن تک یل عاشورا را از میان بردارند.

از همین روی تمام لشکر کفر و نفاق به گونه ای ناجوانمردانه به سوی آن حضرت تاختند.

ص: 408

ولی از آنجا که همه همت حضرت سقا آن بود که آب را به خیمه برساند نه آنکه به جنگ با آنها پردازد. فقط در حد دفاع و شکافتن دشمن برای رسیدن به خیمه ها به آن لشکر نابکار حمله می نمود. دشمن که دید، از پس کارزار با پور مرتضی بر نمی آید حيله ای اندیشید و آن اینکه یکی از سران لشکر دشمن به نام «زید بن ورقاء جهنمی» در پشت تنه درخت خرمایی کمین کرد، در حالی که خبیث دیگری به نام «حکیم بن طفیل» او را کمک می کرد. به انتظار گذر سردار به سر می بردند. همین که آن حضرت از کنار آن نخل در حال گذر بود، از جای جستند، و دست راست حضرت عباس (سلام الله علیه) را قطع کردند.

حضرت عباس (سلام الله علیه) که جانم فدایش باد، شمشیر را به دست چپ گرفت و به قوم دغا حمله ور شد و چونان شیری که بر گله روبهان حمله کند آنها را می کشت و تار و مار می نمود و چونان موجی کوه وار این رجز را می خواند:

«والله إن قطعتم یمینی\*\*\*ینی أحامی أبدا عن دینی

وعن إمام صادق الیقین\*\*\*نجل النبی الطاهر الامین

سوگند به الله جل جلاله- اگر دست راست مرا از بدن جدا نمودید همانا من از دین خود و امام صادق الیقین خود که نواده پیامبر پاک و امین است، همیشه دفاع خواهم کرد.

دشمن خیال می کرد که با جداسدن دست راست آن شیر بیشه سطوت، و آن کوه صلابت، و آن دریای خروشان حیدری، می توانند بر آن حضرت چیره شوند و به گمان باطل خود می خواستند بر کسی چیره شوند، که اسوه و مظهر شجاعت، قدرت، مرؤت و صلابت و شجاعت است.

و چه زیبا آن شاعر عرب، حمله های آن حضرت را ترسیم کرده، می گوید:

«یمثل الکرافی کراته\*\*\*بل فی المعانی العز من صفاته

لیس ید الله سوی ابیه\*\*\*وقدره الله تجلت فیه

فهو یدالله و هذا ساعده\*\*\*تغنیك عن إثباته مشاهده

وصولته عند النزال وصولته\*\*\*لولا الغلو قلت جلت قدرته(1)

ص: 409

او در حمله های خویش حضرت حیدر کرار را به نمایش می گذاشت بلکه آن حضرت تندیس تمام صفات عالی پدر بزرگوارش بود.

دست خدا جز پدرش نبود که قدرت خداوند در آن حضرت تجلی یافته و ظهور می نمود.

بنابراین حضرت علی (صلوات الله علیه) دست خدا است و این فرزند بازوی آن دست است و دیدن جنگ آوردی آن حضرت برای اثبات این حقیقت تو را از هر برهان دیگر بی نیاز می کند.

یورش او بر دشمن در هنگام جنگ مانند هجوم پدرش حضرت صفدر (صلوات الله علیه) است و اگر مرا متهم به غلو و بلند پروازی نمی کردند، میگفتم: قدرتش عظیم تر از آن است که در این جهان بروز کند.

### 115- دفاع حضرت عباس (سلام الله علیه)

آنچه مسلم است در آن معرکه جانگداز مهم ترین همت حضرت عباس (سلام الله علیه) حفاظت از وجود مقدس حضرت سیدالشهدا (صلوات الله علیه) بود و این مطلب را از آن رجزی که خوانده می توان فهمید که فرمود: «... إني أحامي أبدا عن ديني، وعن إمام صادق اليقين...» من از امام خود برای همیشه حفاظت می کنم. و دومین همت حضرت رساندن آب به خیمه ها بود بنابراین اجازه جهاد نیافته بود بلکه حفاظت از شاه کربلا و رساندن آب به خیمه ها را وظیفه خود می دانست و گرنه احدی را در کربلا زنده نمی گذاشت. چرا که قدرت حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) در او تجلی یافته بود، و حضرت شاه ولایت، یدالله است که «فوق آیدیهم» است و چه زیبا صغیر اصفهانی قدس سره سروده:

نداشت رخصت پیکار آن امیر دلیر\*\*\* نبود عازم جنگ آن غضنفر غران

وگرنه حمله اول ز تیغ خود دادی\*\*\* به دشت کرب و بلا جنگ خصم را پایان

میان معرکه اش هر که دید با خود گفت\*\*\* دوباره شیر خدا کرده روی در میدان(1)

ص: 410

با اینکه حضرت عباس (سلام الله علیه) تنها با دست چپ لشکر ابن زیاد را تار و مار می کرد و آن انبوه سپاه را به ستوه آورده بود از رویارویی با آن حضرت ناتوان و بیچاره شدند، پس برای اینکه کار آن حضرت را یکسره کنند دوباره به همان حيله پيشين دست زدند و شخصی به نام «حکیم بن الطفیل» بر پشت نخلی کمین کرد و دست چپ آن سپه سالار را از بدن جدا کردند. حضرت با چابکی شمشیر را به دندان گرفت و در حالی که با دو بازو علم را نگه داشته بود و مشک آب را بر دوش داشت این رجز را خواند:

يا نفس لا تخش من الکفار\*\*\* و أبشری بر حمة الجبار

مع النبى السید المختار\*\*\* قد قطعوا بیغیهم یساری

فأصلهم یا رب حر النار

چون که دست چپ فتاد از پیکرم\*\*\* سر بیندازم به پای سرورم

هین مترس عباس از تیر بلا\*\*\* جان سپر کن پیش تیغ ایتلا

سینه ات چون شد ز پیکان چاک چاک\*\*\* چشم را کن وقف بر تیر هلاک

چشم و دست و سر چه دادی بی درنگ\*\*\* استخوان خویش را کن وقف سنگ

چون نماند هیچ آثاری بجا\*\*\* گو در آن دم یا آخا رفتم بیا(1)

اینجا بود که دشمن پی به سطوت و عظمت و شهامت آن حضرت برد و دوباره دیدند که عجب دلاوری است حضرت عباس، با اینکه دو دست او قطع شده و از آن دو خون جاری است، باز هم دست از دفاع برنمی دارد، و با دندان به جنگ برمی خیزد. و از همین روی همه از رویارویی با حضرتش در هراس بودند.

پس آخرین چاره ای که سران لشکر یزید اندیشیدند این بود که از یک سو دستور دادند آن حضرت را تیرباران کردند و از طرفی یکی از سپاه دلان کافر از پشت سر به آن حضرت حمله کرد.

علامه محقق شیخ عبد الواحد مظفر قدس سرهدر رابطه با این واقعه می گوید:

ص: 411

«... المروری الصحيح إن الذی ضرب به بالعمود جائه من خلف ظهره فسقط علی وجهه...»؛(1)

بنابر روایت صحیح، آن کسی که با عمود آهن به حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) حمله کرد، از پشت سر آن حضرت آمد و از پشت سر عمود را بر سر مبارک آن حضرت زد، از همین روی آن حضرت با صورت به زمین خوردند.

تاعمود دین سر عباس نام آور شکست \*\*\* بار دیگر تارک نورانی حیدر شکست

تا که جسم اطهرش شد تیرباران بلا \*\*\* کشتی دین را بگرداب بلا لنگر شکست

تا که زد بر تارک پاکش عمود آهنین \*\*\* پشت دین، پهلوئی زهرا، بازوی حیدر شکست

آه از آن ساعت که زد بر دیده خونین او \*\*\* ناو کی کز وی به قلب انس و جان، نشتر شکست(2)

همین که حضرت عباس (سلام الله علیه) از عرش زین، روی به سوی زمین نهاد، فریاد بلند ساخت:

«علیک منی السلام یا أباعبدالله»(3)

در این هنگام که حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) سلام برادر شنید، روی به سوی او شتافت، و حلقه دشمن را شکافت و شمار زیادی از آنها را به هلاکت رساند و خود را بر بالین سقای کودکان رساند. چون چشم مبارک امام بر جسم و روح خونین برادر افتاد، از نای دل چنین فریاد برآورد:

«واأخاه، وابعاساه!! الآن انکسر ظهري وقلت حيلتي و شمت بی عدوی»؛(4)

ص: 412

1- البطل العلقمی ج 3: 239.

2- گوهر گرانها در ماتم آل عبا(صلوات الله علیهم): 196 به نقل از «گلزار شهدا: 352»

3- العباس: 292 به نقل از «تظلم الزهرا: 120».

4- قاموس الرجال ج 5: 243، بحار الانوار ج 45: 233، شرح الاخبار ج 3: 192، ترجمه تاریخ اعثم کوفی: 376.

وای برادرم، وای عباس هم اکنون کمرم شکست، چاره ام رو به کاستی رفت، دشمنم زبان به سرزنشم گشود.

باید به محضر مقدس حضرت عباس (سلام الله علیه) عرضه شود:

ای علمدار! ای سپه سالار! ای فرزند حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه):

دیده بگشا که طبیعت سر بالین آمد\*\*\*دیده بگشا که حسین با دل خونین آمد

دیده بر هم منه ای سرو به خون غلتیده\*\*\*که تا نگویند حسین داغ برادر دیده

دیده بگشای که طفلان همه غوغا دارند\*\*\*قطره آب روان از تو تمنا دارند(1)

### 117- کلامی روح بخش

آنچه گفته آمد گرچه کافی در مقصود است، اما خوش داشتم چکیده آن را در آینه کلام علامه جلیل حاج شیخ محمد رضا کلباسی رحمه الله نیز به تماشا بنشینید:

«... [حضرت امام] حسین (صلوات الله علیه) پرچمدار خود را مشاهده می نماید که با یک دنیا شجاعت، عازم میدان است. [امام] حسین (صلوات الله علیه) پناه لشکریان و عایله خود را مهیای جنگ و جانبازی می بیند. [امام] حسین (صلوات الله علیه) در [حضرت]

عباس (سلام الله علیه)، [حضرت] علی (صلوات الله علیه) را می بیند، و [حضرت] عباس (سلام الله علیه) در [حضرت] حسین (صلوات الله علیه)، پیغمبر صلی الله علیه واله را.

اگر به [حضرت] عباس (سلام الله علیه) اذن میدان ندهد، برادر دلتنگ و آزرده میگردد... و اگر اذن جهاد به [حضرت] عباس (سلام الله علیه) داده شود، با آن شجاعت ذاتی و غیرت فطری و جبلی با این خشمی که از این مردم بی عاطفه در او ایجاد گردیده، و شدت هیجانی که مولود شنیدن ناله کودکان تشنه خیام حرم است، چنان کشتاری از آن گروه بی فرجام بی سعادت بنماید که روی سپاهیان دشمن را برگردانده و شاید و شاید صحرای کربلا از سعادت در آغوش گرفتن بدن نازنین [حضرت امام] حسین (صلوات الله علیه).. محروم گردد.»

ص: 413

---

1- گوهر گرانها در ماتم آل عباس (صلوات الله علیهم): 202.

و در پایان، این محقق بزرگوار می گوید:

«... [امام] فرمود: «إذن فاطم من القوم... ای برادر اکنون که عازم سفر آخرت شده ای از این قوم بی حیا آبی برای این اطفال بطلب.» با این فرمان که برای [حضرت] عباس (سلام الله علیه) وحی منزل بود، حکم شهادت برادر خود را صادر، و او را دست بسته به سوی قربانگاه فرستاد، چه در پرده، او را از جنگجویی و مبارزت بازداشته، و فقط از منصب سقایت او، در این مورد استفاده جست. (1)

## 118- آثار شهادت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

### اشاره

از آنجا که حضرت عباس (سلام الله علیه) پر قدرت ترین و شجاع ترین مرد میدان کربلا بود، از طرفی جایگاه علمداری و سپه داری حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) به او اختصاص داشت، و از سوی دیگر چشم و چراغ اهل حرم به شمار می رفت و او تمام امید کودکان و بانوان خیمه گاه محسوب می شد. و از آنجا که هیمنه و جنگ آوری حضرتش سرهای بلندی از دشمن را به خاک مذلت انداخته بود و نعره های حیدری آن تک یل کربلا، بندبند قلبهای دشمن را از هم جدا می کرد، و حضرتش در معرکه جنگ چونان کوهی غیر قابل تسخیر، سپاه یزید را ناامید کرده بود، چشم دوست و دشمن به قامت رسا و دستهای بلند او نگران بود. اهل حرم را آرامش بود، و دشمن را اضطراب و التهاب.

از همین روی تا علم و پرچم در دست الهی آن فرزند ولی الله الاعظم برافراشته بود لشکر ابن زیاد از رسیدن به مقصد - اسارت و یا شهادت حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) - ناامید بود. و حضرت زینب علیها السلام و حضرت رقیه علیها السلام در سایه آن علم از اسارت و شماتت، و شلاق خوردن در امان بودند.

اما همین که آن سرو بلند کربلا از عرش زین جای در زمین گرفت، و آن کوه بلند علوی چونان حضرت شاه ولایت (صلوات الله علیه) تارکش بشکست، و بدن مقدسش آماج تیر و سنان و شمشیر شد. حزن و اندوه و غم را برای دختران حضرت زهرا (صلوات الله علیها) به ارمغان برد و هلهله و شادی از لشکر شیطان به آسمان رسید.

ص: 414

---

1- الدعوه الحسينيه الى نصره الاسلاميه: 160.

علم اگر از دست علمدار زمین نمی خورد\*\*\*دگر کسی به زیر تازیانه ها نمی مرد

## 1- شادی دشمن از شهادت پرچمدار کربلا

آنچه مسلم است، ترس و هراس و وحشتی که بر نامردان یزیدی از حضرت عباس (سلام الله علیه) چیره شده بود، کینه ای وصف ناشدنی از آن حضرت در دل آنها به میراث گذاشته بود. از همین روی وقتی علم و علمدار، خاک نشین شدند، اطراف او حلقه زدند و هرکسی او را با طعن شمشیر می زد و آنها که نمی توانستند نزدیک آن جسم مقدس شوند، طبل شادی زدند و هلله کنان، جشن پیروزی گرفتند و مبارک گویان به نزد امیر خود رفتند. فقیه محقق سید محمد هاشم موسوی قدس سره می گوید:

چنان چه گویند: چون حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) از اسب برافتاد. یک نفر از جنود شیطان می خواست به ابن زیاد مژده برد که حسین مظلوم (صلوات الله علیه) کشته شد. کسی به او گفت: وای بر تو! این حسین (صلوات الله علیه) است که زنده است. گفت: تو نمی دانی عباس (سلام الله علیه) که کشته شد، گویا حسین کشته شد. (1)

و این گفته حقیقتی است که خود آن حضرت در خطبه ای که بر بام کعبه خواند به آن اشارت فرمود. (2)

## 1- اضطراب و تشویش در دل اهل حرم

پیش از این گفته شد که آرامش خاطر بانوان حرم و امنیت خیمه ها و پشت و پناه امام، حضرت عباس (سلام الله علیه) بود. و تسکین قلوب داغدار فرزندان حضرت زهرا (صلوات الله علیها) در کربلا در گرو بازوان پور حیدر بود. از این رو، اهل حرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پیشاپیش خیمه ها چشم به میدان داشتند. اما بر اثر گرد و غباری که از اثر جنگ به هوا برخاسته بود، نمی دانستند، که در میدان جنگ چه پیش آمده است. نگران بودند و امیدوار

که امام با سرد را باز گردد.

ص: 415

1- سر الاسرار فی مصائب الابرار: 384.

2- ر. ک به «سقای معرفت ج 2: 164 و 165. »



اما به یکباره دیدند که لشکر به طرف خیمه ها هجوم آورد. خدا می داند چه بر سر حضرت زینب علیها السلام رفت!!! از طرفی اضطراب، تشنگی و امید بانوان و کودکان خردسال، به جانسختی می زد، و از سوی دیگر نگران امام و علمدار بود. و از زاویه دیگر میدید که لشکر یزید به طرف خیمه ها حمله نموده است. یا بقیه الله روحی لک الفدا، چه حالی داشت حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) که از سویی بر بالین برادر بود و از دیگر سو حمله دشمن به خیمه ها را مشاهده می کرد.

این جا بود که امام از سر بالین برادر برخواست و قصد خیمه ها نمود و با فریادی جانگاہ بانگ آورد:

«أما من مجیر یجیرنا؟ أما من مغيث یغيثنا؟ أما من طالب حق ینصرنا؟ أما من خائف من النار فیذب عنا؟» (1)

آیا یاری کننده ای نیست که ما را یاری کند؟ آیا فریادرسی نیست که به فریاد ما برسد؟ آیا خواستار حقی نیست که ما را یاری کند؟ آیا هراسناکی از آتش (جهنم) نیست که از ما به دفاع پردازد؟

همین که امام به طرف خیمه ها حرکت کردند، دشمن از هجوم منصرف شد، اما همچنان امواج شادی از مرداب متعفن آن سیه رویان، زمین کربلا را غم بار می نمود و امام با کمری شکسته و قلبی داغدار و چشمی گریان روی به سوی خیمه به پیش رفت و آن در حالی بود که: «اشکهای مبارک خویش را با آستین خود پاک می کرد.» (2) یا فاطمه زهرا صلی الله علیک، چه حالی درین فرزندان به وجود آمد، وقتی حال آقا و سرور خود را دیدند که با چشمی اشکبار و قدی خمیده روی به سوی خیمه ها داشت.

اولین کسی که به استقبال پدر آمد حضرت سکینه خاتون بود، و آغازین سخن او این بود:

«یا أبتاه! هل لک علم بعمی العباس؟»

ص: 416

---

1- العباس: 236، با دقت در این فرمایش امام (صلوات الله علیه) جایگاه حضرت عباس (سلام الله علیه) در کربلا مشخص می شود. چرا که پناه و فریادرس و یاور و حمایت کننده از حرم و امام آن حضرت بود و همین که به شهادت رسید، امام و اهل خیمه یاور و یار و حامی و پناه خود را از دست دادند، و چون دشمن این را می دانست به خیمه ها هجوم برد، و امام یار و یاور طلبید.

2- کبریت احمر: 319، العباس: 237.

ای پدر! آیا از عمویم عباس خبر داری؟! (1)

حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) گریستند و فرمود:

«یا بنتاه!! إن عمک العباس قتل و بلغت روحه الجنة»؛

دخترم، عمویت شهید شد و جانش به بهشت رسید.

خبر شهادت حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) در بین اهل حرم غوغایی به پا کرد و اطفال و بانوان حرم را سراسیمه نمود، ناله حضرت زینب کبری علیها السلام همراه با آهی جانسوز برآمد:

«واأخاه، وابعاساه، واخله ناصره، واضیعتاه من بعدک»؛

وای برادرم، وای عباس، آه از بی یآوری، آه که دیگر بعد از تو پناهی ندارم. (2)

شاعر عرب چه زیبا حالت امام را در آن لحظات به تصویر کشیده است، وی می گوید:

وبان الانکسار فی جبینہ\*\*\*فانکدت الجبال من حنینہ

کافل أهله و ساقی صبیته\*\*\*وحامل اللواء بعالی همته

و کیف لا، و هو جمال بهجته\*\*\*وفی محیاه سرور مهجته

«آن گاه که حضرت عباس (سلام الله علیه) به شهادت رسید، در جبین حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) شکستگی هویدا شد، و از ناله حضرت کوه ها از هم پاشید.

چرا که او سرپرست اهل و عیالش و ساقی کودکش و حامل پرچمش با آن همت بلند بود و چگونه چنین نباشد، و حال آنکه آن حضرت، زیبایی سرور امام بود، و زنده بودن حضرت عباس (سلام الله علیه) سرور قلب آن حضرت بود.»

### 119- سخن دل با دختر زهراى بتول (صلوات الله علیها)

آنچه گفته شد، گفتاری از دانشمندان پژوهشگر و اندیشمند، از واقعه کربلا بود، اما جان را سخنی است که:

«ای دختر مطهر حضرت زهرا، ای زینب کبری که جانم فدای خاک پایت باد. شما پهلوی شکسته مادر دیدی، فرق شکافته پدر را مشاهده کردی، شهادت برادرت حضرت امام

ص: 417

2- همان به نقل از «المنتخب» و «اسرار الشهاده» و...

حسن مجتبی (صلوات الله علیه) را نظاره نمودی ولی در همه آن مصایب در محاصره دشمن نبودی.

ولی آیا بر سر بالین حضرت عباس (سلام الله علیه) رفتی؟ آیا دستهای قطع شده او را دیدی؟ آیا فرق شکافته او را مرهم نهادی؟ آیا دیدی بدن مجروح و صورت خون آلودی که تیر بر چشم او لانه کرده بود و دشمن از هر سو با نیش نیزه، شمشیر و خنجر بر بدن صد چاک او حمله ور شده بود؟ آیا جاری شدن خون مقدس او را بر خاک به نظاره نشستی؟ آیا به جای مادر بدن مجروحش را مرهم گذاشتی؟

آه من بمیرم که چشمهایت خون بدن برادر را دید، اما افسوس که دشمن نگذاشت به پرستاری یگانه پهلوان عاشورا بشتابی؟ من که نمی دانم، اما این را می فهمم که سخت ترین لحظات برای یک خواهر آن هم چون شما، این است که برادری چون حضرت عباس (سلام الله علیه) را در خاک و خون غلطان ببیند، اما نتواند، او را پرستاری کند، یا صاحب الزمان عمه تان چگونه این مصیبت بزرگ را تحمل کرد.

خدایا، بارالها، منتقم خون مولا و سرورم را برسان. پروردگارا بر شیعیان انتقام گرفتن خون حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) را توسط سرور عالم حضرت صاحب الزمان بنما، الهی به حق الحسین مرهم دل سوخته حضرت زینب را برسان. یا ابا الفضل ای پناه دختر زهرا لطف و عنایت به ما بنما.

ای ماه بنی هاشم خورشید لقا عباس \*\*\* ای نور دل حیدر شمع شهدا عباس

از درد و غم ایام ما رو به تو آوردیم \*\*\* دست من مسکین گیر از بهر خدا عباس»

## 120- یادآوری چند نکته

شرح این فراز از حدیث شریف را با تذکر چند نکته با اهمیت به پایان برده و از خداوند متعال درخواست توفیق هدایت به معرفت حضرت ابا الفضل العباس (سلام الله علیه) را می نمایم.

## 121- نکته اول: راه معرفت

آنچه حقیقت است و هیچ شکی در آن نیست و همه بر آن اعتراف دارند و انسان را به

طور قطع و مسلم به مقام توحید می رساند، دست توسل به دامن حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله و اولاد معصوم آن حضرت زدن است، که آنها راه و راهبران آن مقام بزرگند.

چرا که خود آفریده از «نور» خدایند، که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند:

«إن الله خلقنا من نور عظمته»؛ خداوند ما را از نور عظمت خود آفرید. (1)

و چون آفرینش آن بزرگواران از «نور الهی» است محل و جایگاه معرفت الله جل جلاله می باشند. از همین روی در زیات جامعه کبیره می خوانیم: «السلام علی محال معرفه الله» پس «معرفت به مقام شامخ نورانی» آن بزرگواران لازم است، چرا که «معرفت الله» بر هر مکلفی واجب است، و چون معرفت الله بدون معرفت آنان محال است، معرفت امامان واجب است.

و این حقیقتی است، که گاهی از آن به «صرراط مستقیم» و گاهی به «سبیل الله» تعبیر می شود و گاه این واقعیت را «باب الله» می نامند. حضرت امام به حق ناطق و لسان صادق (صلوات الله علیه) می فرماید:

«الامام علم بین الله عزوجل و بین خلقه، فمن عرفه کان مؤمناً و من أنکره کان و کافراً»؛ (2)

نشانه بین خلق و خالق امام معصوم است، پس هرکسی او را شناخت مؤمن است، و آنکه امام را انکار کرد کافر است.

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در توضیح حدیث شریف حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) که پیش از این در صفحه 26 همین کتاب گذشت می فرماید:

«إنما فسر معرفه الله بمعرفه الإمام لبيان أن معرفه الله لا يحصل إلا من جهة الإمام»؛ (3)

معرفت الله جل جلاله را به معرفت امام تفسیر فرمود؛ زیرا که معرفت خداوند جز از طریق امام حاصل نمی شود.

ص: 419

---

1- برای توضیح بیشتر مراجعه کنید به «سقای معرفت ج 2: 118، 149» و کتاب «بحار الانوار ج 25» و «بصائر الدرجات» و «اصول

کافی، ج 1: باب خلق أبدان الأئمة: حدیث 3»

2- بحار الانوار ج 23: 88 به نقل از «کمال الدین: 231»

3- همان: 83

که آنها «باب الله» و «ارکان توحید» هستند، و هرچه از غیر «مدینه العلم» و «خزان علم الهی» یافت شود، ضلالت و گمراهی بلکه کفر است.

## 122- نکته دوم: مصباح هدی

پیش از این گفته شد که زیبایی هستی از نور امام حسین (صلوات الله علیه) است، و اوست چراغ فروزان هدایت. و از همین روی تمام معصومین (صلوات الله علیهم)، قلوب شیعیان را به آن سوی متوجه می کردند. و شاهد بر این مدعی روایاتی است که دلالت بر فضیلت زیارت و گریه بر آن حضرت از ناحیه مقدسه امام معصوم (صلوات الله علیه) صادر شده است.

## 123- نکته سوم: باب حسین (صلوات الله علیه)

گفته شد، که راه معرفت الهی، تنها حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند. و امکان ندارد کسی به مقامات توحیدی جز از این راه برسد، و آنکه «سفینه النجاه» و «مصباح هدی» در ظلمات عالم است حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) است. از این گفته معلوم می شود راه نجات، کربلا است. همان گونه که در احوال بسیاری از بزرگ مردان معرفت آن را می توان سراغ گرفت، و مهمترین سیروسلوک سالک، گریه در عزای آن سرور جهان هستی است.

اما نباید غفلت کرد که این کربلا، و این عاشورا و آن سید و سرور واقعه عاشورا یعنی حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) را علمدار و پرچم داری است، که باید از راه پرچمدار به آن حقیقت رسید، چرا که آن حضرت همان گونه که در کربلا- «صاحب لواء» امام حسین (صلوات الله علیه) است، در هدایت خلق به سوی امام نیز او پرچمدار است. از همین روی تا معرفت علمدار حاصل نشود معرفت به سلطان معرفت حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) امکان ندارد. کاشف اسرار حقایق حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در زیارت حضرت عباس (سلام الله علیه) می فرمایند:

«لعن من جهل حقک و استخف بحرمتک»؛ (1)

ص: 420

خدا لعنت کند کسی را که حق تو را نشناخت و حرمت را سبک انگاشت.

این بنا بر فرمایش امام، هر کس حق آن حضرت را شناسد ملعون است، نتیجه این می شود که معرفت حق آن حضرت، واجب است، چرا که معرفت او حرمت دین است، و آنکه حرمت او را بشکند، حرمت دین را می شکند، که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) به ما یاد دادند که در زیارت آن حضرت بگوییم:

«لعن الله أمه استحلت منك المحارم، و انتهكت فيك حرمة الاسلام»؛ (1)

خدا لعنت کند آن قومی را که محارم الهی را در حق تو روا داشتند، و با کشتن تو حرمت اسلام را شکستند.

#### 124- وجوب معرفت حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه)

با توجه به آن دو فراز، معلوم می شود که حرمت حضرت عباس (سلام الله علیه)، حرمت دین است و حقیقت دین، امام است و باشکسته شدن حرمت آن حضرت، حرمت امام شکسته شد. و همانگونه که معرفت به حرمت امام واجب است، پس معرفت به حضرت ابا الفضل و حرمتش واجب و لازم است (2). بنابراین اگر خواهان سیر و سلوک الی الله هستی، باید بدانی که آن ممکن نیست مگر آنکه اولین مقصد از سیر و سلوک معرفت امام باشد، و معرفت امام ممکن نیست مگر آنکه گام در راه معرفت حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) بگذاری. تا حضرتش تو را دستگیری کند.

#### 125- بشارت به اهل اشارت

حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه)، واسطه بین حرم و امام حسین (صلوات الله علیه) بود. از همین روی

ص: 421

1- مفاتیح الجنان، زیارت حضرت عباس (سلام الله علیه)

2- کمترین مرتبه «معرفت» آن است که بدانیم آن حضرت دارای حقی است، و حفظ و رعایت آن بر ما لازم است، ولو اینکه به تفصیل ندانیم، همانگونه که حضرت حجه بن الحسن (صلوات الله علیهما) به کامل بن ابراهیم فرمودند: «... سوگند به خدا قومی داخل بهشت می شوند که آنها را «حقییه» می گویند، آن گاه در وصف آنها فرمودند: «قوم من حبهم لعلی یحلفون بحقه و لایدرون ما حقه و فضله، آنان گروهی هستند که از آن جهت که حضرت علی را دوست دارند، به حق او سوگند می خورند و نمی دانند حق و فضل او چیست.» بحار الانوار ج 25: 336.

اطفال، تشنگی خود را به آن حضرت ابراز می کردند، و او به امام، و بین امام و دشمن واسطه می شد. بر همین اساس همیشه پیش روی امام می جنگید، و سفارت آن حضرت را بر عهده داشت. و اگر از سر دقت بنگری رمزی سر به مهر را می توانی بگشایی، و آن اینکه چرا مرقد پاکش جدا و با فاصله از مرقد مقدس امام قرار گرفته است؟

و رمز آن راز، این است: اهل عالم باید بدانند که آن حضرت وقتی زنده بود. چونان ماه به دور نور وجود امام می چرخید، و الآن نیز او نورافشان شیدادلانی است که در ظلمت زمان غیبت وجود اقدس حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف گرفتار آمده اند. چرا که نور او از نور امام سرچشمه می گیرد، پس اهل اشارت بدانند که سقای آب معرفت و ولایت و توحید حضرت عباس (سلام الله علیه) است.

و چه زیبا سرود علامه فقیه شیخ محمد حسین اصفهانی قدس سره:

ساقی باده توحید و معارف عباس \*\*\* شاهد بزم ازل، شمع شبستان الست

در ره شاه شهیدان ز سرو دست گذشت \*\*\* نیست شد از خودوزد پا به سر هر چه که هست

و چه زیبا سروده آن شاعر که خدایش رحمت کند:

از حسین این سان علمدار حسین \*\*\* شد فنا، تا یافت اسرار حسین

کرد سر سودا بیازاری حسین \*\*\* در دو عالم گشت سردار حسین

در ره حق داد دست حق پرست \*\*\* دستها شد جمله او را زیر دست

چون یدالله دست عباس علی است \*\*\* پس یقین دست خدا، دست ولیست (1)

## 126- پنجمین فراز از حدیث شریف

حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) در پنجمین فراز فرمایش خود می فرمایند:

«فأبدله الله عزوجل بهما جناحین یطیر بهما مع الملائکه فی الجنة کما جعل لجعفر بن أبی طالب .»

قبل از هر چیز لازم است، سه واژه اساسی در این کلام شریف واری و معنای آن گفته آید:

ص: 422



احمد بن فارس لغت شناس ژرفنگر زبان عرب میگوید:

«بدل... أصل واحد، و هو قيام الشيء مقام الشيء الذاهب... و يقولون: بدلت الشيء إذا غيرته... و أبدلته إذا أتيت له ببدل...» (1).

ابن منظور دیگر لغت شناس عرب میگوید:

«... والأصل في التبدیل تغيير الشيء عن حاله، والأصل في الإبدال جعل الشيء مكان شيء آخر كإبدالك من الواو تاء في تالله» (2).

جایگزین شدن چیزی در جای چیز دیگری را «بدل» می گویند، و هرگاه چیزی را از اصل خود تغییر دهند آن را «تبدیل» گویند، و هرگاه چیزی را در جای دیگر جایگزین کنند آن «ابدال» است.

دیگری می نویسد:

«بدل..... تغییر دادن... ابدال: جانشین کردن، بدل کردن چیزی را به جای چیز دیگر... ابدال، جایگزینی، جانشینی» (3).

## 128- بازبینی واژه «بدل»

با توجه به آنچه دانشمندان لغت شناس گفته اند، در می یابیم که این واژه به معنای جایگزینی چیزی در مقابل چیز دیگر است. یعنی آوردن چیزی به جای چیز دیگر.

ولی هرگاه به شکل «ابدل(4)» تلفظ شود. به معنای جایگزین کردن چیزی به جای دیگر است و اگر به شکل «بدل(5)» آورده شود، به معنای تغییر دادن ماهیت آن چیز است، مثل اینکه گفته شود «بدل الحديد ذها، آهن را طلا کردم.» (6)

ص: 423

1- مقایس اللغه ج 1: 210.

2- لسان العرب ج 1: 344، «ماده بدل»

3- فرهنگ معاصر عربی به فارسی، 30.

4- یعنی هرگاه «بدل» به باب «افعال» برده شود و گفته شود «ابدل»

5- یعنی اگر «بدل» به باب «تفعیل» برده شود و بگوییم: «بدل» در این صورت معنای آن غیر از «ابدل» و «بدل» خواهد بود.

6- کلیات ابی البقاء: 31.

بنابراین جایگزین کردن چیزی در مقابل چیز دیگر را «ابدل» می گویند، و در این صورت، اگر آن جایگزین در عوض و مقابل آن چیزی باشد، که از دست رفته است این واژه با «باء جر» آورده می شود. و گفته می شود. «ابدل بکتابی ذهاباً، طلا در عوض کتابم جایگزین نمود. (1) و اگر از باب معاوضه و مقابله نباشد، بدون «باء جر (2)» آورده می شود.

### 129- توجه به کلام حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه)

با توجه به آنچه گفته شد معنای کلام حضرت علی بن الحسین (صلوات الله علیهما) چنین خواهد بود.

[حضرت عباس (سلام الله علیه) جانش را فدای برادر نمود تا آنجا که دو دست مبارکش قطع شد. [در نتیجه خداوند متعال در مقابل آن دو دست قطع شده برای آن حضرت دو بال جایگزین نمود که آن حضرت با آن دو بال همراه ملائکه در بهشت پرواز می نماید.

بنابراین «باء» در «بهما» به معنای «مقابله» و «عوض» است. (3) یعنی خداوند متعال در عوض آن دوست قطع شده دو بال قرار داد. پس بین دو دست مبارک حضرت عباس (سلام الله علیه) که قطع شد و دو بالی که خداوند به او عطا نمود. «معاوضه» و «مقابله» است. یعنی این دو بال در قبال آن دو دستی است که از جسم مبارکش افتاد.

### 130- واژه «جناح»

زیبیدی دانشمند زبان شناس عرب میگوید:

«الجناح من الإنسان الید و ید الإنسان: جناحاه و کذا من الطائر»؛ (4)

ص: 424

- 1- باید توجه داشته باشد که پردازش جمله عربی با جمله فارسی در معنای مقابله با همدیگر تفاوت دارند.
- 2- «باء جر» در پردازش جمله‌های عربی کاربرد فروان و معانی گوناگونی دارد.
- 3- گرچه ابن هشام بین «باء جر عوض» و «باء جر مقابله» تفاوت قائل شده است «معنی البیب، الجزء الثانی: 27، باب اول، حروف جر، معنای «باء جاره» ولی ملا جلال الدین سیوطی میگوید فرقی بین آن دو نمی باشد. «همع الهوامع ج 2: 21، سطر آخر»
- 4- تاج العروس ج 6: 349، و در «لسان العرب ج 2، 372» می خوانیم: «جناحا الطائر: یداه و... ید الانسان جناحاه»

«جناح» انسان، دست او است، و در دست او را جناحین می گویند، همان گونه که دو بال پرنده را جناح میگویند.

با توجه به کلمات محققین و اندیشمندان دانشمند، معلوم می شود، آنچه که در دو طرف یک چیز واقع می شود، آن را «جناح» می گویند (1) و از همین روی به دو بال پرنده و دو دست انسان و دو طرف لشکر «جناحین» گفته می شود.

و نکته ای که از موارد استعمال و جاهایی که این واژه به کار رفته استفاده می شود اینکه این واژه علاوه بر معنای پیشین، در بردارنده قوت و قدرت هم هست، چرا که پرنده به خاطر قوت و قدرت دو بال به پرواز در می آید، و انسان به کمک قوت و قدرتی که در دستهایش می باشد، کارایی دارد، و قدرت و قوت لشکر در حقیقت در دو جناح آن نهفته شده است.

بنابراین «جناح» هر چیزی به حسب همان چیز می باشد، جناح پرنده، بال او است. جناح انسان دست او است، و جناح لشکر «میمنه» و «میسره» آن می باشد. و از همین جا این نکته ظریف هم به دست می آید، که قوت و قدرت فرشتگان که می توانند در بهشت و عالم ملکوت به پرواز در آیند به حسب ظرف هستی آنان و عالمی که در آن به پرواز در می آیند می باشد.

### 131- واژه «یطیر»

ریشه این کلمه از «طیر» است. احمد بن فارس، بزرگ زبان شناس عرب میگوید:

«طیر.. أصل واحد يدل على خفة الشيء في الهواء، ثم يستعار ذلك في غيره وفي كل سرعة من ذلك الطير جمع طائر سمي ذلك لما قلنا...»؛ (2)

طیر دلالت میکند بر سبک وزنی در هوا، و این واژه به گونه ای استعاره در غیر سبکی در هوا و نیز در سرعت به کار برده می شود. و پرنده را نیز «طائر» می گویند، زیرا در هوا سبک وزن و با سرعت حرکت می کند.

بنابراین، خداوند متعال به حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) دو بال عنایت کرده که بدون هیچ

ص: 425

1- مقایس اللغه، لسان العرب و...

2- مقایس اللغه ج 3: 437.

تقالت و سنگینی وزن، با سرعت در فضای بهشت حرکت کرده و پرواز می نماید. اما پاسخ این سؤال که: «پرواز آن حضرت در فضای بهشت، آن هم همراه با فرشتگان رحمت الهی به چه مقصودی است؟» دارای اهمیت زیادی است که به خواست خدا به آن پرداخته خواهد شد.

### 132- واژه «ملائکه»

شماری از پژوهشگران قرآنی بر آنند که لفظ «ملائکه» جمع «ملاک» است، و اصل «ملاک»، «مالک» است، که از ریشه «الوک» گرفته شده است، قونوی می گوید:

«و سمی الملائکه ملائکه؛ لأنه من الأولوکه بمعنی الرساله، إذ الملائکه جمع ملاک و هو مقلوب مأک من الأولوکه بمعنی الرساله» (1)؛

ملائکه را ملائکه می گویند: زیرا از «اولوک» به معنای پیام رساندن گرفته شده است، بنابراین ملائکه جمع «ملاک» که قلب شده «مالک» است و از اولوکه به معنای رسالت ریشه گرفته است.

چون «مالک» زیاد کاربرد داشت «همزه» آن را انداختند، و استعمال آن «ملک» شد، چون آن را جمع بستند به اصل خود برگشت داده شده، و از همین رو گفتند: «ملائک» و «تاء» به آخر آن اضافه شد یا از باب مبالغه و یا برای مؤنث شدن. (2)

### 133- بررسی و تحقیق در حقیقت ملائکه

وجود فرشتگان، سروشهای غیبی و ملائکه الهی را کسی توان انکار ندارد، مگر آنکه از درجه انسانیت به درکه پایین تر از حیوانیت سقوط کرده باشد. اما حقیقت آنها چیست؟ و مشاهده آنها چگونه ممکن می شود؟ و طبقات آنها به چه صورت است؟ و...

پاسخ این پرسشها به دست خداوند متعال و آن بندگان الهی است که بر بلندای قله ولایت کبری نشسته اند و همه عالم هستی در احاطه تصرف آنها است. یعنی حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله. بنابراین اگر خواسته باشیم به ذات ملائکه الله پی ببریم و یا آن فرشتگان

ص: 426

1- حاشیه القونوی بر تفسیر بیضاوی ج 4: 16.

2- الأنوار الساطعه فی شرح زیاره الجامعه ج 3: 136 به نقل از «مجمع البیان»

رحمت را مشاهده کنیم باید دست نیاز به درگاه بی نیاز الله جل جلاله برده و آستانه مقدسه اهل بیت عصمت (صلوات الله علیهم) را بوسه زنیم تا شاید از آن سروشان مقدس و پاک، ما را خبری رسد. به همین جهت نگاه مختصری به آیات نورانی قرآن و روایات مقدس امام معصوم (صلوات الله علیه) می اندازیم.

### 134- رسالت فرشتگان

خداوند متعال می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِّثْنِي وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ (1)

سپاس خدای را سزد که آفریننده زمین و آسمانها است، فرشتگان را رسولان خود گردانید، که [آن فرشتگان] دارای دو، سه و چهاربال هستند. و در آفرینش هرچه بخواهد زیاد می کند، که خداوند بر همه چیز قادر است.

با توجه به این آیه معلوم می شود که فرشتگان اولاً رسولان خداوند، و ثانیاً دارای بالهای متعدد می باشند.

### 135- نزول ملائکه و مشاهده آنان

یکی از ویژگیهای فرشتگان آن است که از عالم بالا بر پیامبران و بندگان صالح خداوند نازل می شوند. اما نزول ملائکه بر انبیاء و امامان، امری است بسیار روشن و واضح، اما نزول آنان بر بندگان صالح خداوند در همین دنیا، و مشاهده آنان توسط مؤمنین حقیقی مطلبی است غیرقابل انکار؛ چرا که خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ»؛ (2)

ص: 427

1- فاطر / 1.

2- فصلت / 30.

همانا کسانی که می گویند. [و از صمیم قلب معتقدند که] پروردگار ما الله است، و بر آن [گفتار و عقیده] استقامت می ورزند، فرشتگان بر آنها نزول می کنند که ترسی نداشته و غمگین نشوید، بشارت می دهند شما را به بهشتی که وعده داده شده اید...

اگر در این آیه شریفه نیک نگریسته شود، روشن می شود که اولاً: فرشتگان الهی - که رسولان خداوند می باشند - از جانب پروردگار تنزل می کنند. و ثانیاً، کسانی که بر رب بودن الله استقامت دارند آن رسولان الهی را مشاهده می کنند. و ثالثاً این مشاهده در همین دنیا صورت می گیرد. و بشارت را دریافت می کنند. چرا که در فراز اول خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» یعنی مردمانی که دو ویژگی دارند 1- میگویند پروردگار ما خدا است 2- بر این قول ثابت و استوارند، اینها کسانی هستند که «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...» ملائکه بر آنها تنزل کرده و آنها را می گویند: نترسید، غمگین نباشید و بشارت باد بر شما به بهشتی که به شما وعده داده شده است.

و معلوم است، که تکلیف و عمل یعنی اعتقاد به «رَبُّنَا اللَّهُ» در دنیا ممکن است. و در آخرت عمل نیست بلکه پرداخت و محاسبه عمل است، و اعتقاد و استوار ماندن بر اینکه «خدای پروردگار است» نزول فرشتگان را به دنبال دارد. بنابراین نزول ملائکه بر چنین

مؤمنانی در همین دنیا صورت می گیرد. علاوه بر آن، صریح آیه بعد است که می فرماید:

«نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»

ما [فرشتگان] یاوران شما در دنیا و آخرت می باشیم.

بنابراین، این آیه شریفه به دو مطلب مهم صراحت دارد. 1- مشاهده ملائکه در همین دنیا 2- راه و راز مشاهده فرشتگان الهی را نیز بیان می کند که «قول و عمل و استقامت به کلمه الله است».

### 136- راه مصافحه با ملائکه

سلام بن مستنیر (1) می گوید: من در حضور حضرت امام باقر (صلوات الله علیه) بودم، که جناب

ص: 428

---

1- وی از شیعیان خاص حضرت امام باقر (صلوات الله علیه) بوده است. «منتهی المقال»

حمران بن اعین به حضور امام رسید و از آن حضرت پرسشهایی کرد و جواب شنید، اما همین که می خواست برود، به امام عرض کرد، که می خواهم [از حالت روحی خودم] به شما خبری بدهم.

«ما نزد شما می آییم و از محضر شما خارج نمی شویم مگر اینکه قلبهای ما رقیق و لطیف و نرم می شود. و جانهایمان دنیا را به فراموشی سپرده و آنچه از اموال دنیا در دست مردم است در نزد ما بی اهمیت می شود و همین که از نزد شما می رویم و با مردم و تاجران آمیزش میکنیم دنیا را دوست میداریم.»

حضرت امام باقر (صلوات الله علیه) به او فرمودند:

«همانا قلبها یک بار سخت و سنگین می شود و بار دیگر سبک و لطیف می گردد.»

سپس فرمودند:

«آگاه باشید که اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و اله گفتند: ای رسول خدا ما از نفاق بر خود هراسانیم، آن حضرت فرمودند: چرا هراسان می شوید؟ عرض کردند: هرگاه ما نزد شما هستیم پس شما ما را تذکر داده و موعظه می فرمایید، و در ما رغبت [به

آخرت] ایجاد می کنید. [از خوف خدا] می ترسیم و دنیا را فراموش می کنیم، و زهد و پیشه می کنیم. به حدی که گویا آخرت و بهشت و آتش آن را می بینیم. و این حالت در صورتی است که در محضر شما باشیم.

اما همین که از محضر شما خارج می شویم و به خانه های خود وارد می شویم، و بوی فرزندان خود را استشمام کرده و زن و اهل خود را می بینیم، نزدیک است که از حالی که نزد شما داریم برگشته و گویا بر هیچ هستیم [و دنیا طلب و مال دوست شده و خدا و قیامت و شما را به فراموشی می سپاریم] آیا شما می ترسید بر ما که این حالت نفاق باشد؟»

بنابراین همین حالی که برای جناب حمران بن اعین پیش آمده برای اصحاب حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله نیز پیش آمده و همین سؤال را آنها از حضرت کردند. و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله در جواب چنین فرمودند:

«چنین نیست، بلکه این حالت و فکر از گامهای شیطان است، که شما را ترغیب به دنیا می کند.» (والله لو تدومون علی الحاله التي وصفتم أنفسكم بها لصافحتكم الملائكة و مشیتهم علی الماء)؛ سوگند به خدا که اگر شما بر آن حالتی که گفتید مداومت داشته باشید و ثابت و استوار بمانید یقیناً با فرشتگان مصافحه خواهید کرد، و بر آب راه توانید رفت.»

پس اگر کسی به طور مداوم، ثابت و استوار از روی اعتقاد متذکر به این مطلب باشد که «رَبُّنَا اللَّهُ» قلب و جانش از دنیا رمیمده و به آخرت پیوسته که در این صورت «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ...» و کلام ملائکه را می شنود و با آنها مصافحه کرده و انوار ملکوت بر قلبش می تابد.

اما اینکه، این حالت - محبت دنیا - نفاق نیست بلکه گناهی است که باید از آن استغفار کرد، حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله می فرماید:

«اگر شما گناه نکنید [معلوم می شود حب دنیا گناه و منشاء تمام گناهان است] تا که استغفار نمایید. خداوند، آفریده های دیگری می آفرید تا گناه کرده و استغفار نمایند و آنها را ببخشاید. که مؤمن به فتنه می افتد و توبه می کند مگر نشنیده اید فرمایش خداوند متعال را «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» به خدا توبه کنندگان را دوست دارد و همو فرمود: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ» از پروردگارتان طلب غفران کنید سپس روی به او آورید.» (1)

### 137- نشانی از حقیقت فرشتگان

ریشه آفرینش فرشتگان و ملائک مقرب درگاه الهی «نور» است و در روایات گوناگونی به این حقیقت اشاره شده است که برای نمونه به بعضی از آن اشارت می شود.

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرماید:

ص: 430

---

1- اصول کافی، ج 2: «کتاب الایمان و الکفر، باب فی تنقل أحوال القلب حدیث اول» و اصول کافی ج 1: 256، حدیث 2931، چاپ انصاریان. الکتب الاربعه ج 1: 256.



«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ مِنْ نُورٍ»؛ (1)

لا اله الا اور خداوند فرشتگان را از نور آفرید.

و همین گونه است، آنچه را که حضرت جبرئیل علیه السلام در شب معراج به پیامبر صلی الله علیه و اله عرضه داشت: آن هنگامی که آن حضرت در سیر معراجی به نهی رسیدند که آن را نهر النور نام بود. و حضرت جبرئیل علیه السلام به حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله عرض کرد:

«... من هر روز در این نهر غسل کرده و بیرون آمده و بالهیم را تکان میدهم، فلیس من قطره تقطر من أجنحتی إلا خلق الله تبارک و تعالی منها ملکاً مقرباً...»

پس قطره ای از قطرات بالم نیست مگر آنکه خداوند از آن ملکی مقرب می آفریند...» (2)

بنابر این حدیث شریف، خلقت و آفرینش ملائکه، منشأ نوری دارد، لکن نورهای گوناگون؛ چراکه ملائکه دارای انواع و اقسام گوناگونی هستند. و هر کدام مشغول به کاری و یا عبادتی ویژه خود می باشند. و سر آن تفاوتها، تفاوتی است که در نورهای آفرینش آنها هست، و این حقیقتی است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله به آن تصریح فرموده اند:

«... ثم خلق الملائكة من بدء ما أراد من أنوار شتی...»؛ (3)

خداوند آفرید فرشتگان را از نورهای متفاوت.

و در حدیثی دیگر از همان حضرت می خوانیم که :

«... ثم فتق نور أخی علی فخلق منه الملائكة، فالملائكة من نور علی، و نور علی من نور الله و علی أفضل من الملائكة...»؛

سپس نور برادر علی را شکافت، پس از آن نور فرشتگان را آفرید، بنابراین از نور علی، ملائکه به وجود آمده اند. و سر منشأ نور علی نور الله جل جلاله است، و حضرت علی (صلوات الله علیه) از فرشتگان برتر است... (4)

و در حدیث دیگری می فرمایند:

ص: 431

1- بحار الانوار، ج 56: 191، حدیث 48، به نقل از «الاختصاص: 109».

2- بحار الانوار ج 56: 191 حدیث 48 به نقل از «الاختصاص: 109.»

3- بحار الانوار ج 8: 15

4- همان: 10.

«خلق الله من نور وجه علي بن أبي طالب [صلوات الله عليه] سبعين ألف ملك، يستغفرون له و لمحبيه الى يوم القيامة».(1)

و در دیگر حدیث از حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله می یابیم که فرمودند:

«... و خلق من تسبیح علی الملائکه المقربین، فکلما سبحت الملائکه المقربون، منذ أول يوم خلقها الله عزوجل الى أن تقوم الساعة فهو لعل و شيعته».(2)

### 138- فزونی فرشتگان

شمار فرشتگان و انواع آنها و کارهایی که از طرف ایزد منان به آنها واگذار شده، از توان بشر خارج است، و مقدار آنها را جز خداوند متعال و حضرت خاتم پیامبران محمد صلی الله علیه و اله هیچ کس دیگر نه می داند و نه می تواند.

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در جواب این پرسش که «عدد فرشتگان بیشتر است یا شمار فرزندان آدم؟» فرمودند:

«سوگند به آن خدایی که جانم در دست قدرت او است، همانا شمار ملائکه خداوند در آسمانها، بیشتر از خاکهایی است که در زمین است. [یعنی فرشتگان الهی در آسمان بیشتر از ذرات خاکهای زمین می باشند]. و در آسمان جای یک قدم یافت نمی شود مگر آنکه ملکی در آنجا به تسبیح و تقدیس الله جل جلاله مشغول می باشد. و در زمین درختی یافت نمی شود و همچنین هیچ گل و خاکی پیدا نمی شود مگر اینکه فرشته ای موکل آن است، و گزارش کردار آنها را به خدا می رساند، و حال آنکه خداوند به آنها و کردارشان از آنها آگاه تر است.»

«و ما من أحد إلا ویتقرب کل يوم إلى الله بولایتنا أهل البيت و يستغفر لمحبتنا و یلعن أعدائنا و یسأل الله أن یرسل علیهم العذاب إرسالا»؛

و هیچ فردی از آن همه فرشته یافت نمی شود مگر اینکه هر روز با تمسک به

ص: 432

---

1- مستدرک سفینه البحار ج 9: 426، به نقل از «بحار الانوار ج 9: 408» و همین روایات از مخالفین نیز نقل شده ر.ک: «احقاق الحق ج 7: 319، 324، ج 9: 443 و 444 و 459».

2- مستدرک سفینه البحار ج 9: 426 به نقل از «بحار الانوار ج 35: 99»

ولایت ما اهل البیت قرب به خدای می جوید، و برای دوستداران ما استغفار نموده و دشمنان ما را لعنت کرده و از الله جل جلاله می خواهند که بر آنها عذاب بفرستد. (1)

در ارتباط با این گونه احادیث ذکر چند نکته ضرورت دارد.

### 139- نکته اول: تشبیه کثرت ملائکه

کثرت این همه فرشته موجب تراحم با همدیگر و با مخلوقات دیگر نمی شود؛ چرا که خلقت آنها از «نور» است و هیچگاه آنوار با یکدیگر ضدیت یا مزاحمت با دیگر مخلوقات ندارند. و اگر بخواهیم قبول این نکته برایمان آسان شود، به این مثال توجه کنیم: امواج صوتی و تصویری که توسط کانالهای تلویزیون، ماهواره، تلفن همراه و رادیوها فرستاده می شود توسط وسایل گیرنده قابل ردیابی و گرفتن است، در فضا موجود است و هیچگاه اختلال نسبت به همدیگر ندارند، مگر اینکه منابع فرستنده ای بخواهند ایجاد اختلال کنند، یا دستگاه های فرستند و گیرنده ضعیف عمل کنند.

بنابراین، وقتی امواج صوتی و تصویری که ساخت دست بشر است و علم بشر بسیار محدود و قدرتش محدود است، با همدیگر مزاحمت ندارند، مخلوقات خداوندی به ویژه آنها که از عالم نور هستند هیچگونه مزاحمتی با همدیگر ندارند.

### 140- نکته؛ آثار کثرت فرشتگان

یکی از آثار کثرت ملائکه خصوصاً آنهایی که موکل بر بنی آدم هستند - همان گونه که حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرموده اند . این است که:

«گواهان خدایند بر اعمال بندگان، تا بندگان خداوند مواظبت بیشتری بر طاعت الهی داشته باشند، و از معصیت خداوند دقیقتر دوری کنند، چه بسا بنده ای که نیت اور نافرمانی کند، ولی همین که به یادش آمد فرشتگان موکل اعمال و شاهد بر اعمال

ص: 433

---

1- مستدرک سفینه البحار ج 9: 422، به نقل از «بحار الانوار ج 26: 339 و ج 59: 176 و...» اصل روایت از «امالی شیخ طوسی قدس سره» منقول است.

اویند، از گناه خودداری خواهد کرد... علاوه بر اینکه آنها انسان را از شر شیاطین جنی وانسی حفظ می کنند و چه بسا آدمی را از آفات و خطرات محفوظ می دارند و...» (1)

اگر کمی با خود به اندیشه به پردازیم که مافزون بر اینکه در محضر خداوند تبارک و تعالی هستیم مأموران الهی و فرشتگان نورانی ما را و همه جا را احاطه کرده اند، دمام به ذکر خدا مشغولند و دعاگوی ما، عرق شرم و خجلت تمام وجودمان را می گیرد، آه ما چه مخلوقات غافلی هستیم، همه هستی به ذکر خدایند و ما به فکر خوردن و خوابیدن و جمع کردن آبرو و همیزم دنیا که با لب بر چهرمان بوسه می زند و با دست از پشت خنجر فرو می کند، خانه ای ناساخته، پیک اجل سر می رسد، مشکلی از دنیایمان حل نشده مشکلاتی سرنازده به مهمانیمان می آیند و با سرگرم شدن، خود را بازیچه دنیا کرده و مسخره آن شده ایم.

حرمت آن همسایگان نورانی را باید پاس داشت، و چهره پاک آنها را با گناه خود درخشم نکنیم، بلکه عقل دوراندیش و با انصاف حکم می کند که باید همراه آن سروشان غیبی به یاد الله جل جلاله بود، و برای قرب به او، دست به دامن اهل بیت (صلوات الله علیهم) باید زد، و چشم به پرچم علمدار کربلا حضرت عباس (سلام الله علیه) باید دوخت، که حضرتش همگام با فرشتگان در بهشت در حرکت و پرواز است، و شاید نظری کنند و ما غافل و به تعبیر آن پیر فرزانه استاد حسین شفیعی قدس سره «تجلی ناگاه آید، ولی بر دل آگاه آید.» (2)

یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشید\*\*\* شاید که نگاهی کند، آگاه نباشید

#### 141- نزول ملانکه

گفته شد که از ویژگیهای فرشتگان الهی نزول و تنزل آنان بر روی زمین است، و جلوه نمودشان بر بعضی انسانها. به دیگران: دانستیم که ملانکه از نور مولا و سرور جهان هستی حضرت شاه ولایت مرتضی علی (صلوات الله علیه) آفریده شده اند. و چون نورند، اگر به عالم ملک بیایند، در حقیقت از آن عالم نزول کرده اند. و اگر انسانی مقام «قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» را احراز کند، آن سروشان الهی بر او نازل می شوند.

ص: 434

1- همان: 423

2- دارالجنون عشق: 85

از همین روی در زمان ما - عصر غیبت - به همراه روح که بزرگترین و بزرگوارترین فرشته الهی است در شب قدر به محضر مقدس حضرت بقیه الله الاعظم (صلوات الله علیه) می رسند. که سوره «قدر» گواه این معنا است. و همان گونه که گذشت در حقیقت آن فرشتگان، ولایت آن حضرت و دیگر امامان را واسطه قرب خود به درگاه الهی قرار می دهند- اما آنچه در این بحث مورد نظر است دو مطلب است 1- نزول ملائکه 2- دیدن آنان توسط بندگان صالح، که مطلب دومین پیش از این بیان شد. بنابراین قلم را به تحلیل معنای «نزول» باید واداشت.

نزول: در بحثهای گذشته و نیز در «سقای معرفت 2» گفته آمد که «نزول» یعنی فرود آمدن از جایگاهی بلند به جایگاهی پایین تر، و روشن است که هرگاه حقیقتی از بلند جایگاهی به عالم و جهانی دیگر نزول کرده و فرود بیاید، صورتی شبیه به همان عالم به خود می گیرد.

مثلا اگر یک مطلب علمی که جایگاه اصلی آن ذهن و عقل انسان است از آن جایگاه نزول به این عالم کند، صورت این عالم به خود می گیرد. مثل مفهوم « $2*2=4$ » که یک مفهوم علمی است. حقیقت آن در ذهن آدمی چیزی است، و پایین آمدن آن از ذهن انسان به گونه ای دیگر جلوه می کند. اگر خواسته باشیم آن مفهوم را به صورت لفظ فارسی تنزل دهیم گفته می شود: «دو ضرب در دو مساوی است با چهار» و اگر همان را بخواهیم به شکل عدد بنویسیم. این گونه نوشته می شود « $2*2=4$ » و... این دو شکل در حقیقت صورت تنزل یافته آن مفهوم ریاضی ذهنی است. و این نکته نیز ناگفته پیداست، که همین دو تنزل را کسی می فهمد که مقداری هرچند اندک درس خوانده و نوشتن را بشناسد. وگرنه انسانی که هیچ درس ناخوانده هیچکدام از این دو صورت تنزل یافته را نمی فهمد.

با توجه به این مثال روشن می شود که اگر ملائکه از آن عالم بالا به این جهان تنزل کنند جلوه این جهان را پیدا می کنند، و همین جلوه را هر کس نمی تواند بفهمد مگر اینکه رتبه «قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» را احراز کرده باشد. همان گونه که امواج صوتی و تصویری که همین الان فراوان است کسی قدرت دریافت آنها را دارد که وسیله گیرنده آن امواج را داشته باشد.

و خوشا زمان ظهور حضرت مهدی - جانم فدای خاک کویش باد - که شیعیانش از چنان

قدرت روحی برخوردار می شوند، که بدون هیچ وسیله آن حضرت را در هر کجا باشند مشاهده می کنند و کلامش را می شنوند.

## 142- تسخیر ملک

بعضی از انسانها سالها ریاضت میکشند تا قوت روحی پیدا کرده شیطانی و یا جنی را مسخر خود کنند، و یا دانشمندان سالهای درازی را در گوشه کتابخانه ها و آزمایشگاه های خود سپری می کنند تا رازی از طبیعت را کشف کرده و بر عالم ماده سلطنت یابند. همان گونه که مثلاً با تحقیقات چند صد ساله موفق به ساخت فضاپیما شده و پای بر کره ماه نهادند... و بعضی دیگر با ریاضتهای رنگارنگ و چه بسا غیر مشروع می خواهند ملائکه الهی را به زیر فرمان خود بکشند. اما غافلند که فرشته مقامش فزون تر از آن است که زیر سلطنت کسی در آید.

آری تسخیر ملک یک راه بیشتر ندارد و آن عبودیت در مقابل الله جل جلاله و تسلیم شدن در مقابل عظمت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله و اهل بیت (صلوات الله علیهم)، که در این صورت فرشتگان به او نازل و به یاری او می شتابند. یک بار دیگر به این دو آیه توجه کنید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ نَزَّلْنَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ» (1)

همانا کسانی که گفتند [از روی اعتقاد کامل] پروردگار ما خدای یکتا است، و سپس [بر این اعتقاد] پای فشردند. فرشتگان بر ایشان فرود آیند، که مترسید و اندوهگین مباشید، و شاد باشید به بهشتی که به شما وعده داده شده است. ما در زندگی این دنیا دوستان شما ایم و در آخرت نیز، در آنجا به هر چه میل داشته باشید و بخواهید یافت می شود. [و این بهشت] جایگاه هایی است [برای شما] از جانب خداوند بخشاینده مهربان.

ص: 436

بنابراین اگر می خواهیم که فرشتگان دوست ما و در گرفتاریها و حیرانیها رهنمود ما و درکارها کمک کارمان باشند، راه، آن نیست که ارباب علوم غریبه پیشنهاد می کنند، و یا صاحبان چله نشینی دستور می دهند. بلکه تنها راه و «رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَثْمَرُوا» است، که در ظل عنایات حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله یعنی قرآن و روایات اهل البیت (صلوات الله علیهم) ممکن می شود و اگر کسی به مقام بالایی در پذیرفتن ولایت اهل البیت برسد، به مقام و منزلتی می رسد که این ملائکه از رتبه دوستی گذشته و به خدمت او مشغول می شوند که سلطان سریر ارتضا حضرت امام رضا (صلوات الله علیه) از پدران بزرگوارشان (صلوات الله علیهم) از حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیهم) روایت می کنند که آن حضرت فرمودند که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله فرمودند:

«خداوند علی اعلی هیچ آفریده ای برتر از من و بزرگوار تر از من نیافریده، حضرت مولی می فرمایند: از آن حضرت سؤال کردم شما برترید یا جبرئیل؟ آن حضرت فرمودند: یا علی خداوند متعال پیامبرانش را بر فرشتگان مقرب الهی برتری داد. و مرا بر تمامی آنها برتری بخشید، و برتر بودن بعد از من، برای تو است یا علی و برای امامان بعد از تو. «و إن الملائكة لخدامنا و خدام محبینا»؛ و همانا ملائکه خدمتگزاران ما و خدمتکاران دوست داران ما می باشند...» (1).

پس اگر مرد رهی، گوش دار که توان آن را داری که از ملک بگذری تا آنجا که آنان خادمان تو گردند.

### 143- نتیجه بحث

خلاصه آن که ملائکه از نور آفریده شده اند و هرگاه در این عالم تنزل کنند به صورتی که قابل مشاهده هر کس نمی باشد، جلوه می نمایند. و همان گونه که گفته شد آنها از نور ولایت علوی آفریده شده اند. که توان جلوه گری برای بندگان شایسته الهی را داشته و آنان آنها را می بینند.

ص: 437

---

1- بحار الأنوار ج 18: 345 به نقل از «علل الشرائع» و «عیون أخبار الرضا (صلوات الله علیه)».

## 144- بازگشت به شرح فراز پنجم از حدیث شریف

با توجه به آنچه در معنای تک تک واژه های آن کلام نورانی گفته شد، تا حدودی معنای این فراز روشن شد. اما آنچه مهم است این که بدانیم همین که دو دست مبارک حضرت عباس (سلام الله علیه) قطع شد، در پی آن، خداوند متعال آن دو دست را تبدیل به دو بال (1) نمود. و این عطاء در حقیقت جزای فداکاری آن حضرت بود.

به دیگر بیان: راز اینکه حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) فرمود: «فأبدله الله عز وجل بهما جناحين» این بود که خداوند متعال متعاقب قطع شدن دو دست حضرت عباس (سلام الله علیه)، دو بال جایگزین آن نمود. و این نکته از کلمه «فاء» و «أبدل» استفاده می شود؛ زیرا «فاء» ترتیب و تعاقب بلافاصله را می فهماند، همان گونه که معنای «بدل» و «إبدال» نیز همین معنا را می رساند است، از همین روی ابوهلال عسکری می گوید:

«البدل ما یقام مقامه [الشیء] علی وجه التعاقب»؛

بدل هر چیزی، چیزی است که متعاقب آن، جایگزین آن می شود. (2)

مهم ترین نتیجه ای که از این نکته لطیف به دست می آید، آنکه خداوند متعال در همین دنیا و قبل از شهادت به آن حضرت دو بال عطا فرموده:

## 145- راز فریادرسی حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه)

دانستیم که خداوند تبارک و تعالی دو بال جایگزین دو دست حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) نمود. و آنچه که بسیار روشن است، اینکه از آثار دو بال داشتن، این است

ص: 438

---

1- «فاء» دو مطلب را با هم افاده میکند. - ترتیب بدون فاصله، 2- ترتب که علمای نحو از آن تعبیر می کنند به شبه جزاء، مثلاً وقتی گفته می شود «الذی یأتینی فله درهم» یعنی هرکس نزد من بیاید. جزایش را یک درهم می دهم، «فاء» در اینجا به ما می فهماند که اولاً جزای آمدن، یک درهم است و ثانیاً، بلافاصله پرداخت می شود. بنابراین، اینکه امام (صلوات الله علیه) می فرمایند: «حتی قطعت یداه فأبدله الله بهما جناحین...» یعنی اولاً جزای آن فداکاری این بود که خداوند دو دست آن حضرت را تبدیل به دو بال نمود و ثانیاً، این تبدیل بلافاصله انجام شد. برای دریافت این معنی به کتاب «مغنی اللیب» مراجعه شود.

2- الفروق فی اللغة: 233، «الباب التاسع عشر، فرق سوم»



که حرکت آن حضرت بسیار سریع خواهد بود. و کمتر از یک چشم بهم زدن توان حضور در هر جایی را که بخواهد پیدا می کند، گرچه در ادامه حدیث شریف می خوانیم که آن حضرت با آن دو بال «یطیر مع الملائکه فی الجنة»؛ در بهشت با فرشتگان پرواز می کند. اما این به آن معنا نیست که آن حضرت نمی تواند در همین دنیا همراه فرشتگان پرواز کند. بلکه طیران و حرکت آن حضرت در همین دنیا و حضور آن بزرگوار در هنگام شداید و سختی های شیعیان بلکه دیگر ارادتمند آن حضرت از شمار خارج است.

علاوه بر اینکه حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) «ذو جناحین» بودن آن حضرت را تشبیه می فرمایند به «ذو جناحین» بودن حضرت جعفر طیار علیه السلام و می فرمایند: «کما جعل لجعفر بن ابی طالب [دو بال خداوند به حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) عطا کرد] همان گونه که خدای متعال برای جعفر دو بال قرار داد.» و در احوالات حضرت جعفر می خوانیم که:

حضرت جعفر علیه السلام در جنگ موته آن قدر جنگید تا آنکه دست راست آن حضرت از بدن جدا شد، علم را به دست چپ گرفته و به جنگ پرداخت تا آنکه دست چپ او نیز از بدن جدا شد. پس پرچم را به سینه چسبانید، تا آنکه شهید شد. و بر بدن مقدسش بیش از هشتاد زخم وارد کردند.

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله که در مدینه بودند، قتلگاه او و یارانش را مشاهده کرده و فرمودند: «زارنی جعفر فی نفر من الملائکه له جناحان یطیر بهما»؛ جعفر مرا زیارت کرد در حالی که در بین شماری از فرشتگان بود، و دو بال داشت که با آنها به پرواز در آمده بود. (1)

این فراز تاریخی به ما می فهماند که حضرت جعفر علیه السلام در همین دنیا با دو بال پرواز کرد و از «موته» که سرزمینی نزدیک شام - اردن - است به مدینه آمد و به زیارت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله مشرف شد. بنابراین، همانگونه که حضرت جعفر علیه السلام با آن دو بال در همین دنیا پرواز می کند و به محضر محمد مصطفی صلی الله علیه و اله شرفیاب می شود. و پیش از این نیز گذشت که در مداین به نماز بر بدن جناب سلمان علیه السلام حاضر شد، حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه)

ص: 439

نیز همین گونه است؛ چرا که حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) فرمودند: «فأبدله الله بهما جناحين كما جعل لجعفر بن أبي طالب».

حاصل آن که آن حضرت قدرت دارند که در همین دنیا با دو بال اعطایی خداوند به هر کجا که بخواهند؛ چه در دنیا و چه در بهشت و چه در عالم ملکوت بروند، و اصلاً خداوند این عطا را به ایشان به همین منظور نموده است. و این حقیقتی است که مردمان بسیاری در زمانهای گذشته و حال برایشان تجربه شده که در هر سختی می گویند: یا ابا الفضل، و گره از کارشان باز می شود.

و شاید سراینکه حضرت عباس (سلام الله علیه) در خواب یا مکاشفه بدون دست دیده می شود، همین باشد که آن دو دست، در دست خدا است و بدل آن دو بال است و مردم استعداد دیدن آن دو بال که از عالم ملکوت است را ندارند، مگر کسی که در رتبه بالایی از معرفت قرار گرفته باشد.

### 146- پژوهشی دیگر در معنای «جناحین»

مراد از «جناح» در کلام حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه واله نسبت حضرت جعفر طیار علیه السلام حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) نسبت به حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) چیست؟ این سؤال همواره ذهن اندیشمندان نازک بین را به خود مشغول داشته، و هر کس به اندازه توان علمی خود چاره ای اندیشیده اند.

عبدالرحمن سهیلی (1) در معنای این حدیث شریف که پیامبر صلی الله علیه واله خدا فرمودند:

«... رأيت جعفره يطير مع الملائكة، و جناحاه مضر جان بالدم...» (2)

دیدم جعفر را که با ملائکه پرواز می کرد و دویال او آغشته به خون بود.

«... و عبارة عن صفة ملكيه وقوه روحانية، اعطيها جعفر كما اعطيتها الملائكة...» (3).

ص: 440

---

1- وی معتزلی مذهب و شارح کتاب تاریخی «سیره ابن هشام»، به نام «الروض الأنف» است و به سال 581 در گذشته است.

2- الروض الاثف ج 7: 37.

3- همان: 38.

[مراد از جناح و بال] عبارت است از صفت ملکی و نیروی روحی و قدرت روحانیه ای که به [حضرت] جعفر علیه السلام عطا شده، همان گونه که آن نیروی ملکوتی به فرشتگان بخشوده شده است. س بنابراین سهیلی معتقد است که مراد از «جناحین» در حقیقت، همان قوت روحی و ملکوتی است و همان گونه که فرشتگان از آن بر خوردارند، حضرت جعفر علیه السلام نیز بر خوردار است، بر همین اساس - اگر سخن سهیلی را قبول کنیم - خداوند متعال همین قوه ملکوتی و نیروی روحانی را به حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) بخشوده است، و همان گونه که فرشتگان - از آن جهت که دارای این نور ملکوتی هستند - توان صعود به عالم ملکوت و نزول به عالم ملک را دارند، و قدرت حرکت سریع و گردش پر سرعت - ملکوتی و نورانی - را نیز دارا می باشند، حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) نیز همین گونه است.

از این روی باید گفته شود: حضرت عباس (سلام الله علیه) جان خود را فدای خلیفه الله حضرت ابوعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) نمود تا آنجا که دو دست مبارکش از بدن جدا شد. و خدای متعال به جای آن، قدرت ملکوتی و نیروی روحی به او عطا فرمود.

### 147- تحقیق حق

گرچه گفتار سهیلی در نگاه اول سخن زیبایی است، اما با اندکی فکر، و جستجوی کوتاه در آیات و روایات در می یابیم که معنای «جناحین» بسیار بسیار بالاتر از آن است که فکر سهیلی و امثال او به آن برسد. و در حقیقت سخنش برخاسته از بیچارگی علمی و معارف است، چرا که او دسترسی به روایات نورانی شیعه نداشته، و عقلش به فهم قرآن نیز نمی رسیده است. و جانش از کوثر ولایت بی بهره بوده گرچه راجع به اهل بیت (صلوات الله علیهم) به ویژه حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) سخنانی نغز دارد (1). به هر حال برای روشن شدن حق مطلب به سه مقدمه نیاز مندیم.

مقدمه اول: انسان، ملک و جن سه نوع از آفرینش الهی هستند که هر کدام ویژگی خود را

ص: 441

---

1- بعضی از سخنان او را در کتاب شریف «بضعه النبی» می توانید بیابید.

دارند. از آنجا که انسان مرکب از دو حقیقت است: 1. جسم که ریشه در خاک دارد. 2. روح که سرچشمه اش ملکوت است، لذا انسان مخلوق ویژه حضرت حق جل وعلایمی باشد. اما سرمنشأ جن، آتش است، ولی هستی فرشته را «نور» تشکیل می دهد. و نیاز به توضیح نیست که مراد از «نور» که ریشه آفرینش فرشته است، نوری از قبیل نور خورشید، شمع و آتش نیست، بلکه مقصود «نور» ملکوتی است.

مقدمه دوم: انوار ملکوتی و موجودات نوری عالم بالا خود دارای طبقاتی گسترده و دارای امتیازاتی گوناگون هستند. مثلاً حقیقت حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله در بالاترین درجه عالم هستی جای دارد، به این معنا که آغاز آفرینش و باب الله و صراط مستقیم اند و در آخر هم مقصود و راز آفرینش می باشند و یا «قرآن عظیم» که حقیقت آن در عالم ملکوت در «کتاب مکنون» است و «نوری» است که خداوند بر بندگان خود منت نهاده و آن را از آن عالم به این جهان نازل کرده است.

از همین روی در روایات و احادیث بسیار زیاد می خوانیم که وجود حقیقی آن بزرگواران از نور عظمت الهی خلق شده است.

و جایگاه آن بزرگواران بالاتر از عرش است که در زیارت جامعه می خوانیم:

«خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشَهُ مُحَدِّقِينَ حَتَّىٰ مِنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بَيْوتِ أُذُنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعُ وَيَذْكَرُ فِيهَا اسْمُهُ...»؛

خداوند شما را به صورت انوار [درخشش روشنائی ها] آفرید پس از آن شما را محیط به عرش خود قرار داد، تا اینکه بر ما منت نهاد، و شما را در خانه هایی قرار داد که اراده فرموده است به برافراستگی آن خانه ها، و اراده فرموده است که نام مقدس او در آن خانه ها یاد شود... (1)

و حقیقت قرآن در کتاب مکنون است، خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ\* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ\* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ\* تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ (2)

ص: 442

---

1- زیارت جامعه کبیره.

2- واقعه / 80 - 77.

همانا آن قرآن کریم است در کتاب سر پوشیده ای که بجز پاک شدگان آن رانمی توانند مس کنند، و نازل شده از جانب پروردگار جهانیان است. و اما آن حقیقتی که در «کتاب مکنون» است. «نور» است از همین روی در سوره نساء، آیه 174 می خوانیم:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا»

ای مردم به تحقیق که برهان از طرف پروردگان آمده است، و فرو فرستادیم به سوی شما نوری آشکار و روشن.

و پیش از این نیز دانستیم که ملائکه ریشه در «نور» دارند، و آنها موجوداتی نوری می باشند به خلاف انسان که جسمش خاکی و جن که وجودش آتش است.

مقدمه سوم: همان گونه که سابقاً دانستیم قرآن عظیم و اهل بیت (صلوات الله علیهم) و فرشتگان «نور» اند، و جایگاه آنها در عالم بالاست، که از آن به عالم ملکوت تعبیر می شود. از طرفی خداوند انسان را به گونه ای آفریده که هم از عالم ملکوت - روح - بهره ای دارد و هم جای در عالم ماده و جسم دارد. بر همین اساس قرآن مجید که جای در عالم بالا دارد به این عالم ماده نازل کرده، همان گونه که حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله را که برترین «نور» و محیط به عرش الهی اند در خانه های زمینی قرار داد، و فرشتگان را که آنها نیز سرشته از نور می باشند به زمین نازل کرده، تا این انسان ساکن در زمین را که در ظلمات قرار گرفته از آن خارج کرده و به جهان نور رهنمون گردند.

بنابراین این نورهای مقدس به زمین - عالم ماده - نزول می کنند. اما معنای آن این نیست که آن نورهای مقدس به شوائب عالم ماده آلوده می شوند. بلکه بر نورانیت خود باقی هستند، گرچه به صورت مادی جلوه می نمایند، به بیان دیگر: قرآن که «نور» است و از عالم ملکوت به سوی این عالم ماده نازل شده است همچنان نور است، و این قرآن که در دست ما قرار گرفته همچنان «نور» بر نور بودن خود باقی است، ولی به لحاظ این عالم ماده، به صورت الفاظ قابل شنیدن و خواندن نمایان شده گرچه همین جلوه و همین نمایش مادی آن نیز نور است در این آیه شریفه کمی دقت کنید که خداوند متعال می فرماید:

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (1)

همانا از جانب خداوند نور و کتاب آشکار به سوی شما آمده، [که] هرکس رضوان الهی را پیروی کند [یعنی] از راه های سلام تبعیت کند این نور آنها را به راه مستقیم هدایت می کند.

از همین روی است که عقل تمام بشر از درک و فهم ذره ای از عظمت آن عاجز است مگر لطف خدا همراه شود، چرا که:

کین نه آن بحری است کورا ساحلی است\*\*\* وین نه آن راهی است کورا منزلی است

چون برآید موج این بحر محیط\*\*\* غرقه گردد هرکجا صاحب دلی است

این قرآن کریم که به گونه ای پیاپی از آن تعبیر به «تنزیل»، «نزول» و «انزال» تعبیر شده و خلاصه آن که و «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» است، همین قرآن نازل شده از جانب پروردگار عالمین، «نوری» است که به زمین آمده است، چرا که خداوند کریم فرمود: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» بنابراین قرآن مجید در عالم ملکوت و نیز در این عالم ناسوت و مادی «نور» است، بلکه این نکته بر جای خود باقی است که «نور» بودن قرآن را کسی می فهمد که رضوان خدا را خواستار و در صراط مستقیم استوار باشد.

ناکسان را در حریم عزقرآن بار نیست\*\*\* جز دل پاکان درین ره محرم اسرار نیست

تا نشود پاک دل عیناک\*\*\* بهره نیابد ز سخنهای پاک

آنگاه نور قرآن دل را روشن و جان را صفا می بخشد که از صمیم قلب دریابیم که این نور، یعنی قرآن عظیم از نزد خدای جل جلاله آمده و بی نهایت نعمت الهی است.

این کیست؟ این کیست؟ این در دیده ناگه آمده! این نور الهی است، این از نزد الله آمده و بر همین میزان است نور حضرت محمد و اولاد معصوم او (صلوات الله علیهم) که از مقام نورانی خویش که محیط بر عرش الهی جل جلاله بوده اند، خداوند بر ما منت نهاد و آن انوار مقدسه و پاک را در این خانه ها و منزلهای مقدس و زمین های پاک، قرار داد تا خلق و خلق ما پاک

ص: 444

شود، چرا که آن بزرگواران طاهر و مطهر هستند. و شکی نیست که همین جسم ظاهری آنها هم نوراست و نورانیت دارد و بر همین اساس جسم منور آنها، وقتی در آفتاب قرار می گرفت سایه نداشت، همان گونه که در تاریکی نورفشانی می کرد، یکی از ویژگیهای جسم مبارک حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله را چنین نوشته اند:

هرگاه در شب ظلمانی و تاریک راه می پیمود، برای اونوری چونان نور ماه هویدا می شد. (1) عایشه می گوید:

«شب سوزن خیاطی را که به امانت در نزدم بود گم کردم و چراغ در منزل نبود تا اینکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله وارد خانه شد، از نور صورتش سوزن را پیدا دنبال نمودم...» (2)

سایه آن حضرت بر زمین نمی افتاد، چون سایه از تاریکی است [و آن حضرت هیچگونه تاریکی نداشت] و هرگاه آن حضرت در مقابل خورشید، ماه و چراغ می ایستاد، نور او بر آن نورها فزونی داشت. (3)

با توجه به آنچه گفته شد، معلوم می شود که قرآن و چهارده نور پاک، که نورند با همین ویژگی در این عالم ظاهر شده اند، همان گونه که قرآن چون دیگر کتابها رخ می نماید آن بزرگواران نیز چون دیگر انسان ها ظهور دارند، اما با دیده تیزبین و بصیرت نوری اگر چونان سلمان به مقام معرفت نوری برسی (4) در می یابی که قرآن نور لفظی و حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله نور مجسم اند.

و هرگاه این حقایق را دریافتی نزول فرشتگان را در می یابی که چگونه آن موجودات نورانی هنگام نزول در این عالم مادی جلوه نمایی می کنند و جناح و بال نوری آنان را در می یابی که هرکس را توان درک و فهم آنان نیست.

ص: 445

---

1- در زیارت جامعه می خوانیم. «خلقکم الله انواراً فجعلکم بعرضه محدقین حتی من علینا بکم، فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع...»

2- مناقب آل ابی طالب جلد 1: 165، فضائل الخمسه ج 2: 28 به نقل از «کنز العمال ج 6: 297».

3- مناقب آل ابی طالب ج 1: 165، فضائل الخمسه ج 1: 28 به نقل از «کنز العمال ج 6: 297».

4- حضرت امیر المؤمنین (صلوات الله علیه): «معرفتی بالنورانیه...»

اگر نیک نظری کنی در می یابی که فرشتگان، که از نور وجود اقدس حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) آفریده شده اند، دارای بالهای متعددی هستند، و آن بالها برای بالا رفتن به عالم ملکوت و آمدن به عالم ناسوت و حرکت در پهنای هستی است، و این بالها، چونان بال پرندگان است. با این تفاوت که پرندگان برای بالا و پایین آمدن در همین عالم استفاده می کنند. ولی ملائکه برای بالا رفتن به عالم ملکوت و پایین آمدن به این عالم ملک بهره می جویند.

بنابراین بالهای فرشتگان، بالهای نوری است که به صورت بالهای ملکی هویدا می شود، گرچه در حقیقت نورند، همان گونه که قرآن نوری است که به صورت الفاظ جلوه می نماید و ذات چهارده نور پاک که بصورت ملکی این عالم مشاهده می شود.

#### 149- دو بال حضرت عباس (سلام الله علیه)

بنابر آنچه گفته شد و با توجه به کلام حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) که خداوند به جای دو دست حضرت عباس (سلام الله علیه) به او دو بال کرامت فرمود. فهمیده می شود، که جسم حضرت ابوالفضل در همین دنیا نور بود.

به بیان دیگر: دو بال فرشتگان، حتما از نور است، چرا که فرشتگان از نور سرشته اند، پس صورت جسم بشری حضرت عباس هم نور بود، زیرا دو بال همچون فرشتگان به او عطا شد. بنابراین در واقعه کربلا که دو دست از پیکرش جدا شد خداوند دو بال نوری به آن جسم مبارک عطا کرد. و لابد باید آن جسم شریف نور باشد.

بر همین اساس نگارنده معتقد است که جسم حضرت عباس (سلام الله علیه) نور بود که به صورت جسم، جلوه گری می نمود و خداوند دو بال نوری به او عنایت کرد که هم قدرت بالا رفتن در عالم ملکوت را دارا است و هم فرود آمدن در این دنیا، و از همین جا در می یابیم که حضرت در جایی قرار می گیرد که حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) می فرمایند:

او را نیز نزد خدا منزلتی است که «یغبطه بها جميع الشهداء» تمام شهدا به خاطر



آن جایگاه بر او غبطه می خورند.»

و حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) در زیارت نامه آن حضرت می فرماید:

لعن الله من جهل حقك و استخف بحرمتك؛

خدالعت کند آن را که حق تو را شناخت و حرمتت را پاس نداشت

و در همین زیارت نامه از ناحیه مقدس آن امام معصوم (صلوات الله علیه) می خوانیم:

«لعن الله أمه استحلّت منك المحارم و انتهكت فيك حرمة الاسلام»؛

خداوند لعنت کند مردمی را که محارم الهی را در شأن تو حلال شمردند و با کشتن تو حرمت اسلام را شکستند.

و تا آنجا مقام حضرت بالا می رود که مولایمان حضرت صادق - که جانم فدای خاک پای او باد - می فرماید:

«رفع [الله] ذکرك في عليين»؛ خدای یادت را در علیین بلند گرداند.

## 150- بصیرت و جسم نوری

شاید آنچه گفته شد، برای شماری از خوانندگان سنگین باشد، همان گونه که شجاعت آن حضرت در شمار کسانی را که آن حضرت به جهنم فرستاد برای بعضی از افراد ظاهریین و حس گرا غیر قابل باور شده و زبان و قلم به محال بودن آن گشوده و متأسفانه اوراق سفید را سیاه کرده اند. اما این فضیلت را که دانستید گرچه زیباست، اما باز هم ساحت قدس حضرت عباس (سلام الله علیه) از آن برتر است، کافی است که شما یاد آرید کلام نورانی حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) را که پیش از این شرح شد:

«كان عمنا نافذ البصيره...»؛ عموی ما نافذ البصیره بود.

یعنی آن حضرت صاحب بصیرت نافذه بود، و «بصیرت» را این گونه شرح کرده اند:

«البصيره قوت القلب المنور بالنور القدس يرى بها حقائق الأشياء وهي التي يسميها الحكماء: العاقله النظرية و القوه القدسيه» (1).

ص: 447

بصیرت یعنی نیرو و قوت قلبی که منور شده باشد به «نور قدس» که حقیقت همه چیز را به آن قوت و نیرو می بیند، و این بصیرت و قوت قلبی را حکماء «عقل نظری» و قوه قدسیه می نامند.

حال که معنای «بصیرت» را دانستی بنگر به کلام حکیم سبزواری قدس سره که می گوید:

«هر گاه نور بصیرت در قلب انسانی تاییده شد، دیگر این انسان، نه دنیا را می بیند و نه آخرت را، یعنی در چشم چنین انسانی دنیا و آخرت ارزش ندارد بلکه تمام توجه او به پروردگار خود است و هنگامی که انسانی صاحب نور بصیرت از دنیا و آخرت گذشت و به خدای پیوست، جسم او نیز نورانی می شود، زیرا انسان بصیر، جسم را هم در راه خدا به کار می گیرد، از همین روی جسمش نیز منور به نور قدسی می شود. دیگر در این صورت حیات جسم نیز، حیات معنوی می شود، نه حیات مادی، و به قول مولوی:

بس بزرگان گفته اند نی از گزاف\*\*\*جسم پاکان عین جان افتاد صاف

گفتشان و نفسشان و نقششان\*\*\*جمله جان مطلق آمد بی نشان(1)

بنابراین جسم حضرت اباالفضل نور بود، چون آن حضرت صاحب «بصیرت نافذه» بود. و آنگاه که دست مقدسش از بدن جدا شد، خداوند دوبال به او عنایت کرد و واضح است که آن دوبال نوری که به جسم نوری حضرت اباالفضل عطا می شود، یکی از آثارش آن است که در بهشت با ملائکه به پرواز در می آید، و دیگر آثارش آنکه در عالم ملک و ملکوت هبوط و صعود می کند. از همین روی حضرتش هم در دنیا و هم در آخرت و هم در عالم ملکوت حضور دارد.

او در دنیا باب الحوائج است و در آخرت نیز شهدا بر عظمتش غبطه می خورند و در «علیین» نیز خدا یادش را بزرگ کرده است. پس او کیست که عقل هیچ کس به دامن جلال و عظمتش نمی رسد؟

و بجز خدایی که او را رفعت باد در ملکوت عنایت کرده و امام معصوم که هتک او را

ص: 448

هتک دین شمرده، چه کسی را توان فهم عظمتش و کدامین قلب و زبان یارای وصفش را دارد. و چه زیبا ملافتح الله شوشتری (1) سرود که:

به آستان تو سوگند کاستانه تو\*\*\*عرش برتر و بالاتر است چندین بار

اساس قصر جلال تو بس که هست رفیع\*\*\*جز ایزدش نتوان بود دیگری معمار

و در دیگر غزلی می گوید:

بوالفضل و بوالکمال أبوالسیف آنکه او\*\*\*در فوق عرش رأیت فضل و هنر زند(2)

شاه حجاز و ماه بنی هاشمی لقب\*\*\*آن کو، لوای نصرت و فتح و ظفر زند

از بهر سیر رفعت او طایر قیاش\*\*\*باشه پرخيال اگر بال و پر زند

مشکل رسد به حلقه دربار رفعتش\*\*\*صد بار اگر ز حلقه امکان بدر زند

حکمش چنانکه نقشه ز نقشش قضا برد\*\*\*امرش چنانکه کرده ز رویش قدر زند(3)

در صولت و صلابت و مردی و مردمی\*\*\*در روزگار تکیه بجای پدر زند

موسی بگفتن «أرنی» نیست حاجتش\*\*\*گر ذره ای ز خاک درش بر بصر زند

زان خاک جای سوزنش ار بود با مسیح\*\*\*می بایدش قدم بسر عرش بر زند

یعقوب را محبت یوسف رود ز دل\*\*\*گر بر رخس ز منظر دل یک نظر زند

شاهها مرا به مدح تو لطف تو شد دلیل\*\*\*ورنه چگونه مور ز دریا گذر زند(4)

## 151- عبودیت رازگشای عظمت

آن چه حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) را در این مقام نشانند، که کس را فهم نرسد، عبودیت و معرفت او به درگاه احدیت و تسلیم و فرمانبرداریش از ولایت بود. چنانچه پیش از این در باب معرفتش به الله جل جلاله اشاره شد، او فرمود: «ما أشرک بالله لمحه بصر» و اطاعت و

ص: 449

---

1- وی عالمی محقق و عارفی دل سوخته ای است که در محضر سید العارفین سید علی شوشتری قدس سره و دانشمند محقق و عالمی ربانی و واصل به ولایت حسینی شیخ جعفر شوشتری قدس سره شاگردی کرده و به مقام بلندی از علم و معرفت دست یافته است او به

سال 1243 قمری تولد و در سال 1304 قمری از دنیا رحلت کرد، روحش تابناک باد.

2- اشاره به «رفع [الله] ذکرک فی علیین».

3- ز آنکه او باب الحوائج است.

4- دیوان وفایی: 123 و 124.

عبودیتش را جلوه گر در کلام به حق ناطق حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می بینیم که دستور داده اند در زیارت عمومی بزرگوارشان چنین بگوییم:

«أشهد لك بالتسليم و التصديق و الوفا و النصيحة لخلف النبي صلى الله عليه و اله المرسل و السبط المنتجب و الدليل العالم و الوصي المبلغ و المظلوم المهتمضم».

و در فرازی دیگر باید طبق فرمان امام بگوییم:

السلام عليك أيها العبد الصالح المطيع لله لرسوله و لأمير المؤمنين و الحسن و الحسين.»

## 152- راه معرفت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)

تحصیل معرفت به ساحت قدس حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) را می توان از راه های گوناگونی پیگیری کرد:

1. مشاهده و خواندن معجزات و کرامت آن حضرت که در فریاد رسی و اماندگان به وقوع پیوسته است.

2. مطالعه و دقت در فضائل و مناقب آن حضرت .

3. کشف مقام عبودیت در پیشگاه خداوند و معرفت و تسلیم در مقابل ولایت کبریایی امامان معصوم (صلوات الله علیهم).

4. توسل به خود آن جناب، برای پرده گشایی معرفتش.

اما مهم آن است که ما کدامین ویژگی آن حضرت را باید بخوانیم؟ جواب این پرسش گفته شد که آن همه مقامات در «عبودیت» و «معرفت» و «تسلیم» نهفته است بلکه عبودیت، بالاترین مقام سرور آفریدگان الهی یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و اله می باشد که در نمازها، واجب است بگوییم: «اشهد أن محمدا عبده و رسوله اللهم صل على محمد و آل محمد» مهم ترین مقام والاترین مخلوق خدا، عبد بودن او است.

اگر می خواهی به این مقام راه یابی، باید همان راه را طی کنی و هرچه در این راه بیشتر کوشش کنی پرده های بیشتری خواهی دید چرا که تا از آن سنخ نشوی راه به آنجا نیابی،

یعنی چون حضرت عباس (سلام الله علیه) «عبدالصالح» و «مطیع» و دارای مقام «تسلیم» است تو نیز باید به دنبال این صفات باشی تا بتوانی چهره دل‌رایش را ببینی.

سخن را باید در شرح این فراز به پایان رساند. چرا که همه آنچه این جا هست دیگر گفتنی و نوشتنی نیست بلکه چشیدنی است.

آنچه گفتم تا بدینجا گفتنی است \*\*\* مابقی بگذار کان بنهفتنی است

### 153- واری واره ها

در این بخش به بررسی واژه «لام»، «عند»، «منزله»، «غبطه» و «جمیع» می پردازیم و پس از آن به خواست ایزد منان به ترکیب و جمله بندی این فراز پرداخته می شود.

«لام» در «لعباس» به اصطلاح دانشمندان «علم نحو»؛ «حرف جر» است، که اختصاص و ویژه بودن را فایده می بخشد. مثل «(1) یعنی مالکیت و مالک بودن در روز رستخیز مختص و ویژه الله جل جلاله است. بنابراین، معنای این فراز چنین خواهد بود: «جایگاهی که حضرت عباس (سلام الله علیه) دارد نزد خداوند و همه شهدا به خاطر آن بر آن حضرت غبطه می خورند، اختصاص به آن حضرت دارد و هیچ کس را چنین مقامی نیست.»

«عند» ظرف مکان است و به معنای حضور مکانی است. که هم در حضور حسی کاربرد دارد، مثلاً گفته می شود: «عندی حسن» حسن نزد من است، یعنی حسن در مکانی که

ص: 451

نزدیک من است قرار دارد. و هم در حضور معنوی به کار می رود مثل آنکه گفته می شود: «عند زراره علم الفقه»، فقه آل محمد صلی الله علیه و اله نزد زراره است، بنابراین دانش فقه و ذهن و عقل هر دو از امور غیر حسی می باشند، اما به کارگیری واژه «عند» به ما می فهماند که «دانش احکام دینی» در نزد جناب زراره می باشد. بر همین اساس «عند» در آیه شریفه: «عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»<sup>(1)</sup> برای حضور و قرب معنوی است. (2)

بنابراین «عند» در حدیث شریف مورد بحث به معنای قرب و حضور معنوی در نزد الله جل جلاله می باشد. یعنی حضرت عباس (سلام الله علیه) رتبه و منزلتی در نزد خدا دارد که آن مورد غبطه و رشک تمام شهدا است. از همین روی باید معتقد شد که قرب حضرت عباس (سلام الله علیه) به الله جل جلاله استثنایی است، و هیچکس را با او شریکی نیست.

«غبطه» هرگاه انسان نظر کند به کسی و نعمتی و فضیلتی در او ببیند، از دو حال خارج نیست. یا اینکه آرزو می کند که خداوند آن نعمت و فضیلت را بر آن شخص دوام بخشد ولی به او نیز عنایت کند. چنین انسان را «غابط» و این حالتش «غبطه» می گویند.

ولی اگر آرزو کند که آن نعمت و فضیلت از آن شخص زایل شده و از بین برود، و تنها برای خود بخواهد. این شخص را «حسود» و این صفتش را «حسد» می خوانند. پس «غبطه» یعنی دو آرزو کردن 1. دوام و استمرار نعمت و فضیلت برای دیگری 2. یافتن آن مرتبه و فضیلت برای خود. (3)

بنابراین همه شهدا وقتی مقام و منزلت حضرت عباس (سلام الله علیه) را در نزد خدا می بینند، بر آن غبطه خورده و رشک می برند. و از خدا می خواهند که آن منزلت برای آن حضرت بادوام باشد و برای آنان نیز حاصل شود. گرچه خواسته دوم آنان ناممکن است، زیرا این رتبه ویژه حضرت ابا الفضل العباس (سلام الله علیه) است؛ چرا که امام فرمود: «... للعباس...» یعنی این مرتبه ویژه آن حضرت است.

ص: 452

1- قمر / 55.

2- ر. ک «کلیات ابی البقاء: 634»، «مغنی اللیبیب ج 2: 44، باب اول، حرف ع، عند»

3- آنچه گفته شد توضیح کلمات دانشمندان لغت شناس است که در فرق بین «غبطه» و «حسد» بیان کرده اند. ر. ج «الفروق فی اللغه:

121»، «کلیات ابوالبقاء: 672»، «و مقایس اللغه ج 4: 411»

«جمع» این کلمه برای تأکید و احاطه کاربرد دارد (1). و آن را از الفاظ «عموم» شمرده اند. یعنی فراگیر تمام افراد است. و در این حدیث شریف به هر دو معنی است؛ زیرا لفظ «الشهداء» جمع «شهید» است. و بر آن «ال» داخل شده که بنابر قول صاحب نظران، همین کلمه «الشهداء» دلالت می کند که تمام شهیدان بدون استثناء بر مقام و منزلت مولای ماغبطه می خورند. ولی در عین حال این معنا را به کلمه «جمع» تأکید کرده و محکم نموده است.

نکته:

پنهان نماند که واژه «جمع الشهداء» گرچه تک تک شهیدان را فراگیر است، اما شامل چهارده نور پاک (صلوات الله علیهم) نیست، زیرا کسی با آنها قابل قیاس نیست و آن بزرگواران به اصطلاح دانشمندان «علم اصول»، تخصصاً از این عموم خارجند؛ یعنی اصلاً این «جمع الشهداء» شامل حال آنها نمی شود.

افزون بر اینکه گفته شد که به قطع و یقین حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) هرچه از مقام و فضیلت دارد، از برکت دولت حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) است. و آنچه را یافته از اطاعت و تسلیم شدن در مقابل خدا و حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله به دست آورده است. و این همه مدارج را از شاگردی درب خانه حضرت علی مرتضی و حضرت امام حسن مجتبی و حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیهم) کسب کرده است.

بنابراین گرچه او بزرگ است و بر فراز این عالم سرفرازی یگانه است، اما در مقابل عظمت حضرت مصطفی و آل پاکش (صلوات الله علیهم) عبد است و شاگرد و تسلیم و فرمانبردار.

#### 154- ترکیب و جمله بندی این فراز در آینه پژوهش

«إن» واژه ای است که تأکید و قطعی بودن یک جمله را می رساند. و به ناچار نیازمند «مبتدا» و «خبر» می باشد. به این معنی که بعد از واژه «إن» «نهاد» و «گزاره ای» باید باشد. و آنچه مسلم است، «منزله» اسم «إن» است، و به دیگر سخن «منزله» نهاد این فراز است

ص: 453



همان گونه که کلمه «للعباس» (1) «خبر» و «گزاره» آن می باشد و جمله بعد: «یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه»، صفت و توصیف برای «منزله» می باشد.

اما واژه «عند الله تبارک و تعالی» که ظرف است باید وابسته و متعلق به «منزله» بدانیم، چرا که «عند» ظرف غیر متصرف است. (2) بنابراین، نمی تواند «خبر» و «گزاره» برای «منزله» باشد.

باتوجه به آنچه گفته شد، معلوم می شود که «منزله» اسم «ان» و «نهاد» است و جمله «یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامه» صفت برای «منزله» می باشد. و واژه «للعباس» خبر «ان» و گزاره «منزله» می باشد. که متعلق و وابسته به «استقر» است که حذف شده و در کلام آورده نشده ولی مراد می باشد.

ان بنابراین ترجمه این فراز چنین می شود: «و به درستی که منزلت و درجه ای - در نزد خداوند برای [حضرت] عباس (سلام الله علیه) وجود دارد، که همه شهدا به خاطر آن منزلت بر حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) غبطه خورده، رشک میورزند.»

### 155- شرح «للعباس عند الله تبارک و تعالی لمنزله»

آخرین فراز از کلام حضرت امام علی بن الحسین (صلوات الله علیه) بیانگر شأن و منزلت حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) در نزد حضرت باری تعالی و نشان از قرب سردار کربلا در پیشگاه خداوند متعال است. و امام (صلوات الله علیه) سه ویژگی از خصوصیات این رتبه و منزلت را بیان می فرماید:

ویژگی اول: استحقاق داشتن و سزاوار بودن حضرت عباس (سلام الله علیه) برای احراز و به دست آوردن آن رتبه و منزلت؛ زیرا آن حضرت با آن که در اوج قله توحید بود و از طرفی

ص: 454

---

1- طبق قواعد علم نحو، «للعباس» جار و مجرور است، و متعلق به «استقر» است که در تقدیر گرفته می شود، گویا اصل عبارت چنین بوده است «استقر للعباس»

2- نزد علمای نحو ظرف بر دو قسم است: 1. ظرف متصرف یعنی ظرفی که همیشه مفعول فیه است و گاهی مبتداء واقع می شود مثل «یوم الجمعة سید الأيام» 2. ظرفهایی که از مفعول فیه بودن نمی توانند خارج شوند و هیچ گاه نمی توان آنها را مثلاً مبتداء و نهاد در جمله قرارشان داد. و «عند» از ظرفهایی است که از «مفعول فیه» بودن هیچگاه خارج نمی شود. «التصریح علی التوضیح ج 1: 343» اما سخن ابن هشام در «مغنی البیب» کلامی بی اساس می باشد، که در حاشیه آن نگارنده به طور کامل به آن پرداخته است.

بلندترین مقام بصیرتی - نافذ البصیره - را داشت، افزون بر آنکه در جنگ آوری و دلاوری تک و بی نظیر بود، خود را فدای «خلیفه الله»، «حجه الله» و «وصی» حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله و حضرت علی مرتضی و حضرت امام حسن مجتبی (صلوات الله علیهم) نمود. و از همه هستی خود در راه اطاعت و حمایت از حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) گذشت، که حضرت امام سجاد (صلوات الله علیه) در فراز پیشین فرمودند: «و فداه نفسه...»

از این جهت سزاوار منزلت و رتبه ای ویژه در نزد حضرت یزدان گردید. و از آبروی مخصوص، در نزد حی داور برخوردار شد. و این ویژگی یعنی سزاوار بودن آن حضرت به آن منزلت را از نوع چینش کلماتی که حضرت سجاد (صلوات الله علیه) در کلام نورانی خود به کار برده می توان فهمید. زیرا که «ل» در «للعباس» معنایش «استحقاق» و سزاوار بودن است. (1) همان گونه که از «الحمد لله رب العالمین» می فهمیم که حمد تنها سزاوار الله جل جلاله است.

## 156- استحقاق ذاتی و وصفی

سزاواری و استحقاق یا به خاطر ذات است، و یا به خاطر صفت، از همین روی گفته اند، «حمد» تنها سزاوار الله جل جلاله است چرا که او است که استحقاق حمد را داراست هم به جهت ذات، که مستجمع جمیع صفات کمالیه است و هم به جهت صفات، از همین روی گفته می شود «الحمد لله رب العالمین» تا اشاره باشد به اینکه خداوند متعال استحقاق ذاتی حمد را دارد. «الحمد لله» و هم استحقاق وصفی که «رب العالمین» (2) است

بنابراین می گوئیم: حضرت عباس (سلام الله علیه) هم به جهت ذات پاکش و هم به جهت صفات بی مثالش سزاوار آن رتبه و منزلت در نزد خدا می باشد؛ چرا که شخصیت او از یک طرف ریشه در ولایت دارد که سلیل پاک امام علی مرتضی (صلوات الله علیه) است، و مادری پاک او را پرورانده که از چنان عظمتی برخوردار است که عقیده بنی هاشم حضرت زینب علیها السلام به دیدن او می رفته است (3) و اوصاف او که در حد کمال است، که از فهم و درک ما خارج است.

ص: 455

1- ابن هشام می گوید: «یکی از معانی لام جر یعنی «ل» استحقاق است. «مغنی اللیب» ج 3: 152.

2- دستور العلماء ج 1: 114.

3- زینب کبری: 78 (تألیف محقق نکته پرور جعفر نقدی قدس سره به نقل از مخطوطات شهید قدس سره).

و نه عقل به سر حد کمال تو رسد \*\*\* نه فهم خلاق به جلال تو رسد

جاه و جلال و ذات و صفات او را فقط خداوند متعال و امامان معصوم (صلوات الله علیهم) آگاهند و آنچه از قلم چونان نگارنده سر می زند، در حقیقت ذکر و یاد او و شرح و توضیحی است که بر کلمات نورانی پاک امامان (صلوات الله علیهم) در شأن حضرتش شرف صدور یافته است، آنهم در حد فهم و درک صاحب قلم است، نه در خور احادیث فضائل و مناقب. پس باید همه همنوا خطاب به سقای کربلا حضرت ابا الفضل العباس (سلام الله علیه) عرض کنیم:

پرده کس، لایق ساز تو نیست \*\*\* جز تو کسی، محرم راز تو نیست

هرکس از دور، دمی می زند \*\*\* در ره حیرت، قدمی میزند

هیچ دم، از سر تو آگه نشد \*\*\* هیچ قدم، محرم این راه نشد

ویژگی دوم: آن منزلت و رتبتی که در نزد الله جل جلاله دارد اختصاصی و ویژه آن حضرت می باشد. و کسی در آن شریک نیست، و این مطلب به دو دلیل ثابت می شود:

دلیل اول: گفته شد که «ل» در «لعباس» استحقاق را می رساند. و واضح است که هر کجا منزلتی و یا چیزی سزاوار کسی باشد، آن رتبه و منزل مختص و ویژه او است. و بر همین اساس دانشمندان ادبیات عرب میگویند: «هرکس مستحق چیزی است. معلوم می شود که آن چیز به او اختصاص دارد.» (1) پس چون حضرت عباس مستحق آن منزلت است، آن منزلت اختصاصی او است.

دلیل دوم: این منزلت و رتبه در پیشگاه خدا اگر ویژه حضرت عباس (سلام الله علیه) نبود؛ جمیع شهیدان بر آن منزلت رشک نمی برند، پس آن رتبه، تنها از آن ایشان است. و دیگر شهیدان عالم از آن محرومند.

## 157- آثار منزلت

پرسشی که باید پاسخ آن را دریافت اینک: آثار این منزلت چیست؟ جواب: می توان آثار این منزلت عظیم و اختصاصی را به دو دسته کلی تقسیم کرد. 1. آثاری که برای خود آن

ص: 456

---

1- مغنی اللیب ج 3: 152 به نقل از «الجنی الدان: 96»

حضرت است. 2. آثاری که برای دلباختگان حضرت او است.

آثار قسم اول: از آثار قسم اول می توان «رفعت یاد او در علیین»، «مساوات حرمتش با حرمت دین»، «وجوب معرفت آن حضرت»، «ملعون بودن ظالمین و جاهلین به حق او» و «احترام و تعظیم آن حضرت» نزد ائمه معصومین (صلوات الله علیهم) و شیعیان و سودازدگان کربلا را برشمرد که پیش از این، همه بیان گردید.

آثار قسم دوم: فریادرسی آن حضرت از توسل جویندگان به محضرش، تا آنجا که او را «باب الحوائج» خوانند و نیز شفاعت شیعیان در روز قیامت.

با توجه به آنچه گفته شده معلوم می شود که آن حضرت نسبت به شیعیان بلکه تمام توسل جویان، مهربان و فریادرس است، و رواشدن حاجات به شفاعت آن حضرت در درگاه ایزد منان را نتوان شمار کرد. (1)

اما شفاعت آن حضرت در قیامت از شیعیان و گریه کنندگان بر عاشورا، بسیار روشن و بدیهی است، چرا که از آثار قرب و منزلت در نزد خداوند، آن هم منزلتی که ویژه آن حضرت است و کسی را در آن شرکت نیست و در قیامت بارز و ظاهر می شود، قبولی شفاعت است. به دیگر سخن، چون حضرت عباس (سلام الله علیه) دارای شأن و منزلت مخصوص نزد خداوند است، و او را آبرویی در نزد باری تعالی است - و این شأنیت در قیامت آشکار می شود - شیعیان و دلباختگان حضرتش در آن روز وانفسا، روی به سوی او خواهند آورد، آنها که جانشان از محبت و عشق به آن حضرت پر شده، و در مصیبت او به سروسینه می زنند. همین که آن صلابت و منزلت را می یابند، همه چشم به سوی او می کنند، و از سویدای دل از او شفاعت می طلبند، و او که امید کسی را در دنیا ناامید نکرده و برای روا شدن حاجات میان حاجت مندان و الله جل جلاله وساطت نموده است، آیا آنجا وساطت نخواهد کرد؟ حاشا و کلا.

و روشن است که خداوند کریم رحیم رؤوف غفار غفور، وساطت و شفاعت آن حضرت را پذیرا می شود، چرا که او در نزد خداوند مهربان آبرومند است، و خداوند خواسته آن حضرت را رد نمی کند.

ص: 457

---

1- ر.ک: «چهره درخشان ابا الفضل علیه السلام» به خامه فاضل ارجمند و پژوهشگر خردمند جناب آقای ربانی خلخالی (دام عزه) در بیش از 5 جلد.

## 158- دو دست ابا الفضل در دست حضرت فاطمه (صلوات الله علیها)

علامه نازک اندیش، او که قطره ای از دریای ولایت حسینی به کامش فرو چکیده و آن همه در هوای او سوخته ملا آقای دربندی قدس سره حدیثی را نقل می کند که نیازی به سند ندارد وی می نویسد:

«...وقتی که روز قیامت شود و امر اهل محشر در غایت شده، و فزع اکبر باشد. [حضرت] رسول الله صلی الله علیه و اله می فرستد امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) را به نزد [حضرت] فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) تا او را بیاورد برای شفاعت کردن به نزد [حضرت] رسول الله صلی الله علیه و اله .

پس [حضرت] امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) به نزد [حضرت] فاطمه (صلوات الله علیها) می رسد، و می فرماید: «ای فاطمه برخیز برای شفاعت.» و بعد می گوید: «ای دختر رسول الله صلی الله علیه و اله چه در نزد تو هست از اسباب شفاعت،

و چه چیزی ذخیره نموده ای برای این روزی که، روز فزع اکبر است؟» پس [حضرت] فاطمه عرضه می دارد: «یا امیرالمؤمنین کفایت می کند در این مقام [یعنی مقام شفاعت] در دست بریده پسر عباس» (1)

## 159- «جمع الشهداء»

سابقاً گفته شد که واژه «جمع» در فرهنگ عرب «نص در عموم است» و همه افراد زیر مجموعه ای خود را شامل می شود، همان گونه که «الشهداء» که جمع با «ال» است همین معنا را در بردارد، با توجه به این دو قاعده علمی در می یابیم، که آن مقام و منزلت برای حضرت

ص: 458

---

1- سرمایه ایمان و جواهرایقان در ترجمه و شرح «أسرار الشهداء»: 194، العباس: 230، تذکر: آن کسانی که شمشیر قلم را از غلاف کشیده و بی پروا به اندیشه های پاک این مرد اندیشمند که با نورانیت خویش به مقام والایی در فهم احادیث اهل البیت (صلوات الله علیهم) رسیده، می تازند. بدانند، تا زمانی که از پوست حس گرایی خود خارج نشده اند، و رتبه فقه الحدیث را احراز نکرده اند، و قلبشان از نور ولایت روشن نشده است، هرگز نخواهند توانست، فهم کلمات این بزرگ مرد را نمایند. گرچه به خیال خویش خود را نویسنده، پژوهشگر بدانند. و خود خوب می دانند که تار و پود کلامشان با یک اشاره علمی بر باد است و به مقتضای «الباطل یموت بموت ذکره» نگارنده را با آنان سخنی نیست؛ چرا که حرف باطل خود به خود می میرد ولی کلمات این رادمرد همیشه زنده و جاوید است. فالحمد لله رب العالمین.

عباس در نزد خدای تبارک و تعالی از چنان جایگاه بلند و رفیعی برخوردار است که اولاً آن عظمت در روز قیامت معلوم می شود به دلیل اینکه امام فرمودند: «یوم القیامه» و ثانیاً تمامی شهدا بدون استثنا آرزوی آن منزلت را می کنند.

بنابراین اولاً ظهور و تجلی مقام حضرت عباس (سلام الله علیه) و رتبه و جایگاه او در نزد خداوند در این دنیا نه ممکن است و نه کسی را جز امامان معصوم (صلوات الله علیهم) توان درک و فهم او می باشد، زیرا عالم دنیا، عالم تنگ و کوتاهی است، و از طرفی عالم بروز حقایق نیست، به خلاف جهان قیامت که عالمی است بزرگ و با وسعت و عالم بروز حقایق، پس آنچه ما از حضرت عباس می دانیم قطره ای از دریای بی پایان عظمت آن حضرت است، و آنچه می گوئیم و معتقدیم، به اندازه فهم ما است، نه اندازه آن حضرت.

و ثانیاً: منزلت آن حضرت در نزد خداوند به اندازه ای است که همه شهدا که خود در بالاترین درجات قیامتند، چون شهیدند، بر آن مقام و منزلت رشک برده و غبطه می خورند.

خدایا آن منزلت سرور ما در نزد تو چیست که این همه جلال و عظمت دارد. جانم به فدایت ای آقا و سرور و مولایم ای سید ساجدان و امام عارفان! که در حد فهم ما آن یل تک سوار صحرای کربلا را به ما شناساندی.

و اگر نبود مگر همین فراز از کلام مولایمان حضرت سجاد (صلوات الله علیه) در بیان شأن حضرت عباس (سلام الله علیه)، کافی بود که ما در ماندگان بیابان خشک و ظلمانی این دنیا، بفهمیم که حضرت عباس (سلام الله علیه) کیست؟

لطیفه: مرحوم علامه محقق سید عبدالرزاق مرقم قدس سره می گوید:

«در اینجا «جمع» شامل [بزرگوارانی] چون [حضرت] حمزه و [حضرت] جعفر علیهما السلام - همان گونه که در شرح احوال آن دو بزرگوار بیان داشتیم، شاهد و گواه برادای رسالت انبیا در روز قیامت هستند - باشد.»<sup>(1)</sup>

ایشان در بحث عصمت حضرت عباس (سلام الله علیه) چنین می نگارند:

«حدیث دیگر دال بر عصمت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) همان سخن حضرت امام

ص: 459

سجاد (صلوات الله عليه) است که فرمودند: «و همانا برای عمویم عباس منزلتی است که در روز قیامت همه شهیدان بر او رشک میورزند و غبطه می خورند.» در اینجا نیز واضح است که کلمه «جمع» فردی چون حضرت علی اکبر علیه السلام را هم که در مورد عصمتش به تفصیل سخن گفتیم در بر می گیرد.

و اگر حضرت عباس (سلام الله علیه) معصوم نبود، چگونه معصوم که در عالی ترین مرتبه است یعنی حضرت علی اکبر علیه السلام بر او غبطه می خورد؟ و روشن است که هیچگاه معصوم بر غیر معصوم رشک نمی ورزد و غبطه نمی خورد. <sup>(1)</sup>

رمز این راز آن زمان باز می شود که اندیشه خود را در آسمان فضائل و مناقب آن شبیه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله به پرواز در آوردیم، و در حد توان خود، دریای بیکران عظمت و جلال حضرت علی اکبر علیه السلام را چشم انداز خویش گردانیم. که اگر عنان قلم رها شده و حول محور آن حضرت به گردش در آید، عقل ها حیران و هوش ها از سرپران شود؛ چرا که حضرتش جامع جمال محمدی و جلال علوی و سر فاطمی و زینت حسینی است.

### 160- یادداشت «ادبی» و «اصولی»

گرچه به طور مختصر اشاره ای به ویژگی پردازش «واژه» «جمع الشهداء» شد، اما مناسب است، به نکته ای از علم «ادب» و «اصول الفقه» در ارتباط با این واژه اشاره شود، و آن اینکه دانشمندان ژرف نگر «علم نحو» می گویند:

«الف و لام» تعریف هرگاه بر اسم داخل شود، مثلاً گفته شود «الرجل» اشاره است به یکی از این چهار معنا:

1. نفس جنس و ماهیت با قطع نظر از افراد مثل «الرجل خیر من المرأه» یا «العلم خیر من الثروه» یعنی ماهیت و جنس مرد و علم بهتر از ماهیت زن و ثروت است. گرچه ممکن است بعضی از افراد ماهیت زن خیلی بهتر از مردان باشد. مانند حضرت فاطمه زهرا (صلوات الله علیها)، و یا بعضی از افراد ثروت بهتر از علم و دانش

ص: 460

باشد مانند ثروت حضرت خدیجه علیها السلام که در فضیلت قابل قیاس با علم شیطان و بلعم باعورا نیست.

2. ماهیت و جنس به لحاظ اینکه در ضمن افراد محقق می شود، مثل اینکه گفته شود «یجب علی الرجل جهرا لقراءه فی صلوه الصبح، بر هر مردی واجب است در نماز صبح، حمد و سوره را بلند بخواند «ال» در «الرجل» اشاره به جنس مرد است به لحاظ اینکه در ضمن افراد محقق شده باشد. 3. فرد معین از یک جنس 4. فرد غیر معین.» (1)

بنابراین «ال» در «جميع الشهداء» در حدیث شریف در اینجا مراد معنای دوم است، یعنی همه افراد شهید شده بر حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) به خاطر منزلتش رشک می ورزند. به بیان دیگر، «ال» در «جميع الشهداء» برای بیان ماهیت و جنس شهید است به لحاظ تحقق و وجود آن در افراد، یعنی افرادی که شهید هستند.

بنابراین از این نکته نباید غفلت کرد که مراد از «الشهداء» در حدیث شریف همین معناست، چرا که اگر مراد از «ال» جنس و ماهیت باشد حتما باید کلمه به صورت مفرد آورده شود. همان گونه که در معنای سوم و چهارم مفرد آورده شد و از همین روی دانش ورزان «علم اصول» می گویند: اسمی که به صورت صیغه جمع آمده و بر آن الف و لام داخل شده است صراحت در «عموم استغراق» دارد.

بنابراین به طور مسلم مراد از «الشهداء» تمام افراد شهید هستند، علاوه بر این که واژه «جميع» نیز به آن اضافه شده پس هیچ شهیدی در عالم نیست مگر اینکه بر مقام سرور ما حضرت عباس (سلام الله علیه) رشک می ورزد. و این دلیل واضحی است که بعد از چهارده نور پاک احدی چنان منزلتی را نزد خداوند متعال ندارد.

### 161- حضرت عباس (سلام الله علیه) و دیگر شهیدان

از آنجا که هیچ روز سختی با روز سخت حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) قابل مقایسه نیست، چرا که مکرر از ناحیه مقدسه حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله این جمله:

ص: 461

---

1- حاشیه سید نعمت الله جزائری قدس سره بر شرح جامی، «توضیح ال» در «الحمد لله رب العالمین».



«لا یوم کیومک یا ابا عبد الله» صادر شده و از طرفی با یک نگاه کوتاه این حقیقت را می توان فهمید، حتی دو روز سختی که بر پیامبر خدا صلی الله علیه و اله گذشت و از طرفی قوام کربلا و بزرگترین دشمن شکن روز عاشورا حضرت عباس (سلام الله علیه) که دشمن از او هراسان بود همه چشم های لشکر و اهل حرم به بازوی توانمند او دوخته شده بود و به شهادت رسید و با شهادت آن حضرت، کمر کربلا شکست، در می یابیم که هیچ شهیدی را نتوان با او مقایسه کرد. زیرا که حضرتش در اوج قله توحید بود و مقام عالی «منتهی المعرفة» را احراز کرده بود و او را در وادی توحید مقامی بس بلند بود که فرمود: «ما أشركت بالله طرفه عین» و در معرفت امام رتبه «نافذ البصیره» را داشت، و از همین روی «صلب الایمان» بود، که با شهادتش کمر ایمان شکست، و سطوت حیدری بازوان او، دشمنان را مأیوس و دوستان را امیدوار می نمود.

از همین روی باید معتقد باشیم که حضرتش بعد از حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله برترین است. و هیچ کس را با او نتوان قیاس کرد.

و او این همه را از خدمتگزاری به درگاه رفیع «باب الله»، «حجه الله»، «نور الله» و «زین السموات و الارض» یعنی حضرت ابا عبد الله الحسین (صلوات الله علیه) به دست آورد، و مقام باب حسین را به چنگ آورد و ما را واجب است که دست تو سل به او زنیم که چنین مأموریم و به زبان قال و حال بگوییم:

ای حرمت قبله حاجات ما\*\*\* یاد تو تسبیح و مناجات ما

تاج شهیدان همه عالمی\*\*\* دست علی ماه بنی هاشمی

ماه کجا روی دل آرای تو\*\*\* سرو کجا قامت رعنا ی تو

ماه و درخشندتر از آفتاب\*\*\* مشرق تو جان و تن بوترباب

همقدم قافله سالار عشق\*\*\* ساقی عشاق و علمدار عشق

سرور و سالار سپاه حسین\*\*\* داد سرو دست به راه حسین

درگه والای تو در نشأتین\*\*\* هست در رحمت و باب حسین(1)

ص: 462

1- اشاره

حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه) می فرمایند :

«الآن انكسرَ ظهري وقلَّتْ حيلتي وشميت بي عدوي».

(بحار الانوار، ج 45، ص 42 و...)

ص: 463



## 2- روانی تازه در کالبد از هم پاشیده

آخرین لحظات عمر مبارک حضرت عباس (سلام الله علیه) بود و پیکر مطهر او بر خاک آغشته به خون، چشم پاکش تیر خورده و دو دست علی گونه اش جدا از بدن افتاده بود، شمشیر و خنجر و نیزه، چشمه های جاری خون در بدن نورانش ایجاد کرده بودند، او منتظر بود تا بار دیگر سرور و مولایش حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) بر بالینش بیاید. او با بدن نورانی خود برای اذن پرواز، آمدن برادر را لحظه شماری می کرد که ناگاه در بین آن همه ظلمت مهممه و هلله دشمن، که از کشتنش به شوق آمده بودند، صدای سروش الهی را شنید که چونان رعد آسمانی، همه آن صداهای تاریک و زشت را شکافت و بر جانش، جان تازه بخشید، که:

«الآن انکسر ظهري و قلت حیلتی و شمت بی عدوی»؛

الآن کمرم خرد شد و راه چاره ام کاسته شد، و دشمنم لب به شماتت گشود.

این ندا، اگر چه خبر از آمدن نور جلال و جمال الهی داشت، او را شاداب می کرد، اما غمی سهمگین بر قلب پاکش انداخت، که غربت و تنهایی مولایش را فریاد می کرد. اما چه می توان کرد که این خواست امامش بود که هماهنگ با مشیت و خواسته حضرت حق - جل و علا- بود.

مولا آمد و سر سردار بر زانو نهاد، اما مولایی تنها، که دیگر نه لشکر دارد و نه سرلشکر، شاهی که علم و علمدار و سپاه را یک جا از دست داده بود، و کران تا کران سپاهیان سیاه روی بر طبل پیروزی می کوفتند، و رقص کنان پای بر سر و ز پا افتاده بر زمین می کوبیدند،

ص: 465

و با شمشیرهای شادی از نیام کشیده و زبان شماتت از کام برآورده خون و غم و اندوه را بر جان مولای محشر می دوختند، و آتش زخم زبانشان تار و پود خیمه ها را خاکستر کرده و بر سر و روی بانوان عالم می پاشید.

سرور هستی چه کند؟! بر بالین سالار بنشیند، تا دشمن او را لگدمال اسبان نکند، یازودتر به خیمه برود، که دختر حضرت زهرا (صلوات الله علیهما) چشم انتظار است، و رقیه گریه کنان ذکر «وا عماء» بر زبان دارد. آن لحظات آن قدر سنگین است که تحملش نه، بلکه فهمش از درک ما فزونتر است، و ما را توان تصورش نیست، پس باید بگذاریم و بگذریم و به شرح و توضیح آن کلام نورانی که از ناحیه نور الله جل جلاله شرف صدور یافته است به پردازیم این نیز به اندازه درک ماست، که حقیقت کلام نور الهی را مردان نور می فهمند، چون سلمان، ابوحزمه ثمالی و یونس بن عبد الرحمن نه ما دور افتادگان از آب حیات.

ای یارگریه باید پرپر گل وفا را \*\*\* حسین را برادر، فرزند مرتضی را

خواهم که من بپرسم این راز را چه رمز است \*\*\* آیا جواب گویی دارد جواب ما را

میلاذ او به اشک و فقدان او به گریه \*\*\* گویا که ارتباطی است مابین این دو تارا

میلاذ او بگریاند مولی الموحدین را \*\*\* در ماتمش نشانند سلطان کربلا را

بعد از حسین آمد پیش از برادرش رفت \*\*\* یعنی ادب به جایش هر وقت و هر کجا را

در بین ابروانش آثار سجده ظاهر \*\*\* پایان بداد سجده بر خاک کربلا را

آبی که از وفورش بی ارزش است و ارزان \*\*\* خون داد در بهایش سر داد و دست و پا را

شاید که مشکی از آن بر خیمه ها رساند \*\*\* سیرایشان نماید اولاد مصطفی را

هرگز امیدواری از درگهش مراند \*\*\* خود ناامید گشت و داند امید ما را

«سائل» (1) بین مقام شه را که هست عباس \*\*\* در خدمت حسین و مولاست ماسوی را

\*\*\*

أحق الناس أن يبكي عليه \*\*\* فتى أبكى الحسين بكربلاء

ص: 466

### 3- اعتبار حدیث «انکسار»

در آن تنهایی و غربت، چون بدن سردار را آغشته به خون بر خاک دید فرمود:

«الآن انکسر ظهري و قلت حيلتي و شمتت بي عدوي».

این کلام را در آن هنگامه، با اندکی اختلاف بیشتر نویسندگان تاریخ کربلا به نقل آورده اند، که از جمله آنها می توان این کتابها را برشمرد:

1. «شرح الاخبار» تألیف قاضی نعمان مصری ج 3: 192.

2. «بحار الانوار» ج 45: 12 وج 58: 233.

3. «عوامل العلوم» ج 17: 285، تألیف: شیخ عبدالله البحرانی الاصفهانی، تحقیق مدرسه الامام المهدي عجل الله فرجه، قم سال 1365.

4. «قاموس الرجال» ج 5: 243 به نقل از «تاریخ اعثم کوفی».

5. «معالم المدرستین» ج 2: 130.

6. «ترجمه تاریخ اعثم کوفی»: 167.

شاید نتوان رجال و مردانی که این حدیث شریف را روایت کردند، برشمرد و به تحقیق سرگذشت آنها پرداخت، اما این حدیث شریف از چنان شهرتی برخوردار است که توان انکار آن یافت نشدنی است بلکه می توان از آن به «شهرت روانیه» تعبیر کرد. افزون بر اینکه اگر کسی به این حدیث شریف توجه کافی مبذول دارد، و آن را با آن کلام نورانی دیگر امام حسین (صلوات الله علیه) که در هنگام اذن جهاد حضرت عباس (سلام الله علیه) از آن حضرت بیان فرمود که «انت العلامة من عسکری و...» بسنجد در می یابد که این سخن از ناحیه مقدسه سرور عالم حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) صادر شده است. از این روی باید روی به سوی شرح و توضیح این کلام نورانی آورد و قبل از هر کلامی باید پژوهشی در واژه های آن انجام پذیرد.

### 4- پژوهشی در واژه ها

«انکسار»: مشتق از «کسر» است ابن فارس در معنای آن می گوید:

«أصل صحيح يدل على هشم الشيء و هضمه...»(1)

[ریشه «انکسار»، «کسر» است و] «کسر» دلالت می کند بر خرد کردن و متلاشی کردن. [بنابراین، «انکسر» یعنی خرد شدن، متلاشی شدن، از میان رفتن].(2)

«ظهري»:

«ظهر أصل واحد يدل على قوه و بروز... والأصل فيه ظهر الانسان و هو خلاف بطنه... و الظهير: المعين كأنه أسند ظهره إلى ظهره»؛(3)

«ظهر» اصلی است که دلالت میکند بر قوت و آشکار بودن [یعنی نیرو و قوتی که آشکار شده باشد «ظهر» می گویند. ] و «معین» و یاور را «ظهیر» می گویند، گویا آن معین پشتش را برای استحکام به پشت تو می دهد.

### 5- چرا «انکسر ظهري»؟

از آنجا که در فرهنگ عرب «عضد» و بازو را کنایه از برادر می آورد، و گویا برادر را بازوی برادر می داند. همان گونه که در قرآن کریم در داستان حضرت موسی (سلام الله علی نبینا و آله و علیه) و برادرش حضرت هارون (سلام الله علی نبینا و آله و علیه) می خوانیم:

«(4) بازویت را به کمک برادرت محکم می گردانیم.

ولی چرا با اینکه حضرت عباس (سلام الله علیه) برادر و قوت بازوی حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) است. امام فرمودند: «انکسر عضدی بازویم شکست»؟

زیرا گرچه حضرت عباس (سلام الله علیه) برادر حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) است، اما ابا الفضل در کربلا به عنوان برادر نبود، بلکه «علامه عسکر» و نشان لشکر بود، او نه تنها برادر بود که سردار و سرور و تک یل کربلا بود که تمام دشمن از حضرتش در هراس به سر می برد، به گونه ای که حضرت عباس (سلام الله علیه) یک طرف، و همه دشمن یک طرف، و این حقیقت به قدری واضح و آشکار بود که دشمن هم می دانست، بر همین اساس، اساس کربلا

ص: 468

1- مقایس اللغه ج 5: 180، 2، فرهنگ معاصر عربی-فارسی: 785.

2- همان ج 3: 471.

3- همان ج 3: 471.

4- قصص / 35.

بر محور حضرت عباس (سلام الله علیه) می چرخید، و رکن رکین و قوت و نیروی آشکار امام به حساب می آمد، و امام برای اینکه این حقیقت را به عالم، اعلام کند فرمود: «الان انکسر ظهري» یعنی آن حضرت نه تنها بازوی امام بود که ستون کربلا بود، بلکه قوام قدرت کربلا به او وابسته بود.

و این کلام نورانی امام به ما می فهماند که با شهادت حضرت عباس (سلام الله علیه)، گویا آن حضرت نیز به شهادت رسید، با شکسته شدن آن حضرت - به حسب ظاهر - امام نیز شکسته شد. لذا فرمود: «کمرم شکست» و روشن است کسی که کمرش بشکند دیگر قدرت تحرک ندارد، و از همین جا است که بعضی برداشت کرده اند امام بعد از شهادت علمدار کمرش خم شد. بنابراین معنای فراز دوم کلام امام که فرمود: «قلت حیلتی» روشن می شود، یعنی قدرت تحرک کم شد.

«قلت»: ابن فارس گوید:

«قل - القاف و اللام - أصلان صحیحان یدل أحدهما علی نزاره الشیء، و الآخر علی خلاف الاستقرار»؛ (1)

این واژه «قل» دارای دو معنی است، 1. اندک، کم 2. عدم آرامش.

«حیلتی»:

«حول و هو تحرک فی دور، فالحول العالم؛ و ذلك أنه يحول أي يدور... و منه قولهم: استحلت الشخص أي نظرت هل يتحرك، و الحيلة و الحویل و المحاوله من طریق واحد... لأنه يدور حوالی الشیء لیدرکه» (2)

اصل وریشه «حول» به معنای جنب و جوش در اطراف است، بنابراین «حول» یعنی دور زدن و حرکت نمودن و از همین معنا است، وقتی گفته می شود: «استحلت الشخص، یعنی نگاه کردم ببینم آیا حرکت می کند و واژه های «حیله»، «حویل» و «محاولة» از یک ریشه اند... چرا که «حول» دور زدن و حرکت کردن اطراف چیزی است که انسان بخواهد آن را به دست آورد.

ص: 469

---

1- مقایس ج 5: 3.

2- همان ج 2: 121.



و در «فرهنگ معاصر، عربی - فارسی» صفحه 149 در معنای واژه «حیله» می خوانیم:

«تردستی، نقشه کشی برای رسیدن به هدف، چاره اندیشی.»

## 6- نتیجه پژوهش

با توجه به آنچه در معنای واژه ها آمد، تأثیر شهادت حضرت عباس (سلام الله علیه) را از کلام امام می توان دریافت. چرا که حضرت در فراز اول این کلام می فرمایند: «إنکسر ظهري» یعنی پشت و پناهم، قوت و نیروی ظاهری ام را له کردند و خرد نمودند. بنابراین نیرو و قوت آشکار امام، حضرت عباس (سلام الله علیه) بود. او یاور و معینی بود که تکیه گاه امام حسین (صلوات الله علیه) به شمار می رفت، و با شهادت او، گویا امام تکیه گاه خود را از دست داد.

و از همین جا می توان دریافت که حضرت قمر بنی هاشم چه عظمت و جلالی داشت و شوکت و بزرگی او خصوصاً در میدان جنگ چه اندازه بوده است، و درک این حقیقت که تکیه گاه کربلا- او بوده است فهمش آسان خواهد شد و شعر مرحوم ازری که گفت: «یوم ابوالفضل استجار به الهدی»؛ روز عاشورا روزی است که هدایت به او پناه برد، معنا پیدا می کند. چرا که قوت ظاهری و نیروی بارز امام حسین (صلوات الله علیه) در کربلا برای حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) بود. و دشمن نیز این حقیقت را دریافته بود.

به دیگر بیان: چهارده نور پاک و معصوم از ولایت تامه و قدرت کامله بر تمامی هستی برخوردار می باشند و آن همه از جانب حضرت حق جل جلاله به آنها عطا شده است. لکن این قدرت و قوت آشکار و بارز نیست. مگر آنکه به صورت معجزه در بعضی از اوقات به حسب مصلحتی که خود می دانند آشکار می شود. اما از جهت ظاهری نیز قوت و قدرتی دارند که گاهی در بزرگوارانی چون حضرت حمزه، حضرت مالک اشتر و یا حضرت عباس (سلام الله علیه) تجلی یافته و نمود پیدا می کند. (1) گرچه گاهی نیز از بازوان پرتوان خود امام آشکار می شود، چون کندن درب قلعه خیبر، و یا هجمه بی امان در صحرای کربلا.

ص: 470

---

1- پیش از این در بیان معنای «اسدالله و اسد رسوله» که در فضایل حضرت حمزه علیه السلام وارد شده بود گفتگو به میان آمد و گواه بر این مطلب «قدرت ظاهری معصوم» آیه شریفه «سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ» سوره قصص آیه 35 می باشد، که با اندک دقت روشن می شود.

بنابراین قدرت ظاهری و نیروی بارز و تکیه گاه نیرومند امام حسین (صلوات الله علیه) در روز عاشورا حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) بود.

کشتی رحمت و بحر غضب و شیر خدا\*\*\* در دریای کرم، جوهر شمشیر خدا

کارفرمای قضا، قوت تقدیر خدا\*\*\* قدرت شصت حسین بن علی شیر خدا(1)

## 7- نقش حضرت عباس (سلام الله علیه) در عالم

یکی از راههای پی بردن به عظمت هرکسی یا واقعه ای دقت در نقشی است که آن شخص یا آن واقعه در عالم هستی، ایجاد می کند. مثلاً رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و اله و غضب خلافت باعث ارتداد مسلمین جز شمار اندکی شد.

بنابراین برای اینکه بدانیم عظمت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) تا کجا است باید بینیم شهادت آن حضرت چه اثری در عالم گذاشت. و اگر بخواهیم اثر را دریابیم، باید در این جمله به ظاهر کوتاه و به معنی بسیار بلند که از ناحیه مقدسه حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) صادر شده بیابیم.

آن حضرت می فرماید: الآن که نخل قامت رسای پورحیدر کرار حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه) به زمین افتاد کمر من منکسر شد.

و هرگاه بخواهیم بدانیم انکسار کمر امام یعنی چه، باید بفهمیم که امام و امامت چیست و نقش او در عالم هستی چگونه است؟ به دیگر بیان، اگر عظمت حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) را درک کنیم، می فهمیم که شکسته شدن کمر آن حضرت یعنی چه؟ و آنگاه در می یابیم که حضرت عباس (سلام الله علیه) کیست که با شهید شدنش کمر آن امام شکسته شد.

## 8- 1. انکسار جبهه کربلا

یکی از آثار شهادت حضرت عباس (سلام الله علیه)، شکسته شدن جبهه کربلا بود؛ چرا که

ص: 471

---

1- دیوان رفعت سمنانی: 99، این دو بیت گزیده شده از مسمط بسیار بلند و زیبایی که جناب رفعت سمنانی در مدح حضرت ابوالفضل علیه السلام سروده اند.

امام(صلوات الله عليه) تنها پشتوانه مهم خود را از دست داد، و این واقعیت را از سه زاویه می توان نگریست.

زاویه اول: فرمایش حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله عليه) که هنگام رخصت خواستن حضرت ابالفصل (سلام الله عليه) برای جهاد بیان فرمودند: أنت العلامه من عسکری...».

بنابراین با شکسته شدن علامت لشکر، یعنی شهادت آن سالار، در ظاهر قوت و نیروی نمایان و بارز حضرت اباعبدالله (صلوات الله عليه) خرد شد.

بنابراین با شهادت حضرت ابالفصل (سلام الله عليه) که نشان عسکر و علامت پیوستگی جبهه امام (صلوات الله عليه) بود گسیختگی و فروپاشی در اردوی کربلا به وجود می آمد.

زاویه دوم: نگرشی کوتاه به خطبه حضرت ابالفصل (سلام الله عليه) بر بام کعبه به ما می فهماند، که قوام و ستون اصلی برای حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله عليه) آن حضرت است. همان گونه که توان و رکن استوار برای حضرت محمد مصطفی صلی الله عليه واله حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله عليه) است آن حضرت در خطبه خویش خطاب به انبوه هواداران یزید می فرماید:

«... و أنتم وقعتم فی الغلظه التي وقعت فیها القریش لإنهم أرادوا قتل رسول الله صلی الله عليه واله و أنتم تریدون قتل ابن بنت نبیکم.

و لا یمکن لهم مادام امیر المؤمنین (صلوات الله عليه) حیا و کیف یمکن لكم قتل أبی عبدالله الحسین (صلوات الله عليه) ما دمت حیا سلیلاً؟ تعالوا اخبرکم بسبیله بادروا قتلی، و اضربوا عنقی لیحصل مرادکم...»؛

شما در اشتباهی افتاده اید که قریش نیز در آن افتادند، چراکه آنها می خواستند حضرت رسول خدا صلی الله عليه واله را به شهادت برسانند، و شما نیز می خواهید، پسر دختر پیامبر تان را به شهادت برسانید.

لکن تا زمانی که حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله عليه) زنده بود، آن کار را نمی توانستند، و چگونه ممکن است شما حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله عليه) را به شهادت برسانید تا زمانی که من زنده ام و دست بر قبضه شمشیر دارم.

بیاید تا شما را از راه کشتن آن امام بزرگوار خبر کنم. [و آن اینکه] پیشی بگیرید به کشتن من، و گردن مرا بزنید تا به مراد خود برسید. (1)

پس همان گونه که تا مولای عالم حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) زنده و شمشیر به دست بودند احدی را نمی رسید که اقدام به قتل حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله بکند، و کسی را توانایی نبرد با حضرت حیدر کرار (صلوات الله علیه) نبود، در کربلا نیز تا فرزند آن صفدر بی همتا یعنی حضرت قمر بنی هاشم (سلام الله علیه) زنده بود، هیچکس قدرت آن را نداشت که کوچک ترین گزندی و یا کژی نسبت به سرور عالم حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) روا دارد.

از این خطبه گویا و روشن، روشن می شود، شمشیر قدرتمندی که بلاگردان حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) بود بر زمین افتاد. و آن نیروی بزرگ امام که بر تمام لشکر دشمن غلبه داشت، و همه دشمن آن را مشاهده می کردند منکسر و شکسته شد. لذا امام همین که سالار آغشته به خون خود را بر خاک نظاره فرمود به صوتی حزین بانگ برآورد: «الان انکسر ظهري و قلت حيلتي و شمت بي عدوي الآن یعنی زمانی که سالار و سردار بی نشان لشکر به خاک و خون آغشته شده، قوت و نیروی آشکار من له و خرد شد و جنب و جوش [ظاهری] کم شد و دشمنم زخم زبانم می زند» چه شگفت انگیز است، ارتباط کلام حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) و خطبه حضرت عباس (سلام الله علیه).

زاویه سوم، نمود شهادت حضرت عباس (سلام الله علیه) در بین لشکر دشمن، زیرا چون علم افتاد و علمدار از پای درآمد، هلله و شادی سراسر اردوی عمر سعد را فرا گرفت تا آنجا که خبر شهادت امام را بر فرمانده لشکر شیطان بردند و او را تبریک گفتند، فقیه محقق سید محمد هاشم موسوی قدس سره می نویسد:

«... علت عمده بر شهادت حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) و اسارت اهل البيت (صلوات الله علیهم)، همان بریده شدن آن دست ها شد، زیرا اگر دستهای آن نهنگ قلزم شجاعت بریده نمی شد، نمی توانستند امام را شهید کنند.

چنانچه گویند: چون حضرت ابا الفضل (سلام الله علیه) بر افتاد، یک نفر از جنود شیطان

ص: 473

---

1- سقای معرفت ج 2: 166 به نقل از «خطیب کعبه: 44» و او نیز به نقل از «مناقب الساده الکرام»

می خواست به ابن زیاد مژده برد که حسین مظلوم (صلوات الله علیه) کشته شده، کسی به او گفت: وای بر تو!!! این حسین است که زنده است. گفت: تو نمی دانی، عباس که کشته شد، گویا حسین کشته شد». (1)

بنابراین دشمن نیز می دانست که قوت و قدرت و نیروی حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) برادرش حضرت عباس (سلام الله علیه) است. از این روی آنها شادی کردند ولی سرور هستی گریه

کردند، همان گونه که اهل حرم نیز، و امام فرمودند: «الان انکسر ظهري»

با مروری دوباره به آنچه دانسته شد: راز و رمز شهادت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) و «انکسار ظهري» پسر حضرت زهرا (بتول صلوات الله علیها) شناخته می شود، و نیازی به توضیح

نخواهد داشت.

### 9- یادآوری، قدرت ظاهری و باطنی امام (صلوات الله علیه)

به گونه ای متفاوت تذکر داده شد که حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) امام و دارای ولایت کامله و تامه بر عالم هستی است. اما توان درک این قدرت حقیقی را کسانی دارند که دارای «بصیرت تامه» هستند چونان سلمان و مقداد که هنگام آوردن حضرت امیر المؤمنین (صلوات الله علیه) به مسجد شگفت زده بودند، زیرا آنها از ولایت و قدرت تامه حضرت مولی (صلوات الله علیه) آگاه بودند، اما بد الله الواسعه را به ظاهر در بند پیروان شیطان می دیدند.

ولی امام قدرت و قوتی ظاهر و آشکار نیز دارد که گاه از خود امام بروز می کند، همان گونه که از حضرت مولی (صلوات الله علیه) در جنگ «احد»، «خیبر» و... ظهور کرد و گاهی در دیگری تجلی می کند چونان قدرت مولی که در جناب مالک اشتر آشکار شد. بر همین میزان است قدرت ظاهری امام حسین (صلوات الله علیه) که گاه در حمله های صف شکن خود حضرتش، ابراز می شد. و در واقعه کربلا این شجاعت، شهامت، قدرت در وجود اقدس حضرت عباس (سلام الله علیه) نیز بروز نمود. که با کشته شدن آن حضرت شکسته شد. و با

ص: 474

---

1- سقای معرفت ج 2: 164 به نقل از «سر الاسرار فی مصائب الابرار: 384»

شکسته شدن نیرو و قدرت ظاهری امام، امام نیز شهید شدند و با شهادت آن حضرت تمام هستی بر او گریست. بنابراین، با شهادت حضرت عباس (سلام الله علیه) پیش زمینه آن تأثیر شگفت، در عالم هویدا شد.

## 10- انکسار عالم

دانستیم که با شهادت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)، کمر حضرت اباعبدالله (صلوات الله علیه) انکسار یافت و انکسار و شکسته شدن پشت و کمر امام، انکسار و شکسته شدن عالم ملک و ملکوت است؛ چرا که محور عالم هستی در قوس نزول و قوس صعود وجود مقدس امام هر زمانی است، و در جای خود به دلیل عقل و نقل ثابت شده است، هر فیضی که در عالم از جانب خداوند متعال می رسد از طریق امام معصوم می رسد، همان گونه که هر عملی به عالم بالا صعود می کند از ناحیه امام معصوم بالا می رود، و هرگاه قلب عالم و قطب جهان هستی منکسر شده و محزون باشد خود به خود در تمام عالم هستی تأثیر می کند.

به دیگر بیان، با شهادت حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه)، زمینه شهادت حضرت سید الشهداء (صلوات الله علیه) برای دشمن فراهم شد، و با شهادت امام تمام عالم به حزن و اندوه فرو رفت و این واقعه در تمام عالم هستی اثر کرد تا آنجا که همه هستی به گریه در آمد، به این دو حدیث شریف بنگرید:

## 11- حدیث اول: «گریه عالم در شهادت سرورش»

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرمایند:

«روزی امام حسین (صلوات الله علیه) بر برادر خویش حضرت امام حسن مجتبی (صلوات الله علیه) وارد شدند همین که چشمشان به برادر افتاد، گریستند!! حضرت مجتبی (صلوات الله علیه) فرمودند: چه چیز تورا گریانده یا اباعبدالله؟ فرمودند: می گریم به آن چه بر تو انجام میشود. امام حسن مجتبی (صلوات الله علیه) فرمودند: گرچه مرا با سم به شهادت خواهند رساند: «ولکن لا یوم کیومک یا اباعبدالله

یزدلف إلیک ثلاثون ألف رجل یدعون أنهم من أمه جدک محمد صلی الله علیه واله ... ولکن هیچ روزی مثل روز تو وجود ندارد [آن روز روزی است که] سی هزار مرد که خود را از امت جدت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله می پندارند به سوی تو می آیند و برای کشتن تو و ریختن خونت و هتک حرمت تو و به اسارت بردن فرزندان و بانوان [حرمت] و به یغما بردن اموالت [در کربلا] گرد هم می آیند،

فَعِنْدَهَا تَحَلُّ بِنِي أُمِيهِ اللَّعْنَةُ، وَتَمَطَّرُ السَّمَاءُ دَمًا وَرَمَادًا وَيَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ، حَتَّى الْوَحُوشُ فِي الْفُلُوتِ وَالْحَيْتَانُ فِي الْبَحَارِ، دَرِ أَنْ هَنَگَامَ لَعْنِ بَرِ بِنِي أُمِيهِ رَوَا مِي شُود، وَ آسْمَانِ خُونِ وَ خَاکِستَرِ مِیيارَد، وَ هَمِه چيزِ بَرِ تُو مِي گَرِید: حَتَّى حَيَوَانَاتِ وَ حَشِي دَرِ بِيابَانِهَا وَ مَاهِيَانِ دَرِ دَرِيَاهَا» (1).

## 12- حدیث دوم: گریه «ما یری وما لا یری»

حسین بن ثویر می گوید: من و یونس بن ظبیان و مفضل بن عمر و ابوسلمه سراج در محضر حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) نشسته بودیم، و یونس بن ظبیان که از همه ماها بزرگتر بود سخن گوی ما بود. او به آن حضرت عرض کرد: قربانت شوم، همانا من در نشست های بنی عباس حاضر می شوم، آنجا چه کنم؟ حضرت به او فرمودند:

«هرگاه در آن مجلس ها حضور پیدا کردی و خواستی از ما یاد کنی بگو: «اللهم أرنا الرخاء و السرور؛ خدایا آسانی و شادمانی را به ما بنما.» [اگر این دعا را بکنی] پس همانا تو هر آنچه را [در فضایل ما] بخواهی [می توانی در آن مجلس] بیاوری.»

خود حسین بن ثویر می گوید: به آن حضرت عرض کردم: قربانت شوم، من زیاد امام حسین (صلوات الله علیه) را یاد می کنم [وقتی به یاد آن حضرت می افتادم چه بگویم؟] حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرمودند:

«سه بار بگو: صلی الله علیک یا أباعبدالله، همانا سلام به آن حضرت می رسد چه نزدیک به آن حضرت باشید و چه از راه دور.»

ص: 476

سپس آن حضرت چنین ادامه داند:

«إِن أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (صلوات الله عليه) لما قضى، بكت عليه السموات السبع والأرضون السبع، و ما فيهن وما بينهن، و من ينقلب فى الجنة و النار من خلق ربنا، و ما يرى و ما لا يرى...»؛

همانا هنگامی که حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله عليه) به شهادت رسید آسمانهای هفت گانه، زمین های هفت گانه و آنچه در آنها و در بین آنها است، و همه کسانی که در بهشت فرو ریخته شده اند از آفریدگان پروردگارمان، بر آن حضرت گریستند و هر آنچه دیده می شود، و دیده نمی شود بر حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله عليه) گریست... (1)

بنابراین همه وجود، بر سرور خود گریستند، اما گریه آنها برای مردم عادی قابل فهم نیست. همان گونه که همه هستی تسبیح خدا می گویند، لکن تنها کسانی می توانند آن را دریابند که چشم و گوش باطنی آنها گشوده شده باشد. خداوند علی اعلی می فرماید:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (2)

هفت آسمان و زمین و هر آنچه در زمین است تسبیح خدا می کند، و هیچ موجودی نیست مگر اینکه ذکرش حمد و سپاس الهی است، لکن شما تسبیح آنها را فهم بدن شما را نمی کنید همانا او بسیار بردبار و آمرزنده است.

بنابراین همانگونه که ما از فهم تسبیح هستی ناتوانیم، از گریه عالم بر سرور عالم نیز ناتوانیم، مگر یار شود مدد او.

### 13- خون تازه

گرچه تفقه و فهم اثرپذیری عالم از مقام ولایت، و اشک هستی در مصیبت حضرت اباعبدالله (صلوات الله عليه) از فهم ما بسیار دور است، همان گونه که تسبیح عالم، لکن باید دقت

ص: 477

1- الکافی ج 4: 575.

2- اسراء/44.



کنیم که تأثیر شهادت آن پاک پیشوایه اندازه ای است که آثار ظاهری آن در عالم نمودار شد، و تا آنجا که تاریخ نگاران و ناقلان حدیث از مخالفین نیز آن را به تحریر کشیده اند.

حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی در گذشته به سال 360 قمری از زهری نقل می کند: که وی گفت:

«لما قتل الحسين بن علي (صلوات الله عليهما) لم يرفع حجر بيت المقدس إلا وجد تحته دم عبيط»؛<sup>(1)</sup>

چون که [حضرت امام حسین (صلوات الله علیه)] شهید شد. هیچ سنگی در بیت المقدس برداشته نمی شد مگر آنکه زیر آن خون تازه یافت می شد.

هنگامی که حضرت مولی علی مرتضی (صلوات الله علیه) به شهادت رسیدند نیز همین واقعه اتفاق افتاد. حضرت امام باقر (صلوات الله علیه) فرمودند:

«لما كانت الليلة التي قتل فيها علي (صلوات الله عليه) لم يرفع عن وجه الأرض حجر إلا وجد تحته دم عبيط حتى طلع الفجر، وكذلك كانت الليلة التي قتل فيها يوشع بن نون»؛<sup>(2)</sup>

در آن شبی که حضرت علی (صلوات الله علیه) به شهادت رسید، هیچ سنگی از زمین برداشته نشد مگر آنکه خون تازه در زیر آن یافت شد، و همین گونه بود آن شبی که حضرت یوشع بن نون در آن به شهادت رسید.

و از آنجا که هر واقعه ای که گام به جهان هستی می گذارد، نیست شدنی نیست، بلکه بر حقیقت خود باقی است، گرچه زمان بر آن بگذرد. آثار آن پایدار می ماند، خصوصاً واقعه عاشورا که موجب حزن و اندوه و گریه وجود اقدس حضرت بقیه الله الاعظم (صلوات الله علیه) می گردد، از همین روی نگارنده را اعتقاد بر آن است که هر شب عاشورا در همه سالها این

ص: 478

---

1- المعجم الكبير ج 3: 113 حدیث 2834: البته مطلب منحصر به همین حدیث یا این کتاب نیست، بلکه کتابهای حدیثی و تاریخی اهل سنت روایات متعددی با بیانهای گوناگونی نقل کرده اند؛ برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتاب الحق المبين في معرفة المعصومين (صلوات الله عليهم): 347 «

2- شرح الأربعين، عالم محقق قاضی سعید قمی قدس سره؛ 423، به نقل از «بصائر الدرجات، بحار الانوار ج 13، 422، مرحوم قاضی سعید قمی قدس سره شرح بسیار زیبایی بر این حدیث شریف نگاشته که بسیار خواندنی است.

آثار را داراست. همان گونه که شب قدر همه سالها، شبی مبارک است و فرشتگان مقرب، شرف نزول بر حضرت مهدی (ارواح من سواه فداه) را می یابند. از همین روی آن کس که قابلیت درک آثار شب قدر را داراست. هیچ سنگی را از زمین بر نمی دارد مگر آنکه خون تازه در زیر آن می یابد.

#### 14- انکسار مصباح هدایت

حضرت امام حسین (صلوات الله علیه) «مصباح هدایت» و شعله ره نمای عالم هستی است، و با انکسار آن حضرت، در حقیقت چراغ هدایت شکسته شد. توجه دوباره به این حدیث شریف که علی بن عاصم نقل کرده است ضروری است.

وی از حضرت امام جواد (صلوات الله علیه) نقل می کند، و آن حضرت از پدران بزرگوارشان نقل فرمودند: از حضرت اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) که آن حضرت فرمودند:

«بر جدم حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله، وارد شدم و ابی بن کعب (1) در محضر آن حضرت حضور داشت. حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله [خطاب به من] فرمودند: مرحبا بک یا ابا عبدالله یا زین السموات و الأرض؛ خوش آمدید یا اباعبدالله، ای زیبایی آسمانها و زمین.

ابی بن کعب عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه واله چگونه غیر شما، حسن و جمال و زیبایی آسمانها و زمین است؟ حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله فرمودند: ای ابی سوگند به آن خدایی که مرا به حق مبعوث به رسالت کرد!!!

إن الحسین بن علی (صلوات الله علیهما) فی السماء أكبر منه فی الأرض فإنه مکتوب عن یمین عرش الله مصباح هاد (2) و سفینه نجاه و امام خیر و یمین و عز و ذخر؛

همانا حسین بن علی (صلوات الله علیهما) در آسمان بزرگتر است تا در زمین؛ زیرا بر یمین عرش الهی نوشته شده است: او چراغ هدایت و کشتی نجات و امام عزت و

ص: 479

1- وی از یاران ویژه حضرت امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه) به شمار می رود.

2- نسخه کتاب «عیون اخبار الرضا (صلوات الله علیه)» ج 2: 62 چنین است «سفینه هدی» کما اینکه نسخه «کمال الدین: 262، باب 24 حدیث 11» به جای «امام خیر و یمین» چنین آمده است «امام غیر و هن».

عظمت و فخر و سربلندی دربار دانش، [چرا چنین نباشد؟] و حال آنکه خداوند متعال در صلب او نطفه ای نیکو و مبارک و پاک نهاد، و آن نطفه آفریده شده بود، پیش از آنکه در رحمها آفریده ای باشد و یا در صلبها نطفه ای جاری شده باشد و پیش از آنکه شب و روزی باشد.

و به آن حضرت دعاهایی تلقین شد که هر کس آن را بخواند، خداوند او را با آن حضرت محشور گرداند و آن حضرت شفیع او در قیامت گردد و غم و اندوه از او بزدايد و قرضش را ادا کند و کارش را آسان گرداند و گشایش در کارش عنایت کند و بر دشمنش چیره شود و پرده اش [آبرویش] دریده نشود.» (1)

ابی بن کعب گفت: آن دعاها کدام است؟ حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند: هرگاه از نماز فارغ شدى، در همان حال که نشسته ای بگو:

«اللهم إني أسألك بكلماتك و معاهد عرشك و سكان سمواتك و أرضك و أنبيائك و رسلك أن تستجيب لي، فقد رهقني من أمرى عسر فأسألك أن تصلي على محمد و آل محمد و أن تجعل لي من عسري يسراً».

آن گاه حضرت فرمودند:

«به درستی که خداوند با این دعا، کارهایت را آسان و سینه ات را گشاد کرده و شهادت لاله الا الله را در هنگامی که جانت از تن خارج می شود به تو القا می کند...» (2)

بنابراین با شهادت حضرت عباس (سلام الله علیه) قوت و نیروی ظاهری امامی شکسته شد که «چراغ و شعله هدایت و کشتی نجات بود، امام و پیشوای عزت، عظمت و افتخار و سربلندی بود.» از همین روی آن مردم دچار ذلت و خفت شدند تا آنجا که - یزید - کعبه مقدسه را خراب کرد، مدینه منوره را قتل عام نمود و... و از همه مهمتر با انکسار ظهر امام، راه هدایت بسته و مردم مرتد شدند.

ص: 480

1- همان.

2- کمال الدین: 264، «باب 24، حدیث 11»، این روایت را شیخ صدوق نیز در «عیون اخبار الرضا (صلوات الله علیه) ج 2: 62» با تفاوتی اندک آورده است و باید دانسته شود که این روایت طولانی است که قسمتی از آن در اینجا آورده اند.

چرا با کشتن امام مردم مرتد شدند، و حال آنکه با انکسار مصباح هدایت باید گمراه می شدند، نه مرتد؟

این مطلب که خاموش شدن چراغ هدایت، ضلالت و گمشدگی را در پی دارد، نه مرتد شدن و به عقب برگشتن را بسیار واضح است، لکن آن کس که چراغ هدایت خود را خاموش می کند، می خواهد به عقب برگردد. که همانا آن کفر است، و چون مردم آن زمان خود، دست در شکستن چراغ هدایت داشتند و یا به آن رضایت داشتند، در حقیقت می خواستند به عقب برگشته و دست از دین بشویند، درست مانند کسی که قصد بازگشت به جایگاه اصلی خود را دارد، می آید و چراغ روشنگر راهنما را می شکند باز می گردد. اینان غیر از آن کسانی هستند که چراغ روشن و روشنگر شان خاموش می شود، و در بیابان گمراهی، گم می شوند.

بنابراین مردمان آن زمان خود چراغ هدایت خویش را شکستند چون می خواستند به جاهلیت برگردند، از همین روی نه تنها گمراه شدند بلکه «مرتد» گشتند که دلیل آن در ذیل می آید.

### 16- ارتداد مردم

یکی از آثار شگفت انگیز شهادت آن تک یل کربلا که منجر به شهادت سرور کاینات شد، ارتداد مردم بود، همان گونه که با شهادت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله، مرتد شدند.

به دیگر بیان، مسلمانان در دو برهه از زمان به ارتداد کشیده شدند، برهه اول، هنگام شهادت (1) حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و اله و دومین برهه، زمانی بود که حضرت سید الشهداء اباعبدالله الحسین (صلوات الله علیه) به شهادت رسید.

برهه اول: بعد از شهادت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله به جزء تعدادی انگشت شمار بقیه

ص: 481

---

1- آن حضرت صلی الله علیه و اله به دسیسه دشمنان ولایت مسموم شدند، رجوع کنید به کتاب «هل أعتیل النبی محمد صلی الله علیه و اله» تألیف نجاح الطائی، چاپ اول دارالهدی لاحیاء الثرات بیروت به سال 1420 قمری.

مردم به جاهلیت برگشتند، و از حق که ولایت امیرالمؤمنین علی (صلوات الله علیه) بود روی گردان شدند، و این حقیقتی است که افزون بر روایاتی که محدثین بزرگ شیعه نقل کرده اند، در کتابهای روایی مخالفین نیز یافت می شود، که از باب نمونه به سه روایت در اینجا بسنده نموده و سپس نمونه ای از کتب پیروان خلفا، آورده می شود.

حضرت علی مرتضی (صلوات الله علیه) در ضمن یکی از خطبه های خود می فرماید:

«... حتی قبض الله نبیه صلی الله علیه واله رجع القوم علی الأعقاب و وغالتهم السبل و اتكلوا علی الولا ئج... نقلوا البناء عن رضی اساسه فبنوه عن غیر موضعه، معادن کل خطیئه، و أبواب کل ضارب فی عمره قد مارو فی الحیره»؛<sup>(1)</sup>

تا آنکه خداوند جان حضرت رسول خود را دریافت کرد، مردم به گذشته خود (جاهلیت) برگشته و دیدگاههای متفاوت، آنها را غافل گیر کرد و اعتمادشان برداشته شد.... و بنیاد دین را از بنیادش دگرگون کردند، و برجای غیر خودش نهادند که جایگاه رویش هر اشتباهی شد و راه هایی برای برسر زدن، به وجود آمد. و رفتن آنها [در گرداب جاهلیت] سرگردانی و حیرت را به وجود آورد.

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) فرمود:

«ان النبی صلی الله علیه واله لما قبض إرتد الناس علی أعقابهم کفاراً إلا سلمان و المقداد و ابوذر الغفاری...»<sup>(2)</sup>

همین که پیامبر خدا صلی الله علیه واله رحلت کرد، مردم به گذشته خویش بازگشتند، در حالی که همه کافر شدند، جز، سلمان، مقداد و ابوذر غفاری.

و راز این ارتداد کفر به ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی مرتضی (صلوات الله علیه) است. چرا که انکار ولایت، انکار نبوت است و انکار نبوت، انکار توحید است، و بر همین اساس حضرت مولایمان امام صادق (صلوات الله علیه) در معنای آیه شریفه:

«إِنَّ الَّذِينَ أَزْتَدُوا عَلَي أَدْبَارِهِمْ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى»؛

ص: 482

1- رشح الولا ء فی شرح الدعاء: 81.

2- الاختصاص: 10؛ بحار الانوار ج 28: 259؛ رجال ابن داوود: 298، روایات متعددی با عبارتی گوناگون به این معنی، در کتابهای حدیثی و رجال شیعه و سنی وجود دارد و آنچه نقل شد، یک نمونه از آن همه است.

آنان که باز گشتند به گذشته خویش [یعنی از دین اسلام دست برداشته به زمان جاهلیت برگشتند و مرتد شدند] بعد از آنکه راه هدایت برای آنها آشکار شده بود.

می فرمایند:

«فلان و فلان و فلان ارتدوا عن الإیمان فی ترک ولایه أمیر المؤمنین...»؛ (1)

فلان و فلان و فلان از ایمان خارج شدند زیرا ولایت امیر المؤمنین (صلوات الله علیه) را ترک کردند....

بر این میزان - که روایات بسیاری بر اعتبار آن وارد شده است - آیا آنها که ترک ولایت مولای ما را نمودند، و در خانه سرور جهان و سیده زنان عالمیان را به آتش کشیدند، و بازوی او را شکستند، و محسنش (سلام الله علیه) را در مدینه و حسینش را در کربلا کشتند، و پهلو و پشتش را شکستند. و در کربلا آتش به پا کردند و خیمه های دختر غریب و مظلومش را خاکستر کردند و بر کودکان حسینش سیلی زدند، مصداق آیه شریفه نیستند؟ بنابراین، «ارتداد» شماری از اصحاب نص قرآن است.

## 17- ارتداد اصحاب در احادیث مخالفین

در دو کتاب مهم مخالفین یعنی «صحیح بخاری» (2) و «صحیح مسلم» (3) روایات فراوانی از ناحیه مقدسه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله نقل کرده اند که به گونه صریح و روشن دلالت می کند که شماری از اصحاب آن حضرت از دین مبین اسلام برگشته و مرتد شده اند که در اینجا دو مورد از آن بسیار، آورده می شود.

بخاری و مسلم می گویند: حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و اله فرمودند:

«أنا فرطکم علی الحوض، و لیرفعن رجال منکم ثم لیختلجن دونی، فأقول: یا رب

ص: 483

- 
- 1- اصول کافی ج 1، کتاب الحج، باب فیه نکت و تنفی من التنزیل فی الولاية، حدیث 43.
  - 2- اسم کتاب الجامع المسند الصحیح من أمور رسول الله صلی الله علیه و اله و سنته و آیامه» که به «صحیح بخاری» شهرت یافته است، اسم مؤلفش «محمد» و کنیه اش «ابوعبدالله» وی به سال 194 در بخارا به دنیا آمد و به سال 256 درگذشت.
  - 3- نام وی «ابوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری النیشابوری» است، که به سال 261 درگذشت. و مخالفین در وصف کتابش گفته اند: زیر آسمان کتابی صحیحتر از «صحیح مسلم»، یافت نمی شود.

أصحابي. فيقال: إنك لا تدرى ما أحدثوا بعدك»(1)

من در کنار حوض منتظر آمدن شمایم، مردمانی از شما از جا کنده شده، و از من جدایی شوند، [در این هنگام] من می گویم ای پروردگام اینها «اصحاب» من هستند، پس گفته می شود. همانا تو نمی دانی که بعد از تو چه بدعتها که ایجاد کردند.

ابن حجر عسقلانی در معنای «لیختلجن» می گوید:

«...ای یزوعون او یخدیون منی»؛ از من جدا می شوند و یا از من می کنندشان. (2)

بنابراین شکی باقی نمی ماند که عده ای از اصحاب آن حضرت بعد از شهادت حضرتش، مرتد شدند. به این روایت نیز بنگرید که به حسب نقل بخاری حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله فرمودند:

«بینما أنا قائم إذا زمره، حتی اذا عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم، فقال: هلم فقلت: این؟ قال: الی النار و الله، قلت: و ما شأنهم؟ قال: أنهم ارتدوا بعدک علی أديارهم القهقري...»(3)

هنگامی که من در بین جمعی از آنها [اصحاب] ایستاده ام تا آنجا که همه آنها را می شناسم مردی از آن میان خارج می شود و می گوید: بشتابید!! من می گویم: به کجا؟ او می گوید: به سوی آتش و جهنم، از او می پرسم چرا و به چه چیزی؟ او در پاسخ می گوید: اینان بعد از رحلت شما مرتد شده و به گذشته خویش بازگشتند.

تفقه و فهم این احادیث شالوده فکری دانشمندانی بزرگ چون ابن حجر عسقلانی که در کتاب «الاصابه» خود معتقد به «عدالت صحابه» شده اند را چونان خاکستر بر باد می دهد. چرا که روایاتی به این مضمون که بزرگان محدثین آنها - مسلم و بخاری - نقل کرده اند، و در

ص: 484

1- صحیح البخاری ج 10: 192، حدیث، 586 «كتاب الرقاق، باب فی الحوض، حدیث 2» چاپ: جمهوریة مصر العربیة، وزارت الأوقاف، المجلس الأعلى للشئون الإسلامیة، مرکز السیره والسنة، سال 1413 هجری قمری، الطبعة الأولى، القاهرة، و نیز صحیح البخاری ج 7: 206 ، همان باب، چاپ دارالکتب العلمیة، بیروت، همان، ج 8، 86، «كتاب الفتن، حدیث 3» و...، صحیح مسلم 4: 1430، چاپ دارالین الحزم و مکتبه المعارف بیروت، الطبعة الأولى: 1416 هجری، بنگرید به حدیث: 2290، 2291، 2295 و 2297.

2- فتح الباری شرح صحیح البخاری ج 14: 717.

3- صحیح البخاری ج 10: 195، حدیث 5869، همان چاپ.

اینجا به دو نمونه آن اکتفا شد، به گونه ای واضح و روشن دلالت می کند که شماری از همین اصحاب - که این آقایان به عدالت آنها معتقدند - بدعت گذار شدند، بلکه مرتد گشتند، آیا این فراز از کلام حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه واله «فأقول: یا رب أصحابی، فیقال: إنک لا تدری ما أحدثوا بعدک» دلالت نمی کند، که عده ای از این یاران، بدعت گذار بودند؟ و آیا این فراز: «إنهم ارتدوا بعدک علی أدبارهم القهقری» به طور آشکارا تعداد آنها را بیان می دارد؟

بنابراین بحث إرتداد اصحاب بعد از شهادت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه واله در میان همه فرقه های اسلامی مطرح است و این اختصاص به بزرگان شیعه ندارد. چرا که هم مطابق با نص قرآن است و هم روایات گوناگونی در منابع حدیثی شیعه و سنی بر آن وجود دارد، آنها که منکرند، خود منکر قرآن عظیم و حدیث شریف می باشند.

برهه دوم: زمانی بود که در کربلا با شهادت حضرت عباس (سلام الله علیه) کمرکشتی هدایت و نجات شکسته شد، و چراغ هدایت منکسرگشت، و امام سجاد (صلوات الله علیه) به اسارت رفت و وقتی کشتی هدایت بشکند، و چراغ هدایت منکسر شود، دیگر کسی راهی برای هدایت شدن نمی یابد، و همه مرتد می شوند.

حضرت امام صادق (صلوات الله علیه) می فرمایند:

«ارتد الناس بعد قتل الحسين (صلوات الله علیه) إلا ثلاثة: أبو خالد الكابلی و یحیی بن أم طویل، و جبیر بن مطعم ثم إن الناس لحقوا و کثروا...»؛ (1)

مردم بعد از شهادت [امام] حسین مرتد شدند جز سه نفر، ابو خالد کابلی، یحیی بن ام طویل، و جبیر بن مطعم، پس از آن بود که مردم ملحق شده و زیاد شدند.

ص: 485

---

1- الاختصاص، صص 64 و 204؛ رجال کشی، ص 123؛ قاموس الرجال، ج 9، ص 398، بحار الانوار، ج 46، ص 144 و... در بعضی از روایات واژه «قتل» ندارد.



از دقت در مطالب گذشته عظمت و جلال و بزرگی حضرت ابالفضل العباس به خوبی روشن می شود، زیرا:

«آنچه مسلم است این است که بزرگی هر موجود، بسته به عظمت آثاری است که از او ظاهر و در جامعه [ آشکار است ] و استفاده ای که هیئت اجتماع از وجود او می نمایند. این موضوع یک مطلب بزرگ فلسفی است که مورد اتفاق تمام دانشمندان است...»

به طریق مثال و برای اثبات مدعی کافی است توجه به آیه شریفه: «وَقَدْ يَئُودُ بِذِيحِ عَظِيمٍ» که خداوند قربانی [حضرت] ابراهیم علیه السلام را به «ذبح عظیم» تعریف می فرماید: در صورتی که مسلم است خود حضرت ابراهیم در عالم معنا به مراتب از فرزندش بزرگتر و گرامی تر است، و این نیست مگر به علت عظمت موضوع و بزرگی نتایج حاصله از آن، که تا آثاری از اسلام و اسلامیت باقی است آثار وجودی این فداکاری بزرگ در اعمال حج مسلمین مشهود و عملی است (1).

اگر در کلام مرحوم آیت الله کلباسی توجه کنیم، تا حدودی پی به مقام حضرت عباس (سلام الله علیه) می بریم؛ زیرا عظمت آثاری که از شهادت آن حضرت در جهان هستی به وجود آمد، و در یک کلمه «انکسار کمر قطب عالم، و محور هستی» را در پی داشت، دلیل روشنی است بر عظمت و جلال و بزرگی حضرت عباس (سلام الله علیه)، زیرا اثر عظیم، دلالت بر عظمت مؤثر می کند، و هرچه عظمت اثر بزرگتر و گسترده تر باشد، عظمت و بزرگی مؤثر را آشکارتر می کند. پس گستردگی و بزرگی اثر شهادت حضرت عباس (سلام الله علیه) ما را به سوی عظمت او رهنمون می شود.

خدایا تو را سپاسگزارم که توفیق عنایت فرمودی تا پاره ای از عمرم را صرف

ص: 486

---

1- الدعوه الحسينيه إلى نصره الاسلاميه، ص 151 با اندکی تغییر در عبارت، از تقریرات حضرت آیت الله آقای حاج محمد رضا کلباسی قدس سره از انتشارات کتابفروشی علمیه اسلامیة مشهد به سال 1328 شمسی، با مقدمه و اهتمام دکتر عبدالجواد فلاطوری قدس سره .

خدمتگزاری به ساحت قدس علمدار کربلا- حضرت ابوالفضل (سلام الله علیه) نمایم. و با کمال شرمساری عرض می کنم: ای پور حضرت حیدر کرار (سلام الله علیه)، و ای پرچمدار کربلا، و ای سردار حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه)، و ای برادر حضرت زینب کبری علیها السلام عذرم بپذیر، که آنچه نوشته شد، نه در شأن شما است، بلکه این نوشتار، آن چیزی است که توانستم نه

آنچه می خواستم، و در آخر از سویدای جان می گویم:

یا ابا الفضل!

کتاب فضل تورا آب بحر کافی نیست\*\*\* که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

ص: 487



قرآن کریم

نهج البلاغه، سید رضی (رضوان الله علیه).

1 - ابصار العین، فی انصار الحسین (صلوات الله علیه): علامه محقق شیخ طاهر سماوی.

2 - اختیار معرفه الرجال: معروف به «رجال کشی» شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی، م 460ق، تصحیح و تعلیق میرداماد، تحقیق سید مهدی رجایی، نشر مؤسسه آل البيت (صلوات الله علیهم)، قم، 1404 ق.

3- ادب الطف أو شعراء الحسین (صلوات الله علیه): جواد شبر، مؤسسه التاريخ العربی، بیروت، نشر 1422 ق.

4- ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری: شهاب الدین احمد قسطنانی، م 923، نشر دار الفکر، بیروت، 1410 ق.

5 - اعلام الوری باعلام الهدی: امین الاسلام ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، م 548 ق، نشر مؤسسه آل البيت (صلوات الله علیهم)، قم، 1417 ق.

6 - اعیان الشیعه: علامه جلیل السید محسن امین م 1371 ق دارالتعارف للمطبوعات، بیروت 1420

7- اکسیر العبادات فی أسرار الشهادات: علامه فقیه شیخ آغابن عابد شیروانی حائری معروف به فاضل دربندی، م 1285، تحقیق: محمد جمعه باری و استاد عباس ملاعطیه مجری، افست دار ذوی القربی، قم 1420 ق.

- 8 - الاحتجاج: علامه الخبير ابو منصور احمد بن علي بن ابى طالب الطبرسي، م 520 ق، نشر دارالاسوه، تهران، 1416 ق.
- 9 - الاختصاص: فخر الشيعه ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العكبرى اليفدادي معروف به شيخ مفيد قدس سره م 413، نشر مكتبه الصدوقى، تهران، سال 1379 ق.
- 10 - الإرشاد فى معرفه حجج الله على العباده: الشيخ المفيد ابو عبدالله محمد بن النعمان العكبرى، م 413 ق، نشر مؤسسه آل البيت صلوات الله عليهم، قم، 1413 ق.
- 11 - الاستيعاب فى معرفه الأصحاب: يوسف بن عبدالله بن محمد بن البر القرطبي، م 463 ق، تعليق شيخ على محمد معوض و..، نشر دارالكتب العلميه، بيروت، 1422 ق.
- 12 - الانوار الساطعه فى شرح زياره الجامعه: علامه الشيخ جواد بن عباس كربلايى، نشر مؤسسه الأعلمى، تهران، 1370 ق.
- 13 - البدايه و النهايه: اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقى، م 774 ق، مكتبه المعارف، بيروت 1411 ق.
- 14 - البرهان فى تفسير القرآن: محدث فقيه، سيد هاشم بحراني قدس سره، م 1107، تصحيح محمود موسى زرندي، نشر تهران به سال 1334 ش.
- 15 - التحقيق فى كلمات القرآن: علامه ميرزا حسين مصطفوى، م 1384 ش، تهران، مركز الكتاب للترجمه و النشر، چاپ اول: 1402 ق.
- 16 - التصريح على التوضيح: از هرى.
- 17 - التوحيد: الشيخ الجليل الأقدم، ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه قمى قدس الله اسرارهم، م 381 ق، نشر جامعه مدرسين، قم.
- 18 - الجامع المسند الصحيح من امور رسول الله [صلى الله عليه واله ] و سنته و ايامه: معروف به «صحيح بخارى»، محمد ابو عبد الله، م 256، چاپ جمهوريه مصر العربيه، وزاره الأوقاف،
- المجلس الاعلى للشئون الإسلاميه، مركز السيره و السنه، چاپ اول، قاهره، 1413 ق.
- 19 - الحاشيه على اصول الكافى: رفيع الدين محمد بن حيدر ناينينى، م 1082 ق، محمد حسين درايتى، نشر دارالحديث، قم 1382 ش.

- 20 - الحدائق الناظره فى احكام العتره الطاهره: فقيه محدث شيخ يوسف بحراني قدس سره، م 1186 ق، تحقيق محمدتقى ايروانى، نشر دارالاضائه، بيروت، 1405 ق.
- 21 - الدعوه الحسينيه الى نصره الاسلاميه: از تقريرات حضرت آيت الله حاج محمدرضا كلباسى قدس سره، انتشارات كتابفروشى علميه اسلاميه، مشهد مقدس به سال 1328 ش، به اهتمام و مقدمه دكتور عبدالجواد فلاطورى قدس سره .
- 22 - الروض الانف فى السيره النبويه لابن هشام: عبدالرحمن السهيلي، م 581 ق، تحقيق و تعليق عبدالرحمن الوكيل، نشر دار الكتب الاسلاميه لصاحبها توفيق عنيفى عامر، قاهره.
- 23 - السيره الحلبيه، (انسان العيون فى سيره الامين المأمون): على بن برهان الدين الحلبي الشافعي، م نشر المكتبه الاسلاميه لصاحبها الحاج رياض الشيخ، بيروت.
- 24 - السيره النبويه: اسماعيل بن كثير، م 747 ق، نشر دار احياء التراث عربى، بيروت.
- 25 - السيره النبويه و الآثار المحمديه: در حاشيه كتاب «السيره الحلبيه» چاپ شده است، مؤلف: السيد احمد زيني دحلان الشافعي.
- 26 - الشموس الطالعه من مشارق الزياره الجامعه: العلامه العارف سيد حسين همدانى درود آبادى قدس سره، م 1343 ق، تحقيق و تعليق محسن بيدار، انتشارات بيدار، قم، 1384 ش.
- 27 - الصحاح: اسماعيل بن حماد الجوهري الفارابي م 398 ق، دار احياء التراث العربى، بيروت لبنان، 1422 ق.
- 28 - الصراط المستقيم.
- 29 - الطبقات الكبرى: محمد بن سعد، م 230 ق، نشر دار صادر، بيروت.
- 30 - الطليعه من شعراء الشيعة: علامه (مورخ شيخ محمد سماوى م 1370 ق، تحقيق كامل سلمان جبورى) نشر: دار المورخ العربى بيروت به سال 1422 ق.
- 31 - العباس بن على عليهما السلام: سيد عبدالرزاق المقرم، نشر دارالاضواء، بيروت، 1422 ق.
- 32 - الغارات.
- 33 - الفروق فى اللغه: حسن بن عبدالله العسكري، م 382 ق، منشورات دارالافاق الجديده، بيروت، نشر 1400 ق.

34 - القاموس المحيط: مجد الدين فيروزآبادی شیرازی، م 817 ق دار المعرفه، بيروت.

35 - الكافي، شيخ اقدم اجل ابو جعفر محمد بن يعقوب كليني قدس سره، م 328 ق، تصحيح على اكبر غفاري، نشر مكتبه اسلاميه، تهران، 1388 ق.

36 - الكامل في التاريخ: ابن الأثير الجزري م 630، تحقيق ابي الغداء عبدالله القاضي، دار الكتب العلميه، 1424 ق.

37 - الكشف و البيان في تفسير القرآن: احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي، م 612 ق، تحقيق سيد كسروي حسن، دارالكتب العلميه، بيروت 1425 ق.

38 - الكليات: (معجم في المصطلحات و الفروق اللغويه)، ابوالبقاء ايوب بن موسى الحسيني الكغوي، م 1094، مؤسسه الرساله، بيروت، 1419 ق.

39 - اللؤلؤ الغاليه في اسرار الشهاده: الفقيه الجليل السيد ابو طالب حسيني قائيني قدس سره در سال 1293 ق توسط مخالفين شيعه در كراچي به شهادت رسيد و همان جا دفن شد. انتشارات اسوه، تهران، 1427 ق.

40 - المحاسن: الشيخ الاقدم الاجل ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد اليرقي

41 - المحتضر: عز الدين حسن بن سليمان حلي، زنده به سال 802، تحقيق: سيد علي اشرف، انتشارات المكتبه الحيدريه، قم، 1382

ش. 42 - المعجم الكبير: سليمان بن احمد الطبراني، م 360 ق، تحقيق حميدي، عبدالمجدي السلفي، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ دوم، 1404 هـ

43 - النهايه في غريب الحديث والاثر: مجد الدين ابو العادات، المبارك بن محمد بن الاثير الجزري، م 606 ق، تعليق ابو عبد الرحمن صلاح بن محمد عويضه، نشر دارالكتب العلميه، بيروت 1425 ق.

44 - الوافي بالوفيات: صلاح الدين خليل بن أبيك الصفدي، م 764 ق، باعثناء هلموت ريتز، دار النشر، بيروت، 1381 ق.

45 - أمراء هستي در حكومت چهارده معصوم (صلوات الله عليهم) بر جميع موجودات: آيه الله حاج سيد ابوالفضل نبوي قمي، انتشارات اسلاميه، چاپ دوم، تهران، 1381 ش.

- 46 - أسد الغابه فى معرفه الصحابه: عزالدين بن الأثير الخبررى، م 630 ق، تحقيق محمد ابراهيم البناء و... دارالشعب، بيروت.
- 47 - أكلیل المصائب فى مصائب الاطائب: عالم جليل محمد بن سليمان تنكابنى قدس سره، م 1302 ق، نشر و تحقيق مؤسسه فرهنگى ضحى، قم، 1381 ش.
- 48 - امامت در قرآن: «تفسير موضوعى قرآن كريم» باقر فخار، نشر خرمشهر، تهران، 1380 ش.
- 49 - امالى المرتضى «غرر الفوائد و درر القلائد»: سيد الشيعه سيد مرتضى، علم الهدى، م 436 ق، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، ناشر دار الكتاب العربى، 1387 ق.
- 50 - بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار (صلوات الله عليهم): علم العلامة شيخ محمد باقر مجلسى قدس سره، م 1111 ق، چاپ سوم، بيروت، 1403 ق.
- 51 - بحر المعارف: عالم عارف مولى عبدالصمد همدانى، در حمله وهابيه به كربلا در سال 1216 ق. به شهادت رسيد، انتشارات بيدار، قم، چاپ دوم، 1366 ش.
- 52 - بدائع الاصول: تقريرات درس خارج مرحوم آيه الله سيد على بهبهانى قدس سره .
- 53 - بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله عليه واله: شيخ أجل أقدم ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروح الصفار القمى قدس سره، م 290 ق، تصحيح حاج ميرزا محسن كوچه باغى تبريزى قدس سره، نشر كتابخانه آيه الله نجفى مرعشى قدس سره، قم، 1404 ق.
- 54 - بضعه النبى (صلوات الله عليها): باقر فخار، مؤسسه دارالهدى، قم، 1426 ق.
- 55 - البطل العلقمى العباس الأکبر بن الامام على بن ابيطالب (صلوات الله عليه): علامه شيخ عبدالواحد المظفر، م 1395 ق، الناشر انتشارات المكتبه الحيدريه، قم، 1425 ق.
- 56 - بوستان معرفت: علامه فقيه سيد هاشم حسيني تهرانى، م 1370 ش، نشر مركز فرهنگى انتشارات منير، تهران، 1378 ش.
- 57 - تاج العروس من جواهر القاموس: سيد محمد مرتضى حسيني زيبدى، م 1205 ق، تحقيق عبدالستار احمد فراخ، دارالهدايه، بيروت.
- 58 - تاريخ الطبرى (تاريخ الامم و الملوك): محمد بن جرير طبرى، م 310 ق، نشر دار سويدان، بيروت.



- 59 - تأويل آيات الباهرة: عالم كبير سيد شرف الدين حسيني استر آبادي، م 940 ق، نشر جامعه مدرسين، قم، 1409 ق.
- 60 - تحف العقول عن آل الرسول (صلوات الله عليهم): الشيخ الجليل ابو محمد الحسين بن علي بن الحسين بن شعبة البحراني، م 381 ق، تصحيح على اكبر غفاري، نشر مؤسسه النشر الاسلامي، قم، 1404 ق.
- 61 - تحفه الاحوزي في شرح الترمذي: محمد بن عبد الرحمن المبار كفوري، م 1353 ق، مطبعه الفجالة، القاهرة 1387 ق.
- 62 - ترتيب الامالي: ترتيب موضوعي لامالي المشايخ الثلاثة: الصدوق و المفيد و الطوسي قدس سره» تأليف: محمد جواد المحمودي، نشر مؤسسه المعارف الاسلاميه، قم، 1420 ق.
- 63- ترجمه تاريخ اعثم كوفي: مورخ شهير احمد يا محمد بن علي اعثم كوفي از علمای شيعة م 314، مترجم خواجه محمد بن احمد المستوفى الهروي زنده به سال 596 در شهر تايباد، نشر بمبئي به سال 1300 ق، افست، كتابفروشي ادبيه، طهران 1380.
- 64 - تفسير القاسمي: (محاسن التأويل)، محمد جمال الدين قاسمي، م 1322، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، مؤسسه التاريخ العربي، دار احياء التراث العربي، بيروت، 1415 ق.
- 65 - تفسير الكبير: فخرالدين محمد بن عمر بن الحسين بن الحسن الرازي الشافعي، م 603.
- 66- تنقيح المقال في علم الرجال: الرجال الكبير الشيخ عبدالله المامقاني، م 1351 ق، نشر مؤسسه آل البيت (صلوات الله عليهم)، قم، 1423.
- 67 - تهذيب الاحكام: شيخ اجل ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، م 460 ق، تحقيق حسن الخرسان، نشر دارالاضواء بيروت.
- 68 - تهذيب الاصول: العلامة الفقيه السيد عبد الأعلى الموسوي السبزواري قدس سره، قم، نشر دفتر ايشان، قم، چاپ سوم، 1417 ق.
- 69 - تهذيب اللغة: ابو منصور محمد بن احمد الازهرى، م 370 ق، تحقيق عبد السلام هارون، بيروت .

70 - ثارالله: حاج شیخ حسین عندلیب (معاصر)، انتشارات درراه حق، چاپ دوم، قم، 1379 ش. 71.

71- جامع الأصول فی الأولیاء: الشیخ ضیاء الدین احمد الکمشخانوی النقشبندی المجددی الخالدي، م 1311 ق، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1423 ق.

72 - جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون: عبدالنبي بن عبد الرسول الاحمد نگرى، زنده به سال 1173 ق، تصحیح قطب الدین محمود بن غیاث الدین علی الحیدر آبادی، چاپ افست مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، 1395 ق.

73 - جوامع الجامع: شیخ طبرسی رحمه الله.

74- حاشیه سید نعمت الله جزائری بر شرح جامی: المحدث الخیر سید نعمت الله جزائری قدس سره، چاپ سنگی، تقریباً به سال 1294 ق.

75 - حاشیه القونوی بر تفسیر بیضاوی: عصام الدین اسماعیل بن محمد الحنفی، م 1195 ق، تحقیق عبدالله محمود محمد عمر، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1422 ق.

76 - حیات القلوب: علامه قدوسی شیخ محمدباقر مجلسی قدس سره، در روز 27 ماه رمضان 1111 ق در سن 73 سالگی رحلت کرد. تصحیح سید علی امامیان، انتشارات سرور، قم، چاپ دوم، 1376 ق.

77 - دیوان وفايي: عارف فرزانه مولی فتح الله شوشتری قدس سره

، م 1304 ق، انتشارات بقیه الله عجل الله تعالی فرجه، قم، 1383 ش.

78 - دیوان رفعت سمنانی: تصحیح نصرت الله نوح، تهران، انتشارات بامداد، سال نشر 1363 ش.

79 - ذخائر العقبی فی مناقب ذوالقربی: احمد بن عبدالله طبری، م 698 ق، چاپ مصر، 1356، از روی نسخه «دارالکتب المصریه».

80 - رجال الکشی، ابوعمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشی، از علماء قرن چهارم، و معاصر ابوالقاسم جعفر بن قولویه، تحقیق سید احمد حسینی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، کربلا.

81- رسائل فارسی أدهم خلخالی: ادهم خلخالی، شاگرد شیخ بهایی قدس سره، م 1052 ق، مدفون

در قبرستان اردبیل، به اهتمام عبدالله نورانی، سلسله انتشارات همایش بین المللی قرطبه و اصفهان، تهران، 1381 ش.

82- رسائل مجذوبیه (مجموعه هفت رساله عرفانی): محمد جعفر کیودرآهنگی، م 1238 ق، تصحیح حامد ناجی اصفهانی، انتشارات حقیقت، تهران، 1377 ش.

83 - شرح الولاء فی شرح الدعاء: ابوالسعادات اسعد بن عبد القاهر «سفرویه اصفهانی»، م 640 ق، تحقیق شیخ قیس العطار، نشر مکتبه الامام الرضا (صلوات الله علیه)، مشهد، 1426 ق.

84- رمز المصیبه فی مقتل من قال أنا قتیل العبره: عالم جلیل سید محمود بن السید مهدی موسوی ده سرخی، مد ظله، قم، ناشر مؤلف، 1370 ش.

85 - روح الجنان: تفسیر شیخ ابوالفتح رازی، از دانشمندان بزرگ شیعه، در قرن ششم قمری، تصحیح و تعلیق عالم محقق علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، انتشارات کتابفروشی اسلامی، تهران 1385 ق.

86- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی: ابوالفضل شهاب الدین سید محمود الوسی بغدادی، م 1270 ق، تصحیح محمد حسن عرب، نشر دار الفکر، بیروت، 1424 ق.

87- روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه: مولی محمد تقی مجلسی قدس سره، م 1070 ق، نشر بنیاد فرهنگ اسلامی، حاج محمد حسین کوشانپور رحمه الله علیه، قم، 1399 ق.

88 - روضه الواعظین: محمد بن فتال نیشابوری، م 508، منشورات رضی، قم.

89- ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین (صلوات الله علیه): محقق ادیب سید علی خان مدنی کبیر، م 1120، تحقیق محسن حسینی امینی، نشر مؤسسه نشر اسلامی، قم، 1415 ق.

90 - ریاض القدس المسمی بحدائق الانس: محمد مشهور به آقا میرزا صدرالدین الواعظ القزوینی، زنده به سال 1328 ق، تهران، نشر، 1328 ق.

91 - زاد المجتهدین فی شرح بلغه المحدثین: شیخ احمد بن الشیخ صالح بحرانی قطیفی قدیحی، م 1315 ق، تحقیق و نشر، ضیاء بدر ال سنبل، الطبعة الأولى، 1414 ق.

- 92 - زبده الأسرار: حاج میرزا حسن صفی علیشاه، م 1316 ق، انتشارات صفی علیشاه، تهران، چاپ سوم، 1361 ش.
- 93 - سر الاسرافی مصائب الابرار: فقیه محقق سید هاشم موسوی، زنده به سال 1353 ق، چاپ سنگی به سال 1354 ق، تهران.
- 94 - سردار کربلا حضرت ابوالفضل العباس (سلام الله علیه): ترجمه «العباس» سید عبدالرزاق المحترم، مترجم: ناصر پاکپور، ناشر: نشر مولود کعبه، چاپ چهارم، قم 1421 ق.
- 95 - سر سلسله العلویه: سهل بن عبدالله بخاری بغدادی، م 357 ق.
- 96 - سر مایه ایمان و جواهرایقان در ترجمه و شرح اسرار الشهادات: آخوند ملا آقا دربندی شیروانی، م 1285 ق، چاپ سنگی، 1288 ق، تبریز.
- 97 - سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار: محدث محقق حاج شیخ عباس قمی قدس سره، نشر دار اسوه، تهران، 1416.
- 98 - سقای معرفت: باقر فخار، نشر مؤسسه فرهنگی دارالهدی، قم 1385 ش.
- 99 - سلوک حضور «بر سجاده شعر»: به اهتمام سید العارفین آیه الله مستجاب الدعواتی «مستجابی» (دامت برکاته)، نشر کانون پژوهش، چاپ دوم، اصفهان 1384 ش.
- 100 - سیر السلف الصالحین: ابوالقاسم اسماعیل بن محمد بن الفضل الأصفهانی، م 535 ق، تحقیق دکتر بن حلیمی بن فرحات بن احمد، نشر دارالرایه، بیروت، 1420 ق.
- 101 - شرح ابن عقیل.
- 102 - شرح اسماء الحسنی: حکیم متأله حاج ملا هادی سبزواری قدس سره، م 1289 ق، تحقیق دکتر نجفقلی حبیبی، انتشارات دانشگاه تهران، 1375 ش.
- 103 - شرح اصول کافی: محمد صالح سروری مازندرانی، م 1081 یا 1086 ق، تحقیق میرزا ابو الحسن شعرانی، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1412 ق.
- 104 - شرح الاخبار
- 105 - شرح الأربعین: قاضی سعید محمد بن محمد قمی قدس سره، م 1106 ق، تصحیح و تعلیق دکتر نجفقلی نجفی، حاشیه عمران.

106- شرح الاسماء الحسنی: علامه سید حسین درودآبادی همدانی م قدس سره، م 1344 ق، تصحیح محسن بیدار، انتشارات بیدار، قم، 1379 ش.

107 - شرح الکافیہ: شیخ رضی الدین محمد بن الحسن استرآبادی

قدس سره 686، دارالکتب العلمیہ، بیروت، 1399 ق.

108 - شرح اللمعہ: «الروضه البهیة فی شرح اللمعہ الدمشقیہ، افست چاپ سنگی، نشر مکتبه الطباطبایی، قم

109- شرح جمل العمل و العمل: الشریف المرتضی علم الهدی علی بن الحسین الموسوی قدس سره، م 436 ق، تصحیح و تعلیق جعفری مراغی، نشر دار الاسوه، ایران، 1414 ق.

110 - شرح مسند أبی حنیفہ: ملا علی قاری، م 1014 ق، چاپ دارالکتب العلمیہ، بیروت.

111- شرح منازل السائرین: کمال الدین عبدالرزاق کاشانی، م 736 یا 735 یا 730 ق، تحقیق و تعلیق، محسن بیدار، قم، انتشارات بیدار، 1372 ش.

112- شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور: حاج میرزا ابوالفضل تهرانی، م 1317 ق، المکتبه المترضویه، تهران، چاپ دوم، 1383 ش.

113- صبح الأعشی فی صناعه الإنشاء: ابوالعباس احمد بن علی القلقشنندی، م 821 ق، وزاره الثقافیه و الارشاد القومي، المؤسسه المصریہ العامه، 1338 ق.

114- صحیح مسلم: ابوالحسن مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری، م 261 ق، چاپ دار ابن الحزم و مکتبه المعارف بیروت، چاپ اول، 1416 ق.

115 - صحیفه الابرار: علامه میرزا محمد تقی معروف به حجه الاسلام قدس سره، م 1312 ق، تحقیق مؤسسه احیاء الکتب الاسلامیہ، نشر مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، 1424 ق. 116 - عزاداری سنتی شیعیان در بیوت علما و حوزہ های علمیہ و کشور های جهان: سید حسین معتمدی، نشر مؤسسه انتشارات عصر ظهور، قم، سال نشر 1378 ش.

117 - علل الشرایع: شیخ صدوق علیهما السلام.

118 - عمدہ المصائب: آقامیرزا منظور خوانساری، زنده به سال 1310 ق، چاپ سنگی به سال 1310.

- 119- عوالم العلوم والمعارف و الاحوال:المحدث الخبير شيخ عبدالله بحراني، تحقيق و نشر مدرسه الامام المهدي (عج)، قم.
- 120- فتح الباري شرح صحيح البخاري: أبو الفضل احمد بن علي بن حجر العسقلاني، م 852 ق، تحقيق سيد بن عباس الجليمي و... نشر دار ابي حيان، مدينه النصر، القاهره، 1416 ق.
- 121 - فرهنگ لاروس: فرهنگ عربی به فارسی، مؤلف دکتري خليل جر، مترجم سيد حميد طبييان، مؤسسه انتشارات اميرکبير، تهران، 1367 ش.
- 122 - فرهنگ معاصر، عربی - فارسی: آذرتاش آذرنوش، طهران، نشر ني، سال 1379 ش.
- 123 - فرهنگ عميد: حسين عميد، چاپ مؤسسه اميرکبير، طهران به سال 1363 ش.
- 124 - فرهنگ معين: دکتري محمد معين، م 1350 ش، مؤسسه انتشارات اميرکبير، طهران، به سال 1383 ش.
- 125 - فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير: محمد عبدالرؤوف المناوي الشافعي، م 1031 ق، تحقيق احمد عبدالسلام، دارالكتب العلميه، بيروت، 1422 ق.
- 126- قاموس الرجال: علامه محقق شيخ محمد تقى التستري، انتشارات جامعه مدرسين قم، 1428 ق.
- 127 - قفل شکسته: سيد حسين خوش زاد (سلمه الله)، مؤسسه انتشاراتي لاهوت، چاپ چهارم، تهران، 1386 ش.
- 128 - كامل الزيارات: شيخ أقدم أجل ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه قمی، م 368 ق، تحقيق جواد قيومي، نشر الفقاهه، قم، 1424 ق.
- 129 - کبريت احمر في شرايط المنبر: الفقيه المحدث محمد باقر بير جندی، م 1352 ق، تحقيق عليرضا ايازي، ناشر صبح پيروزي، قم 1385 ش.
- 130 - كتاب العين: خليل بن احمد فراهيدي، م 175 ق، تحقيق دکتري مهدي فخرومي و دکتري ابراهيم سامرايي، انتشارات سوه، قم، 1414 ق.
- 131 - كشف الغمه في معرفه الأئمه (صلوات الله عليهم): علامه محقق ابوالحسن علي بن عيسى بن ابي

الفتح الاربلى قدس سره، م 693ق، تصحيح سيد هاشم رسولى محلاتى، نشر مكتبه بنى هاشم، تبريز، 1381ق.

132 - كليات جامع التمثيل: محمد جبله رويدى، كتابفروشى اسلاميه، تهران.

133 - كمال الدين و تمام النعمه: ابو جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (شيخ صدوق)، م 38ق، تصحيح على اكبر غفارى، نشر مؤسسه النشر الاسلاميه، قم، 1405ق.

134 - كنز الدقائق: مفسر محدث محمد بن رضا قمى مشهدى، م 1125ق، تحقيق مجتبى عراقى، نشر مؤسسه نشر اسلامى، قم، 1407ق.

135 - كنز الفوائد كراچكى: ابو فتح شيخ محمد بن على بن عثمان، م 449ق، تحقيق عبدالله نعمه، نشر دار الزخائر، قم 1410ق.

136 - لسان العرب، ابو الفضل جمال الدين محمد بن على بن منظور انصارى، م، ق، نشر دار الحديث، قاهره، 1422.

137 - لسان الغيب فى تمييز الصحه من العيب: عارف و اصل كمال الدين حاج محمد كريم صابونى قدس سره، 1330 م. تصحيح و تعليق: على اوجبى، شهاب الدين عباسى، نشر كتابخانه، موزه و مركز اسناد مجلس، طهران به سال 1381 ش.

138 - لطائف الأعلام فى اشارات أهل الالهام: شيخ عارف كمال الدين عبدالرزاق كاشانى، م 736ق، تصحيح مجيد هادى زاده، نشر مركز ميراث مكتوب، تهران، 1379ش.

139 - مجمع البيان لعلوم القرآن: مفسر جليل ابو على فضل بن حسن طبرسى قدس سره، م 548ق، چاپ افست از روى چاپ مصر.

140 - مختصر البصائر: الشيخ الجليل عزالدين الحسن بن سليمان حلى، زنده به سال 802ق، تحقيق مشتاق المظفر، نشر جامعه مدرسين، قم، 1421ق.

141 - مرأت العقول فى شرح اخبار آل الرسول [صلى الله عليه واله]: علم العلامه شيخ محمد باقر مجلسى قدس سره، م 1111ق، ناشر: دار الكتب الاسلاميه، چاپ دوم، تهران 1363 ش .

142 - مستدرک سفينه البحار: علامه شيخ على نمازى شاهرودى، م 1405ق، انتشارات جامعه مدرسين قم، 1418ق.

- 143- مصباح المتجهد: شيخ الطائفة ابو جعفر طوسی، م 460 ق، نشر مؤسسه فقه الشيعه، بيروت، 1411 ق.
- 144- مصباح المنير: احمد بن محمد بن علي الفيومي، م 770 ق، افست قم، مؤسسه دار الهجره، 1405 ق.
- 145 - مصيبت نامه صغير اصفهانی: شاعر عارف محمد صغير اصفهانی قدس سره، م 1349 ش، انتشارات صغير، اصفهان، چاپ هفدهم، 1378 ش.
- 146- معالم انساب الطالبين في شرح كتاب «سرالانساب العلويه»: دكتور عبدالجواد كليدارال طعمه، م 1379 ق، نشر كتابخانه آيه الله مرعشي، قم، 1380 ش.
- 147 - معالي السبطين في أحوال الحسن و الحسين (صلوات الله عليهما): شيخ محمد مهدي مازندراني، م 1306 ق، انتشارات الشريف الرضي، قم، 1419 ق.
- 148- معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع: عبدالعزيز البكري الأندلسي، م 487 ق، تحقيق مصطفى السقا، بيروت، عالم الكتاب، 1403 ق.
- 149- من اسماء البلاد و المواضع: عبدالعزيز البكري الأندلسي، م 487 ق، تحقيق مصطفى السقا، عالم الكتاب، بيروت به سال 1403.
- 150 - مغني اللبيب عن كتب الأعراب: ابن هشام انصاري، شرح دكتور عبداللطيف محمد الخطيب، السلسله التراثيه، الطبعة الأولى، الكويت، 1421.
- 151- مقاييس اللغه، ابوالحسين احمد بن فارس بن زكريا، معروف به «ابن فارس»، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قم، مركز نشر، 1404.
- 152 - مكارم الاخلاق: الشيخ الطبرسي ابو نصرالحسن بن الفصل، م 548 ق، نشر مؤسسه النشر الاسلامي، قم، 1414 ق.
- 153- مناقب آل ابي طالب: ابو جعفر محمد بن علي بن شهر آشوب مازندراني، م 588 ق، تحقيق دكتور يوسف البقاعي، افست انتشارات ذوالقربي، قم از چاپ بيروت، 1421.
- 154 - منتخباتي از آثار حكماي الهی ايران: تهيه و تحقيق و مقدمه و تعليق استاد سيد جلال الدين آشتيانی قدس سره، چاپ اول، تهران، 1354 هـ ش.



155- منتخب التواريخ: فقيه مورخ علامه حاج ميرزا هاشم خراساني

قدس سره زنده به سال 1345 ق، تهران، كتاب فروشى علميه اسلاميه.

156- منتقد المنافع في شرح مختصر المنافع: مولا حبيب الله الشريف الكاشاني قدس سره، 1340 ق، نشر و تحقيق دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، 1384 ش.

157- منتهى المقال في أحوال الرجال: الرجالي الخبير ابوعلی محمد بن اسماعيل المازندراني الحائري، م 1216 ق، تحقيق ونشر مؤسسه آل البيت، قم، 1416 ق.

158- منهاج الولاية في شرح نهج البلاغه: ملا عبد عبدالباقى صوفى تبريزي، معروف به «دانشمند»، م 1039 ق، تحقيق حبيب الله اعظمي، نشر آينه ميراث (نشر ميراث مكتوب)، تهران 378 ش.

159 - نفس الرحمن في فضائل سلمان: خاتمه المحدثين ميرزا حسين نوري قدس سره، انتشارات الرسول المصطفى صلى الله عليه واله، قم، چاپ سنگی.

160- نور العين في مشهد الحسين (صلوات الله عليه): ابواسحاق ابراهيم محمد اسفرائيني الشافعي، م 418 ق، مطبعه المنار، تونس.

161 - وسائل الشيعه: (تفصيل وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه) محدث عظيم محمد بن الحسن الحر العاملي، م 1104 ق، تحقيق ونشر مؤسسه آل البيت (صلوات الله عليهم) قم به سال 1409 ق.

162- هل أعتيل النبي محمد صلى الله عليه واله : نجاح الطائي، معاصر، چاپ اول، دار الهدى لإحياء التراث، بيروت، 1420 ق.

163 - همع الهوامع: جلال الدين سيوطي، بيروت.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

